چهل مقاله

تألیف

حاج حسین نخجوانی

بکوشش

یوسف خادم هاشمی نسب

چهل مقاله

تألیف

حاج حسین نخجوانی

بکوشش

یوسف خادم هاشمی نسب

تبریز چاپخانهٔ خورشید

چاپ این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه در آخر دیماه ۱۳۴۳ بپایان رسید

بها سیصد ریال

فهرست مندرجات

مقدمه از آقای دکتر منوچهر مرتضوی استاد دانشکدهٔ ادبیات تبریز

قسمت اول معرفی آثار تاریخی آذربایجان

قسمت دوم معرفی کتب خطی

عنوان	صفحه

مقدمه

نام برادران نخجوانی یعنی مرحوم حاج محمد نخجوانی و آقای حاج حسین نخجوانی درعالم دانش وتحقیق ودرجهان ایرانشناسی همواره مترادف با کتاب و کتابخانه و نسخهٔ خطی ذکرمیشود وطبع و نشر بسیاری از کتب و دواوین شعرا در سی چهل سال اخیر بی‌مدد این دو آذربایجانی کتابدوست ودانش پژوه و بدون‌استفاده از مجموعـهٔ نسخ خطی نفیس کتابخانـهٔ نخجوانی‌هـا میسر نشده است . برادران نخجوانی‌را بایدمایهٔ آبروی شهرتبریز بشمار آورد و گفتهٔ آقای سیدحسن تقی‌زاده را به هردو برادرتعمیم داد و گفت « هر که را ازفضلای ولایات ایران یاپای تخت گذری به تبریزافتد مطمح نظرو مقصدش زیارت شخص وی و کتابخانهٔ بی‌مانندش واستفاده ازفیض صحبت ودانش اوست » . اهمیت و ارزش وجود چنین مردانی که اندوختهٔ خانوادگی وشخصی‌را بی‌هیچ دریغ وبخلی با کمال گشاده رویی و گشاده دستی به گردآوری مجموعه‌های نفیس اعم از کتب چاپی وخطی ومنشور وفرمان و آثارعتیقه تخصیص داده و حاصل مادی و معنوی عمر و سرمایهٔ زندگی خود و فرزندان خود را مصروف خدمت بعالم علم وفرهنگ وتحصیل وحفظ آثار ادبی ایران کرده‌اند ، بخصوص در روزگاری که ظاهرپرستی و تجمل‌دوستی بدبختانه روزبروزدرجوامع متمدن برمعنی‌پروری وازخود گذشتگی وفداکاری درراه‌مقاصد ارجمند و عمیق معنوی وعلمی (که شیوه و روش قدما بود) چیره‌تر میشود ، در پیشگاه صاحب‌نظران واضح وثابت‌است و نیازی به‌اقامهٔ دلیل وبرهان‌ندارد . اگر بخواهیم انگیزه ومنشأ این سجیهٔ مرضیه وخوی پسندیده‌را جستجو کنیم جزعشق وعلاقه ودلبستگی به علم ودانش و کتاب پیدا نخواهیم کرد وبا درنظر گرفتن این

عشق‌وعلاقه عظمت وارزش‌معنوی اقدام مرحوم حاج‌محمدنخجوانی وتصمیم آقای حاج حسین نخجوانی‌را دراهداء کتابهای کتابخانهٔ شخصی - که‌یافتن و گرد آوردن آنها حاصل‌خون‌جگرخوردن‌ها و گرد جهان گردیدن‌ها وایثارهای‌فراوان بوده - به کتابخانهٔ شهر تبریز بهتر میتوان تشخیص داد. بهرحال این سماحت طبع و بخشنده‌خویی‌را جز به‌عشق وهدفی بزرگتر یعنی عشق « خدمت بجامعه » وبالاتر از همه توفیق الهی بچیزی دیگر حمل نمیتوان کرد.

ازاین خدمت بزرگ که بگذریم (وهمین خدمت بتنهایی‌کافی برای ثبت و تخلید نام برادران نخجوانی در جریدهٔ خدمتگزاران دانش و فرهنگ و امتنان همیشگی جویندگان وپژوهندگان و کتابخوانان وسالکان طریق علم و تحقیق است) این دو برادرارجمند از راه دیگریعنی تصحیح و طبع انتقادی کتب و نشر مقالات مفید وفاضلانه‌نیزدرخدمت به‌ادبیات ایران کوشیده‌اند وازآنجمله میتوان از «دیوان حکیم قطران تبریزی» که بسعی واهتمام مرحوم حاج محمد نخجوانی بادقت خاصی بسال ۱۳۳۳ طبع ومنتشر شده است و « توقیعات کسری‌انوشروان » بضمیمهٔ مقدمه وشواهد وملحقات ازشاهنامه و « مجموعهٔ مواد التواریخ » وهمچنین مقالات متعدد در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز و سایر مجلات ادبی از آقای حاج حسین نخجوانی یاد کرد.

آنچه دواین مجموعه گردآوری شده چهل مقاله از مقالاتی است که دوست فاضل وباهمت آقای حاج حسین نخجوانی دربارهٔ مسائل ومطالب مختلف ومتنوع در نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز تاکنون منتشر ساخته‌اند. علاوه برمقالاتی که نویسندهٔ‌محترم دربارهٔ مطالب متفرقهٔ ادبی‌وتاریخی نوشته‌اند میتوان مقالات‌ایشان را شامل سه بخش مهم « معرفی آثارتاریخی آذربایجان » و « معرفی نسخ خطی » و«معرفی شعرا وادبا» دانست. اگرچه هریك ازاین سه‌بخش وسه موضوع مشتمل برمقالات وتحقیقات مفید وممتعی دربارهٔ آن موضوع است ولی بخش آثارتاریخی

آذربایجان و بخش دیگردر معرفی نسخ‌خطی دارای‌اهمیت خاص میباشد و بخصوص مقالات راجع به آثارتاریخی آذربایجان من حیث المجموع و بصورتی که دراین کتاب جمع آوری شده از لحاظ فوائدی که دارد منحصر بفرد است و پژوهنده و جویندهٔ‌عادی‌را بسهولت و بی‌رنج مراجعهٔ مکرر به‌مدارك مختلف و بی‌خطر گمراهی وعدم دسترسی بمنابع با آثارمهم تاریخی آذربایجان آشنا واهل فن را نیزازلحاظ مراجعات اجمالی بی‌نیازمیکند وتصویری‌ازاوضاع علمی وادبی وتمدن آذربایجان را دردورهٔ ایلخانان ایران ازخلال مباحث مربوط به ربع رشیدی و شنب‌غازان و رصدخانهٔ‌مراغه و گنبد سلطانیه وارك‌تاج‌الدین علیشاه نمایان میسازد. دربخشهای معرفی کتب خطی ومعرفی شعرا نیز که غالباً مستند به‌منابع معتبر ونسخ معتمد و گاهی بااستفاده ازنسخ گرانبهای موجود در کتابخانهٔ شخصی نگارش یافته‌نکات جالب واطلاعات سودمند کمیاب نیست .

نگارندهٔ این مقدمه سالها پیش بدوست ارجمند و فاضل آقای حاج حسین نخجوانی پیشنهاد کرد که چون بعلت نایاب بودن بسیاری از دوره‌های نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز مقالاتی که درآن نشریه نوشته‌اند از دسترس علاقمندان دور مانده است برای اجابت تقاضای طالبان و تتمیم وتعمیم فایدهٔ مقالات مزبور مجموعهٔ آنها را بصورت مدون و جداگانه منتشرسازند و اکنون خوشوقت است که بهمت آقای خادم هاشمی‌نسب ـ که انجام این مهم‌را تعهد کرده وزحمت جمع و تدوین و تصحیح و تطبیق و طبع و نشر چهل مقالهٔ نخجوانی را برخود هموار ساخته و بیمن پاکی نیت در انجام منظور خود موفق شده‌اند ـ این پیشنهاد را تحقق یافته واین نیت را برآورده می‌بینند ، و نگارش این سطور نیز بحکم همین سابقه وبشکرانهٔ اجابت وتحقق پیشنهاد چند سال پیش است .

در پایان این سطور ذکر این نکته را لازم میداند که بـا وجود نهایت مراقبت و کوشش درطبع وتصحیح کتاب تسامحاتی درضمن مقالات مختلف بچشم

میخورد . اغلب این تسامحات ظاهراً ناشی از اینست که بپیروی از سلیقهٔ مؤلف محترم ازلحاظ رعایت امانت عین مقالات بصورتی که در نشریه مندرج بوده بدون هیچگونه تغییری بی کم وکاست تجدید چاپ‌شده و ناچار بعضی‌اشارات وارجاعات و سنه‌ها که در آن موقع مناسبت و شأن خاصی داشته در قالب جدید مناسبت و موضوع خود را از دست داده است و امید میرود این نقائص کوچك در چاپهای آینده رفع وتکمیل گردد .

تبریز - ۲۸ دی ۱۳۴۳

دکتر منوچهر مرتضوی

قسمت اول

معرفی آثار تاریخی آذربایجان

۱

مسجد کبود تبریز

یا

عمارت مظفریه

یکی از آثار وابنیهٔ عالی و باعظمت ایران مسجد کبود تبریز است که از یادگارهای قرن نهم هجری است نمونهٔ بارزی از صنایع استادان و صنعتگران ماهر و آثار معماران هنرمند ایرانی بشماراست ، بسیار مایهٔ تاسف است که ازاین بنای عالی وزیبا که وقتی ازعمارات باشکوه ومجلل تبریز بود اکنون جزچندین در و دیوار شکسته وپاشیده دیگر چیزی باقی نمانده است لیکن :

(ازنقش و نگار درودیوار شکسته   آثار پدید است صنادید عجم را)

نام‌این مسجد به ترکی (گوی مسجد) وبفارسی مسجد کبود است مسجد جهانشاه نیز میگویند لیکن در سابق (مسجد وعمارت مظفریه) نام داشت دلیل واضح بر عمارت مظفریه بودن این بنا همانا کتیبهٔ طاق درگاه است که (العمارةالمبارکة المظفریه) اکنون نیز پیدا است . بانی این مسجد میرزا جهانشاه بن‌قرایوسف ترکمان است که سومین پادشاه از سلاطین طایفهٔ قراقویونلو است از طایفه قرا قویونلو چهار تن درایران سلطنت کرده‌اند ومدت حکومت‌شان شصت وسه‌سال‌بود اول ایشان قرایوسف بن قرامحمد پور منشی بن بیرام خواجهٔ ترکمان است که درسنهٔ هشتصد وبیست‌سه قمری در گذشته درتاریخ وفاتش بعضی از ادباء عصراین

بیت را گفته است :

وفات میر یوسف شاه تبریز (کتابت) شد بتاریخ کتابت
۸۲۳

دوم اسکندر بن قرایوسف است که درسنهٔ هشتصد و چهل ویك بقتل رسیده
سوم میرزا جهانشاه بن قرا یوسف است که درسنهٔ هشتصد وسی ونه قمری با متابعت شاهرخ بن امیر تیمور درآذربایجان ونواحی شمالغرب ایران باقدرت و تسلط تمام حکومت کرده سپس عراق وخراسان را نیزفتح نمود دراواخرسلطنت وی پسرانش حسنعلی و پیربوداق یاغی شده برعلیه پدر علم عصیان برافراشته از توسعهٔ حکومت و کشور گشائی وی مانع شدند در سنهٔ هشتصد وهفتاد ودو قمری میرزا جهانشاه بقصد دفع حسن بیك (۱) حاکم دیار بکر رفته کاری ازپیش نبرده و مراجعت نمود سواران حسن بیك تعقیب نموده وی را با چند تن از پسران و همراهانش کشتند جسد اورا به تبریز نقل و در عمارت مظفریه همین مسجد کبود که خود ساخته بود دفن کردند. عمرش هفتاد ودو سال ومدت سلطنتش سی و سه سال واندی بود درتاریخ وفاتش بعضی ازشعرای آنعصر این قطعه را گفته‌اند:

اردوی جهانشاه بهادر نویان با آنهمه اسباب و زبردستی و پشت
ثانی عشر مــاه ربیع الثانی ویران‌شدوتاریخ (حسن بیك بکشت)
۸۷۲

چهارم از طایفهٔ قرا قویونلو حسنعلی بن جهانشاه است کـه پس از یکسال سلطنت وحکمرانی درگذشته وسلسلهٔ قرا قویونلو بامرگ وی بآخر رسید.

میرزا جهانشاه ازمشاهیر سلسلهٔ قراقویونلو است مرد شجاع ودلیر وادیب دانشمندی بوده صاحب سیف وقلم بود ازشعر وشاعری بهرهٔ زیادی داشت در شعر

۱ـ حسن بیك بن علی بیك بن عثمان بیك بن قتلغ بیك همان اوزون حسن است که سرسلسلهٔ طایفهٔ آق قویونلو است مدت سلطنتش ۸۷۲ ـ ۸۸۲ ونظر به بلندی قامت وی اوزون حسن میگفتند (اوزون) درترکی بمعنی بلند است.

حقیقی تخلص میکرد نوشته اند وقتی دیوان اشعار خود را بنظر ملاحظهٔ حضرت عبدالرحمن جامی فرستاد جامی در تعریف وتوصیف اشعار وی این ابیات را نوشت

همایون کتابی چو درجی زدر رسید از گهرهای تحقیق پر

در او هم غزل‌درج وهم مثنوی ز اسرار صوری و هم معنوی

ز مقطع چگویم که هر مقطعی ز فیض ابد را بود منبعی

شده طالع از مطلع هر غزل فروغ تباشیر صبح ازل

بصورت پرستان کوی مجاز زشاه حقیقی نشان داده باز

فرزندش پیر بوداق وقتی برعلیه پدرعصیان نمود قلعهٔ بغداد را تصرف و با پدر مصاف کرد جهانشاه این قطعه را از راه نصیحت به پسرش فرستاد .

ایخلف از راه مخالف بتاب تیغ بیفکن که منم آفتاب

شاه منم ملك و خلافت مراست تو خلفی از تو خلافت خطاست

غصب مکن منصب پیشین ما غصب روا نیست در آئین ما

ای پسر ارچه بشهی در خوری با پدر خویش مکن سروری

تیغ مکش تا نشوی شرمسار شرم منت نیست ز خود شرمدار

با چو منی تیغ فشانی مکن دولت من پیر و جوانی مکن

گرچه جوانی‌توفرزانگی‌است این چه جوانیستکه دیوانگیست

گر سپهم پا برکاب آورند ریك بیابان بحساب آورند

خاك بجنبد چو بجنبم زجای چرخ نخیزد چو نخیزم بپای !

پیر بوداق نصیحت پدر را قبول نکرد ودست از جنگ برنداشت ودرجواب پدر این قطعه را نوشته فرستاد تا اینکه در سنهٔ هشتصد و هفتاد به تدبیر جهانشاه بدست برادرش محمدی کشته شد

ای دل و دولت بلقای تو شاد باد ترا شوکت وبخت و مراد

تیغ مکش بررخ فرزندخویش رخنه مکن گوهر دلبند خویش

خرد نیم طفل که دیدی نخست — بـالغ ملکم بـه بلاغت درست
شرط ادب نیست مرا طفل خواند — بخت چو بر جای بزرگم نشاند
شـاخ کهن علت بستا ن بود — نخل جـوان زیب گلستان بود
هر دو جوانیم من و بخت من — با دو جوان پنجه بهم بر مـزن
لشکر من نیست کم از لشکرت — کشور من نیست کم از کشورت
با چـو منت بهر تمنـای ملك — خـام بود پختن سودای ملك
پخته‌ای آخـر دم خـامی مزن — من ز تو زادم نه تو زادی زمن
قلعهٔ بغـداد بمن شـد تمـا م — کی دهم از دست بسودای خام
پایهٔ من کیست که جوید دلـیر — صید بقـوت که ستـا ند ز شیر
چون تو طلب میکنی از من سریر — من ندهم گر تو توانی بگیر (۱)

بالجمله مسجد کبود یا عمارت مظفریه یکی از آثار برجسته و یادگارهای خجستهٔ آن پادشاه است کـه ذوق صنعت دوستی و عشق عمران آبادی آن پادشاه دانشمند را حکایت میکند با کمال تأسف باید گفت کـه این بنای عالی در اثر انقلابات روزگار وزلزله‌های بیشمار که در تبریز واقع شده گنبد ومناره‌های آن فروریخته و باخاك یکسان شده درگاه عالی وطاق بی‌نظیر وبلندش اگرچه‌شکسته هنوز با آن عظمت خود بپا است لیکن قسمت‌های مهم ازسردرب واطراف شکسته وریخته باهمه این

(بدین شکستگی ارزد بصدهزار درست)

کتیبه‌ها و نوشته‌هائی باخط ثلث بسیار عالی در اغلب در و دیوار مسجد با کاشی مغرق مسطور است دریکی ازحاشیه‌های دیوار سورهٔ حمد باکاشی بسیارعالی نوشته شده بسم‌الله الرحمن الرحیم را بلا انفصال باخط ثلث عالی باکاشی نوشته پس‌از اتمام سورهٔ حمد این آیهٔ شریفه را متصل به حاشیه کاشی‌بری نموده الحمدلله‌الذی

۱ـ این اشعار ازیك جنك قدیمی بدست آمده

خلق السموات و الارض و جعل الظلمات والنور و الذین کفروا الی آخر و این اسماء الله ثلاثه در بسیاری ازطاق دیوارهای مسجد مکرر باکاشی نوشته شده یاوتر یادائم یافرد همچنین بخط ثلث عالی دراغلب دیوارها و گوشهٔ طاق‌ها این اسماءالله نوشته شده یا احد یا صمد یاعزیز یاخلاق یاوهاب یاساقی یاکافی یاباقی یامجیب یاقریب یاتواب در جلو دومی درگاه که داخل مسجد میشود طرف دست چپ در دیوارطاق بارتفاع‌چهار متردرلوحی ازکاشی بخط‌خیلی‌عالی این‌مصراع نوشته‌شده :

(کردار بیار و گرد گفتار مگرد)

و بهمان طرز در طرف مقابل آن مصراع دیگر نوشته شده : (چون کرده شود کار بگویند که کرد) کتیبهٔ سردرب مسجد با خط ثلث بسیار عالی از کاشی سفید که متن آن آبی‌رنگ‌است چنین مسطوراست مقداری ازاول(افتاده) **السلطان‌العظم المطاع الخاقان الاعلم اللازم (افتاده) ابوالمظفر (سلطان جهانشاه) بن‌شاه یوسف نویان رفع‌الله العلی الاعلی بدوام خلافته لواء الدین (افتاده) الافاضة مبـراته مبانی‌الملك و دعائم قبـاب الحق المبین آمین** در حـاشیهٔ طاق درگاه مشرف بخیابان طرف راست مسطور است .

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم انمـا یعمر مساجدالله من آمن بالله و الیوم الاخر و اقام الصلوة و آتی‌الزکوة ولم یخش‌الا الله (افتاده) ان یکونومن‌المهتدین (افتاده) بالای درگاه قسمت فوقانی تماماً ریخته واز بین رفته در حاشیهٔ طرف چپ مشرف بخیابان نیز مقداری از اول ریختـه بقـیه **المبین والصلوة علی نبیه محمد وصحبه (افتاده) العمارة المبارکة المظفریه فی رابع ربیع‌الاول من سنة سبعین وثمانمائة اقل‌العباد نعمةالله ابن محمد البواب)** خوشبختانه‌قسمت تاریخ بناکاملا سالم و بی خطرمانده است سبك معماری وکاشی‌کاری مغرق ونقوش هندی شکل این بنا ومرمرهای ضخیم و موجدار آن در هیچ یك از بناهای دوره صفویه یا قبل از آن دیده نشـده و ابداً مثل و مانندی ندارد کاشیهای مغرق آن بتصدیق اهل خبره بمراتب از کاشیهای مساجد دورهٔ صفویه دراصفهان عالیتراست

حتی کاشیهای این مسجد از کاشیهای مسجد گوهرشاد آغا (۱) درمشهد مقدس رضوی
با اینکه در یك عصر و نزدیك بزمان یکدیگر ساخته شده بهتر و عالیتر است فرقی
که هست اینست مسجد گوهرشاد مشهد سالم و بی عیب مانده لیکن مسجد کبود
تبریز بکلی خراب و منهدم شده مرحوم میرزا محمد علی‌خان تربیت در زمان
ریاست خود در شهرداری تبریز درسنوات هزاروسیصد و هفت وسیصد وهشت‌هجری
شمسی یعنی قریب بیست سال پیش مختصر اصلاح و تعمیری در مسجد بعمل آورده
تخته سنگهای مرمر مسجد را که اغلب افتاده وشکسته درزیر خروارها خاك پنهان
بود در آورده بجای خود نصب نمود و رفت و روبی‌از زباله وخاکروبه‌های‌داخل
مسجد کرد و در بعضی قسمتهای دیوار و محوطه‌هائی بنا نمود که از انهدام بقیهٔ
آن جلو گیری شود آیا بهتر نیست که در اینمورد به اروپائی‌ها تأسی کرده و آثار
باستانی‌خود راحفظ کنیم موزه‌های اروپا اغلب‌از آثار وصنایع ظریفهٔ باستانی‌ایران
و مشرق زمین پراست باچه سلیقه و اسلوبی آنها را در محفظه‌ها نگاه داشته و چه
شرح ها و تاریخها بر آنها نگاشته‌اند افسوس که ما خودمان قدر وقیمت این‌همه
ذخایر گرانبها را نمیدانیم از قراریکه بعضی از مورخین نوشته است این عمارت
مظفریه منحصر به مسجد نبوده بلکه عمارات و ساختمانها و تفرعات زیادی نیز
از خانقاه و ملحقات و زوایا و صحن و رواق و حوضخانه جزء این مسجد بوده
است و بعضی از سیاحان ومورخین نوشته‌اند که صالحه خاتون دخترجهانشاه بانی
این عمارت بوده البته بامر جهانشاه بنا نموده بعد از فوت جهانشاه‌از سلاطین
آق قویونلو یعقوب بیك بن حسن بیك بعضی قسمت‌های عمارت مظفریه را تعمیر
وتکمیل نموده درتأیید این تربیت نیز در دانشمندان نوشته که کتابه خانقاه آن
را قاضی حسین میبدی مشهور باچشم خود دیده وتماشا کرده است و در مجموعهٔ

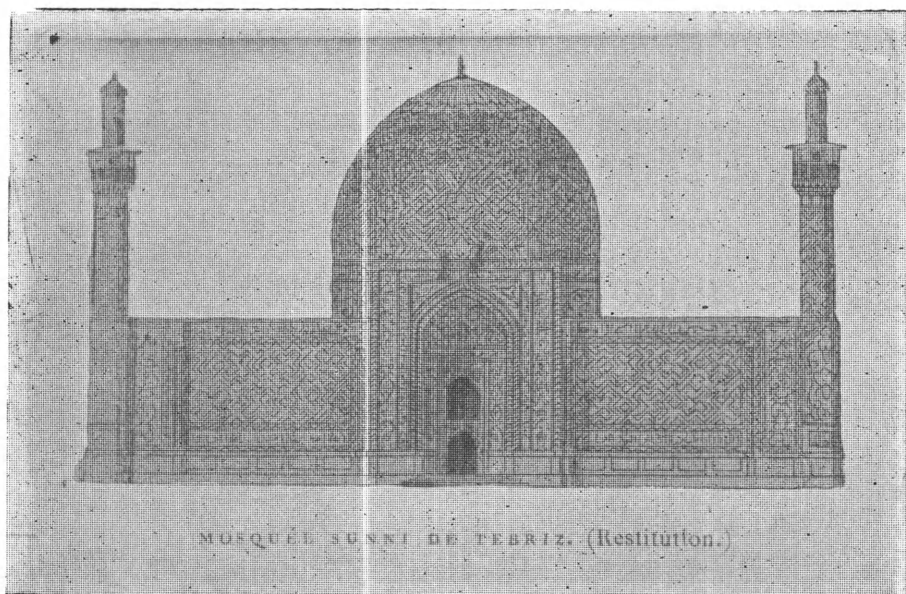
---

(۱) گوهرشاد آغا بانی مسجد معروف مشهد خواهر همین قرا یوسف پدر جهانشاه است
که زوجهٔ میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بود

منشات خودچنین نقل کرده‌است (**اتفق تمهید هذالسقف و تشیید هذالبیت المطبوع فی‌ایام السلطان الاعظم الاعدل الخاقان الاکرم الاکمل باسط بساط الامن علی البریه قاسم سهام الفضل علی‌السویه ناصب لواء الشریعة البیضاء رافع بناء طریقة الزهراء المتوکل علی المهیمن الرحمن ابی المظفر یعقوب بهادرخان ابدالله تعالی ملکه و اجری فی‌بحرالتوفیق فلکه و ماهی الاحسنة من حسنات المخدومة العظمی المعصومة الفخمی الموسومة بکمال الاحسان الخاتون صالحة بنت الخاقان المطاع الفارس الشجاع المتمیز عن‌الاشیاء السلطان جهانشاه** ودرجای دیگر نوشته جلال‌الدین دوانی که ازفحول علما ودانشمندان ایران است درآنزمان در تبریز تشریف داشته و شواکل الحور فی‌شرح هیاکل النور را که دریکی اززوایای آن عمارت تألیف فرموده درآخر آن چنین نوشته است **قد نجز تحریره بیمین مؤلفه بعدالعشاءالآخر من لیلة الخمیس الحادی عشر من شوال ختم بالخیر و الاقبال لسنة اثنین و سبعین و ثمانمائة الهجریة بدارالموحدین تبریز فی‌الزاویةالمبارکةالمظفریة شکرالله سعی بانیها السلطان‌ابی‌المظفر جهانشاه ورفع درجته فی‌العلیین وکان نهضته الی جانب دیار بکر فی اوایل هذه‌السنة ووقع هجوم الاعدا علیه واغتیاله فی‌الثالث عشر من‌ربیع‌الاول للسنة المذکورة**

ازمورخین وسیاحان اروپائی وایرانی نیزهر کدام که‌این‌مسجد را دیده‌اند درتألیفات و سیاحتنامه‌های خود از عظمت وشکوه و جلال این بنای زیبا و سبك معماری وکاشیکاری آن که هر بیننده‌را مبهوت ومتحیر ساخته تعریف وتوصیف‌زیاد نوشته‌اند ازجملهٔ آنها مسیو تاورنیه فرانسوی است که در سنهٔ هزار وچهل وشش هجری مسافرت به ایران نموده در سیاحتنامه خود راجع به مسجد کبود تحقیقات‌کاملی نموده که چون خالی ازفایده نبود در تکمیل اینمقاله ازتحقیقات دقیق ایشان استفاده و از بعضی قسمتهای مجهوله که سیصد سال قبل بچشم خود دیده شمه‌ای نوشته میشود دراطراف میدان بزرگ تبریز و مجاورت‌آن بقیه‌آثارو بناهای عالی دیده میشود و چهار پنج مسجد را که در عظمت بنا بی نظیر هستند

بخرابی وا گذارده‌اند یکی‌از آن مساجد که بهتر وعالی‌تر از سایر مساجد تبریز است در خارج شهر سرراه اصفهان واقع شده ایرانیها آنرا متروك گذارده مثل معبد کفار در آن نظر میکنند زیرا که سنیها یعنی پیروان عمر آنرا بنا کرده اند بنای این مسجد بسیار عالی و نمای آن که پنجاه قدم ارتفاع دارد هشت پله از کف زمین معبر کرسی‌دارد و از خارج دیوارهای آن همه از کاشی اعلی‌برنگهای مختلف پوشیده شده واز طرف داخل با نقش‌ونگار های عالی‌بسبك معماری‌اعراب و کلمات بسیار بخط عربی از طلا و لاجورد زینت یافته از دوطرف نمای دو مناره با برج خیلی بلند اما کم قطر ساخته‌اند که در میان آنها راه پله تعبیه شده است که بالا میروند سطح ظاهر مناره ها هم‌کاشی است واین آجرهای منقش و براق زینت معمولی است که در ایران ابنیه را بدان میآرایند واغلب بناها منتها میشود بیك گلوله بشکل عمامه که ایرانیها برسرمیگذارند و درب مسجد چهار پا بیشتر عرض ندارد و در وسط یك تخته سنگ سفید شفافی تراشیده شده که بیست‌چهارپا طول دارد یعنی ارتفاع و دوازده پا عرض‌آن سنگ است ودرمیان سطحهٔ‌آن‌نمای بزرگ خیلی نمایش دارد و عظیم بنظرمیآید از راهرو مسجد داخل گنبد میشود که سی‌وشش قدم قطرآن است دایرهٔ گنبد سه مساوی قطرآن میشود این گنبداز طرف داخل روی دوازده مجردی بناشده که شانزده مجردی هم ازخارج‌تکیه‌گاه آنست و این مجردی‌ها شش پای مربع حجم آنها است طرف پائین دراطراف یك سکوئی از مرمر سفید ساخته شده که زیرآن خالی‌و خانه خانه است برای اینکه کفشها را داخل مسجد میکنند درآن خانه ها میگذارند این گنبد ازطرف‌داخل باآجرهای کوچك مربع ازکاشی‌های الوان مختلف گل‌و بوته دار موزائیك شده که در میان آنها به تناسب کلمات عربی گنجـانیده و بقدری خوب جفتکاری کرده اند که گویا یك پردهٔ نقاشی است که تمام با مقراض و پرگار ساخته شده است از این گنبد داخل یك گنبد کوچکتری میشود که خیلی‌قشنگتراز اولی‌است


MOSQUÉE SUNNI DE TEBRIZ. (Restitution.)

نقاشی مسجد کبود اقتباس از سفرنامه‌های اروپائی

در قعر آن ازسنگ مرمر شفاف سفید یك چیزی ساخته شده که شباهت دارد بیك دری که باز نشود (محراب) این گنبد مجردی ندارد اما ازارهٔ آن بقدر هشت پا ارتفاع از سنگ مرمر سفید است و سنگ‌ها بیك عرض و طول دیده میشود که مایهٔ تعجب وحیرت است تمام این گنبد از مینای بنفشه رنگ است که روی آن اقسام گلهای صاف نقاشی شده سطح خارج هردو گنبد هم از همین کاشیها مستور ولی نقاشی آنها برجسته است روی گنبد اولی گلهای سفید روی زمینه سبز و گنبد دومی ستاره‌های سفیدروی زمینه سیاه وهمهٔ رنگها بباصره لذت‌وفرح‌میدهند نزدیك درب مدخل که از گنبد بزرگ داخل گنبد کوچك میشود طرف دست‌چپ یك منبری از چوب گردو بدیوار تکیه داده که نجاری آن تعریفی نداشت شش پله دارد وروپوش هم نداشت اما طرف دست راست یك منبر دیگر ازهمان چوب بدیوار تکیه داده که نجاری آن خیلی اعلی وبالای سرآن سایبانی ازهمان چوب افراشته ودور محل‌نشیمن آن ازچوب نردهٔ کوچکی ساخته شده وچهارده پله‌دارد درسمت جنوب مسجد دوتخته سنگ خیلی بزرگ سفید شفاف غیر حاجب ماوراء نصب شده که وقتی آفتاب برآنها میتابد سرخ رنگ میشود بطوریکه چند لحظه بعداز غروب آفتاب هم میتوان در روشنائی و تلألوءآنها مکتوب قرائت کرد این قسم سنگ آلباتر (سلیمانی) است که درحول وحوش تبریز پیدا میشودچنانکه شرح آن را بعد خواهیم گفت روبروی مسجد در طرف دیگر معبر یك کریاس عالی و نمای دیگری دیده میشود که از یك بنای دیگر باقی مانده و بقیهٔ آن بکلی خراب شده است و اینجا منزل شیخ امام بوده یعنی کشیش بزرگ همچنین حمامهای بزرگ داشته که همه خراب شده ولی چندتای آنها که ازهمه بدترند باقی مانده ودر حفظ آنها مراقبت مینماید .

توضیح

کاشی معرق باعین بی‌نقطه بین‌الناس مشهورومعروف است وهمه کس معرق

باعین بی‌نقطه میگویند لیکن بنا بتحقیقات فاضل محترم آقای عباس اقبال آشتیانی در مجلهٔ (ایران امروز) شمارهٔ دهم سال دوم ص ۲۶ که معرق را باغین نقطه‌دار دانسته وبادلایل متقن خود ثابت کرده است ما نیز باغین نقطه‌دار (مغرق) نوشتیم به مجلهٔ نامبردهٔ بالا رجوع شود.

۲

ربع رشیدی

عمارت ربع رشیدی وقتی اززیباترین ومجلل‌ترین عمارات وساختمان‌های باشکوه تبریز بود در اواخر قرن هفتم یا اوایل قـرن هشتم هجری قمری بامر خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله ٦٤٥ ـ ۷۱۸ ساخته وپرداخته‌شده بودمحل ربع‌رشیدی درآخر محلهٔ ششگلان(۱) که به محلهٔ باغمیشه وولیانکوه یا بیلانکوه(۲) منتهی میشود درطرف چپ در دامنه کوه سرخاب درمحل بسیار باصفا ومرتفعی واقع و ازهرطرف محدود بباغات وانبوه اشجاراست این محل ازحیث آب وهوا ازبهترین نقاط محلات تبریز است بدیهی است که درانتخاب محل وخوبی آب وهوا و کثرت روح وصفای آن ازطرف خواجه توجه کاملی بعمل آمده مورخین بزرگ درحق عمارات ربع رشیدی تحقیقات زیادی کرده وتعریفات بسیاری نوشته‌اند که‌دلیل برعظمت بنا و بزرگی ساختمان آن میباشد . حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب نوشته که در بالای شهر تبریز وزیر سعید خواجه رشیدالدین طاب ثراه بموضع ولیانکوه داخل باروی غازانی شهرچهٔ دیگر ساخته وآنرا ربع رشیدی نام نهاده‌و درو عمارات فراوان وعالی برآورده و پسرش وزیر غیاث‌الدین امیر محمد رشیدی برآن عمارات بسیارافزوده دولت شاه‌سمرقندی دراستحکام بنیان واساس‌این‌عمارت

۱ـ ششگلان یکی ازمحلات تبریز است دربعضی نسخه‌های قدیم شش کیله هم‌نوشته‌اند

۲ـ ولیانکوه یابیلانکوه ازمحلات تبریز است که هردو عبارت را نوشته‌اند

نوشته که سلطان محمد خدابنده درسنهٔ وثلاث سبعمائه بعداز وفات غازان برتخت نشست ووزارت به خواجه رشیدالدین فضل‌الله که ازاصل همدانی‌است داد وزیری فاضل بوده ودر تبریز عمارات رشیدیه را او ساخته و ازآن عالی‌تر در عالم نشان نمیدهند بر کتابهٔ آن عمارت نوشته که همانا ویران کردن آنعمارت ازساختن آن مشکل‌تر است . شاردن سیاح معروف فرانسوی که در سنهٔ هزار وهشتاد و چهار هجری قمری مسافرت بایران کرده درسیاحتنامه خود چنین نوشته دربیرون شهر تبریز درسمت مشرق آثار قلعهٔ پدیدار است که الحال ویران است این قلعه موسوم به رشیدیه بوده و ازبناهای خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان صاحب تاریخ رشیدی دراحوال مغول میباشد که چهار صد سال قبل بنا کرده و همو نوشته در تواریخ مسطوراست که رسم‌غازان درسلطنت‌این‌بود که اموروزارت‌خود را به‌شخص واحدی تفویض نمی‌نمود همیشه‌کارهای دولتی درزمان سلطنت اومفوض بدو وزیر میشد واین رسم دو جهت داشت یکی زیادی وسعت مملکت که یك نفر وزیر هر قدر هم کافی بود از عهدهٔ رسیدگی تمام امور این مملکت وسیعه برنمیآمد جهت دیگر اینکه شخص واحد هرقدر بیغرضی کند و فی‌الواقع هم غرض نداشته باشد چون ازجنس انسان وجایزالخطا است یحتمل دریك مسئله اغراض نفسانی براو غالب وپیروی غرض ونفع شخصی خود را نماید وطوریکه شاید وباید بکار صرفهٔ عمومی وصلاح دولت نه‌پردازد وبرخلاف مصلحت مملکت رفتار نماید وهمو نوشته بالجمله شاه عباس صدسال قبل بتعمیر قلعهٔ رشیدیه پرداخت و آنرا بحالت اولیه رسانید ولی‌سلاطین صفویه بعداز شاه عباس تعمیرقلعه را مصلحت ندیده بحال‌خود گذاشته تا ویران شد .

از مجموع این روایات معتبره چنین مستفاد میشود کــه این عمارت عالی بقدری وسیع وباعظمت بود که نوشته‌اند محلتی تشکیل داده بود در جای دیگر نوشته‌اند (شهرچهٔ) بنا کرده وچندین عمارت پهلوی یکدیگر ساخته بود از قبیل

مدرسه‌ودارالشفاء ودارالسیاده ومسجد و کتابخانه وضرابخانه‌وخانقاه ودارالصنایع وکارخانهٔ نساجی و کاغذسازی و گنبدی برای مدفن خود درست کرده بود بنحوی که شهر کوچك میگفتند بدیهی است که یك عمارت یا یك ساختمان هر قدر هم بزرگ باشد شهریاشهرچه نمیگویندواین خود دلیلی است به بزرگی وعظمت آن بناوتمام این عمارات وساختمانها بهمدیگرمتصل ومربوط بوده وحصاری بدور آنها کشیده شده بود که تمام ساختمانها محصور بایك باروئی بوده مثل اغلب شهرهای قدیم که یك برج و باروئی دور تا دور آن میکشیدند کتابخانهٔ بزرگ ومفصلی در این ساختمان برای طلاب مهیا نموده بود که بهترین و بزرگترین کتابخانهٔ آنعصر بود ودرآن اغلب ازتألیفات (۱) خودخواجه رشید ازقبیل **جامع التواریخ رشیدی درچهار جلد و مفتاح التفاسیر و کتاب التوضیحات و رسالهٔ سلطانیه و لطایف الحقایق (۲) و بیان الحقایق و کتاب الاحیاء و الاثار و کتاب بیان الحق و تاریخی بزبان ترکی جغتائی** که نادر میرزا در تاریخ تبریز نوشته و آنرا دیده و دستور المملکة که در وصاف به آن اشاره هست و کتاب منشئات مجموعهٔ مکاتبات رشیدی است(۳) که خواجه به پسران و عمال خود نوشته است و رسائل دیگری درحکمت وفلسفه و غیراز این کتابها از کتب مفیدهٔ دیگران نیز بزبان فارسی وعربی درآنجا ترتیب داده بود از تألیفات خود هر کدام که فارسی بود ترجمهٔ آنرا بعربی وهرکدام که عربی بود ترجمه بفارسی نموده و از هر کدام

۱ـ شرح این کتابها را استاد محترم آقای عباس اقبال آشتیانی درتاریخ مفصل ایران ازچنگیزتاتیمور نوشته .

۲ـ نسخهٔ بسیار نفیسی ازکتاب لطایف الحقایق درکتابخانهٔ آقای حاج حسین آقا ملك درتهران هست ومن آنرا دیده‌ام درحال حیات خواجه کتابت شده و تاریخ تحریر سنهٔ ۷۰۸ میباشد .

۳ـ نسخهٔ خطی نفیسی ازمنشئات خواجه درکتابخانهٔ اخوی محترم آقای حاج محمد نخجوانی هست .

نسخ متعددی در کتابخانه دردسترس مردم وطلاب گذاشته بود و موقوفات زیادی نیز باین بنای عالی معین و وقفنامهٔ مفصلی نوشته بود که فعلا در دسترس نیست شیخ اوحدالدین مراغهٔ (۱) مداح سلطان ابو سعید بهادر خان درجام جم خود که آنرا بمساعدت خواجه غیاث الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله بنام سلطان ابوسعید انجام داده عمارت ربع رشیدی را بچشم خود دیده قطعات واشعاری چند درتعریف وتوصیف آن بنای زیبا وعالی سروده که حاکی ازعظمت و شکوه وجلال ربع‌رشیدی است وچون بااین مقاله مناسبت تامی داشت نوشته میشود :

درصفت سرای معمور(۲)

ای همایون بنای فرخنده	که شد از رونقت طرب زنده
طاق کسری ز دفترت کسریست	هشت‌جنت ز گلشنت قصریست
خاکت‌ازمشک‌وسنگت ازمرمر	بادت از خلد و آبت از کوثر
کوه پیموده سنگ برسخته (۳)	بهر فرش تو تخته بر تخته
بازر شمهٔ تو در یاری	لاجوردی سپهر زنگاری
کاشی آجرت بهر خورده	مال قارون بدم فرو برده
گج بام تو نه سپهر بدور	از ره کهکشان کشیده بشور
کرده با شاخ گلبنت ز فلك	شاخ طوبی خطاب طوبی لك
نقشبندان کن بکنده گری	بردرت کرده عمرخود سپری
در تك این رواق بالنده	پشت ماهی بکاو نالنده

۱ـ شیخ اوحدالدین مراغهٔ فرزند حسین ولادت ووفاتش در مراغه بوده وقبرش نیز آنجا است برلوح مزارش چنین مسطور است (هذا قبر مولی المعظم قدوة العلماء فصیح‌الکلام زبدةالانام الدارج الی رحمةالله تعالی اوحدالملة والدین ابن‌الحسین‌الاصفهانی فی منتصف شعبان سنة ثمان وثلثین و سبعمائة .

(۲) همان عمارت ربع رشیدی است .

(۳) سخته بمعنی سنجیده .

ماه ازین طارم زمین مرکز — در دم آفتاب آجر پز
بیت معمورت آستان سپهر — سقف مرفوعت آشیانهٔ مهر
چون‌زسرخاب‌روی‌شاهدشنگ — داده سرخاب زاجمال تورنگ
کارشنگ ازتوچون نگار شده — جام با سنگ سازگار شده

در صفت مسجد جامع ربع رشیدی

ای گرامی بهشت مسجد نام — خلد خاصی ز زوح وجنت عام
شاه دیوارت ای عمارت خیر — بن وبیخ کنشت کنده و دیر
از تو دین را نظام خواهد بود — در تو مهدی امام خواهد بود
نیم شب دیدهٔ مؤذن بام — دیده زاینسوت‌صبح‌وزانسوشام
از ستونهات بیستون سنگی — وز طبقهات آسمان رنگی
بمسافر در این سرای غرور — منبرت سدره را نموده ز دور
بتو گردون ارادت آورده — در تو گبران شهادت آورده
کرده هر شب ز گنبد نیلی — در هوای تو ماه قندیلی
زیر این قبه های خرگاهی — در عرق رفته گاو با ماهی
ز اوج مقصورهٔ تو پیش ملك — اعتراف قصور کرده فلك
از شعاع تو در شب تیره — مسجد بصره را بصر خیره
طور در طورهای بام تو درج — قاف‌درکاف گنبدت شده خرج
ماه نو مرغ وقت و ساعت تو — جمع کروبیان جماعت تو
دین به پشتی روی دیوارت — کرده اسباب شرك را غارت

درصفت مدرسه و خانقاه ربع رشیدی

ای در علم و خانهٔ دستور — چشم بد باد ز آستان تو دور
رفته بر خط استوا عرشت — همدم خطهٔ بقا فرشت
کوه پیش درت کمر بسته — زیر بارت زمین جگرخسته

برده ابداعیان کن فیکون	چار حدت ز شش جهت بیرون
در حصار تو گنبد گردان	کو توال تـو همت مردان
شد سعادت طلایه بـر تبریز	تا فکندی تو سایه بر تبریز
از پی ضبط سفره و خوانت	تـا مهیا شود سبك نـانت
آسمان گشت کو کبی انبوه	آسیابـان بـر آب بیلانکوه
مال تبریز خرج خوان تو نیست	مال سرخاب را توان تو نیست
هر که رخ دررخ سپاس نهد	در جهان اینچنین إساس نهد

عظمت و بزرگی بنای ربع رشیدی ودارالعلم و دارالشفاء و دارالصنایع آن از منشئات خود خواجه نیز واضح و روشن است از اغلب ممالك وشهرهای قلمرو خود استادان و صنعتگران و بعضی ملزومات از قبیل ادویه وادهان خواسته که صورت آنها دربعضی ازمنشئات خواجه مستور است قسمتی از آنها که راجع به ربع رشیدی است وبهترین اسناد ومدارکی به اوضاع و ترتیبات آنجا است بطور خلاصه به نظر قارئین محترم میرساند

صورت نامه‌ایست بخواجه جلال‌الدین پسرش نوشته که حاکم روم بود و چهل نفر غلام و کنیز طلبیده جهة عمل کشت وزرع ربع رشیدی فرزند اعزاکرم جلال ابقاه الله تعالی معلوم کند که بجوار ربع رشیدی باغی انشاء فرموده‌ایم که ازحسن صنایع ودرك بدایع آن اوهام اصحاب فطنت و افهام ارباب خبرت قاصر است ورياض آن به‌نزهت وصفا ورنگ وبها از جنات برین نموداری وباغ اوبزیب و رونق از خورئق یادگاری بلابل خوش الحان از قمه اغصان درختان بحدیث لاعین رأت و لااذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر صائح و حمایم یاقوت منقار از دراجهٔ حصار و طارمهٔ جدار آن بآیه لم‌یخلق مثلها فی‌البلاد صادح لالهٔ او ازغایت نشاط بربساط انبساط غنوده وبنفشه از کثرت سرور درمسکن حضور آسوده که هذه جنات عدن فادخلوها خالدین

خوش‌هوائی‌است این گلستانرا　　خوش نسیمی‌است این شبستانرا
دست مشاطهٔ قدر آراست　　طلعت این عروس بستانرا
چتر شمشاد سایبان درخت　　سایه بر سر فکند ریحانرا

وچون صحن آن فسیح وساحت آن وسیع است پنج قریه در او احداث کرده‌ایم‌تا بغرس اشجار وحفر قنوات و انهار وجرف سواقی وقطف ثمار قیام نمایند واکنون چهار قریه بحال عمارت درآمده بدینموجب قریهٔ زنگیان چهل نفرذکور و اناث و قریهٔ گورجیان چهل نفر ذکور واناث و قریهٔ قردیان چهل نفرذکور و اناث و قریهٔ حبشیان چهل نفر ذکور واناث و قریهٔ دیگر که از رعیت خالی وازعمارت عاری مانده است میخواهیم که قریهٔ رومیان باشد توقع که چهل غلام و کنیزك رومی بدارالسلطنهٔ تبریز فرستید که درقریهٔ مذکوره ساکن‌و به‌عمارت‌مشغول‌شوند یقین که تقصیر نخواهند کرد والسلام .

در نامهٔ دیگری که بخواجه سعدالدین فرزندش نوشته پس از شرح و بیان عمارات و ابنیهٔ ربع رشیدی چندین کس از علمای طب و استادان علوم متفرقه و صنعتگران ماهر خواسته که در آنجا مشغول تدریس وتعلیم باشند وازمضمون‌این نامه چنین مستفاد میشود که در آن زمان ربع رشیدی بمنزلهٔ دانشگاهی بوده که از هرعلمی در آنجا شعبه‌ای تأسیس شده و شش هزار نفرمحصل‌وطالب علم‌داشت خلاصهٔ نامه بدینقرار است :

فرزند دلبند سعدالدین‌طال عمره دیده ها بوسیده معلوم کند که چون‌حضرت باریتعالی وتقدس ازمائدهٔ نعم و خوان کرم نوالهٔ شافی و بهرهٔ کافی بما رسانیده در دل ما چنان راسخ گشت که پیش از آنکه روزگار بنای زندگانی و اساس شادمانی ما را از پای درآورد وعمر گرامی فنای کلی یابد و نوبت نیابت و زمان وزارت بآخر رسد باید که از شموس مسرت نورواز گردش‌بهجت سروری بعالمیان برساند وامزجهٔ اهل جهان را از عارضهٔ رعونت و مرض خشونت خلاصی شافی و

علاجی وافی نماید وموارد ومشارب انام را از کدورت روزگار مصفا سازد و بحمدالله و حسن توفیقه که دراین زمان تمام جهانیان چنانکه صائم برؤیت هلال ومستسقی بآب زلال بروزگار همایون وسایهٔ میمون حضرت سلطان مبتهج‌اند وسریر سلطنت ومسند مملکت ازغایت افتخار سر بعیوق رسانیده وابواب معاش واسباب انتعاش مهیا ومفتوح ساخته‌ایم که هیچ آفریده را حاجت بکسی نیست بدین وسیله صیت کرم دربسیط عالم در دادیم وبگوش خاص وعام ابنای انام این ندا رسانیدیم که همت ما بر آن مصروف و سعی ما بر آن معطوف است که خلایق جهان از خوان احسان ما محظوظ باشند وربع رشیدی که در زمان مفارقت و اوان مباعدت آن فرزند عزیز طرح انداخته وتهیهٔ اسباب عمارت آن ساخته بودیم اکنون بمیامن قدوم علما ویمن همت فضلا باتمام پیوست وبیست و چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است وبرفعت بنا ازقبهٔ مینا گذشته و هزار و پانصد دکان که درمتانت بنیان از قبهٔ هرمان سبقت برده وسی‌هزارخانهٔ دلکش در او بنا کرده وحمامات خوش هوا وبساتین باصفا وحوانیت وطواحین وکارخانه‌های شعربافی و کاغذسازی ودارالضرب ورنگخانه و غیره احداث و انشا رفته و ازهرشهری وثغری جماعتی آورده درربع ساکن گردانیده‌ایم ازجمله دویست نفر حافظ که بلبلان چمن وحی وتنزیل وعندلیبان روضهٔ تسبیح وتهلیل‌اند درجوار گنبد ازیمین‌وشمال هرصد نفر را در کوچه‌ای که بجهة ایشان احداث کرده بودیم ساکن گردانیدیم وادرارات وظایف تعیین فرمودیم واهل یمین را ازحاصل اوقاف شیراز واهل شمال را ازحاصل اوقاف شام وجماعت کوفیان وبصریان وواسطیان و شامیان که بعضی صیغه خوان وبعضی عشره‌دان بودند بدین قسم درتمام ربع مسکون فرمودیم که در دارالقراء هرروز تاوقت ضحی بتلاوت قران مجید مشغول باشند و چهل نفر ازغلام زادگان خویش بایشان سپردیم تاایشان‌را سبعه خوانی تعلیم کنندوجماعت خوارزمیان وتبریزیان ودیگر خوش خوانان که ازاطراف واکناف صیت ماشنیده

آمده بودند گفتیم که ایشان بعداز ضحی تا بوقت زوال بتلاوت کلام‌الله ربانی و قرائت آیهٔ صمدانی قیام نمایند و دیگر علما و فقها و محدثان چهار نفـر در کوچه‌ای که آنرا کوچهٔ علما خوانند متوطن‌ساختیم وهمه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم وجامهٔ سالیانه و صابون بها وحلوا بها مقرر کردیم وهزارطالب علم و فحل که هر یك در میان دانش‌صفدری و بر آسمان فضیلت اختری‌اند درمحله‌ای که آن را محلهٔ طلبه خوانند نشاندیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهة علما مقرر کرده بودیم بجهة ایشان معین گردانیدیم و شش‌هزار نفرطالب علم دیگر که از ممالك اسلام بامید تربیت ما آماده بودند در دارالسلطنهٔ‌تبریزساکن گردانیدیم وفرمودیم که ادرارات ومیاومات‌ایشان را از حاصل جزیهٔ روم و قسطنطنیه کبری وجزیرهٔ هند اطلاق نمایند تا ایشان از سررفاهیت خاطر بافاده و استفاده مشغول گردند ومعین‌داشتیم که هرچند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هرطالب علمی‌طالب کدام علم است ازاصول‌وفروع و نقلی‌وعقلی‌بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هرروز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلدهٔ تبریزساکن‌اند همه‌بمدارس ماوفرزندان ما متردد باشند وپنجاه طبیب‌حاذق که از اقصای بلاد هند ومصر وچین وشام و دیگرولایات‌آمده بودند همهٔ آنها را بصنوف رعایت والوف عنایت مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هرروزدردارالشفای ماتردد نمایند و پیش هرطبیب ده‌کس‌از طالب‌علمان مستعد نصب کردیم تابا‌ین‌فن‌شریف مشغول گردند و کحالان و جراحان ومجربان که در دارالشفای ماست بقرب باغ رشید آباد که آن را معالجهٔ معالجان خوانند بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع وحرفت که‌ازممالك آورده بودیم هریك را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم غرض از تسطیر این مکتوب آنست پنجاه نفر صوف باف از انطاکیه وسوس و ترسوس بفرستد اما نه بزجر و زور بلکه بلطف ومواسات وچنان کنند که ازسر فراغبال ورفاهیت حال متوجه گردند همچنین بیست‌نفر صوف‌باف از ملك نوفل

بن سحابیل طلب کند تا از قبرس روانه دارالسلطنهٔ تبریز کند والسلام

درنامهٔ دیگری که بخواجه علاءالدین هندو نوشته برای دارالشفای ربع رشیدی بعضی از ادهان از هر کدام پنج من ده من صد من درخواست نموده خلاصهٔ نامهٔ مزبور از اینقراراست:

معتمد خواجه علاء الدین هندو معلوم کند که فاضل کامل قدوة الحکما محمد ابن‌النیلی که جالینوس زمان است ودر فنون علم معقول ازافلاطون افزون است دراین‌وقت چنین نمود که بسبب‌قلت ادهان‌دارالشفاء ربع‌رشیدی‌فتورو نقصانی تمام دارد و چون اکثر ازهار و اغلب ریاحین که بحسن رایحه معروف و بطیب نکهت موصوف باشد در دارالسلطنهٔ تبریز مفقود است و پیش ارباب فطنت مبین و اصحاب خبرت معین است که بسبب صولت سرما و زمهریرهوا ورود آنجا رانمائی تمام‌ورایحهٔ تام نیست اکنون میباید که مشارالیه با جناب مولوی هرچه ترکیب آن بروجه اجمل وطریقهٔ اسهل در بلدهٔ تبریز صورت نبندد بتقدیم رساندبرموجب مفصل که ذکر کرده‌ایم نوکران‌کاردان بممالك مزبوره فرستند که هرسال‌بوزنی که مقرر کرده‌ایم روغن‌های پسندیده بدارالسلطنهٔ تبریزفرستند وچون این‌ممالك از همدیگر دور افتاده میباید که بهر شهری یکنفرمخصوص برود یقین که دراین باب اهمال و اغفال را جایز نخواهد داشت و چون بعلامات مرسخ گردد اعتماد خواهند نمود والسلام .

شرح حال‌خواجه رشیدالدین‌در کتب تواریخ مشروحاً ثبت وضبط شده‌لیکن بمناسبت‌این مقاله شمه‌ای بطوراجمال ذکرمیشود خواجه رشیدالدین فضل‌الله پسر عماد الدوله ابوالخیر از وزراء نامدار ونویسندگان عالیمقدارایران است از عهد غازان خان تا اوایل سلطنت سلطان ابوسعید بهادرخان عهده دار مسند وزارت بود کتاب جامع‌التواریخ رشیدی را در چهار جلد بامر غازان خان شروع و در زمان

اولجایتو سلطان محمد خاتمه داد غیراز ربع رشیدی ابنیه و آثار خیر زیـادی بیادگار گذاشت درسنهٔ ۷۱۱ قمری بامر سلطان محمد خدابنده تاج‌الدین علیشاه درامر وزارت باخواجه شرکت نمود چندی نگذشت میان این دو وزیر مخالفت ظاهر شد خواجـه کناره گیری ازمسند وزارت را تـرجیح داد لیکن اولجایتو سلطان ابقای هردو را صلاح مملکت دانسته ومابین آنها صفا داد درسنهٔ ۷۱۶قمری اولجایتوسلطان محمد وفات نموده سلطان‌ابوسعید بهادرخان بر تخت سلطنت نشست تاج‌الدین علیشاه که رقیب دیرینهٔ خواجه رشید بود درحضور سلطان از خواجه بد گفته و سـعایت‌ها نمود و حتی زهر دادن عزالدین ابراهیم پسر خواجه بـه اولجایتوسلطان را شهرت‌داد ودراینقضیه باصرف درهم ودینارزیادی شهودبرانگیخت که درحضور سلطان شهادت دادند تااینکه مزاج سلطان ابوسعید را درحق خواجه بکلی متغیر گردانید ودرهیجدهم جمادی‌الاولی سنهٔ ۷۱۸ بامر سلطان ابوسعید درقریهٔ چرکر (۱) من محال ابهر اول پسرش عزالدین ابراهیم را دربرابرچشم پدر کشتند سپس آنوزیر بی‌نظیر را مقتول وجسدش را دونیم گردانیدند درتاریخ وفاتش جلال‌الدین عتیقی ازشعرای آنعصر این بیت را گفته :

رشید ملت ودین چون برفت ازعالم نوشت منشی تاریخ او که (طاب‌ثراه)

۷۱۸

بالجمله پس از کشته شدن خواجه رشید عمارت ربع رشیدی بغارت یغما رفت وتمام آثار زیبا ونفایس آن بکلی معدوم وازبین رفت وآنچه باقی مانده‌بود بار دیگر پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث‌الدین محمد ۲۱ رمضان سنهٔ ۷۳۶ بغارت برده شد واکنون ازآنهمه آثار زیبا وبنای عالی جز تل خاکی دیده نمیشود ومردم بی‌تربیت آنسامان نیز سنگ وآجر آن بنای عظیم را تماماً کنده

۱ـ چرکر من‌محال ابهر قریه‌ایست که درحوالی ابهر اکنون نیز هست در تاریخ گزیده چکد ابهر نوشته شاید اشتباه کاتب است .

برده‌اند ومیبرند دربعضی قسمت‌ها علامت دیوار و پایهٔ طاقها نمایان است و تکه پاره کاشیها و کتیبه‌های شکسته و فرسوده باخطوط عالی از زیر خاك گاهی پیدا میشود اگر ازطرف دولت مختصر توجهی بوده و جزئی حفاری در این قسمت بشود بعضی آثار زیبا از قبیل کاشیهای قدیم وشاید بعضی چیزهای نفیس وظروف و کتیبه های ذیقیمت دیگری که ازآن دوره بیادگارمانده است اززیرخاك بیرون آید که (سرمایهٔ موزهٔ تبریز میشود) چنانچه از تواریخ ومنشئات خواجه معلوم میشود خواجه سیزده فرزند داشت که هر یکی در مملکتی سلطان و در شهری حکمران بود خواجه ادارهٔ شاهانه و دستگاه سلطنتی بسیار وسیعی داشته و املاك شخصی زیادی داشت که اغلب آنها را وقف ربع رشیدی کرده بود خواجه بسیار صاحب‌احسان و کرم بود و کسی ازپیشگاه معدلت او مأیوس برنمیگشت وحاجت او برآورده میشد اسامی فرزندانش بدینقرار است :

۱ ـ امیر غیاث الدین محمد ناظرخراسان بود بعداز قتل خواجه چندین سال مسند وزارت بوی تفویض شد ۲ ـ خواجه عزالدین ابراهیم حاکم شیراز ۳ ـ امیرعلی حاکم بغداد و عراق عرب ٤ ـ امیر محمود حاکم کرمان ٥ ـ عبدالمؤمن‌حاکم سمنان ٦ ـ خواجه جلال‌الدین حاکم روم ۷ ـ امیرشهاب‌الدین حاکم تستر و اهواز ۸ ـ خواجه عبداللطیف حاکم اصفهان ۹ ـ خواجه مجدالدین ۱۰ ـ پیر سلطان حاکم گرجستان ۱۱ ـ امیر احمد حاکم اردبیل ۱۲ ـ خواجه همام ۱۳ ـ خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه .

استاد محترم آقای جلال همائی متخلص به سنا موقعی که در تبریزبودند سال ۱۳۱۰ شمسی قصیده ای مبنی بر اظهار تأسف از ویرانی آثار باستانی تبریز که نمایندهٔ عظمت وشکوه جلال‌تاریخی ونمونهٔ ذوق سرشار استادان ماهروحاکی از عشق پادشاهان و بزرگان قدیم بآبادی و عمران بود سروده اند و چون بااین مقاله مناسبتی داشت مقالهٔ خود را پس از تأسف زیاد از ویرانی آن بنای عظیم با

قصیدهٔ نامبرده ختم میکنیم .

دوشم بحالتی که نصیب عدو مباد | جام‌روان زخون جگر مال‌مال بود
ساعت بساعتم تن رنجور میبکاست | لحظه بلحظه‌ام غم و اندوه میفزود
گوئی به سینه‌ام دل ازغم پر آبله | چون‌طفل‌تب‌بر آمده‌رخسارمیشخود(۱)
نه پنجهٔ کزان درشادی توان گشاد | نه‌ناخنی کزان گره غم‌توان گشود
پوشیده جامهٔ به‌برازدست باف وهم | اندوه وغصه‌تارش وتیمارودرد پود
نه پیکرم‌چوخاطرافسرده‌میگداخت | نه‌دیده‌ام‌چوطالع بر گشته می‌غنود
در تار و پود هستیم افتاده آتشی | چونانکه برق شعلهٔ آتش زنه بپود
برمن فراخنای جهان گشت تنگتر | گودال باش قافیه از دیدهٔ حسود
گفتم‌مگر بگردش‌اطراف‌و کوه‌ودشت | زنگ ملال ز آینهٔ دل توان زدود
زان‌پیشتر که‌بگذرداز‌شب‌یکی‌دو پاس | هشتم کتاب‌وپای‌برون‌ازسرای‌زود
نابرده‌ره‌به‌نیمه که‌ناگه زبام چرخ | اززیرابرتیره عیان ماه رخ نمود
چون تختهٔ زسیم درخشان درون‌قیر | یا آتشی ز دور نمایان میان دود
رفتم براه روشن‌وخواندم زروی دل | برماه‌آفرین وبماه آفرین درود
باری شدم بدشت ودرآمد مرابچشم | بس‌منظری‌شگفت که‌هوشم‌زسرربود
دیوانه وار سر به بیابان گذاشتم | درسرنه‌فکرمایه‌ودردل‌نه رنج سود
چون‌صیدتیرخورده‌دوان‌برفرازوشیب | گه بر شدم ببالا گاه آمدم فرود
ناگه مرا بربع رشیدی گذر فتاد | دیدم دو مرغ‌شسته‌ببالای شاخ تود
چونان دویار زیرك آورده سر بهم | این یك‌بنام فاخته آن‌دیگراسفرود(۲)
از مسجد جهانشه و ارك علیشهی | این‌می‌بگفت‌قصه و آن‌نیك می‌شنود
خوشترزلحن عنقاو زضرب فاخته | از کوکوه شنیدم کاین‌داستان سرود

---

(۱) شخودن‌خراشیدن پوست وریش کردن بناخن .
(۲) اسفرود بمعنی مرغ سنگ خوراك که بتازی قطا گویند .

این‌دو بلندجای که بینی کنون‌خراب | در روزگار پیش همانند شان نبود
دست دوشه ازاین دو اساس کهن‌فکند | طرح‌نوی که‌نتوان باصد زبان ستود
این یك به‌محکمی‌چوخور نگاه اصفهان | وان یك‌به خرمی بدل‌سغد وزرد رود
آن‌یك به هشت گوشهٔ فردوس‌طعنه زد | وین یك‌به هفت گنبد افلاك سربسود
بنشاند دست صنع نهالی بباغ ملك | کز دست باغبان نکشد منت خشود(۱)
بوداین‌دو کاخ نغزدراین‌قوم سفله طبع | چون مصحف کریم که درخانهٔ جهود
واخرزسیلی‌فلك و سنگ جهل گشت | اندام این‌شکسته ورخسار آن کبود
رحمی‌بحال پیکرصدچاکشان نکرد | جز عنکبوتشان که بتن تارها تنود
از بس که خورد تیشهٔ بیدادشان بسر | دیوار از شکاف بنفرین دهان گشود
تبریز رایکی چوصفاهان ببین بعین | وزچشمهٔدوچشم روان ساز زنده رود
درکام‌خشك تشنه لبان قطره‌ای بریز | ایچشمهٔ امید اگرنیستی گرود(۲)
دست‌ستمگران که زدولت بریده باد | با داس جهل کشتهٔ پیشینیان درود
زین توده جهل پیشهٔ نا اهل العیاذ | زین دیو مردمـان ستمکار قل اعوذ
خادند(۳) گوئیا که گهی‌ماده گه‌نرند | گه‌معجراست‌برسرشان گه کلاه‌خود
گرصرصر بلا رسد این‌قوم را سنا | گوآن کند که کردبعادازدعای هود

---

(۱) خشودن بمعنی پیراستن

(۲) گرود چاهی که بدشواری ازآن آب بیرون میآید.

(۳) خاد بمعنی‌غلبواج است که بعقیدهٔ قدما شش‌ماه نروشش ماه ماده است .

۳

مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه

(ارك)

دانستن تاریخ و آثار هر قومی یکی از ارکان بزرك تمدن و ترقی آن قوم است و هر ملتی که پا بعرصهٔ ترقی نهاد لازم است آثار گذشتگان خود را حفظ نموده وحتی‌المقدور شرح و تاریخ آن اثر و بانی آن را از هرجا که ممکن است بدست آورده ودر معرض عموم بگذارد زیرا که آثار گذشتگان بهترین سند ومدارك تاریخ ادوار قدیمه است و از هر اثری بهتر میتوان بمؤثر آن پی برد . در این قسمت اروپائیان مقدمتر از هرقومند چنانکه یك اثر تاریخی که بسیار ناچیز هم باشد در حفظ و حراست آن کوشیده واز آن اثر ناچیز تاریخ زمان و بانی آن و جزئیات آنرا کشف مینمایند . ایران مخصوصاً آذربایجان آثار باستانی زیاد دارد و لازم است در توصیف و تحقیق هریك از آنها کتابها ومقالات مفصل ومشروحی نوشته‌شود.

در این مجله دربارهٔ مسجد کبود جهانشاه وعمارت ربع رشیدی که ازعمارات عالیه و مشهور تبریز بودند دو مقاله از نظر خوانندگان گذشته است .

یکی دیگر از ابنیهٔ عظیمه و آثار قدیمهٔ شهر تبریز که از شاهکارهای صنعتی و معماریهای برجستهٔ ادوار گذشته بمایادگار مانده (مسجدجامع تاج‌الدین‌علیشاه) است با کمال تأسف باید گفت که این بنای عالی نیز مثل سایر آثار باستانی‌تبریز دراثر زلزله های بیشمار و حملات خارجی ها از بین رفته و فقط دیوار های عظیم

مخروبه و محراب بسیار بلند آن مسجد عالی که ازطاق کسری بزرگتر نوشته‌اند باقی مانده در اطراف این بنا بتدریج زمان عمارات مفصل و حصار ها و باروهای بزرگ و قلاع محکم تو اندرتوئی درست کرده بودند و بدین مناسبت بین الناس ارك نامیده میشود وارك درلغت بمعنی قلعهٔ کوچکی است که درداخل قلعهٔ بزرگی باشد درزمان قاجاریه وشاید قبل‌ازآنهم قسمتی ازاین بنا انبارِاسلحه وغلات‌دیوانی شده بود مخصوصاً نایب‌السلطنه عباس میرزا قسمتی ازاین بنا را دارالحکومهٔ خود قرار داده وقسمتی رامحل‌سکونت قشون ومهمات دولتی کرده بود ونیز نوشته‌اند که عباس میرزا دفعهٔ آخر که مشغول جنگ باروسها بود در این محل توپخانه و زرادخانهٔ مفصلی ساخته بود عمارات‌بسیار عالی و باغات سبزو خرمی نیز در آنجا درست کرده بودند تاریخ‌این بنا واوضاع‌مسجد رامورخین وسیاحانی که بتدریج در ازمنهٔ مختلفه به‌تبریز مسافرت کرده‌اند آنچه دیده و نوشته‌اند ما خلاصه وترجمهٔ بعضی ازآنها را دراین مقاله بنظر قارئین محترم میرسانیم . ابن بطوطه که‌درتاریخ ۷۲۷ هجری درزمان سلطان ابوسعید بهادرخان به تبریز آمده در سیاحتنامهٔ خود موسوم‌به (تحفةالنظارفی‌غرائب‌الامصار) درشرح اوضاع تبریزوعمارات آن‌مخصوصاً مسجد جامع تاج‌الدین‌علیشاه که بچشم خوددیده چنین مینویسد باعلاءالدین‌محمد که ازامراء سلطان ابوسعید بود به تبریز سفر کردم ودربیرون دروازه شهرمعروف بشام (عمارت شنب غازان) منزل کردیم قبر غازان خان دراین محل بود وبرسر قبر او مدرسه‌ای نیکو وزاویه‌ای بزرگ بنا کرده بودند در زاویه برای‌مسافرین همه جور غذا وطعام مهیا بود وغذای آنجا عبارت بود ازنان و گوشت وبرنج (۱) که باروغن طبخ کرده بودند وحلوا ، امیرعلاءالدین مرا دراین زاویه منزل داد

۱ــ ظاهراً مراد ازبرنج که باروغن پخته شده است همان پلاو یا پلومعمول‌امروزی است که بعدازاستیلای مغول درایران وقسمت‌های‌شرقی ممالك اسلامی معمول‌شده بودو گویا اصلا ازچینی‌ها اخذ شده باشد .

واین منزل در محلی واقع بود که درمیان آن نهرهای جاری ودرختهای سبز وخرم بود فردای آنروز از دروازه معروف بدروازهٔ بغداد برای تماشا داخل شهر شدیم و ببازار بزرگی رسیدیم که معروف بود ببازار غازان و بهترین بازارهاست که من در دنیا دیده‌ام اصناف علیحده هردسته در یك موضعی در بازار دکان دارند و با همدیگر مخلوط نیستند و از این بازار گذشته ببازار جواهر فروشان رفتیم ازبس جواهر زیاد دراین بازار دیدم چشمم خیره شد ووضع بازار اینطور بود که غلامان بسیار زیبا و خوش اندام که لباسهای فاخر پوشیده وشالهای حریر بکمر بسته بودند مقابل تجار ایستاده جواهررا به زنهای اتراك نشان میدادند و زنها آنجواهررا دیده زیاد از آن میخریدند و بیکدیگر سبقت میکردند خلاصه اوضاعی در آنجا دیدم که باید بخدا پناه برد ازاین بازار ببازار مشك و عنبرفروشان رفتیم همان اوضاع بلکه بیشتر از آنرا در آنجا مشاهده نمودیم از این بازار نیز گذشته بمسجد جامعی که وزیر علیشاه معروف بجیلان ساخته است رسیدیم در خارج مسجد طرف راست روبقبله مدرسه‌ای بود ودرطرف چپ زاویه‌ای که صحن آن مفروش بسنك مرمر وديوارهای آن مسجد آراسته بسنك کاشی صاف و لغزنده‌ای بود و از میان آنمسجد نهر آبی جاری بود و انواع اشجار و درختان انگور و شاخه‌های یاسمن در صحن آن موجود بود و رسم در آن مسجد این بود که هرروز سورهٔ یس وفتح وسورهٔ عم را بعد از نماز عصر تلاوت مینمودند و اهل بلد برای استماع این تلاوت در صحن مسجد جمع میشدند.

حمدالله مستوفی نیز در نزهت‌القلوب شرح مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه راچنین بیان نموده‌است «درزیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی غازان خان شهرچه‌ای بر آورده است و جهة خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه بنا کرده چنانچه مثل آن در تمامت ایران نیست ووزیر خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی در تبریز در خارج محلهٔ نارمیان (مهاد میهن) مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست وپنجاه گز در دویست گز میباشد ودر آن صفهٔ بزرگی از ایوان کسری

بمدائن بزرگترساخته است اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد ودر آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده وسنگ مرمرزیاد دراو بکار برده‌اند که‌شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارات عالی‌وخوب که دراین شهراست‌در تمامت ایران نیست شهرتبریز باغستان بسیار دارد و آب مهرانرود که از کوه‌سهند میآید و نهصد و چندکاریز که ارباب ثروت اخراج کرده‌اند در آن باغات صرف میشود وهنوزکافی نیست و آب این کاریزها و رود همه ملك است الا کاریز زاهد بدروازهٔ ری وکاریززعفرانی بدروازهٔ نیارمیان ودو دانك از کاریز رشیدی که بر ششگلان سبیل است ».

از قراریکه بعضی از سیاحان ومورخین نوشته‌اند این مسجد جامع علیشاه منار های بزرگی‌داشته که دراثر زلزله های متعدد و حملات قشون خارجی‌خراب و از بین رفته است و کاتب چلبی مورخ مشهور عثمانی در تاریخ ۱۰٤۵ هجری به تبریز آمده شرح مسجد علیشاه وتخریب حصارها و دیوار های آنرا که بدست عساگر عثمانی شده بود در کتاب خود موسوم به (جهان نما) چنین می نویسد « وزیر خواجه تاج‌الدین علیشاه درطرف جنوب غربی شهرتبریز درمحلهٔ نیارمیان مسجد جامع عظیمی بنا کرده که بزرگتر از ایوان کسری صفه‌ای دارد و حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب شـرح این جامع را مفصلا نوشـته لیکن حالا بهمان اوصاف مذکوره نیست و درسنهٔ ۱۰٤۵ هجری با مرحوم سلطان مراد خان (۱) سه روز متوالی درآنجابودیم و در حالیکه آنجا را خراب‌میکردند برای العین دیدیم باروها وحصارهای بنا بکلی خراب واثری ازآنها باقی نمانده بود تنها یکقسمت از باقی‌ماندهٔ بنای خراب شده که عبارت از یك طاق عالی مسجد جامع و صفهٔ آن

---

۱ ــ سلطان مراد خان رابع هفدهمین پادشاه عثمانی است مدت سلطنتش ۱۸ سال ۱۰۳۲ ــ ۱۰٤۹ درسنهٔ ۱۰٤۵ در جنك باایرانیها به تبریز آمده و درعمارات‌شنب‌غازان ومسجد جامع علیشاه تخریبات زیاد نموده است .

باقی بود » .

شاردن سیاح معروف فرانسوی نیز که درسنهٔ ۱۰۸٤ هجری به تبریز آمده درسیاحت‌نامهٔ خود راجع بمسجد علیشاه چنین نوشته «مساجد معظمه تبریز آنچه بشمار آمده دویست وپنجاه است از آنجمله یکی مسجد موسوم به مسجد علیشاه است که الحال خراب میباشد چند سال قبل مرتبهٔ تحتانی آنرا تعمیر نمودند و منارهٔ آنرا که بلندترین منارهای مساجد تبریز است نیز تعمیر نمودند شخصی که از راه ایروان به تبریز میآید اول بنائی که از شهر مشهود او میشود منارهٔ این مسجد است بنای این مسجد از خواجه علیشاه وزیر غازان خان بوده و در چهار صد سال قبل بنا کرده است» .

نادر میرزا نیز در تاریخ تبریز اوصاف مسجد جامع علیشاه را مشروحاً و مفصلا چنین بیان نموده است وما جهت وضوح مطلب عین آنرا مینویسیم .

« صفت مسجد علیشاه » اکنون آنجا را ارك مینامند اسلحهٔ دولت وغلات دیوانی را انبار است این مسجد را علیشاه وزیر که جیلان لقب داشت بنیاد نهاده وحشری در تاریخ خود نوشته که اودلاکی بگرمابهٔ مهادمیهن بود روزی (دده علی) نام ازمشایخ کبار بدان گرمابه شد وعلیشاه موی سر او بسترد ومزد نستد گفت براه خدا کردم شیخ فرمود تـرا خداوند بزرگ کند ازآن دعا بود کـه دستور بزرگ و وزیر غازان‌خان شد که باخواجه رشید بدین‌کار مشارکت‌داشت بفرمان پادشـاه عمارتی آنجا نموده و باتمام آن تعجیل کرد چون گنبـد آن مسجد عمارت کردند بنیان که تازه وهنوزسخت نشده بودفرو نشست وطاق‌بشکست من صفت این بنا را بعهدهٔ عم‌زادهٔ هوشمند نهادم ازدیدهٔ خود شرحی نگاشته همان بنگارم که‌او ثقه وامین است اینست گفتهٔ عم‌زاده‌ام مرتضی میرزا .

« این بنا گویا محراب بوده است وخود مسجد مسقف نبوده است عبارت بوده ازچهاردیوارودرانتهای مسجد این بنا را ساخته‌اند طول این‌مسجد از دراولی

مسجد الی طاق یکصد وهفتاد پنج قدم است وخود طاق را بطورمربع با گچ و آجر بالا برده‌اند که طول هر ضلعی ازاضلاع چهار گانه نود قدم است جلو دهنهٔ این طاق محرابی سی وهشت قدم وارتفاع این طاق ازسطح محراب تا قلهٔ طاق بیست وچهارذرع تبریزی است وشصت و نه پله که ارتفاع هرپله قریب نیم ذرع است تا کلهٔ طاق میباشد در کلهٔ طاق بقدر یك ذرع و نیم طور غلام گردش نود وهفت قدم است و در انتهای این غلام گردش رو بمغرب بالاخانهٔ بزرگی ساخته شده است درطول شش‌ذرع چیزی کم که مؤیدالدوله مرحوم‌تعمیرکاری وارسی بکار گزارده است ودیوار اصلی اطراف مسجد بکلی خراب ونابود شده است این دیوار حالیه که از گچ و آجر ساخته شده است تازه ساز است بقدر ده و پانزده ذرع ازدیوار قدیم این بنا طرف دست راست در اولی مسجد باقی مانده است وپشت آن دیوار خانه ساخته‌اند ویك طرف دیوار خانه را همین دیوار خراب شده باقی‌مانده‌قرار داده‌اند که باقی آن نمایان است تقریباً هشت ونه ذرع ارتفاع وچهار ذرع عرض دارد ودور این دیوار با آجرهای تراش وکاشی‌های الوان بسیار ممتاز کاشیکاری نموده‌اند وهمهٔ دیوار اطراف این بنا در اصل همینطور دو رویه کاشی بری بوده است وازاین باقیماندهٔ دیوار معلوم است که چه صنعت‌سازی در کلیهٔ این دیوار و تکلفات بکاررفته بوده است خاك واغلب آجرهای این دیوار بطور آرد نخود زرد رنگ است وبقسمی محکم این دیوار را ساخته‌اند که حال بقدر بادامی اگرشخص از این آجرها با گل‌و گچی که باو کار نموده‌اند بخواهد بکند کمال اشکال رادارد وبنای خود طاق درمحکمی مافوق ندارد وهیچ جای این طاق کاشی بکارنبرده‌اند پاره‌ای جاهای دیواراین طاق را بطور محراب ساخته وبا گچ سفیدکاری‌نموده‌اند که الان هم گچ‌کاری دیوار باقی است و دراین چند سال با عدم حفاظ از باد و باران و غیره نریخته است بعقیدهٔ این حقیر یا معدن گچی که در این بناها بکار

رفته است بکلی تمام و گمنام شده و یا اینکه اجزاء خارجی داخل نموده‌اند که گچ را باین پایه دوام و استحکام داده که رطوبت باران و غیره را در او اثری نمیباشد (العلم عندالله و رسوله) اینجا تحقیق عمزاده‌ام بانجام رسانید من نیزاز شنیده ودیده هرچه دانم بنگارم نخست گفتیم که وزیر باتمام این بنا عجله کرد و آن سقف عظیم که‌چون گنبدبرافراشته بودند منهدم شد و این‌مسجد باتمام نرسید .

نبشته‌اند سنك رخام بسیاری بدین بنا بکار برده‌اند بظاهر هیچ اثری نباشد وندانم آن رخام‌ها بکار برده بودند یا نه نشان آنکه بسال ۱۲۹۸ انباری در یك سوی‌این‌بناهاهمیساختند که غلات دیوانی آنجا نهند بجائی پی دیواری حفر کردند ستونی از رخام در عمق چهـار ذرع بزیر خاك بود بیرون کشیدند من و حضرت وکیل (۱) الرعایا بنظارهٔ آن شدیم ستونی است از رخام بی عیب به قطر در اصل یکذرع ونیم تبریز وبه‌ارتفاع سه ذرع‌ونیم سخت موزون و بقانون هندسی‌حجاری کرده‌بودند هنوز تمام نشده و صیقل‌نزده ازاین توانیم دانست که همه این رخام ها بزیر خاك‌اندراست‌ومن بفرازاین‌محراب‌شدم دوسه‌باردرآن‌ممر که‌راه گردا گرد محراب‌بودسوارخی‌بود که بشیب‌همی شد آنجا مهندسی بود تبریزی که معمارباشی همی گفتند گفت همهٔ این بنا را میان تهیست سه چهار مرتبه سقفها پوشیده‌اند از گچ‌وآجر و دیوار بالا برده‌اند و همه جا چوبهای ستبر کشیده و بامیخهای آهنین استوار کرده‌اند و گرنه این کوه پاره را میان پرچون توان کرد و گفت پی این عمارت ازهرسوی بیشتر از صد ذرع بآجر وآهك ساخته باشند وعمق کمتراز ده ذرع نباشد که زمین کنده کرده و انباشـته‌اند دیگر گفت دانستن هرچه از این بناها مشکل نباشد مگر آنکه بدانیم خاك این آجرها و گچ وآهك ازکجا بدست

۱ـ مقصودحاجی اعتضادالممالك‌طباطبائی معروف بحاجی وکیل است که‌ازرفقای‌مرحوم نادر میرزا بود و کتاب تاریخ تبریز را مرحوم شاهزاده نادرمیرزا بخواهش همین حاجی وکیل‌الرعایا تألیف نموده‌است مرحوم حاجی وکیل از فضلا و دانشمندان تبریزاست .

آورده‌اند اگر تدبیری کرده‌اند آنچه باشدو گفت بدرز آجرها بنگر که این گج بچه ضخامت باشد چون صفحهٔ کاغذی من‌هزارقدم دورتر از این بناخانه‌ای مهمان بودم آنجا گنبدی کوچك دیدم از زیرخاك بیرون آمده میان‌آن مدور صفه‌بسته وسط خالی بی اثری باسنك فرش انداخته گفتند این جائی است که عرفا به‌چله نشینند وریاضت اینجا کشند بنای آن باآجرو گج بود گفتند بدین سرایها از این آثار بسیار باشـد .

از مجموع این سفر نامه‌ها و روایات معتبره چنین معلوم و روشن میشود که این عمارت مسجد جامع در اوانی که تازه ساخته شده‌بود یکی از بهترین و عظیمترین بناهای آن‌عصر بشمارمیرفت‌و گویامسجدعبارت‌بوداز یك محراب‌ویك‌طاق بسیار بلندی که بالای سه‌دیوار بزرك‌عریض‌وطویل‌قرار گرفته‌بود وجلوی‌این‌مسجد که قسمت شمالی آن باشدصفه وایوان بزرك ووسیعی درست کرده بودند که‌بکلی جلوی آن باز و گشاده بود و دو منارهٔ بلنـد بالائی در طرفین آن ساخته بودند که متأسفانه اکنون آن طاق و آن دومناره در اثر زلزله‌های شدید از بین رفته لیکن سه دیوار بزرك و بلند آن با محراب مسجد برپاست محمدرضـا بن‌محمد صادق‌الحسینی‌الطباطبائی‌التبریزی‌مؤلف کتاب تاریخ‌اولادالاطهار نوشته کتیبه هائی نیز در اطراف این‌مسجد قرار داده بودند که تمام کلام‌الله مجید را در آن کتیبه‌ها بخط بسیار خوبی نوشته بودند و بعضی از آن کتیبه‌ها کـه بخط ثلث و نسخ نوشته‌اند الحال نیز موجود است خصوصاً در برج قریب بدر (ارك‌شاهی) .

شرح حال وزیرتاج‌الدین علیشاه بانی این بنای عظیم رادر کتب تواریخ و سیر مشروحاً نوشته‌اند ما نیز شمه‌ای بطرز خلاصه بنظر قارئین محترم میرسانیم نوشته‌اند (خواجه تاج‌الدین علیشاه) درسنین جوانی دلال جواهر واحجار کریمه بود واز زیور علم ودانش بی‌بهره لیکن مرد قابل و کاردان هوشمندی بود درضمن

معاملات جواهر باغالب اعیان وامراء دولت رفت وآمد داشته وآشنائی زیاد پیدا کرد وبهمین وسیله درپیشگاه سلطان معروف ورفته رفته قرب ومنزلتی یافته منظور نظر پادشاهی واقع گردید ووزیر خواجه سعدالدین تقرب او را بحضرت سلطان مشاهده نموده خواست که او را از بندگی حضرت دور نماید و کارخانه نساجی بغداد را بدو حوالت کرد واو بدانجا رفته البسه واقمشهٔ زیبائی ترتیب نهاده و کفایت عظیم بخرج داد وچون سلطان ببغداد رسید اوضاع کارخانه را مشاهده کرده امتعهٔ کارخانه که بغایت نیکو ترتیب داده بود سلطان را خوش آمد و قرب ومنزلت او زیاد شد اقبال علیشاه روز بروز افزایش یافت تا اینکه ازملازمان نزدیك حضرت شده و بالاخره درسنهٔ ۷۱۱ هجری پس ازقتل خواجه سعدالدین بامر اولجایتو سلطان باخواجهٔ رشیدالدین در امر وزارت شریك شدند وچون علیشاه مدبر و کاردان و خواجه رشیدالدین در علم وفضل از او بالاتر بود پادشاه فرمود که خواجه علیشاه از صلاحدید خواجه رشیدالدین درامور مملکتی تجاوز نکند در اوایل وزارت تاج‌الدین علیشاه بسبب علو همت وجلالت شأن او پادشاه او را طوی داده وجشن بزرگی بشرف او ترتیب داد ودر آن جشن افسری که بالعل وجواهر ذیقیمت مرصع شده بود بانه غلام زرین کمر و نه راس اسب عربی بازین و لجام زرین بدو پیشکش نمود و بعد از قتل خواجه رشیدالدین شش سال بالاستقلال درمسند وزارت نشست درزمان خود ابواب البر وبقاع الخیر زیادی بنانهاده ومستقلات زیادی بر آنها وقف نموده بود و نیز نوشته‌اند که پس ازواقعهٔ قتل حریف پرزوری مثل خواجه رشیدالدین از کثرت فرح وشادی به شکرانهٔ این موفقیت که نصیب او گردید هدیه‌ها بخشیده وانعام زیاد داد و از آنجمله در تاریخ ۷۱۸ هجری دو حلقه طلا که هر کدام هزار مثقال وزن داشت بحرم کعبه فرستاد تا آنها را بیاد فتحی که نصیب او شده در بیت‌الله الحرام بیاویزند وروز بروز احترامش درچشم سلطان ابوسعید زیادتر گردیده بود تا آنجا که درسنهٔ ۷۲۴ هجری پهلو بربستر ناتوانی نهاد وسلطان ابوسعید شخصاً بخبر گیری وپرسش

حال او میآمد واطباء خاصهٔ خود را بمعالجت حال اومیگماشت نه معالجات اطبا مؤثر افتاد و نه التفات سلطانی بالاخره درجمادیالثانیهٔ همانسال در اوجان جان بجان آفرین تسلیم نمود نعش او را بااحترام تمام به تبریز آورده درجنبهمین مسجد جامع کهخود ساخته بودمدفون کردند پسازفوت ویسلطان ابوسعیدرعایت حق خدمت او کرده خواست که پسران او را تربیت کرده وجای پدر را بایشان بدهد لیکن دوبرادر باهمدیگررقابت وهمچشمی نموده درمقام منازعت برآمدند وچندان لجاجت ورزیدند که هرچه ازپدر اندوخته مانده بود صرف این منازعت شد بالاخره از منصب وزارت بینصیب شدند و هرچه مال و ملکی داشتند بتصرف دولت درآمد.

۴

تاریخچهٔ شنب غازان

درشماره‌های این نشریه راجع بمسجد جهانشاه وربع‌رشیدی ومسجدجامع علیشاه (ارك) که ازبرجسته‌ترین آثار قدیمی تبریز است مقاله‌هائی منتشر شده لیکن از عمارت شنب غازان که از آنها مهمتر بوده ذکری نرفته اگر چه این عمارت بکلی ویران وباخاك یکسان شده حتی یك وجب هم ازبناهای آن پابرجا نیست ویك آجر درروی آجری نمانده لیکن ازحیث قدمت واهمیت بنا و طرز ساختمان برتمام آنها برتری داشت اینك شمه‌ای ازنوشته های مورخین وسیاحان که دربارهٔ این عمارت عالی برشتهٔ تحریر کشیده کیفیت ومشخصات آنرا دقیقاً نوشته‌اند وبعضی ازآنها عمارت را درحال آبادی مشاهده‌نموده‌اند برای استحضار قارئین محترم شرح‌میدهیم .

در کتب لغت شنب بااول مفتوح بمعنی گنبداست ودرسایر فرهنگ‌ها منجمله فرهنگ ناصری وغیره باضمهٔ اول آن نیز نوشته‌اند درسمت شمال غربی‌شهرتبریز محله‌ای بنام شام غازان یا شنب غازان واقع است این محله بعمارات شهر متصل نیست فقط بواسطهٔ باغها بشهر اتصال دارد سکنهٔ این محل اغلب کشاورز ورنجبر هستند این محله به یك ده بیشتر شبیه است تابیك محلهٔ شهر لیکن بجهة نزدیکی آن جزو محله های خارجی شهر محسوب میشود در منتهای این محله میدان کوچکی است که مسجد نوسازی در مغرب آن واقع است پشت دیوار این

مسجد مشرف بیك دشت بسیار وسیع ومسطحی است که اطراف آن تماماً زراعت است قسمت بزرگی ازاین زمین ازتکه پارهٔ آجرها و گچ بری‌ها وکاشیهای رنگین بسیار انباشته شده معلوم میشود وقتی عمارت بزرگی بوده که بکلی ویران و با سطح زمین یکسان است و بعضی جاهای آن بواسطه کاوشهائی که سکنهٔ آن محل برای بردن آجرها وسنگهای آن یا مصرف نمودن خاك کهنه آن را برای کود زراعت‌ازچندین محل کنده و گودنموده‌اند . اینجا محل عمارت شام غازان ومدفن سلطان محمود غازان خان است که درسنه ٦٩٤ جلوس و در ٧٠٣ وفات نموده اهل محل همین قسمت را زمین گنبد وبتر کی (گنبد یری) میگویند بمناسبت گنبد بزرگی که بالای قبر غازان‌خان درآنجا بود وبدین مناسبت این محله شام‌غازان یا شنب غازان نامیده میشود که هردو صحیح است دراین محل درزمان غازان‌خان شهر تازه‌ای ساخته باغها وبساتین بسیار وعمارات عالی بیشمار وقنوات زیادجاری وایجاد نمودند ونام آنجا را شام (۱) گذاشتند این محل از حیث روح و صفا و خضارت ونضارت بهترین محل آذربایجان بود وقبل از آنکه مقبره غازان خان‌در آنجا ساخته شود این محل بشام معروف بود چنانچه حمدالله مستوفی در نزهت القلوب باین مطلب اشاره کرده مینویسد (درزیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی غازان‌خان شهرچه‌ای برآورده وجهة خوابگاه خوددرآنجا عمارات عالیه بنا کرده است که مثل آن در تمامت ایران نیست الخ) . بعقیدهٔ نگارنده این محل قبل ازساخته شدن مقبرهٔ غازان خان که موسوم بشام بود شام غازان نامیده میشد وبعدازآنکه غازان خان فوت کرد مقبره و گنبد در آنمحل

۱ـ اکنون نیز دربعضی قسمتهای آذربایجان باراضی مسطح ومزروع وچمنزار و مخصوصاً جاهائی که برنج میکارند و سطح آنها با رودخانه مساوی و از آب رودخانه مشروب میشود (شام) میگویند ومشابهت این کلمه باکلمه Champ فرانسوی جالب دقت است وممکن است که اثر تصادف مطلق نباشد .

ساختند (شنب غازان) موسوم شد . مولانا نظام‌الدین شامی که نخستین مؤلف تاریخ امیر تیمور بزبان فارسی است منسوب باین محل است بدین جهة او را شامی میگویند که اهل شام غازان است نه شام‌سوریه (۱) . نوشته‌اند سلاطین مغول را رسم این بود که مدفن خودشانرا ازانظار پنهان میداشتند وهر کس ازایشان فوت میشد جسد اورا در موضعی دور ازآبادی و عمارت دفن نموده ومدت زمانی آن ناحیه را قوروق میکردند تاآن قبر نامعلوم وپنهان باشد لیکن غازان خان چون بدین حنیف اسلام مشرف گشت وقبور ائمهٔ کرام ومشایخ عظام را زیارت نمودو آن شوکت وجلال رادید ملتفت این نکته شدمرقد کسی که اینقدر رونق وجلال داشته باشد چگونه صاحب آنرا از زمرهٔ اموات توان شمرد ودر مخیلهٔ خود نهاد که ابواب‌البری ساخته منابع خیرات ومبرات برروی عامهٔ مردم و علما وسادات وعباد و زهاد باز نماید تا ازبرکات آن خیرات ومبرات برحمت ایزد متعال نایل گردد فرمان داد تا معماران لایق و مهندسان حاذق در آنمحل که معروف بشام بود عمارات خیریهٔ بسیار وقبهٔ عالی‌برای خوابگاه ابدی خود ساخته و اوراپس‌از مرك بذکر خیریاد نمایند ساختمان این قبه وتوابع آن مدت پنجسال طول کشید در عظمت‌وبزرگی این بنانوشته‌اند که این قبه از عجایب ابنیهٔ‌اسلامی‌وعظیمترین قبه‌ای بوده که تا آن تاریخ در ممالك اسلامی ساخته شده بود در تاریخ غازانی مسطور است که از گنبد سلطان‌سنجرسلجوقی بمرو که معظمترین‌عمارات عالم‌است وخودآنرا دیده بود بسیارباعظمت‌تر و عالی‌تر ازآن بنیاد نهاد در اطراف این‌بنا اشجار و باغ و بساتین بقدری زیاد بود که حاج خلیفه کاتب چلبی در سال‌۱۰۴۵ باقشون عثمانی‌به‌تبریز آمده در کتاب‌خودموسوم بجهان‌نمادرعظمت‌این‌قبه و آبادی اطراف آن چنین نوشته :

---

۱ ــ صفحه ۲۲٤ و صفحه ۳۸٦ تاریخ ادبیات ادوارد براون از سعدی‌تاجامی ترجمهٔ دانشمند محترم جناب آقای میرزاعلی اصغرخان حکمت .

« عمارت موسوم بشام غازان مثل (قله غلطه) اسلامبول (۱) از میان باغهای با صفا و انبوه اشجار از مسافات بعیده نمایان بود کثرت باغها و اشجار بقدری بود که عساکر عثمانی برای سوق الجیش و مهمات چندین روز متوالیاً مشغول قطع اشجار آنجا شدند لیکن عشری از اعشار آنجا را نتوانستند قطع نمایند وسواد اشجار مثل اول نمایان بود الخ» بنای این قبه واین عمارت درسال ۶۹۷ که سال چهارم سلطنت غازان خان بود شروع ودرسنهٔ ۷۰۲ باتمام رسید در تاریخ وصاف مسطور است که دراساس وبنیان این عمارت مقدار کثیری آهن آلات و ارزیز از روم آورده در آنجا بکار برده‌اند و چون دایرهٔ گنبد از سطح زمین ارتفاع یافت دراستعمال آجر وبرآوردن دیوارها شروع کردند ضخامت دیوارها سی وسه آجر بهم چسبیده بود وهریك از آجرها ده من وزن داشت ارتفاع قبه ۱۳۰ گز وطول دیوارها هشتاد گز وکتیبه وشرفات قبه ده گز و طاس قبه چهل گز ومحیط آن پانصد وسی گز بوده است وشکل این بنا از قراریکه مورخین نوشته‌اند بشکل برج بزرگی بود که بالای آن گنبدی ساخته بودند قریب بشکل گنبد سلطانیه مقبرهٔ اولجایتو سلطان محمد خدابنده ودوازده ضلع داشت برهر ضلع آن صورت برجی از بروج دوازده گانه نقش بود . در تاریخ غازانی مسطور است که غازان خان درسنهٔ ۶۹۶ درمیان باغ عادلیه موضع شم یا شام‌بنیاد قبهٔ عالی نهاد ودرآن‌کار هوس وشعفی تمام داشت همواره برسر استادان بناوعمله تردد میفرمود چون بنیاد سرداب گنبد بروی زمین آوردند مهندسان سؤال کردند که‌درچند موضع جهة روشنائی سرداب روزن بگذاریم فرمود که ازبهر چه گفتند تا زیر زمین روشن باشد جواب داد که روشنی آنجا از اینجا میباید برد و الا روشنائی عارضی درآنموضع مرد را سودی ندهد در حبیب‌السیر مسطور است که

۱ـ قله غلطه اسلامبول که بترکی (غلطه قله‌سی) میگویند برجی است عظیم وبسیار بلند که از ابنیه قدیمه اسلامبول است .

هشتاد عدد قندیل زرین وسیمین که وزن هریك از آنها پانزده من بوداز آن مقبره آویخته بودند و سیصد من لاجورد درنقش سقف و جدار آن‌قبه صرف کرده‌بودند صاحب تاریخ وصاف تعریف و توصیف زیادی دربارهٔ این‌عمارت نوشته و این قطعهٔ عربی را در وصف این عمارت گفته است :

یا قبة باهت بك الملوان | هرمان عند بلوغك الهرمان
یا شام منها قدیغار علیکما | کذا اعراف خلد فی ریاض جنان
ثانیك فی الدنیا عدیم مثلما | بانیك لم یوجد له من ثان
ابقیت سامیة العماد محوطة | الاطراف والاکناف والبنیان
لازال بانیها علی افق العلی | بالعز و التایید و السلطان

ابن‌بطوطه در سنهٔ ۷۲۷ هجری به تبریز آمده و این عمارت را دیده در سیاحتنامهٔ خودچنین نوشته « ثم صحبت الامیرعلاء الدین‌محمد الی‌بلدةتبریزوکان من‌الامراءِ الکبارالفضلاءِ فوصلنا بعد عشرة ایام الی مدینة تبریز ونزلنا بخارجها فی موضع یعرف بالشام و هنالك قبر غازان ملك العراق و علیه مدرسة حسنة و زاویة فیهاالطعام للوارد والصادرمن‌الخبزواللحم والارز المطبوخ بالسمن والحلوا وانزلنی الامیر بتلك‌الزاویة وهی مابین انهار متدفقه واشجار مورقه » در اطراف این قبه ابنیه وعمارات بسیاری ساخته وضمیمهٔ این مقبره نمودند که اسامی آنها بدینقرار است اول ــ مسجد جامع ، دوم ــ مدرسهٔ شافعیه ، سوم ــ مدرسهٔ حنفیه چهارم ـ خانقاه‌جهة دراویش ، پنجم ـ دارالسیادةجهة اقامت‌سادات ،ششم ـ رصدخانه جهة تعیین بروج وتعلیم علم هیئت ، هفتم ـ دارالشفا ومریضخانه ، هشتم ـ کتابخانه و قرائتخانه ، نهم ـ بیت‌القانون که محل کتب قوانینی که درعهد غازان‌خان‌وضع شده بود ، دهم ــ بیت‌المتولی که چندین نفر مأمور مشغول تدبیر منزل و ترتیب مصالح آن و نشان دادن منزل بواردین ، یازدهم ــ حکیمه جهة اقامت حکما و تعلیم وتدریس‌علم‌حکمت وفلسفه ، دوازدهم ــ بستان و کوشك عادلیه ، سیزدهم ــ حوضخانه و حمام برای مسافرین و ابن‌السبیل بعداز اتمام این ابنیه غازان خان

از املاك خالصهٔ خود مقدار کثیری بر بقاع مزبوره وقف نمودچنانچه تمامت قضاة و علما بصحت آن فتوی داده وامضا کردند و مقرر شد چندین نفر حافظ قرآن بتلاوت قرآن مجید اشتغال ورزند واز اوقاف مزبوره آنجماعت را وظیفه دهند و در هرشب جمعه بنان و حلوا مردم آن ناحیه را ضیافت دهند و درخانقاه هرشب فقرا ومساکین را آش دهند و ماهی دو مرتبه متصوفه وخوانندگان جمع شده به رقص و سماع مشغول شوند شروط وقفنامه (۱) بقاع مزبوره بدینقرار است.

دیگر آنکه هرجماعت که افضل واکمل عصر باشند دربقاع مذکوره صاحب منصب و توظف گیرند و همواره متوطن بوده بی‌ضرورت شرعی غیبت ننمایند دیگر آنکه بعد از فوت واقف هر کس از امراء مغول واشراف تازیك او را زیارت کند خدام مقبرهٔ منوره آنکس را بکوشك عادلیه که نزدیك بقعهٔ مذکوره بوده برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه در هرسال در روزی که واقف وفات یافته آشی بزرگ ترتیب داده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه درمسجد جامع ومدارس و خانقاه حلوا پخته وبساکنان آن بقاع دهند وهمچنین در عیدین وسایر ایام ولیالی متبرکه حلوا واطعمهٔ لذیذ ترتیب نموده بمجاوران ومسافران بخشش کنند دیگر آنکه پنج نفرمعلم واستاد تعیین فرموده که درمکتب نشسته پیوسته صـد نفر کودك یتیم را قرآن تعلیم دهنـد و وجه معیشت معلم و متعلمانرا از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد هر کودك که قرآن تمام کند چه مبلغ به معلم هدیه دهنـد و چه مبلغ خرج ختام او نمایند و فرمود که جهة مکتب خانه هرسال صد مجلد مصحف مجدد بخرند وپنج ضعیفه را جهة غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هرسال دو هزار ثوب پوستین از پوست گوسفند

۱ـ بمنزلهٔ آرشیو دولتی

خریده به مستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی راکه بعضی ازضعفا بردرها و بقاع وسر راهها می‌اندازندبردارند ودایه به اجرت گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر مایحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد وتمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هرغریبی که درتبریز بمیرد و از او چیزی نماند تجهیز و تکفین و تدفین نمایند دیگر آنکه درسالی‌شش ماه که‌هوا سرد باشد چند خروار گندم وارزن بربامهای بقاع مذکوره ریزند تاطیور برچینند وهیچکس آن مرغانرا نگیرد وهر که قصد آنها نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هرسال پانصد نفر بیوه‌زن‌عاجزه را دوهزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصهٔ هریك چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی درتبریز نصب کنند تاهر گاه غلامی یا کنیزی ظرفی راکه جهة آب کشیدن برداشته بشکند وازمالك خود بترسد آنرا عوض خریده بوی دهند دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاك کنند و برانهار کوچك پل بندندتافقیران بسهولت عبور توانند کرد وهفت وقفیه مشتمل برشروط مذکوره قلمی فرموده آنهارا بخطوط قضاة وعلما مسجل ساخت ویکی رابمتولی موقوفات‌سپرده دیگریرا بمکهٔ معظمه زادهاالله تعظیماً ارسال داشت ووقفیهٔ سیم را دردارالقضاة تبریز نهاده به محافظت آن امر نمود چهارم تعلق بقاضی بغداد گرفت وسه وقفیهٔ دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاه دارند بمصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که درهرچند گاه قضاة بغداد وتبریز درضمن مرافعهٔ شرعیه بر وقفیت آن املاك وصحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و برحکم خود گواهان تازه گیرند ونیز فرمود که بعدالیوم هر کس بمنصب قضا منصوت شود دراول شروع بتسجیل آن وقفیه پردازد آنگه فیصل سایر قضایا را پیش نهاد همت سازد .

متأسفانه این بنای عالی باآن محکمی در اثر زلزله‌های بیشمار و حملات زیاد خارجی‌ها و سوق‌الجیش ها که برایران شده تماماً ازبین رفته اولین خرابی

این بنا درزمان شاه‌صفی واقع شده که قشون عثمانی آمده آنجا را مأمن ومعسکر قرار داده بودند چنانچه کاتب چلبی نوشته اغلب اشجار آنجا را قطع وعمارت را منهدم نمودند اکنون جز تل خاکی بسیار بزرگ مملو از سنگ و آجر شکسته چیزی باقی نیست اهالی شنب‌غازان ازبقیة‌السیف سنگ وآجر آنجا استفاده‌های بسیار کرده اغلب خانه ومساکن خودشانرا باسنگ و آجر آنجا ساخته‌اند هنوز موقع فراغت از کشت وزرع خاصه درفصل زمستان در آنجا حفاری کرده بعضی سنگها وستونهای ذیقیمت وکاشیهای الوان و آجرهای منقش منقور بیرون آورده محرمانه بفروش میرسانند. نادر میرزا در تاریخ تبریز نوشته « بسال یکهزار و دویست وپنجاه وهشت بدیدن آن آثار رفتم بعضی ازجدار و حجره‌های آنعمارت نمایان بودخاراکنان تبریز آجرها وسنگهارا همی کندند وسودها می‌بردند حفرها وکانهائی که کنده بودند هریك‌مال شخصی بود وعلامت داشت قسمتی را نشان‌داد که این کان مال کربلای زین‌العابدین است از رئیس عمله‌ها که مردی خوش محاوره‌ای بودوکانش نزدیك بوسط بنا ومقبرهٔ غازانی بود سئوال کردم که‌آیا در این مغاکها از سکهٔ سیاه و سفید ویا اشیاء فلزی یافت میشود گفت از این قبیل نیافته‌ایم ولی اغلب اوقات تیرهای کمان که ده وبیست عدد را یك دسته بسته‌بودند نیم پوسیده پیدا میشود وسمتی را نشان داد که سه چهار سال قبل حفر میکردیم طاقی زیر زمین مانند بیرون آمد مملو از باروت بود یکی از عمله‌ها بی‌اجازهٔ ما شبی باروت را آتش زد قوهٔ انفجار باروت طاق را ده قدم دور تر از جای خود کنده وانداخته بود. پانزده سال قبل نیز حقیر باینمکان آمدم دو ستون ازسنگ سیاه که هر یك تقریباً یك ذرع تبریز قطر و دو ذرع طول داشت و بسیار سنگ سخت شفاف وبراق بود بطور اسلیمی همه سنگ را حجاری و نقاری کرده بودند درحفره وسطی که نزدیك مقبرهٔ غازان خان بود درجنبین در محکم وبرقرار بود ازوسط این دوستون نقب چندین ذرع کنده وبرده بودند حال ازآن دو ستون واز

نقب علامتی نمیباشد الخ » لازم است ازطرف دولت ووزارت فرهنگ دراینخصوص فکر اساسی وتوجه مخصوص بشود تا مانع این قبیل عملیات و حفریات بشوند و حتی با مختصر بودجه‌ای ممکن است درآنجا حفاری کرده بعضی اشیاء نفیس و سنگهای زیبا و کاشیهای اعلی که یادگار عهد غازانی است بدست آید بلکه خود قبر غازان خان وسنگ ذیقیمت روی قبر که یقیناً زیر خروارها خاك پنهان است بیرون آید . یك نفر سیاح ایتالیائی که درقرن نهم یا دهم هجری به ایران آمده درسیاحتنامهٔ خود راجع بعمارت شنب غازان چنین نوشته « روز پنجشنبه فردای آنروز به‌تبریز برای دیدن برج شام‌غازان روانه شدیم یکنفر ایرانی ادعامیکرد که این بقیهٔ برج بابل است یا در جای آن قرار گرفته برج عظیمی که بطول دویست قدم من ومحورش چهل قدم من بود ازآجر نیمه بجا است دیوارهای آن دوازده قدم است ولی بدبختانه بنائی باین قشنگی مخروبه و از دو طرف شروع بریختن نموده است صدوبیست پله بشکل حلزونی به اطاقی که در آن برج واقع شده‌هدایت میکند دردیوارهای این بنا اعداد حروفی که من نتوانستم بخوانم بخوبی ازکاشی نصب شده بود ودراین بنا محجری قبریرا احاطه کرده که بقول ایرانیها قبر مؤسس این بنا است ونام آن میر محمود است »(۱)

قسمتی ازاین عمارت البته مخروبه وشکست آن باآن وضع خرابی تا سال ۱۱۹٤ هجری برپا بود ودرآنسال در اثر زلزله سختی که درتبریز واقع شد بقیهٔ آن نیز بکلی خراب ومتلاشی شد چنانچه عبدالرزاق بیك دنبلی در کتاب خود اشاره نموده وشرح آن زلزله در شمارهٔ گذشته این مجله درج شده‌است.

مسیو تاورینه(۲) نیز درسیاحتنامهٔ خود که در سال ۱۰٤٦ بایران آمده و

۱ـ این سیاحتنامه را اخوی زاده دکتر عباس نخجوانی دراروپا دیده واین‌قسمت را ازآن‌کتاب یادداشت کرده بود .

۲ـ Tavernia

عمارت شام غازان را دیده چنین مینویسد (دریك‌لیو (۱) فاصلهٔ تبریز سمت مغرب تابستانی شمال‌غربی میان یك مزرعه برج بزرگی از آجر ساخته شده موسوم به کانبازون (شام غازان) قطر محور آن پنجاه‌قدم‌میشود اگر چه نیمه خراب‌است اما هنوز خیلی ارتفاع دارد معلوم میشود که این برج متعلق بیك قصری بوده است اطراف آن هنوز دیوارهای بسیار بلند باقی است و چمن‌زار دور آن‌دلالت بر قدمت آن مینماید .

بطور یقین کسی نمیداند که بانی آن که بوده‌است ولی چند کلمهٔ‌عربی که‌در بالای درب آن دیده‌میشود ثابت میکند که از بناهای‌مسلمانان‌است در سنهٔ ۱۶۵۱ میلادی در تبریز زلزلهٔ بزرگی حادث شد که بسیاری از خانه‌ها را زیرو رو کرد و این برج هم از بالا تا پائین شکافی برداشت و یك قسمتی از آن فرو ریخت که محوطهٔ داخلی برج پرشد) ازقراریکه سیاح ایتالیائی و سایر مورخین نوشته‌اند دراطراف گنبدوشرفه‌های آن آیات‌قرآنی‌واسماءالله‌در کاشی‌هاو گچ‌بری‌ها نوشته‌شده بود از گچ‌بری‌های این عمارت و آجرهای منقوش منقور که جملهٔ(غازان‌قاآن) و (خلدالله‌ملکه) و لفظ جلاله و سایراسماءالله‌بخط کوفی نوشته شده درشکلهای مربع‌قالبی در خرابهٔ این محل بسیار است واکنون نیز پیدا میشود و شکل آنها بقراری است که درصفحهٔ مقابل چاپ شده .

در پیشانی این مقبره بر صفحات کاشی با خط بسیار عالی این چندسطر در تعریف غازان‌خان وتوصیف بنا و تاریخ آن نقش گردیده‌بود و سواد آن اینست :

الحمدلله‌القدیم الذی بقائه دائم و وجوده واجب الکریم‌الذی نعمائه علی‌العالمین فیاض وجوده صائب‌الصانع الذی دلالات وجوده بدایع الاشیاء وروائع الغرایب وآیات جوده صنایع الالاء و سوابغ الرغائب القادرالذی رفع‌السماء مزینة بزینة الکواکب ودحا الارض ووطدها بمراسی الاطواد الرواسی الرواسب وزینها بانوارالانبیاءالمجتبی منهم محمدالمصطفی المبعوث

۱ـ واحد مقیاس مسافت فرانسوی است معادل چهار کیلومتر یاقدری بیشتر .

الی المشارق و المغارب صلی الله علیهم ذوی المکارم و المناقب ماطلع طالع و غرب غارب حمداً لنعمه حالب و لفضله و کرمه جالب ثم الحمدله ثانیاً علی ما اید الدین و اعز الاسلام و المسلمین بسلطنته من هو کافل لارزاق العباد وحافل در الاموال لاحیاء البلاد وصارت عتبته العلیة مقبلة بشفاه اعاظم السلاطین و اضحت شهب سطوته علی سماء الملك رجوماً للشیاطین و اصبح تراب سدته المنیفة مسجداً للجباه وامسی لازال نعمته الهنیئة مورداً للافواه وهو القاآن المعظم والایلخان الاعظم مولاخواقین العالم مالك رقاب الامم سلطان السلاطین ظل الله فی الارضین مطاع اهل الماء و الطین محرز ممالك الدنیا مظهر کلمة الله العلیا المنصور من السماء المظفر علی الاعداء کهف الثقلین لطف الله فی الخافقین الناصر لدین الله القاهر لاعداء الله حافظ الارض بالسیف و السنان شامل الخلق بالامن و الامان باسط بساط العدل و الاحسان معین الدولة القاهره مغیث الملة الزاهره نصرة الدنیا و الدین غازان محمود بن القاآن المعظم الایلخان الاعظم ارغون خان بن القاآن المعظم الایلخان الاعظم اباقاخان حرس الله ظلال ایامه علی القریب والبعید وجعل النصر و الظفر خافین بلوائه عن الیمین وعن الشمال قعید ثم نحمده ثالثاً علی ما وفقه الله تعالی لبناء هذه الخیرات و تأسیس هذه المبرات المتصلة المحیطة بهذه الروضة العلیا الرفیعة البناء المنیعة الفناء الواسعة الارجاء کالقبة الخضراء حتی استصغر فی جنبه الهرمان واستحقر لدیه النسر و السرطان المجعول شرفاتها کقصور الافلاك منازل و ابراجاً وعواطفها من انوار النیرین سراجاً وهاجاً اوجها یساوی السماك وقطرها یضاحی الافلاك بل هی روضة من ریاض الجنان فیها مغفرة ورحمة ورضوان وقد اتفق الابتداء بابتنائها فی اول شهر (۱)

شمه‌ای از شرح حال غازان‌خان بوجه اختصار باستحضار خوانندگان محترم میرساند در تواریخ مسطور است سلطان محمود غازان‌خان بن ارغون‌خان بن اباقاخان بن هلاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیزخان در ۲۹ ربیع‌الاخر سنهٔ ۶۷۰ هجری متولد شده در زمان پدرش ارغون‌خان در خراسان قائمقام پدر وحفظ و حراست

۱ - تاریخ وصاف در بعضی نسخه‌های خطی (فی اول سنة) مسطور است متأسفانه تاریخ بنا ثبت نشده است.

آن ولایات باغازان‌خان‌بود پس از فوت ارغون غازان‌خان در اوایل شعبان ٦٩٤ در حضور شیخزاده صدرالدین ابراهیم حموی کلمهٔ توحـید بزبان‌آورده و بدین شریف اسلام مشرف گشت در دهم ذیحجهٔ همانسال به‌تبریز وارد واستقبال شایانی ازطرف علماء ورجال وبزرگان شهر تبریز بعمل آمد ودر تبریز در همانروز به تخت سلطنت ایلخانی جلوس کرد. از سلاطین مغول اول شخصی که دین حنیف اسلام را قبول کرد غازان‌خان بود اگرچه قبل ازآن (تکودار اغول) که بعداً بسلطان احمد موسوم گشت ظاهراً اسلام را قبول کرده بود لیکن اسلامیت اواسم بی مسمی بود و مراعات احکام دین را نمیکرد ولی غازان خان ظاهراً و باطناً ، صورتاً وسیرتاً مسلمان شدپس ازقبول مذهب اسلام ازمؤمنین ومشوقین جدی‌مذهب اسلام گردید ودرتمام عمر دررعایت مراسم وآداب دین اسلام واقامهٔ شعائر آن میکوشید اولین فرمانی که صادر کرد فرمانی بود دایر بوجوب قبول مذهب‌اسلام برای مغولان من تبع خود درتمام مملکت واجرای احکام دین اسلام میان‌مردم و رعایت عدل و داد و منع امراء و اکابراز ظلم وجور سپس فرمان داد در سراسر مملکت کلیساهای مسیحی ومعابد یهود و بتخانه‌ها وآتشکده‌ها را ویران نموده مبدل بمساجد نمایند بتهای شکسته را برسر چوبها بسته درشهرمیگردانیدند آئین دین اسلام را درهر نقطهٔ مملکت مجری کرد حکم کرد شرب شراب وبدمستی‌در شارع عام قدغن شود ومتمردرا در گذرگاهها بگردانند وبدرخت ببندند تاعابرین براو توبیخ کنند وبسایرین عبرت شود پس ازاقامت چندی درتبریز بقراباغ‌رفت ودرآنجا قورولتائی تشکیل داد وازشاهزادگان و خوانین مغول بیعت گرفت بار دیگر باجلال وشوکت تمام درآنجا جلوس کرد وجشن بزرگی بعمل آورد در مجلس جشن به امیر نوروز که از امرای بزرگ مقام بود خطاب کرد که از او چیزی بخواهد امیر نوروز زانوی ادب‌بزمین نهاده واستدعا کرد که درآلتمغاها کلمهٔ شهادتین ثبت شود غازان خواهش آنـرا قبول و فـرمان داد باجرای آن

مبادرت شود امر کرد درابتدای فرمانها ومکاتیب (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) نوشته شود در اول فرمانهای‌خود همیشه این کلمات نوشته میشد« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بقوةالله‌تعالی ومیامن ملت محمدی فرمان سلطان محمود غازان » پس از دو سال واندی اقامت درقراباغ و تمشیت امور آن صفحات به اوجان آمده بنیان عمارت عالی را فرمان داد ودر آنجا وزارت را بخواجه سعدالدین آوجی ونیابت آنرا به خواجه رشیدالدین فضل‌الله داد واین دونفر بمساعدت همدیگر ممالك غازانی را اداره میکردند در سنهٔ ۶۹۷ به تبریز آمده بنای عمارت شنب غازان و ساختمان آنرا امر داد ودرسنهٔ ۶۹۹ باچندین هزار لشکرازتبریز بقصد تصرف شام حرکت کرد واز راه مراغه واربل و موصل خود را بکنار فرات رسانید در چندین محل جنگهای سختی بوقوع پیوست درنتیجه مظفر ومنصور گشته وشامات را فتح کرد و چندی در آن‌صفحات‌اقامت کرده جهت گرمی هوادر۱۵ رمضان۶۹۹ازشام‌مراجعت وبمراغه آمد پس‌از دیدن رصد مراغه مایل شد که درتبریز نیز رصدخانهٔ بزرگی ایجاد نماید چنانچه نظیر و شبیه آن درعمارت شنب غازان بنا کرده بود پس از مراجعت ازشام دربعضی نواحی آن ولایت بر علیه غازان علم عصیان برافراشتند درغرهٔ محرم ۷۰۰ باردیگرحمله وهجوم بطرف شام آغاز کرد قبلا امیر قتلغشاه را بمقدمهٔ عساکر خویش‌روانهٔ شام نموده و خود از راه حلب بحوالی شام رسید چندین فقره جنگهای خونینی‌باسپاهیان ملك ناصر بوقوع پیوست وچون‌کاری از پیش نرفت استخلاص آن ولایت‌را بعهدهٔ جلادت وکاردانی امیر قتلغشاه وچوپان بیك سپرده وخود مراجعت کرد ملك ناصر باسپاه فراوان برسرآنها تاخته قشون مغول را منهدم نمود درجمادی‌الاخر ۷۰۲ درنزدیکی حله ازفرات گذشته به کربلا وارد پس از زیارت مشهد حضرت امام حسین علیه‌السلام وتقدیم بعضی از هدایا و نذورات بآستانهٔ حسینی در رجب آنسال بمنزل عانه رسید در همین محل بود که

شهاب الـدین ادیب عبدالله مؤلف تاریخ وصاف تاریخ خـود را بتوسط خواجـه رشیدالدین فضل‌الله بحضور غازان‌خان رسانیده مورد انعام ومرحمت سلطانی‌واقع شد . پس‌از چندی توقف در آن نواحی بطرف عراق رهسپار شد از عدم پیشرفت کار و شکست قشون درشامات غم وغصه بروجودش مستولی گشته در ساوه ناخوش شد چندی اقامت نمود کمی بهبود یافت ازآنجا به ری آمد مجدداً حالش‌منقلب گردید ناچار چند روزی اقامت و استراحت فرمود سپس از آنجا بطرف قزوین روانه شد در ۱۱ شوال سنهٔ ۷۰۳ درحوالی قزوین پس‌از نه سال واندی سلطنت‌در سی وسه سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد جنازهٔ اورا باجلال واحترام تمام ازآنجا به تبریز آورده در خوابگاه ابدی خود درزیر گنبد شنب غازان به خاك سپردند .

تاریخ وفات او را مؤلف تاریخ وصاف چنین گفته :

خان عادل شاه غازان سایس قانون ملك

ظل حق‌خورشید دولت خسرومیمون خصال

آنکه رأیش مرجهان را نص بودی بی‌خلل

وانکه سهمش مرعدورامرگ بودی بی‌قتال

آنکه از او بود با فرو فروغ و نور وزیب

تخت‌وافسر تیغ‌وخنجر گنج‌و گوهر ملك‌ومال

روز یکشنبه و قـد قیل الاحد یـوم البنا

یـا الف بگذشته از شوال سال جیم و ذال

(۷۰۳)

ـفت ازین عالم و ان الدهر یفنی بعد حین

سوی آن گیتی وان الدهر حال بعد حال

اوصاف واخلاق غازان خان وقوانین او

غازان‌خان با اینکه عمرش کم و مدت سلطنتش کوتاه‌بود اصلاحات بسیار و قوانین بیشمار در مملکت جاری و متداول نمود قواعد و قوانین غازانی مشهور و در کتب تواریخ مفصلامسطوراست شمه‌ای ازقوانین‌مفیدو برجستهٔ آن‌پادشاه باعدل و داد بطورخلاصه در این‌مقاله نگاشته میشود . نوشته اند غازان‌خان بسیار عادل ومرد هنرمند جنگ آزموده وفوق‌العاده جسور بود بفنون لشکر کشی ومقابله با دشمن آشنا بود علاوه برزبان مغولی و چینی و فارسی اطلاع کمی بزبان عربی داشت اهل فضل و ادب و حکمت را دوست میداشت اغلب در محاضر علما و ادبا مینشست و باایشان در بارهٔ مذاهب مختلفه مباحثه مینمود از ادیان و مذاهب ملل اطلاعی کافی داشت بعضی از صنایع مختلفه از قبیل معماری و نقاشی و آهنگری واسلحه سازی بلد بود عشق وعلاقهٔ مفرطی به عمران و آبادی داشت ابنیه و آثار بسیاری درتمام مملکت ازخود بیادگار گذاشت ازقوانین برجسته ومفید او یکی این بود که قانون مرور زمان را در مملکت جاری کرد هر دعوی یا قباله‌ایکه سی سال ازتاریخ آن گذشته بود عدم رسیدگی آنرا بقضاة فرمان داد ویرلیغی صادر کرد هر قاضی که قباله یاحجتی نو بنویسد باید که قبالهٔ کهنه را در طاس عدل(۱) بشوید وقباله‌ایکه تاریخ کتابت آن از سی سال گذشته باشد هم در آن طاس نابود گرداند وهرقاضی که خلاف نموده دعاوی سی‌ساله را رسیدگی کند مستحق تغریر وتأدیب ومستوجب عزل است ونیز حکم کرد که منشیان دیوانی سواد کلیه احکام ویرلیغها راکه بامر غازان صادر میشد دردفتر مخصوص ثبت و

۱ـ « طاس عدل » غازان خان حکم کرده بود هر قاضی که در محکمه بنشیند طاسی پراز آب برکرسی پیش خود نهد وهردعوی که قطعیت یابد صکوك قدیمهٔ آن را درطاس که موسوم است به طاس عدل بشویند (حبیب‌السیر جزء اول از جلد ثالث)

ضبط نمایند و با آلتون تمغا (۱) مهر کنند و نام این دفتر رسمی (قانون الامور) بود و نیز حکم کرد باید که غیر کتاب دار القضا هیچ کاتبی به کتابت قبالجات و اسناد قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را منحصر سازند و دیگری را اجازت اینکار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد وستد آن تاصد دینار باشد یکدرم (درهم) حق الکتابه بستانند و اگر معامله ازصد دینار زیاد باشد یکدینار اجرت گیرد و بیشتر نطلبد و نیز حکم کرد قاضی را هیچ آفریده از حکام وامراء و وزراء بخانهٔ خود نطلبد و هر کس جهة فیصل قضایا بدارالقضا رود و قاضی به هیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد ودیگر آنکه ظاهر شود که وکیلی از متخاصمین (۲) چیزی گرفته او را ریش تراشیده تغریر وتشهیر کنند وهرقاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقبات ایلخانی معاقب گشته ومعزول نمایند یکی‌دیگر ازقوانین مفیدهٔ غازانی توحید اوزان و مقادیر در تمام کشور بود یرلیغی صادر کرد وسواد آنرا به‌تمام ولایات فرستاد که سنگهای وزنه زر وسیم و کیل اوزان خواربار وغیره در هرجای مملکت مساوی و متحدالوزن باشد و وزنه‌ها از آهن بسازند ومهر کنند وفرمان داد سکه‌های مغشوش را درسراسر مملکت جمع آوری نموده بشکنند و عوض آنها سکه‌های زرو سیم تمام عیار ضرب نمایند یکی دیگر ازقوانین غازانی این بود فرمان داد درتمام قرای ودیهها یك باب مسجد با نضمام یك باب‌حمام بسازند یکی‌دیگر ازقوانین غازانی‌تطبیق سال‌شمسی باقمری بودو نیز ایجاد تاریخ ایلخانی نمودو اول‌سال ۷۰۱ قمری رااول‌سال‌تاریخ ایلخانی‌قراردادومدت زمانی‌همین‌تاریخ ایلخانیه متداول بودودر بعضی ازسکه‌های ایلخانی نیز تاریخ ایلخانیه ضرب شده لیکن بعدازفوت غازان خان ومدت کمی بعداز آن این تاریخ ازمیان‌رفت

۱ــ آلتون تمغا یا آل‌تمغا عبارت از یك مهرقرمز رنگی بود که مهر رسمی دولته غازان خان بود وهریرلیغ یاحکمی که این مهر را نداشت بی‌اعتبار بود.

۲ ـ مقصود رشوت است.

۵

قبر معزالدین سلطان اویس ایلکانی

در شادی آباد مشایخ

شادی آبادمشایخ قبرستان بسیار بزرك قدیمی است درقریهٔ «پینه‌شلوار»(۱) که درشش کیلومتری جنوب شرقی تبریز ودو کیلومتری استخرشاه واقع است. دراین قبرستان قبور قدیمه ازمشایخ وعرفا وعلما بسیار است وازقرار معلوم این قبرستان اختصاصی به عرفا داشته است که اغلب مشایخ وعرفای تبریز این محل را مدفن خود قرار داده‌اند. درتاریخ روضة‌الاطهار ملا حشری تبریزی که‌مقابر تبریز را مفصلا نگاشته است نام چندین نفر از عرفا ومشایخ تبریز را میبرد که دراین قبرستان مدفونند.

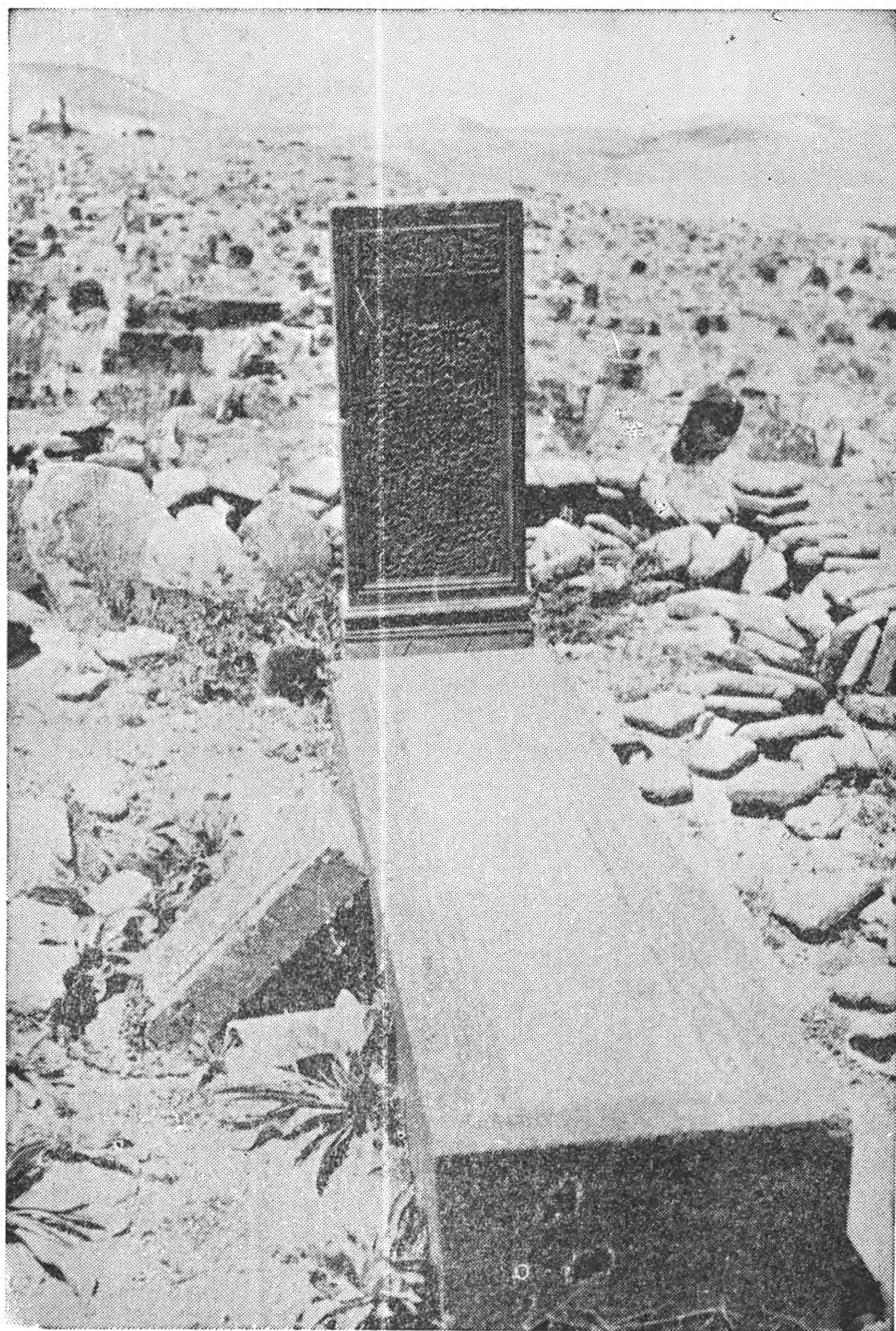
یکی از مدفونین این قبرستان معزالدین سلطان اویس بن امیر شیخ حسن بزرك ایلکانی دومین سلطان جلایریه است که بسال ۷۵۷ هجری بسلطنت رسیده وپس‌از ۱۹ سال پادشاهی بتاریخ ۷۷۶ وفات یافته است.

این قبرستان کهنه دردامنهٔ یك تپهٔ بسیار بزرگی واقعشده وازخوش آب‌و هواترین امکنهٔ اطراف تبریز است. روی قبر این سلطان سنك بزرگی است بشکل مربع مستطیل که ابعاد آن طولا قریب دو متر و عرضاً نیم متر میباشد و

۱ــ کلمهٔ « پینه‌شلوار » دراصل پیرشروان بوده و این نام را بدین جهت بآنجا داده‌اند که مدفن پیر شروان بوده است (رجوع شود به « دانشمندان آذربایجان » تألیف محمد علی تربیت ، ص ۳۰۷ ، پاورقی شماره ۱).

قریب ۷۰ سانتیمتر بلندی دارد بالای سراین سنك بزرك سنك سیاه شفافی است بسیار عالی بطول یك مترونیم وبعرض چهل سانتیمتر که بشکل مرغوب ومطلوبی حجاری وبطور عمودی نصب شده است . پایهٔ این سنك خیلی بزرك و قطور است که قسمت مهمی از آن درزمین فرورفته است . دراطراف این قبر آجرهای کهنه وقدیم ریخته پاشیدهٔ بسیاری رویهم انباشته شده است و معلوم میشود وقتی بالای قبر گنبدی بوده ویاخواسته‌اند گنبدی بسازند که ناتمام مانده و بمرور زمان خراب ومتلاشی شده است . خوشبختانه سنك بالای قبر که نام سلطان اویس و تاریخ وفات وی در آن مسطور است از حوادث زمان سالم مانده و این سطور با خط ثلث بسیارعالی بطور برجسته درآن سنك حجاری شده است : «**نفسی الفداء لقبر انت ساکنه انتقل السلطان الاعظم المغفور و الخاقان الملهم المسرور الراجی عفوالله الغفور و معز دین‌الله المنصور شیخ اویس بهادر خان علیه رحمة‌الرحمن والرضوان من‌دارالعمل الی‌فردوس الجنان فی‌الثانی جمادی الاول** (کذا) **سنة ست وسبعین وسبعمائة** » .

غیر ازقبر سلطان اویس قبور قدیمی دیگر بشکلهای مختلف دراین قبرستان بسیار است که اغلب نام و تاریخ آنها محو شده و در بالای بعضی از آنها سنگی بطول دو متر و یا دو متر و نیم بشکل عمودی نصب شده است . یك مجسمه شیر بالای قبری دیده شد که معلوم نشد صاحب قبر کیست و بعضی سرستونهای‌حجاری و کنده‌کاری شده ظریف و عجیبی از ادوار قدیمه در این قبرستان بسیار است که اغلب آنها متلاشی شده و چند تا از آنها نسبة سالمتر مانده بود که اخیراً بموزهٔ آذربایجان انتقال داده شده است .



قبر سلطان اویس ایلکانی در شادی آباد مشایخ

٦

تاریخچهٔ سنك ((بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم))

در بقعهٔ سید ابراهیم

در بقعهٔ سیدابراهیم در محله شتربان سنك بزرگی از مرمر بطول سه متر و هفتاد سانتیم و عرض یك متر و بیست وپنج سانتیم بدیوار نصب شده است ، این سنك از آثار بسیار نفیس‌وصنایع مستظرفهٔقرن سیزدهم هجری است قریب‌یکصد سال است این سنك عظیم‌الجثه که‌یکی اززیباترین نمونه‌های هنر و صنعت‌ایرانی است در گوشه‌ای مجهول القدر زیر گردوخاك مانده‌است بعقیدهٔ‌اینجانب‌لازم‌است این سنك زیبا در موزهٔ تبریز نگاهداری شده و از خطرات احتمالی زلزله وسیل محفوظ بماند ، در وسط این سنك بخط نستعلیق بسیار درشت و عالی (**بسم‌الله الرحمن‌الرحیم**) در یك سطر بطور بر جسته که پنج شش سانتیمتر از متن سنك بر آمدگی‌داردبادقت ومهارت‌تمام حجاری شده‌است درحاشیهٔ‌آن چندبیت ازقصیدهٔ عربی بوصیری (۱) معروف بقصیدهٔ برده مسطور است که مطلع آن اینست :

امن تذکر جیران بذی سلم   مزجت دمعاجری من‌مقلة‌بدم

این قصیده با خط نستعلیق بسیار خوبی در کتیبه های ظریف بطور برجسته حجاری شده در فاصلهٔ آنها در دوازده قسمت در کتیبه‌های کوچك مدور

---

۱ ـ بوصیری شرف الدین‌ابوعبداله محمد بن‌السعید الصنهاجی از مشاهیر شعرای عرب بوده ودر مدح حضرت رسول اکرم ص قصاید بسیاری گفته که مشهورترین آنهاهمین قصیدهٔ برده است ودر سنهٔ ٦٩٤ رحلت نموده

این جملات در اوصاف حضرت رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم برجسته حجاری شده‌است (صاحب‌السلطان‌واللواء) (صاحب‌الدرجة‌الرفیعة والعلاء) (صاحب‌البراق و المعراج و المکانه) (صاحب‌العلو والدرجـات والعطاء) (صاحب‌السیف‌والتاج والسرایا) (صاحب‌السجود لرب‌المعبود) (صاحب ارواح الطاهرات و الحرمة) (صاحب‌الشفاعة والرداء) (صاحب‌البرهان‌والایات) (صاحب‌المعجزات والعلامات) (صاحب‌المکارم المحمود والمدینة) (صاحب‌الحوض والمودود والوسیلة) (کذا) در متن در طرفین بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم در دو کتیبهٔ دایره‌ای شکل این جملات مسطور است اول‌بزبان ترکی (سیدالکونین وفخر العالمین رسالت پناه‌علیه‌السلام جنابلرینك حرم محترملرینه) دوم آیهٔ شریفهٔ (انما یعمر مساجدالله من امن‌بالله والیوم الاخر) الخ. درپائین آیهٔ شریفه نام سلطان عثمانی مسطور بود که محو شده درحاشیهٔ این سنك طرف‌راست وطرف چپ دو بیت زیردر کتیبه‌ها مسطوراست

سخنگوی ای کلك شیرین کلام　　　ز نعت محمد علیه‌السلام

رسول عرب شاه یثرب حرم　　　غلام درش هم عرب هم عجم

تمامی این خطوط برجسته وازمتن سنك برآمدگی دارد ودرنهایت مهارت وزیبائی حجاری شده است. نقش ونگاروگل وبوته‌های زیبائی در حاشیه و تمام قسمت‌های این سنك بزرك بطور ماهرانه‌ای بکار برده شده که زینت ونفاست این سنك را چندین برابر افزوده است دربالای بسم‌الله دروسط‌حاشیه در کتیبه‌ای‌چنین مسطوراست (راقمهٔ سنکلاخ خامه‌روان) (زخامه‌تحفه بردسوی خواجهٔدوجهان)(۱) این سنك مرکب ازچندین پارچه است حواشی آن ازمتن جداست لیکن بطوری ماهرانه بهم وصل شده که یك پارچه بنظرمیرسد این اثرنفیس وحجاری بی‌نظیر نتیجهٔ زحمات چندین سالهٔ میرزا سنکلاخ خراسانی است که مدت هشت سال تمام روی این سنك زحمت کشیده وشب و روز کار کرده تا این اثر نفیس و لوحهٔ

۱ــ این بیت اگر شعر باشد وزن مصراع اول باثانی فرق دارد

زیبا را ایجاد نموده است این سنك عظیم داستانهای زیادی دارد که ما شرح آنرا بنظر خوانندگان محترم میرسانیم .

نگارنده وایجاد کننده این سنك زیبا میرزا سنکلاخ ازاهل خراسانست که خطاط وحجار بی‌نظیری بود درخطاطی وخوشنویسی میتوان اورا همپایهٔ میردانست مسافرتهای زیادی در ایران وترکیه ومصرنموده ازجمله بیست وپنج سال درخاك عثمانی ومصراقامت داشته ، درمصردرجامع محمدعلی‌پاشا وصندوقچهٔ ابراهیم پاشا ودو بعضی‌قسمت‌های دیگر آنشهرخطوط وآثارزیادی در کتیبه‌ها نوشته وازآنجمله درصحن جامع محمد علی پاشا سقاخانه ومتوضائی هست که باسنك مرمرباکنده کاری بسیار ظریف و عـالی ساخته شده در اطـراف آن شانزده بیت فارسی بخط نستعلیق بسیار عالی نوشته شده که اثر میرزا سنکلاخ است ومطلع آن اینست:

یا ربی از تو زو دو صد لبیك　　　یك سلام ازتو زو هزار علیك

هفده رکعت نماز ازدل‌وجان　　　ملك هژده هزار عـالم دان

این سنك بسم‌الله را در مصر « قاهره » بقصد فرستان بمدینهٔ منوره و هدیه بروضهٔ مطهرهٔ حضرت رسول اکرم ص ساخته بود لیکن بعلت زیادی مخارج‌حمل‌و نقل آن‌موفق نشد سنك را بمدینه برساند وبدولت عثمانی متوسل شد وتقاضاکرد که این سنك عظیم را دریکی ازکشتی‌های دولتی ازمصر به استانبول نقل کنند دولت عثمانی تقاضای اورا قبول کرد وسنك ازقاهره به‌استانبول نقل گردیدوخود نیز به‌استانبول آمده تشبثات زیاد نمود تاشاید درمقابل آن سنك‌انعام‌وصلهٔ گزافی ازسلطان عثمانی سلطان عبدالعزیز خان گرفته سنك را بنام آن‌سلطان‌بمدینهٔ‌منوره ارسال دارد لیکن سلطان عثمانی ازدادن وجه گزاف درمقابل آن‌وارسال‌بمدینه خودداری کرد صحبت بیع وشری بمیان‌آمد ومیرزای سنکلاخ ازقضیهٔ بیع وشری متأثر وعصبانی شده دراینخصوص نامه‌ای بصدر اعظم دولت عثمانی عالی‌پاشانوشته

درنامهٔمزبور کیفیت ساختن سنكوتحمل خرج زیاد وزحماتی را کهدرمدتطولانی کشیده است چنین بیان مینماید :

نامهٔ میرزا سنگلاخ بهعالی پاشا صدراعظم دولت عثمانی

گرچه دوریم از بساطقرب وهمت دور نیست
بنـدهٔ صـدر شـمائیم و ثنا خوان شمـا

دعا گو مدت بیست وپنجسال است کهدرممالكمحروسهٔدولتعلیهساکناست و آثارعظیمچندی که حاصلعمراین داعیمستمند است دراین دولتابدمدت گذاشته و همه را بنام نامی حضرت پادشاه اسلام پناه افتتاح و اختتام داده است از جمله کتاب برج زواهر و درج جواهر و تحفةالاشراف و لوحهٔ جلیله و احجار جامع مرحوم محمدعلی پاشا و صندوقچهٔ ابراهیم پاشـای مرحوم است و از جمله آثار عظیمه قطعهسنگی است (۱) که تا بحال نظیر آن درعهد هیچ یك از سلاطیناسلام دیده نشده است .

بر سنك نگر که قطعهٔ الماس است — رسمش زاساس حکمت جاماس است
خطها که بر آن نوشته آمد گوئی — از صدمهٔ نوك خامه در آماس است

مخصوص مدینهٔ منورهٔ حضرت فخرانام علیهالصلوة والسلام ترتیب و اتمام شده وباارادهٔ سنیهٔ شاهانه از مصربآستانهٔ علیهآمدهاست حال در خصوص اینسنك شریف حرفها بسمع دعاگوینحیف میرسـد و از قرار مذکور آنرا در معرض کشف وتقویمدرآوردهاند که نه مقتضای شوکت دولت قدیم است و نه مناسبمقام خاکسار داعی قدیم و بنابراینسخنان نامناسب در افواه ناس افتاده و شك نیست کهاین صدا در دولتها خاصه در ممالك محروسهٔ ایران درمجالس و محافل اعیان و اعجام نیك انجام به نهج بدی و قسم ناپسندی مذکور و مشهور خواهد شد که

---

۱ ـ همین سنك بسمالله الرحمن الرحیماست .



سنگ بسم الله الرحمن الرحیم در بقعهٔ سید ابراهیم

مکش که بیهده این نقش میکشی نقاش
که خون بگریه پی گریه بر احوالم

این فلک رفعتی که می بینی
ملکی دیگر لباس انسانست



چو لازم است پس از من بماند این تمثال
بمن چه کرد فلک تا کند به تمثالم

میرزا سنگلاخ خراسانی

امتداد این ماجرا تاانقراض عالم در لسان بنی‌نوع آدم باقی خواهد بود چنانکه حکایت سلطان محمودسبکتکین و حکیم فردوسی طوسی وشهنامه در کتب‌اسلاف اخلاف ذکرشان باقی است .

گذشت‌شوکت محمود و در زمانه نماند　　جزاین فسانه که‌نشناخت‌قدرفردوسی

زیراکه تا بحال از سلاطین باشوکت وجلال شنیده نشده‌است که کسی‌هدیه وتحفه به‌حضرت ایشان‌تقدیم کند وایشان امربه‌بیع وشری و کشف‌وتقویم‌فرمایند.

هرگزملکی‌ازملکان این نه‌نموده است　　رو دفترشاهان جهان جمله فروخوان

وگذشته ازین فقره این سخن هم بخلاف اسلوب و سلیقهٔ این حقیر سراپا تقصیر است و لیکن بعد از استماع این احوال چاره بجز از اظهار این مطلب ندیده و نیست اینقدر معلوم رای عالی بوده باشد که این حجرشریف ششصدوپنجاه کیسه (۱) صرف وخرج برده است و هشت سال اوقات عزیز را در مصر مصروف آن داشته تاآنکه تحفهٔ فقیرانه وهدیهٔ حقیرانه وارمغان غریبانه برای پیشکش به حضور حضرتش آورده شده منظور بیع وشری است ونه مقصود انداختن جیفهٔ‌دنیا

این حجر را مباد تا محشر　　حسد و بخل وجهل قمیتگر

قیمتش گر خرد کند عالم　　ور حسد قیمتش کند دو درم

پیش‌حاسدچواین‌چویك‌پرگاه　　روی بد خواه شاه باد سیاه

متوقع ومتمنی از آنحضرت سپهر منزلت چنانم که طوری و طرزی ترتیب فرمایندکه این فقیرخاکسار بعد از اینهمه زحمات واقامت بیست و پنجسال درین خاك پاك با دیدهٔ باکی وزبان شاکی از این دولت بملك ایران نروم .

خدمت‌دیگرعزیزان‌چندروزی‌بیش‌نیست　　خدمت‌من‌دامنش‌تادامن‌محشر گرفت

بالاخره دولت عثمانی از پرداخت قیمتی که مقصود میرزای سنکلاخ بود

---

۱ ـ گویا مقصود از کیسه پول و یا نقد است لیکن در اصل نسخه فقط کیسه نوشته شده است .

خود داری کرد و معامله انجام نگرفت میرزای سنکلاخ قهر نموده و نخواست این اثر نفیس خود را که نتیجهٔ زحمات چندین سال عمر او بود به ثمن بخسی بفروشد وتصمیم گرفت آنرا به ایران حمل نماید و بامساعدت ودستیاری میرزا جعفرخان مشیرالدوله که آنروزها درمراجعت ازسفارت فرنك در استانبول بود سنك مزبور را با کشتی به بندرپوطی در روسیه حمل وازآنجا بادستور میرزا عبدالرحیمخان قونسول تفلیس درارابه‌های گاوی بازحمت زیاد ومخارج گزاف به تفلیس رسانیده از راه ایروان و نخجوان به تبریز حمل کردند میرزا عبدالرحیمخان قونسول تفلیس نامهٔ زیر را در کیفیت حمل و نقل آن سنك و زحمات راه انداختن آن بمیرزا سنکلاخ نوشته است خلاصهٔ مکتوب اینست :

بعدالعنوان جسارت بعرض عریضه کرده زحمت افزا میشود اگرچه این بندهٔ ارادتمند کمال بدبختی وتأسف را دارد که درعرض عریضه نمی‌تواند چنانکه شاید وباید همهٔ اوقات متذکر خاطر عالی نماید لیکن درارادت باطنی خود قلب پاك آنجناب را گواه میخواهم که بقدر خردلی قصوری نورزیده وهمهٔ اوقات از آینده و رونده جویای استقامت مزاج شریف آنجناب را شده ومیشوم وازخداوند مسئلت مینمایم که انشاءالله وقتی که آنجناب عازم دولت علیه ایران خواهند شد ازین راه تشریف فرمایند وچندی دراینجا ازبرای استراحت توقف فرمایندتااین بندگانرا ازفیض حضور بهرهٔ کاملی حاصل شود این جانب همیشه مترصد آن بود که باجناب مشیرالدوله ازین سمت مراجعت خواهید فرمود وزیارت عالی نصیب این بندگان خواهد شد جناب ایشان تشریف آوردند بازباین نعمت نائل نشدیم

سنگی که آنجناب ازبرای مدینهٔ منوره چندین سال زحمت کشیده تمام فرموده بودید و دولت عثمانی از ارسالی آن بمدینه خودداری کرد وسرکار میل فرمودید که سنك شریف بایران حمل شود جناب مشیرالدوله همان سنك را تا پوطی که اول خاك روس است رسانیده بودند اگرچه عرض اینگونه عرایض در

حضرت آنجناب کمال جسارت است لیکن این بنده در حمل و نقل سنك مذکور میتوانم عرض نمایم که زیاده سعی و تلاش کرده‌ام کمپانی را که حمل و نقل آن سنك شریف بر عهدهٔ او بود آنی آسوده نگذاشتم گاهی تهدید گاهی استمالت گاهی وعده و نوید گاهی سختی شدید و گاهی شکایت دولتی کرده بهرراهی که بود بحمدالله بمنزل رسانیدیم‌خودآنجناب ازهمه خوب‌تر و بهتر میدانید که حمل و نقل این سنك که چون خیلی سنگین است بسیار مشکل بود بجهة آنکه اسب عراده او را نمی‌توانست حمل و نقل بکند بایستی گاو بسته شود از قضا امسال هم‌ناخوشی درمیان دواب افتاده بود وزیاده از ده راس گاو درزیرهمان سنك‌شریف تلف‌شدرئیس کمپانی حمل و نقل خیلی آه و ناله میکرد لیکن سودی نداشت چون اینگونه آثار روزگارها میگذرد که در کرهٔ زمین از قوه بفعل آید همه اهل مملکت ایرانرا لازم است که ازبرای نیکنامی دولت وملت خود دراین کارسعیها نمایند کوششها بجای‌آورند خاصه این بنده که خود را یکی ازبندگان جنابعالی محسوب میدارد واجب ذمهٔ خود دانستم آنچه که در قوه دارد سعی خود را بعمل بیاوردواطراف وحواشی همان سنك مدتی پیش‌از این فرستاده شده فقط متن مانده بود که از قلل‌جبال گذرانیدن آن کمال‌صعوبت را داشت باهتمام این‌بنده بحمدالله والمنة وارد تفلیس شد و از اینجا هم راه انداختیم بجناب مشیرالدوله عرض کردم که بقدر صد نفرعمله درسرحد حاضر باشند در راه بعضی‌سختیها که هست بسلامت ازآنجا بگذرانند البته ازطرف سنك سرکار عالی بالکلیه آسوده خاطرباشند همه روزه بارجاع خدمات وفرمایشات این بنده را مسرور دارند زیاده چه‌عرض‌نماید.

بالاخره درزمان ناصرالدین شاه سنك مزبور به تبریزرسید مردم تبریز به تماشای آن سنك ازدحام نموده ودر دیدن آن بهمدیگر سبقت میکردند تا اینکه سنك را با زحمات زیاد از خارج شهر بصحن مقام صاحب‌الامر رسانیده در یکی از حجرات آنمقام جای دادند سپس‌میرزای سنگلاخ خود نیز وارد تبریزشد ازطرف

ولیعهد وقت مظفرالدین میرزا به این اثر نفیس چندان اعتنا وتوجهی نشد چندین سال آن سنك زیبا و آن گنجینهٔ گرانبها درمیان گرد وخاك ماند میرزای سنکلاخ تشبثات زیاد نمود تا شاید بمساعدت و امر ناصرالدین شاه سنك نامبرده به روضهٔ رضوی مشهد نقل و در حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام درجائی نصب شود وخود نیز که اواخرعمرش بود به مشهد رهسپار وهر وقت داعی حق را لبیك گفت در زیر آن سنك دفن شودلیکن این آرزوی وی نیزعملی نشد تااینکه چندروزی در تبریز مریض شده ودر ۱۷ صفر ۱۲۹٤ درسن صدوده سالگی برحمت ایزدی پیوست ودر همین بقعهٔ سید ابراهیم دفن گردید اهل محله وهمسایگان سنك مزبور را که آن مرحوم علاقهٔ زیادی بر آن داشت از مقام صاحب الامر با زحمات زیاد به بقعهٔسید ابراهیم آورده بالای قبر آنمرحوم بدیوار نصب کردند اکنون نیز آن سنك در آن بقعه موجود است و عکس آن در صفحهٔ قبل بنظر خوانندگان محترم میرسد درزمان ریاست شهرداری مرحوم میرزا محمد علیخان تربیت بدستور وی قاب و شبکه‌ای بروی این سنك ترتیب دادند که از گردو خاك ودستخورد دستهای‌ناپاك محفوظ بماند لیکن چنانکه شاید وباید در پاك و تمیز نگاهداشتن آن از گرد و خاك هیچگونه عواملی موجود نیست .

شرح حال میرزای سنکلاخ

میرزای سنکلاخ از عرفای خراسانست مرد درویش مسلکی بود از سلاطین قاجار زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه و ناصرالدین‌شاه را درك کرده درسال ۱۲۲٦ قمری از خراسان بقصد سیر و سیاحت‌حرکت کرده در شهرهای ایران و ترکیه‌و مصرمدتها مسافرت‌وسیاحت نموده و در تمام عمر زن نگرفته‌بود میرزای سنکلاخ طبع شعر نیز داشت لیکن اشعارش اغلب سست و بی مزه‌است خطش بهتر از شعر اوست بسیار مرد خود پسند و خود خواه بود خویشتن را در مقام شعر و شاعری بالاتر ازفردوسی ونظامی می‌پنداشت خود را آفتاب خراسان مینامید اهل جهانرا

بندهٔ شعروخط خود میدانست دوجلد تذکرةالخطاطین با خط بسیار عالی و چاپ زیبا از تألیف وی بطبع رسـیده لیکن در عبارت پردازی و لفاظی بقدری افراط کرده و الفاظغیر مانوس بکار برده که استخراج معنی ازآن مشکل است بعبارت پردازی بیشتر اهمیت داده تا معانی دوجلد دیگر از تألیفاتش برج زواهر ودرج جواهر است باخط بسیار عالی در مصر چاپ شده صورت اشعاری است از خود که در مرقعها نوشته بمردم میداد و اغلب آنها اشعار سست و بی‌معنی است یکی‌دیگر از تألیفاتش مجمع‌الاوصاف است کـه در استانبول چاپ سنگی شده صورت اشعار و قصایدی است از شعرای عثمانی و ایرانی کـه میرزا را مدح کرده‌اند با اینکه میرزای سنکلاح مرد بسیارخود پسندوخودخواه‌بود لیکن نباید از انصاف گذشت که در خطاطی و هنرمندی اعجوبه دوران و استاد زمان بود در حجاری و نقاشی نظیر نداشت خط او نزد استادان خط درجه اول را حایز است و همپایهٔ خط میر و امثال اوست مرحوم میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط که خود از خطاطان و شعرای معاصر وی بود درتعریف خط او این رباعی را گفته است :

ایحضرت سنکلاخ ای راد استاد — وی گشته روان ابن مقله زتو شاد
برلوح مزار میر سطری بنویس — کز روی خطت مشق کند تا بمعاد



تأسیس رصدخانه‌ها در زمان قدیم و شرح رصـــد مراغه

تشکیل وتأسیس رصدخانه درزمان بسیار قدیم‌درمیان اقوام‌وملل‌قدیم‌معمول بوده‌است‌ازقراریکه‌مورخین نوشته‌اند در زمان‌کلدانیان نیز که ازاقوام وملل‌قدیم دنیا بودند تأسیس رصد و ارصاد کواکب در میان ایشان متداول بـود بعضی از مورخین نوشته‌اند که‌ابتکاراین‌عمل‌باایشان‌بود در مختصرالدول ابن‌عبری‌درتاریخ کلدانیان باین مطلب اشاره کرده وچنین گویـد : (**وكانت لهم عنايـة بارصاد الكواكب وتحقيق بعلم اسرار الفلك ومعرفة مشهورة بطبايع النجوم واحكامها)** بعد ار دورهٔ کلدانیان در یونان و بعضی ممالك اروپا و مصرقبـل از میلاد مسیح و در ایران بعد از اسلام رصدخانه‌هائی تأسیس شده که در کتب تواریخ بنام آنها اشاره شده است . مشهورترین آنها ازین قرار است :

اول ـ رصدثاون‌الاسکندری‌است که۹۲۱ سال قبل‌ازتاریخ هجرت‌بوده‌وزیجی موسوم بقانون برای رصد خود نوشته‌بود . در تاریخ مختصرالدول دراین‌خصوص چنین نوشته است : (**ولثاون من الكتب الزيج المسمى بالقانون وكتاب ذات‌الحلق وهي الالة التي بها ترصد حركات الكواكب**)در کشف‌الظنون نیز برصدخانه و زیج ثاون‌الاسکندری اشاره کرده گوید : (**رصد ثاون الاسكندرى قبل الهجهرة بسنة**

احدی و عشرین و تسعمائة استعمل فی زیجه المسمی بالقانون المحصول رصدالمذکور). دیگر رصدطیموحارس را نوشته‌اند دراسکندریه که‌درزمان بخت‌النصر تأسیس شده بود و۹۱۵ سال قبل‌ازتاریخ هجرت بوده‌است . دیگررصد منالاوس بوده که۸۵٤ سال‌قبل از تاریخ‌هجرت تأسیس شده بود . دیگر رصدخانهٔ ابرخس یاهیپارخوس را نوشته‌اند که از فلاسفهٔ یونان بود و هفتصد و چهل سال قبل از هجرت رصدی تأسیس کرده بود . دیگر تاسیس رصد خانه بطلمیوس را نوشته‌اند که ۲۸۵سال‌قبل ازتاریخ‌هجرت‌تأسیس شده بود . بطلمیوس‌ازبزرگترین حکمای یونان بود و کتاب‌المجسطی وی مشهور و اولین کتاب نجومی است که تاکنون باقی مانده ومأخذتمام علمای هیئت ومنجمین است این کتاب به‌بسیاری زبانها ترجمه شده است اسحق‌بن‌حنین آنرا ازیونانی بعربی ترجمه‌کرده و ثابت‌بن‌قره نیز آنرا اصلاح و خلاصه کرده است . اولین رصدخانه‌که در اسلام تأسیس شده‌درزمان مأمون خلیفه بودکه‌بامر وی در دو نقطه تأسیس‌شده‌نوشته‌اند مأمون بعلم نجوم بیشتر علاقه‌مند بود و بکتاب المجسطی بسیار اهمیت میداد و مایل بود که ازآن کتاب‌استفادهٔ بیشتری بشود بنابراین علمای علم‌نجوم‌واستادان هیئت‌شناس را ازاطراف واکناف احضارکرده آنها را برای ساختن آلات‌واسباب نجومی از روی تشکیلات کتاب‌المجسطی بکار گماشت . در مختصرالدول در این خصوص‌چنین نوشته است : (**ولماعزم‌المأمون علی‌رصدالکواکب تقدم‌الیه‌والی جماعة من العلماء بالرصد و اصلاح‌آلاته ففعلوا ذلك بالشماسیة ببغدادوجبل قاسیون بدمشق**) بامر مأمون در شهر شماسیه و جبل قاسیون درسنهٔ ۲۱٤ هجری رصدخانه ساختند و تولیت این‌رصدخانه بایحیی‌بن‌ابی‌منصور بزرگترین منجم‌آن عصر و خالدبن‌عبدالملك المروزی و چند نفر دیگر از علمای هیئت بود و هر کدام ازین منجمین زیجی منسوب باین رصدخانه نوشتند و نام آن رصدخانه را (**الرصدالمأمونی**) نهادند پس از فوت مأمون در سال ۲۱۸ هجری آن رصدخانه

متروك ماندوخلفائی که بعد ازمأمون درمسند خلافت نشستند توجهی بآن نکردند .
بعد از آن رصدالحاکمی درمصر و رصدبنی الاعلم را در بغداد درسال ۲۵۰ هجری و رصدالتبانی و رصدابن الشاطر را در شام و رصد ابوریحان بیرونی را نوشته اند که شرح آنها مفصلا ذکر نشده بلکه اشاره ای بنام آنها شده است .

بعد از آنها چندین رصدخانه در مملکت ایران تأسیس شده که شرح آنها بدین قرار است :

در تاریخ گزیده مسطور است که ابوحنیفهٔ دینوری منجم معاصر رکن الدوله حسن بویه دیلمی بود ودرسنهٔ خمس وثلاثین و ثلاثمائه دراصفهان جهة وی رصدی تأسیس کرده و زیجی ساخت لیکن بنا بقولی که علامهٔ شهیر آقای دهخدا درلغت نامه ذکر کرده اند حمدالله مستوفی اشتباه کرده و این رصدخانه درزمان رکن الدوله دیلمی نبوده و شاید قبل از زمان وی تأسیس شده زیرا که رکن الدولهٔ دیلمی از سال ۳۲۰ تا ۳٦٦ سلطنت کرده ووفات ابوحنیفه درسالهای ۲۸۱ یا ۲۸۲ بوده است لیکن اینقدر هست که ابوحنیفهٔ دینوری کتاب زیجی نوشته و رصدی تأسیس کرده است و کتاب (**الردعلی رصد الاصبهانی**) نیز نوشته است و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون دربارهٔ رصد ابوحنیفه چنین نوشته :(**رصدابی حنیفه احمد بن داود الدینوری باصبهان سنة خمس وثلاثین ومائتین**) بعد از آن در سال ٤٦۷ هجری در عهد ملکشاه سلجوقی رصد خانه ای عالی تأسیس شده است که از علمای هیئت و منجمین بزرك در آن رصدخانه جمع بودند ومشهورترین آنها حکیم عمرخیام بود و کتاب زیجی توسط آنحکیم باین رصدخانه نوشته شده که حاجی خلیفه بآن اشاره کرده و نوشته :(**زیج ملکشاهی لعمر الخیام**) همچنین ابن اثیر در وقایع سال ٤٦۷ دربارهٔ تاسیس رصدخانه ملکشاهی چنین نوشته :(**وفیها ایضاً عمل الرصد لسلطان ملکشاه واجتمع جماعة من اعیان المنجمین فی عمله منهم عمر بن ابراهیم الخیامی وابو المظفر اسفزاری ومیمون بن نجیب الواسطی وغیرهم علیه من الاموال**



داخل رصدخانه مراغه

شئ عظيم و بقي الرصد دائراً الى ان مات السلطان سنة خمس و ثمانين و اربعمائة فبطل بعد موته) بعدازفوت ملکشاه آن رصدخانه عاطل و باطل ماند تا اینکه از بین رفت بعداز آن تاریخ چندین رصدخانهٔ دیگری تأسیس شده است . دروصاف الحضرة مسطور است که درسال ۵۲۷ هجری بتوسط حکیم حسام الدین سالار وحکیم اوحدالدین انوری وعبدالرحمن خازنی رصدخانه و زیجی که مشهور بزیج شاهی بود ساخته شدهمچنین مینویسد در سال ۵۵٦ بتوسط حکیم فریدالدین ابویحیی علی بن عبدالکریم التالولی رصدوزیجی که مشهور بزیج علائی بود تأسیس شد لیکن مکان ومحل آنها راذکر نکرده است هیچکدام از این رصدخانه‌ها مشهورتر و معتبرتر از رصدخانهٔ مراغه نبود که در سال ٦۵۷ بصلاحدید استادالحکماء والمحققین نصیرالدین طوسی و تصویب هولاکوخان درشهر مراغه تأسیس شد که شرح آن ذیلا بنظر قارئین محترم میرسد .
بعدازرصدمراغه چندین رصدخانهٔ دیگری تأسیس شده که مهمترین آنها در ۸۳۰ هجری بوده در زمان میرزاالغ بیك بن شاهرخ که بامروی در سمرقند بنا شده و زیجی بآن رصدخانه نوشته شده موسوم است به زیج الغ بیك و شرح آن از این قرار است: درزیج جامع سعیدی مسطور است که در تاریخ سنهٔ ثلاثین وثمانمائة سلطان سعید میرزاالغ بیك انارالله برهانه درسمرقند بنیاد عمارت رصد کرد و کسانی را که در اینعلم ماهر بودند مثل جناب مولانا المعظم صلاح الملة والدین موسی المشتهر بقاضی زادهٔ رومی وجناب مولانا جمشید که در علم حساب و هندسه و اعمال نجومی بی نظیر زمان بود و استاد جلال الدین الاسطرلابی که مشهورومعروف بود ازممالك طلبیده ترتیب آلات رصد کرده و دیگر افضل المتاخرین و قطب المهندسین مولانا علی قوشجی در مدت سی سال نشسته سعی فرمودند و توفیق رفیق شد استخراج تقویم کردند احوالات قرانات وخسوف و کسوف وطوالع سالهای عالم را بآلات رصد تحقیق میکردند که اعتماد کلی حاصل شد این بود شرح رصدخانه‌های قدیم اینك می‌پردازیم بشرح رصدخانهٔ مراغه :

در سال ٦۵۷ هجری پس از فراغت هولاکو از تسخیر بغداد و شام دستور

بستن رصد داد . دروصاف‌الحضرة مسطوراست که خواجه نصیرالدین طوسی‌هلاکو را به این امر عظیم دعوت کرد و گفت اگر رای غیب دان ایلخان مستصوب باشد از برای تحقیق احکام نجومی رصدی سازد و زیجی استنباط کند و باصابت فکر دوربین ورای هندسه گشای احتیاط ایلخانرا از حوادث مستقبلات شهور و اعوام و احکام نجوم آگاه سازد . این سخن موافق میل وموجب ازدیاد حسن توجه‌ایلخانی گشت وامرفرمود به‌تأسیس آن اقدام شود . درعظمت بنا وتشکیلات این‌رصدخانه عالی که بااسباب وآلات بسیاری مجهز بود مورخین نوشته‌اند که تاآنزمان درهیچ یك از نقاط عالم آن رصدخانه نظیر نداشت . خواجه چندین سال بهمت عالی و زحمات خستگی ناپذیر آن بنای عظیم را آماده و مهیا ساخت . محمدبن شاکر مؤلف فوات‌الوفیات که نزدیکترین مورخ بزمان هلاکو است درترجمهٔ حال‌خواجه نصیرالدین طوسی و بنای رصدخانهٔ مراغه و عظمت آن شرحی نوشته که خلاصهٔ آن اینست :

محمد بن محمد بن حسن نصیرالــدین طوسی فیلسوف بزرك صاحب علم ریاضی دراکثر علوم استاد بود خصوصاً در علم ارصادالکواکب و المجسطی این استاد دانشمند ووزیرخردمند درپیشگاه هلاکواحترام زیاد داشت وهلاکو همواره مقدم وی را گرامی داشتی وهرچه درخواست وتقاضا میکرد قبول میشد . بقدری هلاکواعتقاد واعتماد بخواجه رسانیده بود که بدون اجازهٔ وی هیچوقت مسافرت نمیکرد روزی خواجه بحضور هلاکو رفت دردست خود کتابی بود راجع بعمل تریاق فاروق و منافع آن ، در حضور هلاکو آنکتاب را خواند و از منافع آن تعریف کرد و گفت بهتر است این دارو درهاون طلادرست شود که منافع آن‌بیشتر میشود فوراً هلاکو امر کرد سه هزار دینار برای ساختن هاون طلا بوی بدهند تاآن دارو را درست کند . بالجمله خواجه در مراغه قبه و رصد عظیمی تأسیس کرد ازخزانه برای مصرف آن رصد خانه هرچه لازم‌بود میگرفت روزی هلاکو

ازخواجه پرسید این علم که متعلق به نجوم است چه فایده دارد آیا آنچه مقدر شده آنرا دفع میکند خواجه جواب داد من مثالی می‌آورم تا فایدهٔ آن واضح و روشن‌تر گردد و گفت اگر قاآن امر فرماید یکنفر بجای بلندی رفته وازآنجا غفلتاً یك طشت مس بزرگی بدون اینکه کسی مطلع بشود بطرف مردم پرتاب کند البته مردم عموماً ازصدای مهیب وغیر منتظر آن متوحش وازشدت ترس و وحشت مضطرب میشوند ورعب زیادی بمردم مستولی میشود لیکن برای من‌وشما که قبلا از قضیه مسبوق و مطلع هستیم هیچگونه وحشت و اضطرابی نمی‌شود ، هلاکو تصدیق کرد وخواجه گفت فایدهٔ اینعلم اینست که قبلا معلوم ومعین‌میکند که در فلان وقت فلان حادثه رخ خواهد داد وچون همه کس قبلا مطلع میشوند هیچکس مضطرب‌ووحشتناك نمیشود هولاکو گفت در اینصووت بسیار خوب‌ولازم است وامر کرد تا شروع نمایند . خواجه باجدیت ومهارت تمام اقدام بتأسیس‌آن رصدخانه کردوزیج ایلخانی را درآنجا تألیف نمود وچندین جدول‌و نکات‌حسابی و نجومی که‌درزیجهای‌متقدمین‌نبود بروی بیفزود علمائی که درین‌علم متبحر بودند از اطراف واکناف‌بمراغه دعوت کرد که بمساعدت ودستیاری ایشان این‌رصدخانه تأسیس و دایر شود . اسامی آنها از قراریکه مورخین نوشته‌اند بدینقرار است .

۱ - مؤیدالدین‌العرضی (۱) از دمشق که در علم هندسه و آلات رصداستاد بود ۲ - نجم‌الدین‌کاتبی ۳ - محی‌الدین اخـلاطی از تفلیس ٤ - نجم‌الدین دبیران از قزوین ٥ - علامهٔ‌قطب‌الدین‌ازشیراز ٦ - فخرالدین‌مراغی ازموصل ۷ -شمس‌الدین شروانی ۸ - شیخ کمال‌الدین الایکی ۹ - حسام‌الدین‌الشامی ۱۰ - علی‌بن‌محمود -

---

۱ -مرحوم‌تربیت‌دردانشمندان‌نوشته که مؤیدالدین برمك‌بن‌مبارك‌العرضی کتابی‌راجع‌به‌آلات واسباب رصدخانهٔ‌مراغه‌وشرح وتفصیل‌آن مرقوم‌داشته که نسخه‌ای ازآن‌درکتابخانهٔ‌دانشکدهٔ معقول ومنقول درتهران موجود است ودرآنجا چنین نوشته است : ولنذکرالان الالات التی عملنا بالرصدالمحروس بمدینة مراغة علی‌التل‌الذی بالجانب الغربی منها بالقرب من‌المدینة فی‌سنین منها ما هو قبل الستین والستمائة الهجریة .

نجم‌الـدین‌الاسطرلابی ۱۱ - الحکیم‌الـدامغانی ۱۲ - صدرالدین علی‌بن‌خواجه - نصیرالدین که متولی رصدخانه بود ۱۳ - فومنجی چینی بمراغه احضار و به‌عضویت انجمن رصدخانه تعیین گردیدند. و عشر اوقاف تمام قلمرو هلاکو بمخارج آن تشکیلات تخصیص‌شد و بیست هزار دینار برای تعمیر ومرمت اسباب و آلات آنجا خرج شده‌بود. مؤلف فوات‌الوفیات ازحسن‌بن‌احمدالحکیم روایت کرده که گفت بمراغه مسافرت کردم و برصدخانهٔ آنجا رفتم متولی آنجا علی‌بن‌خواجه‌نصیرالدین طوسی‌بود که جوان‌فاضل‌وشاعری‌بودودرعلم‌تنجیم متبحر بعضی‌اسباب و آلات‌رصددر آنجا دیدم (**ومنهاذات‌الحلق**) و آن پنج‌دایره‌داشت که ازمس درست کرده بودند اولی دایرهٔ نصف‌النهار را معین میکرد که بزمین نصب شده بود، دیگری‌دایرهٔ معدل‌النهار ودیگری منطقة‌البروج ودایرهٔ‌شمسیه و دایره‌ای که متمایل بودوبا آن محل کواکب و سیارات را معین میکردند. درنزدیکی رصدخانه کتابخانهٔ‌بسیار عالی‌بنا کرده‌بودند بیشتر ازچهارصدهزار جلد کتاب که ازبغدادوشامات‌والجزیره غنیمت‌آورده بودنددر آنکتابخانه‌جمع نموده‌بودند. در جوار رصدخانه یك‌سرای عالی ازبرای خواجه وجماعت منجمین ساخته بودند ومدرسهٔ علمیه‌ای نیز درجوار کتابخانه ایجاد شده بود از عشر مستغلات اوقاف در تمام قلمرو هلاکو که برای مصرف تشکیلات رصدخانه و کتابخانه معین شده بود وجوهات میفرستادند مدت سیزده سال تأسیس ابنیهٔ‌رصدخانه و کتابخانه وتوابع آن بطول انجامید تااینکه هلاکو در سال ۶۶۳ فوت کرد و خواجه نصیر در تاریخ وفات وی اینقطعه را گفته است:

چون‌هلاکوزمراغه به‌زمستانگه‌شد　　کرد تقدیر اجل نوبت عمرش‌آخر
سال‌برششصدوشصت‌وسه شب‌یکشنبه　　کـه شب نوزدهـم بد ز ربیع الاخر

لیکن خواجه تا آخر دقایق عمر خود مواظبت‌کامل داشت که‌آن‌رصدخانه و کتابخانه از بین نرودوخللی‌در کار آنجارخ ندهد در سال ۶۷۲ خواجه‌باجمعی‌از

شاگردان‌ومقربان خودمجدداً ببغداد رفت که‌بقایای کتب‌تاراج رفته راجمع آوری و بمراغه بیاورد و بعضی اسباب آلات نجومی تهیه نماید لیکن اجل موعودوی‌فرا رسید و در همانسال در هیجدهم ذیحجه در بغداد برحمت ایزدی پیوست ودرجوار ضریح مقدس کاظمین‌علیهماالسلام مدفون شد . درتاریخ وفات وی بعضی از فضلای آنعصر اینقطعه را گفته اند :

نصیرملت و دین پادشاه کشور فضل   یگانه ای که چنو مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذیحجه   بروز هیجدهم در گذشت در بغـداد

این رصدخانه و کتابخانه از بهترین آثار قرن هفتم بشمار است که بهمت والای آنخواجۀ بزرگوار تأسیس شدمتأسفانه پس از وفات وی براثر انقلابات‌و جنگهای متوالی درصفحات آذربایجان‌وقشونکشی‌های پی‌درپی‌تدریجاً آن‌رصدخانه و کتابخانه با آن بزرگی و عظمت و آن اسباب و لوازم ذیقیمت از بین رفت و اکنون جز تلی خالی از هر چیز وقسمت مختصری از داخل رصدخانه که‌عکس آن بنظر قارئین محترم میرسد چیزی‌باقی نیست . درزمان استانداری‌جناب آقای کاظمی‌بسال ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۷ شمسی مختصر توجهی بمحل رصدخانه شده وبرحسب دستور معظم‌له داخل آنجارا که از خاك‌وخاشاك انباشته شده بود بالتمام پاك وتمیز کردند و از مراغه تا محل‌رصدخانه که‌درحدودسه کیلومتراست‌تسطیح جاده‌بعمل آمد و اوتومبیل‌روشد سابق طوری مخروبه بود که رفت و آمد بمحل رصدخانه غیرممکن بود و فعلا علاقه‌مندان میتوانند براحتی برای تماشای آن بنا و آثار باقی ماندۀ آن بروند .



مسجد جامع تبریز
و شرح کتیبه‌های آن

مسجد جامع تبریزازآثار بسیارقدیم وظاهراً ازبناهای قرون اولیۀ اسلامی است . ساختمان بنا وطرزمعماری آن حاکی ازقدمت آن میباشد . تاریخ بنا واسم بانی این مسجد صحیحاً معلوم نیست . سید محمدرضا طباطبائی تبریزی درتاریخ خود موسوم بتاریخ اولاد الاطهار که تاریخ بعضی ازمساجد تبریز را نیز مختصراً شرح داده تاریخ بنای مسجد جامع را چنین نگاشته «مسجدی که دراول اسلام ساخته‌اند وحالا به مسجد جامع مشهور است آنرا (عبدالله بن عامر) ساخته است » مؤلف محترم این روایت را از کجا نقل کرده و استناد وی بکدام تاریخ است تصریح نکرده است ولی درقدمت این مسجد شبهه و تردیدی نیست زیرا که طرز بنا و بلندی طاقها و کلفتی دیوارها و پایه‌های آن قدمت بنا را حکایت میکند . مرحوم نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز نیزدرحق این مسجد واستحکام بنا وشکل ساختمان آن‌چنین‌مینویسد : «مسجد جامع تبریز که اکنون در آن نمازخوانند درپشت‌بازار بمیان مدرسۀ طالبیه است واین مسجد را بانی نخست مجهول است پس‌از آنکه‌از زلزله ویران شد امیر نامدارحسینقلی خان دنبلی عمارت کرد برهمان بنیان قدیم وآن مسجدی است مرتفع وطولانی وعریض باگج وآجر بنا شده طاقها و سقوف آنرا هیچ قرینه نباشد از دو سوی غرفه‌ها بدین نزدیکی عمارت شده که پوشیده

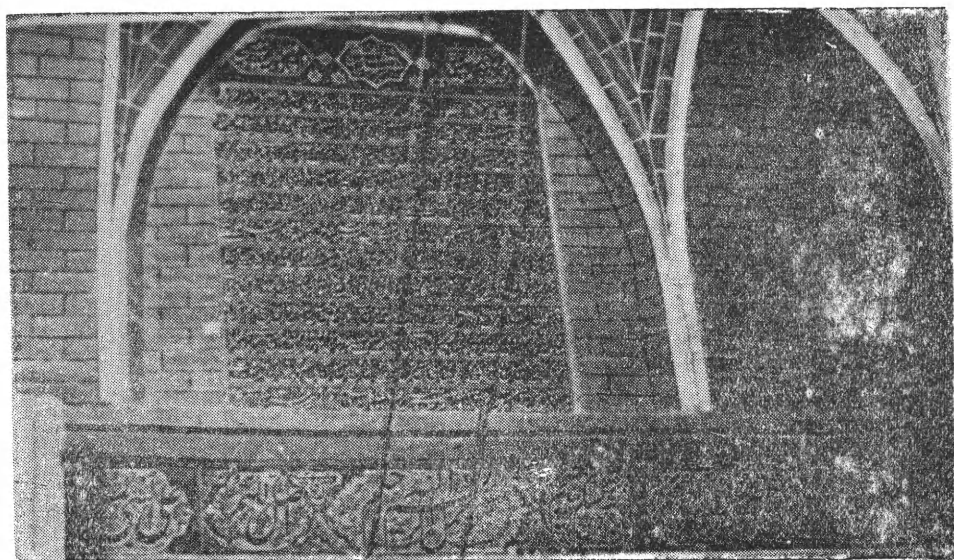
رویان نشینند وبدین جامع از رخام و کاشی هیچ نباشد گویند بنای این معبد را عمانیان نهاده‌اند انتهی .

در کتاب مرزبان‌نامه نیز راجع بجامع تبریز اشارتی‌هست که ذکر آن‌در این مقاله خالی از فایده نیست علامهٔ فقید میرزا محمد خان قزوینی در مقدمهٔ کتاب مرزبان نامه چاپ لیدن مینویسد سعدالدین الوراوینی کتاب مرزبان‌نامه را کهازاصل زبان طبری بزبان فارسی متعارف‌درآورد آنرا بنام خواجهابوالقاسم ربیب الدین هرون بن علی وزیر اتابك ازبك بن محمد بن ایلدیگز ازاتابکان آذربایجان که ازسنهٔ ۶۰۷ الی ۶۲۲ درآذربایجان واران سلطنت کرده استموشح نمود ربیب‌الدین وزیری بود فاضل و هنرپرور و علم دوست در تبریز کتابخانهٔ باشکوه مهمی برای جامع تبریز تأسیس کرده بود و در آن کتابخانه از اصناف علوم وفنون درطب وتفسیر واحادیث و کلام وتاریخ وادبیات واسمار و حکایات و غیره جمع کرده بود و همین کتاب مرزبان‌نامه را نیز برآن کتابخانه بیفزود همچنین در آخر کتاب صفحهٔ ۲۹۷ سعدالدین در تجلیل مقام و تعریف احوال ربیب‌الدین وزیر وتأسیس کتابخانهٔ تبریز چنین نوشته است :

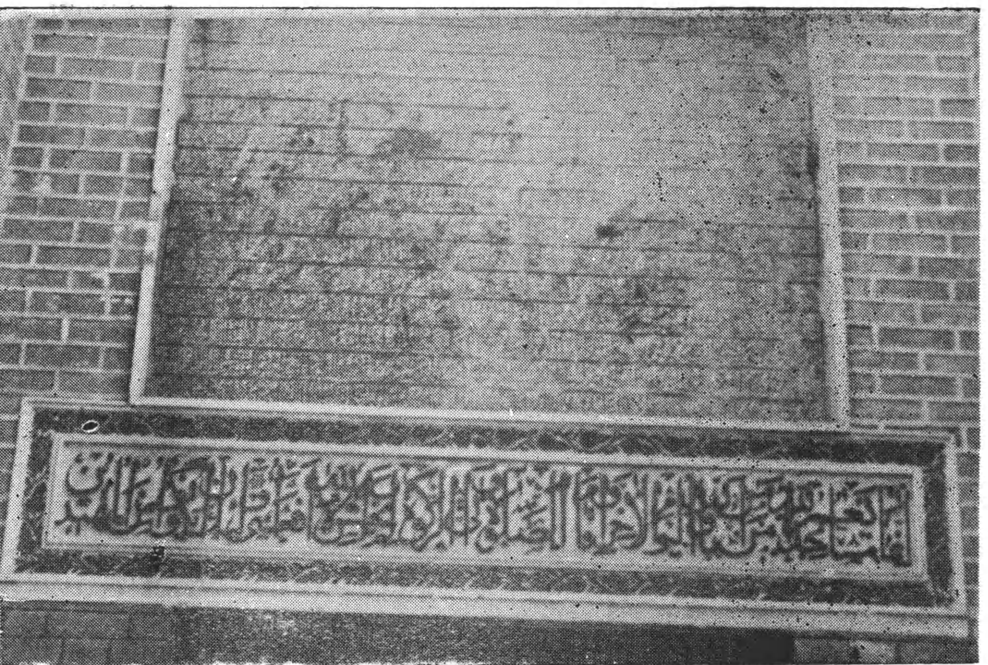
(جوامع اندیشه مبارکش بر جامع تبریز مقصور آمد تا دار الکتبی درو وضع فرمود « کوعاء ملئی لطفا و ظرف حشی ظرفا ») بنا بروایت فوق‌بظن‌قریب به یقین میشود گفت که مقصود مؤلف از جامع تبریز همین مسجد جامع‌است که در آن‌اوان‌یعنی درسنوات ۶۰۷الی ۶۲۲ در عهد و زمان اتابك ازبك‌بن‌محمدبن - ایلدیگز مسجدی بسیار معمور و با شکوهی بوده و کتابخانهٔ عالی‌نیزداشته است همچنین این قول ضعیف که میگویند مسجد جامع را عثمانیها ساخته‌اند از بین میرود زیرا که دراینصورت قریب‌صد سال‌قبل‌از تأسیس‌وتشکیل دولت عثمانی این مسجد بسیار معمور و دایر بوده است طول این مسجد از دم پنجره تا دم محراب ۶۲ متر است و عرض قسمت وسطی که بالای آن طاق بسیار بلند و بزرگی

ساخته شده ۱۵ متر است پایه‌های این طاق بسیار قوی و قطور است آجرهای آن فوق‌العاده بزرك وکلفت است و پنج و شش برابر آجرهای کنونی‌است این‌مسجد توی‌مدرسهٔ‌طالبیه واقع شده و از قراریکه مورخین نوشته‌اند چندین دفعه‌اززلزله خراب ومجدداً تعمیر شده استودر نزدیکی واتصال این مسجد یك مسجد شبستانی نیزهست که پنجره‌های آن مشرف بهمین مسجد جامع است وآنرا (آلچاق‌مسجد) میگویند یعنی مسجد پست ولی بسیار مخروبه است احتیاج به تعمیر زیادی‌دارد دراین مسجد ومدرسهٔ طالبیه سه‌قطعه کتیبهٔ بزرگ ازسنگ مرمر موجود است که هر سه کتیبه صورت فرمانی است ازطرف پادشاه عصروزمامدار مملکت که‌درسنگ مرمر مخصوصی حکاکی وثبت شده و درقسمت‌های مختلف بدیوار نصب شده است سنگ اولی که قدیمترین آن کتیبه ها است در زمان شاه طهماسب اول صفوی حکاکی شده ومشتمل است برؤیای شاه طهماسب اول والغای رسومات تمغا . این سنگ که طول آن یك متر وهفتاد ودو سانتیم وعرض آن یك متر ودوازده سانتیم میباشد ازسنگ رخام بسیار صاف وزیبا کنده‌کاری شده ودردرون مسجد جامع در قسمت شاه نشین روبشمال بدیوار نصب گردیده است وکاتب آن علاءالدین محمد تبریزی است (۱) دردوازده سطردرشوال‌سال نهصدوهفتاددوهجری‌قمری بخط‌ثلث بسیارعالی‌نگاشته‌شده‌است‌نادرمیرزااین کتیبه‌راخوانده ودر تاریخ‌خودنگاشته‌است، لیکن متأسفانه آنچه درتاریخ تبریز ثبت شده ناقص وسطوری چند از آخر کتیبه را ننوشته واز سقط وغلط نیز خالی نیست ومضمون این کتیبه چنانچه دربالاذکر شد رؤیای شاه طهماسب اول صفوی است که تمغای رسومات دیوانی را لغو کرده است .

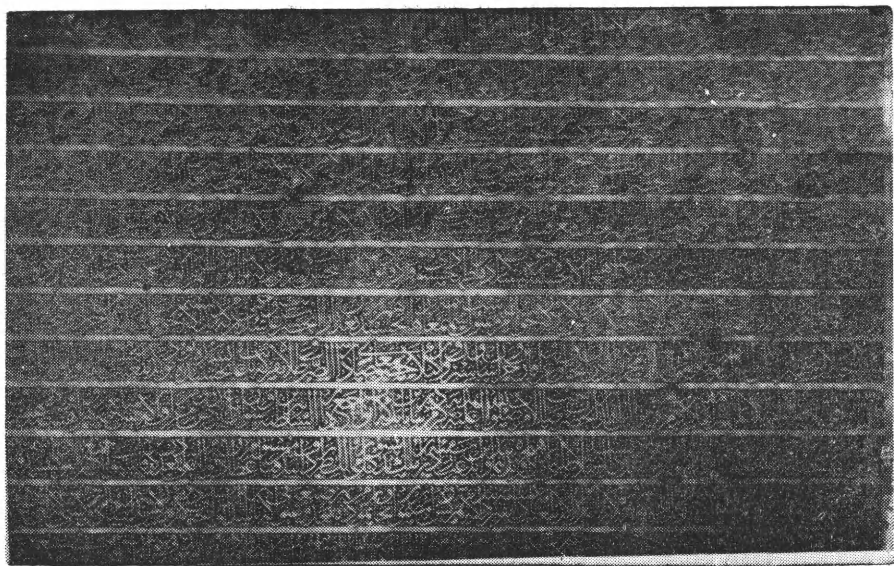
۱ـ علاءالدین محمد تبریزی ازاستادان بزرگ خط ثلث و تلمیذ ملا شمس‌الدین محمد تبریزی است .



کتیبهٔ زمان فتحعلی شاه بالای در ورودی مدرسهٔ طالبیه



کتیبهٔ دوم بالای مسجد جامع



کتیبهٔ رؤیای شاه طهماسب درداخل مسجدجامع

مضمون کتیبهٔ اول مسجد جامع

فرمان قضا جریان شاه ستاره‌سپاه‌خاك آستانهٔ خیرالبشر مروج مذهب ائمهٔ اثنی‌عشرغلام امیرالمؤمنین حیدرعلی بن ابیطالب السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان خلداللهملکه‌وسلطانه شرف نفادیافت آنکه بنابرؤیای صالحه که‌در شب پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان اودئیل اثنی وسبعین وسبعمائة حضرت حجة قائم صاحب‌الامر والزمان صلوات‌الرحمن علیه را درواقعه دیدم‌قامت اشرف آن‌حضرت بلند وروی کشیده ومحاسن شریف یك قبضه و موی محاسن و شارب خرمائی و چشم وابروی آنحضرت سیاه وضعفی در بشره مقدس آنحضرت ظاهر بود چنانچه ریاضت کشیده وتاج سقرلاط قرمزی بی‌دستار بر سر اشرف داشتند و جامهٔ قلمی آجیده که ظاهراً رنگ آن نخودی بود و بالا پوش قلمی آجیده که غالباً سفید بود وچاقشور تیماج زرد درپای مبارك داشتند وهیچ کس آنحضرت را نمی‌دید و آواز مبارك آنحضرت بااینکه بلند سخن میفرمودند غیرمن کسی نمی‌شنید وبعداز ظهور آنحضرت فی‌الحال من فریاد کردم و کسی نشنید وآنحضرت بعد از بیرون آمدن در ایوان طاق هندی که تخمیناً طول آن ده ذرع بوده باشد و روی آن ایوان بقبله بود بوجهی که پشت مبارك آنحضرت بجانب میان مغرب و قبله بود منحرف نشستند و کف پایهارا نزدیك‌یکدیگرروبرو بروجهی که کف بکف‌نرسیده بود نهادند پس رفتم وپای راست آنحضرت‌را میان بندپای مبارك وی و بند چاقشور بوسیدم بعدازآن‌آنحضرت برخواستند وفرمودند که این تمغاهارا که بخشیده‌ای بسیارخوب کردی‌واظهارخوشنودی‌فرمودندوفرمودند که تتمه‌راهم‌ببخش وفرمودند که ماازتوراضی‌ایم‌یاازتو راضی میشویم و بیادم نماند که از این دو عبارت کدام فرمودند بعدازآن فرمودند که روز بروزعمرت زیاد میشود ودولتت زیاده‌میگردد من عرض کردم که چون این امرمقبول شما است تتمهٔ تمغاها راهم بخشیدم بعداز آن آنحضرت غائب شدند بروجهی که‌من ندانستم که چون غائب شدند لاجرم در

روز پنجشنبهٔ مذکور حسب‌الامر آنحضرت صلوات‌الله‌علیه تتمهٔ تمغائات جمیع ممالك محروسه را در آذربایجان و عراق و فارس و خراسان و شیروان و گیلان خصوصاً تمغای‌دارالضرب طلا و نقره که غایب بخشیده نشده‌بود مؤکد بلعنت‌نامه بخشیدم‌و ثواب آنرا بحضرات چهارده معصوم صلوات‌الله وسلامه‌علیهم اجمعین هدیه کردم و ثواب این اهداءِ را بحضرت صاحب‌الامر صلوات‌الله‌علیه هدیه کردم بنابراین باید که ابواب جمع‌دارالسطنهٔ تبریز و شوارع ارضروم وعراق را که بمبلغ سه هزارو هشتصد و هفتادپنج تومان‌وهشت‌صددینار در آن ملك جمـع است از تاریخ واقعهٔ مذکوره مسدود دانسته اصلا طلبی از هیچ آفریده ننمایند و این بدعت سیئه‌رادر آن ملك بدستور کل‌ممالك برطرف‌دانند مستوفیان عظام دیوان‌اعلی‌من‌بعدازدفاتر سنوات جمع آنرانویسند و اسم و رسم آنرا از صحایف‌دفاتر محو گردانند حاکم واکابر دارالسلطنهٔ تبریز مضمون حکم اشرف واعلی را مؤکد بلعنت نامه دانسته یقین دانند که هر کس از مضمون آن‌تجاوز نموده من‌بعد بهر صیغه و عنوانی که باشد از آن ابواب چیزی گیرد و هر کس بدان رضا دهد و کسی که برحقیقت آن مطلع شود معروض ندارد (اینجاکلماتی چند محکوك‌ولایقرءِ است) و آنجماعت را بر وجهی سیاست خواهم فرمود که باعث عبرت گیران گردد (**فمن بدلـه بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم**) از جوانب بر این جمله روند و از فرموده عدول نورزند فی‌عشر ثالث‌شهر شوال اودئیل اثنی‌وسبعین و تسعمائة کتبه علاءِالدین .

کتیبهٔ دوم از سنك مرمر که بزرگترین آن سه کتیبه است در بالای در شمالی مسجد جامع رو بطرف شمال بدیوار نصب شـده است مشتمل بر فرمانی است از شاه سلطان حسین صفوی وکاتب آن محمدمؤمن تبریزی است در پانزده سطر بخط ثلث بسیار عالی و زیبا در شوال سال هزار ویکصدوشش هجری قمری حکاکی شده طول این سنك در حدود یك مترونیم‌وعرض آن یك متروچهل‌سانتیم

است در این فرمان از طرف شـاه سلطان حسین صفوی برستم‌خان سالار سپه و بیگلربیگی آذربایجان امر اکید صادر شده کـه قمارخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها و چرس فروشی‌ها را ببندندوعایداتی که ازاین ممربدولت میشد لغو وموقوف‌دارند و هر کس مرتکب این اعمال بشود حد شرعی در حق آنان جاری گرددواهالی و اوباش را از کبوترپرانی و گرك دوانی وقوچ بازی و گاوبازی کـه باعث خصومت و فساد استمنع کرده و مرتکب را مجازات نمایند مضمون این کتیبه‌در موقع تعمیرکاری مدرسهٔ طالبیه‌ومسجد جامع توسط آقای میرزا محسن ولدمحمد علی ادیب‌العلماء که سنك را از محل اصلی برداشته و پائین آورده بودند خوانده شده وبدست نگارنده رسید که در اینجا نقل میشود .

مضمون کتیبهٔ دوم مسجد جامع

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم حکم جهانمطاع‌شاه‌ملایك سپاه‌السلطان‌بن‌السلطان ابوالمظفر شاه سلطان حسین‌الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلدالله ملکه‌و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه عالیجاه سالار سپه تفنگچی آقاسی وتوپچی باشی و بیگلربیگی آذربایجان به شفقات بلا نهایات شاهانه مفتخر و مباهی بوده‌اند که چون ازهنگامی که مهرهٔ انجم برتختهٔ زرنگار فلك آبگون سیماب نمون بدست قضا چیده و کعبتین عاج مزین جهة تحصیل نقد سیادت کونین بنقش شش جهة گردیده و گنجور گنجینهٔ وجود بمودای حقانیت اقتضای (**قل اللهم مالك‌الملك تؤتی الملك من‌تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من‌تشاء وتذل‌من‌تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیء قدیر**) درهم و دینار تمام عیار دولت اعتبار و زرده دهی کذا پادشاهی و فرماندهی عرصهٔ روزگار جهة این دودمان خلافت و امانت و خاندان نبوت وولایت در مخزن درستی باکمال تردستی محفوظ و مضبوط داشته جهة ستایش این نعمت بیقیاس و ادای شکر این عارفهٔ محکم اساس در این عهد سعادت مهد که عذرای دولت روزافزون درآغوش ولیلای سلطنت ابد مقرون دوش

بدوش واولین سال میمنت مانوس واوان شکفتگی گلشن آمال عامه نفوس است همت صافی طویت معدلت گستر وضمیر منیر مهر اصابت شریعت پرور بحکم آیهٔ وافی‌هدایه **(الذین ان مکناهم فی‌الارض واقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا بالمعروف و نهوا عن المنکر)** به‌اجرای اوامر و نواهی خالق کل و خاتم‌انبیا ورسل بفحوای‌صدق‌انتماء **(اطیعوا الله و اطیعوا الرسول لعلکم تفلحون)** معطوف و مصروف داشته امر عالم مطاع شرف نفاد یافت که بمضمون بلاغت مشحون **(قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و مابطن)** پرده گیان ستر گشا پرده نشین وشاهدان چهره‌نما خلوت گزین بوده باناملِ عصیان نقاب بی‌شرمی از رخسار عفت‌باز ننموده دامن زن آتش غضب دادار بی‌نیاز نگردند وساکنان خطهٔ ایمان ومقیمان دارالسعادهٔ ایقان بمضمون حقیقت نمون **(یاایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون)** بآلت قماردست دراز نکرده قبل‌ازآنکه شطرنجی زور آور روزگار ایشانرا مات ممات وفیل‌بند حیرت هیجان وهنگامه عرصات ساخته معلوم‌شود که آنچه برده‌اند باخته‌اند سالك طریق‌اجتناب بوده بهیچوجه پیرامون آن عمل شنیع نگردند و کل وجوه بیت‌اللطف وقمار وچرس فروشی و بوزه فروشی ممالك محروسه را که هر سال مبلغهای خطیری میشـد بتخفیف تصدق فرق فرقدسای اشرف مقرر فرمودیم ودر این ابواب صدور عظام وعلماء اعلام وفقهاء اسلام وثیقهٔ انیقه علیحده مؤکده بلعن ابدی وطعن سرمدی که مزین و موشح بخط گوهر نثار همایون است بسلك تحریر کشیده‌اند میباید که آن عالیجاه بعداز شرف اطلاع برمضمون امر مطاع لازال نافذاً فی‌الاقطاع و الارباع مقرر دارد که در کل محال تیول همه‌ساله آن عالیجاه وامراء وحکام تابعین‌وساکنین ومتوطنین بقانون ازهرشریعت غراوطریق اظهر ملت بیضاء منهج صلاح وسداد بوده مرتکب امورمذکوره نگردند وبدکاران درحضور امناءِ شرع شریف و کلانتران و ریش سفیدان محلات بموجب آیهٔ وافی

هـدایـه (**و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم فاستغفروا لذنوبهم**)
توبه کنند ومرتکبین محرمات مزبور را تنبیه و تأدیب نمایند و التزام باز یافته
هر گاه اشتغال به آن افعال ذمیمه نمایند برنهج شرع مطاع حد جاری و مورد
مؤاخذه وبازخواست سازندوچنانچه‌احدی باعمال شنیعهٔ دیگری مطلع گشته اعلام
ننماید آنشخص را به نوعی تنبیه نمایند که موجب عبرت دیگران گردد و آن
عالیجاه وامراء تابین بعلت وجوهات مزبوره چیزی بازیافت ننموده نگذارند که
آفریده‌ای بدان جهة دیناری طمع وتوقع نماید وخلاف کننده ازمردودان در گاه
الهی ومحرومان شفاعت رسالت‌پناهی ومستحقان‌لعنت و نفرین ائمهٔ طیبه صلوات‌الله
علیهم اجمعین وملائکهٔ آسمان وزمین باشد اهالی واوباش را نیز ازکبوترپرانی
و گرگ دوانی ونگاه داشتن گاو وقوچ وسایرحیوانات جهة جنگ و پرخاش که
باعث خصومت و عناد وموجب انواع شورش و فساد است ممنوع ساخته سد آن
ابواب ازلوازم شمرند دقیقهٔ دراستحکام احکام مطاعه‌واشاعت اجرای اوامر شریفه
فرو گذاشت ننمایند امرا و حکام تابین آنعالیجاه حسب‌المسطور مشار الیه هریك
درالکاء متعلق خود بموجبی که مقرر فرمودیم بعمل آورده وازهرجوانب براین
جمله روند ورقم قضاشیم معدلت مضمون‌را برعموم خلایق خوانده برسنگی نقش
وبر درمساجد جامعه نصب نمایند ودراین ابواب قدغن دانسته هرساله رقم مجدد
طلب بدارند و در عهده شناسند تحریراً شهر شوال سنهٔ ۱۱۰۶ ست و مائه والف
من‌الهجره النبویة مضمون رقم معدلت شیم فوق که زلال مایعیست از چشمه‌سار
سلاله خاندان صفوت و کرامت بوساطت عالیجاه رستم‌خان سالار سپه بمزارع‌امید
کافه عبادالله فائض و بسعی عالیقدر رفیع‌الشأن و منیع‌المکان محمد نیکا برادر و
نایب عالیجاه معظم الیه برصخره صما ترسیم گردید قد تشـرف بکتابتها محمـد
مؤمن التبریزی

کتیبهٔ سوم از مرمر بالای در ورودی‌مدرسه طالبیه که از بازار وارد میشود

در زیر طاق نصب شده نقش این سنك غیر از جملهٔ (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) که درصدر لوح باخط ثلث است ما بقی تماماً باخط زیبای نستعلیق حك شده و آن فرمانی است از احکام اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار که در سال ۱۳۱۶ هجری قمری در دوازده سطر در آن سنك ثبت شده است در این فرمان ازطرف دولت بعضی عوارض و مالیات تجار و اصناف را که از سنگینی آن بسایر بلاد متفرق شـده‌اند لغو و باطل شده و رفاه حال تجار و اصناف منظور نظر گردیده است تا آنهائی که بسایر بلاد متفرق شده‌اند بوطن خودمراجعت نمایند . مضمون این کتیبه توسط دانشمند محترم آقـای میرزاجعفر سلطان‌القرائی بدست نگارنده رسید و از یاد داشت‌های ذیقیمت ایشان زیاد استفاده کردم بسیار سپاسگزارم .

(مضمون کتیبهٔ سوم بالای مدرسهٔ طالبیه)

فمن بدله بعد ماسمعه فعلیه لعنة‌الله و ملائکته و انبیائه ورسوله والائمة صلوات‌الله علیهم اجمعین بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمدلله رب‌العالمین والصلوة والسلام علی محمدواله الذین اسسوا اساس‌الحق والایمان وخربوا بنیان‌البدع والطغیان اما بعد غرض از تحریر این کلمات آنست که‌چون درعهدسلطنت بندگان اعلیحضرت جمشیدشوکت‌اسکندر مکانت‌دارا‌رتبت‌خاقان‌اعظم‌سلطان مکرم‌السلطان بن‌السلطان‌والخاقان بن‌الخاقان‌السلطان فتحعلی‌شاه‌لازال ظله ظلیلا نوبت‌حکومت و ریاست دارالسلطنهٔ تبریز بعهدهٔ عالیجاه رفیع جایگاه جلالت و شوکت دستگاه امیرالامراء العظام عمدة‌الخوانین الکرام مقرب‌الحضرت‌الخاقانیه خان‌جلیل‌الشأن بیگلربیگی کل ممالك آذربایجان (احمدخانا) (۱) لازال مؤیدبتوفیقات‌الدارین رسیده و چون طبع شریف معظم‌له طالب تحصیل دعای خیر بجهة ذات مقدس

۱ـ احمدخان مقدم از طایفهٔ خوانین ترك و رئیس ایل‌مقدم و بیگلر بیگی مراغه بود درایام حکومت زندیه یکی از امراء بزرك آذربایجان شمرده میشد پس از تسلط قاجاریه بـه آذربایجان او نیز مانند سایر خوانین مطیع و فرمانبردار شـد و در سال ۱۲۳۹ هجری قمری درمراغه دارفانی را وداع گفته .

اعلیحضرت ظل‌الله فی‌الارضین و آبادی بلاد و رفاه عباد بوده وراضی بشیوع واستمرار بدع نمیباشد و چون در ایام سلاطین و حکام سابق بجهت آنکه در عوارضات و صادریات(۱) مملکتی بسکان محلات و کوچه‌و باغات دارالسلطنهٔ تبریز بنچه مشخص نموده ودادوستد می‌نموده‌اند به‌تجار تبریز که‌در آبادی‌بلاد و نظام امور معاش‌عباد و وفورامتعه واقمشه وسایرادویه که دربلاد بعیده بهم میرسد و در سایر بلاد نیست وسکان این بلاد محتاج به‌آنها می‌باشند بسبب آمد وشداین‌طایفه بوده ومی‌باشد ودرجمیع امصار واعصار معزز ومحترم بوده وباسم صادریات وعوارضات از ایشان چیزی مطالبه نمی‌نمودند بنچه باسم‌ایشان معین نموده مطالبهٔ صادریات‌وعوارضات از ایشان می‌نمایند و باین جهات سکان محلات و کوچه باغات و تجار تبریز ببلاد عراق عرب وعجم متفرق وهریك ازتجار معتبر شهر درسایر بلاد متوطن وشهر از رونق افتاده وروبخرابی گذاشته لهذا مقرر فرمودند که در تمامی محلات شهر و کوچه باغات ودرمابین تجار غریب وبومی ومسلم وذمی داد وستد صادری بالمره موقوف شده و تجار را داخل اصناف ننموده مطالبه صادرات و عوارضات و مالیات من‌جمیع الجهات ازایشان ننموده حتی مساعده که بعضی حکام و عمال بعنوان ظلم ازایشان میگرفتند موقوف‌شده ومقرر فرموده که تمامی سادات کرام سکان شهر و نواحی غنی وفقیر سوای مالیات حسابی ازتمامی عوارضات وصادریات وخانه‌شمار وسرشمار وخانه نزول وسایر تحمیلات من‌جمیع‌الجهات معاف ومسلم بود تااینکه تمامی سکان شهر درمهد امن و امان آسوده بدعای دولت بیزوال خاقانی مشغول باشند ومن بعد هر کس که ازصاحب اختیارات وعاملان و ریش سفیدان شهر الی انقضاء الدهر بخلاف این مرتکب شوند بلعنت خدا و ملائکهٔ مقربین و انبیاء مرسلین خصوصاً خاتم‌النبیین والائمةالمعصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین گرفتار بوده باشند و کان ذلك فی آخــر شهر محرم الحرام سنهٔ ست عشر بعدالماتین و

۱ـ کلمهٔ صادرات درهمه جا صادریات نوشته شده

الالف من الهجرة (۱۲۱٦)

درپائین این سنگ که بالای در مدرسه واقع شده ازمیان طاق بشکل افقی مانند نطاق نام چهارده معصوم علیهم السلام بطریق زیر بخط نستعلیق درشت زیبا روی قطعاتی ازسنگ رخام نقر وحواشی آنها با نقش اسلیمی منقش گردیده است تاریخ این سنگها در حدود هفتاد و هشت سال از تاریخ لوح بالا متأخر است و خوشنویسی بنام میرزا آقا درسال ۱۲۹٤ آنها را کتابت کرده است .

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على النبي المصطفى محمد والمرتضى علي والبتول فاطمه والسبطين الحسن والحسين و صل على زين العباد علي والباقر محمد و الصادق جعفر والكاظم موسى والرضا علي والتقي محمد و النقي علي والزكي العسكري الحسن و حجتك القائم المنتظر المظفر المرتضى المهدي الهادي صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين درسنهٔ ۱۲۹۴ كتبه الحقير ميرزا آقا

اخیراً در همین مدرسهٔ طالبیه و مسجد جامع از طرف مرحوم آقای حاج محمد باقر کلکته‌چی از تجار محترم و خیر تبریز تعمیرات مفصلی بعمل آمده تمام حجرات بالا و پائین طلاب نشین مدرسه که اغلب مخروبه بود تعمیر کاری شده وبشکل زیبا و آبرومندی درآمده است ویك کتابخانهٔ جدید بسیار عالی برای استفادهٔ طلاب بنا شده ومقدار زیادی کتاب درآن کتابخانه جمع آوری شده‌است وسالونی بسیار شیك وعالی برای مطالعه عموم با تمام وسایل برق و غیره مهیا و آماده شده است .

۹

تاریخچهٔ گنبد سلطانیه یامقبرهٔ
اولجایتو سلطان محمد خدابنده

بعضی از استادان معظم دانشکدهٔ ادبیات تبریز از اینجانب تقاضا نمودند درتعقیب آثار باستانی مغول که در نشریهٔ دانشکده نوشته‌ام تاریخچه وشرح گنبد سلطانیه نیز نوشته شود . اینك امتثالا اینمقاله که تاریخچهٔ گنبد وشهرسلطانیه‌است نوشته‌میشود : از ابنیهٔبزرك‌وقدیمی که اززمان‌مغول‌باقی‌مانده‌یکی‌هم گنبدسلطانیه است که از آثار وابنیهٔاولجایتو سلطان محمدخدابنده(۷۰۳-۷۱۶) میباشد. درمیان ابنیه‌وآثار مغول‌این‌بنا که معروف بگنبد سلطانیه است از همه مهمتروزیباتر بود . این بنا مسجدی است بسیار زیباوچنانکه نوشته‌اندازعالیترین آثاروعمارات‌ایران بشمار بوده و از حیث معماری و تزیین‌وعظمت در دنیا مشهور بوده است‌این گنبد در پنج فرسخی‌سمت‌شرقی شهر زنجان درداخل باروی‌شهرقدیم سلطانیه‌قرار گرفته است بنائی است هشت ضلعی که طول هرضلع آن هشتاد گز میباشد و برروی‌این اضلاع گنبد بلندی قرار گرفته که‌ارتفاع آنرا صدوبیست گز نوشته‌اند . درقسمت بالائی این ساختمان دورتادور اطاقها وغرفه‌ها ساخته‌اند و در هر ضلع از اضلاع هشت گانه‌سه‌طاق و پنجره از اطاقها بخارج بازمیشود از قسمت‌های تحتانی‌توسط پله‌ها باطاقهای فوقانی راه هست در بالای هر گوشه منارهٔ کوچکی بوده که‌بعضی از آنهاتا کنون نیزنمایان است . خود گنبد ازکاشیهای فیروزه‌ای رنك پوشیده‌شده واغلب قسمت‌های دیگر این بنا باکاشیهای الوان‌زینت داده شده است . سقف‌داخل

اطاقهای بالا با گچ بریها و آجرهای رنگارنك تزیین یافته‌و نمونه‌های بسیاری از گچ‌بری‌ها وطرحها وکاشیهای زیبا دراین ساختمان دیده میشود لیکن اغلب‌ریخته و پاشیده شده است . این گنبد از بزرگترین و مرتفع‌ترین گنبدهای ایران‌است این‌بنامسجد جامعی است یك محراب بزرك و بلندی دارد که در اطراف آن آیات قرآنی باخطوط برجسته‌نوشته شده است . دیوارهاوطاقهای بلندش‌عظمت‌بنا ومهارت معماران ایرانی راحکایت میکند تمامی‌طاقهاو پایه‌های آن با گچ بریهای‌زیبامزین است در حاشیهٔ طاقها آیات قرآنی‌واسماءالله با خط جلی نوشته شده‌است طرز این بناشبیه‌معبدهای قدیم است از قراری که‌نوشته‌اند این‌مسجد سه‌در بزرك‌عالی‌ومنقوو داشته که روی آنهارا با‌خطوطو نقوش مزین کرده‌بودند بعضی ازمورخین‌نوشته‌اند که مقبرهٔ سلطانمحمدخدابنده درداخل این مسجداست و این بنا و گنبد رابرای مدفن خودقرار داده‌بودو بعضی دیگر نوشته‌اند مقبره درنزدیکی‌واتصال‌مسجداست نه درخودمسجد و گویا شق‌اخیر صحیح‌باشد چنانکه محمدحسن‌خان‌اعتمادالسلطنه صنیع‌الدولهٔ سابق در جلد چهارم مرآت‌البلدان صفحهٔ ۱۰۶ دربارهٔ مسجد جامع و گنبد سلطانیه باین مطلب اشاره کرده مینویسد :« واینکه مشهوراست بنیان این جامع بجهة مدفن شاه خدابنده نهاده شـده اشتباه محض است بلکه از اول این بنابرای مسجد جامع بوده و درحوالی‌آن گنبدی علیحده بجهة مدفن‌شاه‌خدابنده ساخته شده که حالا نیز باقی و بر پا است و عوام آنرا چهار سو میگویند» و نیز از یك مسافر اروپائی در همان صفحه روایتی نقل‌کرده کـه معلوم میشود مقبرهٔ سلطانمحمد در نزدیکی و اتصال مسجد است نه در خود مسجدو ما ذیلا عین آن روایت را نیز مینویسیم : «اولیاروس کـه از طرف فریدریك پادشاه نروژ بسمت سفارت ویا بجهة معاملهٔ ابریشم به دربار شاه عباس ثانی‌آمده بود از سلطانیه‌عبور کرده و حالت مسجد جامع سلطانیه را نوشته و صورت آن از قرار ذیل است از سه در باین مسجد داخل میشوند که خود درها از جواهر و نقایس عالم محسوب

میشود زیرا که مثل درهای کلیساهای ما از چدن یا آهن نیست بلکه از فولاد و جوهری بسیار ممتاز است دز بزرگ رو بمیدان است در جنب مسجد بواسطهٔ یك پنجرهٔ مس مطلائی که فاصله‌شده مقبرهٔ سلطانمحمد مغول دیده میشود وقرآنهای متعدد دراین مقبره هست که باقلمهای بسیار جلی که‌سرقلم بعرض دو انگشت‌بوده نوشته‌شده این‌سه‌درو پنجره ازجمیع اشیائیکه مادرایران دیده‌ایم ممتازتر و نفیس‌تر است و طوری آلات این پنجره را بهم وصل کرده‌اند که یك پارچه بنظر میاید مدت هفت سال صنعتکارهای متعدد قابل روی این سه درو پنجره کار کرده‌اند » .

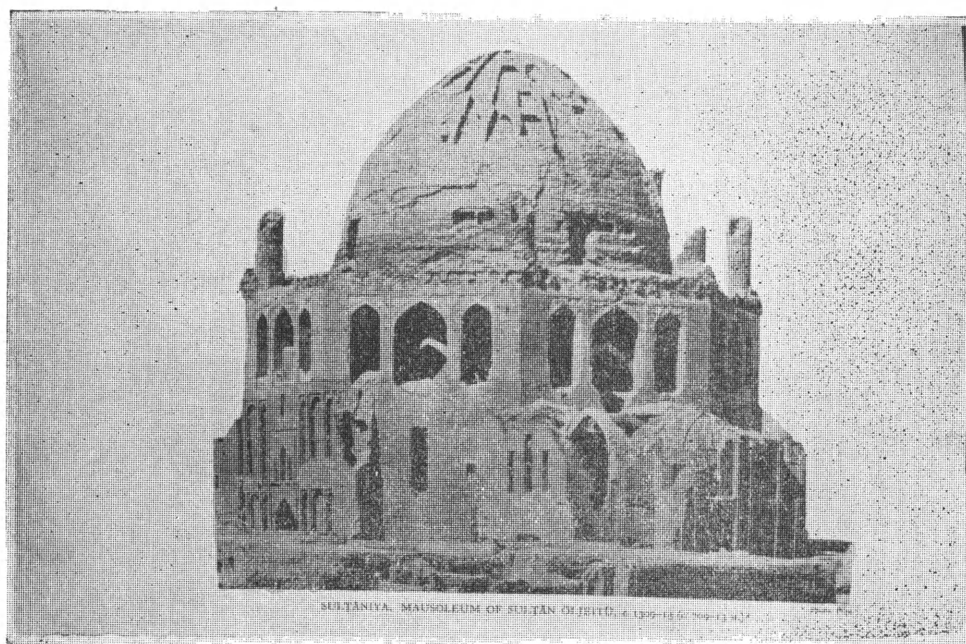
انتهی اولین بانی شهر سلطانیه وقلعهٔ آن ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکوخان بوده که بامر وی طرح شهر سلطانیه و قلعهٔ آن کشیده شد و شروع به آبادی و عمارت گردید اما چون اجل موعود رسید ناتمام ماند تااینکه نوبت به اولجایتو سلطان محمد خدابنده رسید وی در بهار سال ۷۰۴ هجری اقدام بساختمان گنبد و آرامگاه خود وعمارت قلعه وشهر سلطانیه نمود ودرمدت ده سال یعنی در سال۷۱۳ هجری ساختمان آن بناها تمام شد . واین شهر را اولجایتو سلطان پایتخت خود قرار داده بود چنانکه مورخین نوشته‌اند درآنعصر شهر سلطانیه از تمام شهرهای ایران بزرگتر وآبادتر بود ازاغلب شهرهای ایران تجار وپیشه‌وران‌وصنعتگران بشهرسلطانیه گرد آمده بودنددرساختمان‌شهرسلطانیه‌وعمارت آن‌سه‌تن‌ازسلاطین‌مغول شرکت کرده‌اند: اول‌ارغون‌خان که‌بنیاد آنرا نهاده بودبعداز آن‌سلطانمحمدخدابنده که دومدت ده سال تمام آن همه مساجد وقلعه وشهر سلطانیه را باتمام رسانید ، بعضی قسمت‌های دیگر آن را که نواقصی داشت سلطان ابوسعید بهادرخان تکمیل نمودغازان‌خان‌نیزخیال داشت شهرسلطانیه را که پدرش ارغون‌خان بنیاد نهاده‌بود تکمیل و تعمیر نماید لیکن بعداً منصرف شده و در تبریز گنبد شنب غازان را بنا نمود. حمدالله مستوفی که نزدیکترین مورخ بزمان اولجایتو سلطان محمدمیباشد در نزهةالقلوب در بارهٔ شهر سلطانیه شرحی نوشته وبعضی مزایای آنجا راذکر

کرده است که خلاصهٔ آن ازاینقرار است : سلطانیه ازاقلیم چهارم و شهر اسلامی است ارغون‌خان بن اباقاخان بنیاد کرده بودپسرش اولجایتو سلطان محمدباتمام رسانید وبنام خود منسوب کرد دور بارویش که ارغون خان بنیاد کرده بود دو هزار گام و آنکه اولجایتو سلطان محمد میساخت و بسبب وفات او ناتمام ماند سی‌هزار گام است و درو گنبدی است از سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطان است ودیگر عمارات درآنجا بسیار است و دور قلعهٔ آن دو هزار گام بود چندان عمارات عالی که در آنشهر است بعد از تبریز در هیچ شهری نباشد مردم آنجا ازهر ولایت آمده و آنجا ساکن شده‌اندازهمه ملك ومذاهب هستند زبانشان هنوز یکرویه نشده امابفارسی ممزوج مایل است . حافظ ابرو نیز در کتاب‌خود موسوم به (ذیل جامع‌التواریخ رشیدی) (۱) دربارهٔ گنبد وعمارات شهر سلطانیه شرحی نوشته وبعضی مطالب که دیگران ننوشته‌اند ذکر کرده است وخلاصهٔ آن از اینقرار است :

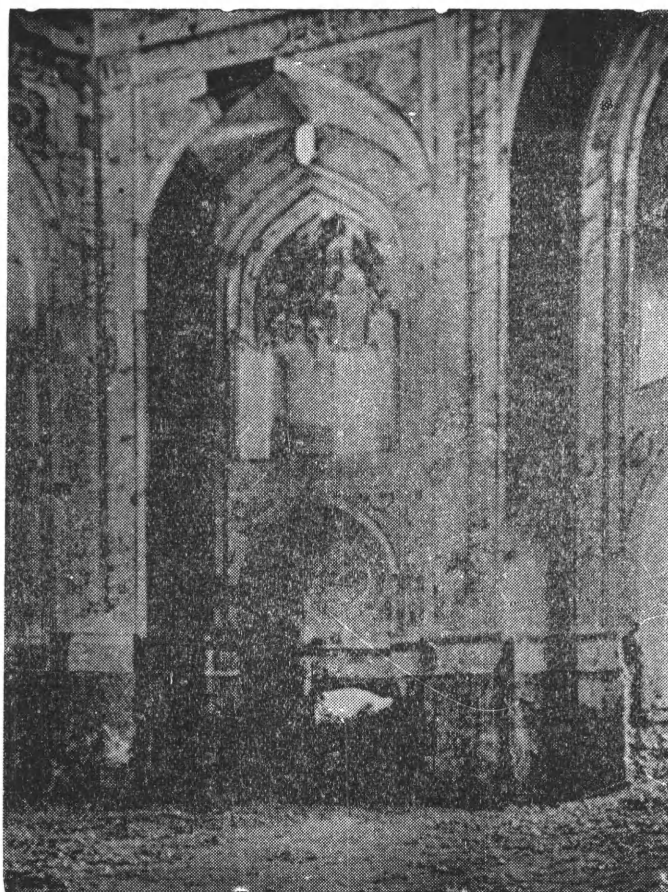
(یکروز سلطان اولجایتو نشسته بود امرا وارکان دولت حاضر بودند در موضوع آبادی ممالك و آثاری که ازپادشاهان گذشته مانده صحبت در میان بود سلطان فرمود من روزی پیش پدرخود پادشاه ارغون حاضربودم او را داعیهٔ‌عمارت سلطانیه برخاطر خطور کرده بود که همچنانکه من پادشاه جهانم میخواهم شهری بنا کنم که آنشهر شاه بلاد باشد جماعتی که حاضر بودند همه تصدیق و تأیید کردند وبسیارمواضع را نام بردندآخرالامر موضع (قنقرآلانگ)(۲) را اختیار کردند که ییلاقی بغایت منزه وباصفاست مهندسین ومعماران حاضرفرمود تاطرح

۱ـ ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف شهاب‌الدین عبدالله المدعو بحافظابرو متوفی سنهٔ ۸۳٤ ازبهترین کتب تاریخ مغول میباشد که دانشمند محترم دکتر خانبابا بیانی استاد دانشگاه تهران ورئیس سابق دانشگاه تبریز بامقدمه وحواشی و تعلیقات ازروی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس عکس‌برداری نموده وبچاپ رسانیده است .

۲ـ نام اینمحل را (قنقرآلانگ) یا(قنقورالانك) نوشته‌اند که‌اصطلاح مغولی‌است


SULTĀNIYA. MAUSOLEUM OF SULTĀN OLJEITŪ

نمای خارجی مقبره سلطانیه



نمای داخلی مقبرهٔ سلطانیه

شهر بزرگی را کشیدند وبنای قلعهٔ محکمی را ازسنگ تراشیده نهادند اما چون بنیاد عمارت کردند زمانه فرصت نداد که باتمام رسد اکنون آنچه پدر من بنا کرده بود میخواهم باتمام رسانم و اقدام درآبادی آنشهر نمود و در اندك زمانی آنمحل شهری بسیار آباد ومعمور شد وقلعهٔ آنرا باسنگ تراشیده دیوار نهادند برسر دیوارآن چهار سوارپهلوی یکدیگر توانند راند واصل قلعه را مربع نهادند طول و عرض مساوی هر دیواری بگز شرع پانصد گز چنانچه دو هزار گز دور آن باشد ویك دروازه وشانزده برج دارد ودراندرون قلعه هر کس ازامراموضعی عمارت کرده بودند وسلطان اولجایتو ازبرای مدفن خود دراندرون قلعه عمارتی ساخته است وآنرا ابواب‌البر نام نهاده و گنبدی مثمن بزرگ عالی که قطر آن شصت گز است درغایت تکلف بنا نهاده وارتفاع آن صد وبیست گز است چنانچه دراقصای عالم مثل آن عمارت نشان نمیدهند پنجره‌های آهن کوب بسیار کرده ازآنجمله یك پنجره سی ارش طول درپانزده ارش عرض دارد و متصل آن گنبد چند عمارت عالی ساخته ومسجدی‌بتکلف زیاد ودارالضیافه ودارالسیاده وموقوفات بسیار بر آن وقف کرده و سرائی بجهة خاصهٔ خود در اندرون قلعه ساخته بود چنانچه صحن سرا را صددرصد گز نهاده‌اند وقلعهٔ عالی بر مثال ایوان کسری و دروازه وسراچه درحوالی آن متصل‌سرا ازهریك پنجره دری بصحن سرای‌بزرگ گشوده وصحن آنرا ازسنگ مرمر فرش انداخته و دیوانخانه‌ای بزرگ که دو هزار آدمی درآن گنجند وآنرا کریاس نام کرده وغیر این که ذکر شد پادشاهو امراء عمارات بسیار دراندرون قلعه کرده بودند وخندق آنرا در نهایت مغاکی رسانیده ودری بزرگ ازآهن و کوفتکاری‌بسیار کرده ودرها برای مساجد بسیار ساخته اما مسجد جمعه که سلطان ساخت بتکلفی هرچه تمامتر باسنگهای مرمرو کاشیکاری بسیار است دارالشفائی دیگر بااطباء وادویه ومجموع مایحتاج و دیگر مدرسهٔ عالی برنمونهٔ مستنصریهٔ بغداد درآنشهر بساخت وامراء ووزراء و اکابر و

اشراف هریك بنام خود در آنشهر عمارت عالی ساختند بتخصیص خواجه‌رشیدالدین محله‌ای ساخته است چنانچه در اینجا قریب هزار خانه وعمارات عالی بوده ومنارهٔ بزرگ بردوطرف ایوان آن بوده ودر آن عمارت مدرسه ودارالشفا وخانقاه‌هریك باموقوفات بسیار بوده وتاکنون(۱) بعضی از آن عمارات باقی است که آن‌خواجه صاحب همت کرده بوده است والله اعلم بالصواب)

بالجمله عمارات و ابنیهٔ مفصلی در شهر سلطانیه ساخته شده بود و آنشهر در زمان اولجایتو سلطان محمد وپسرش ابوسعید بهادر خان مرکز مهم تجارت بود بعضی ازمورخین و مستشرقین اروپائی از آنجمله مسیو اندره گدار رئیس کل ادارهٔ عتیقه‌جات ایران نوشته که اولجایتو سلطانیه را مرکز مهم تجارت مملکت نموده بود وهمهٔ مصنوعات ایران ومتاع چین وکالای هند را درانبارهای سلطانیه گرد میآورد تا از آنجا بممالك مغرب زمین حمل نمایند وبراثرمساعی اولجایتو سلطان بازارهای سلطانیه بزودی شهرهٔ آفاق شد ودر آنجا امتعهٔ اقالیم روی زمین بدست میآمد و نیز مخصوصاً درموسم بازار های عمومی تابستان بازرگانان فرنك ازهرقوم وملتی درسلطانیه حاضر میشدند بعضی ازتجار و سوداگران خارجی نیز در اینشهر اقامت داشتند وشخص ومال وعقیدهٔ رسمی و آداب آنان کاملا آزاد و مصون ازهر گونه تعرضی بود راههای بزرگ کاروانی که ازکاشان ویزدو کرمان گذشته بهرمزمیرسد یاازری وبلخ‌بجانب آسیای مرکزی میرفت دارای‌مستحفظین مخصوص بودکه دائماً درطول طریق آمد وشد داشتند واندکی از مراقبت غفلت نمی‌ورزیدند درعهد سلطان ابوسعید بهادرخان عدهٔ این راهبانان بچهارده هزار نفر رسیده بود . دراینده‌وره امنیت راهها کامل بود اگر درراه کاروانی زده میشدنه‌فقط مرتکبین بلکه مردم نقطه‌ای که راهزنی در آنجا رخ داده بود بسختی مجازات میشدند . آبادی و عمرانی و مرکز تجارت بودن سلطانیه در واقع بزرگترین

۱ــ یعنی زمان حافظ ابرو که درسنهٔ ۸۳٤ وفات نموده .

مقصود بانی اینشهر بوده است و این عمران و آبادی و مرکزیت سلطانیه تازمان ابوسعید بهادرخان ادامه داشت بعداز سلطان ابوسعید آبادی وعمران اینشهر مبدل بویرانی شد و کم کم آنهمه آثار زیبا وبناهای عالی ازبین رفت ومورد تاخت وتاز وچپاول متجاوزین واقع شد و در زمان لشکرکشی امیر تیمور صدمات زیادی به آبادی وعمارات اینشهر رسید واکنون ازآنهمه آثاروساختمان‌های زیبا فقط گنبد مخروبهٔ سلطانیه باقیست که با استقامت وعظمت خود هنوز عرض اندام مینماید مؤلف وصاف‌الحضرة درتعریف وتاریخ شهر سلطانیه و عمارت گنبد یك بیت شعر بایك قصیده غرائی گفته که آن‌یك‌بیت بانضمام مطلع ومقطع قصیده نوشته میشود

بیت

برعذار روزگارآمدسوادش خال دین   هــذه جنات عدن فادخلوها خالدین

مطلع قصیده

وضع‌سلطانیه گوئی که‌سپهریست برین   یابهشتی است مشکل‌شده برروی زمین

مقطع

سال‌برهفتصدوده ازگه‌هجرت این‌شعر   گفته‌شد روز انیران ز مه فروردین

۱۰

تاریخچهٔ مسجد استاد شاگرد

واقع در محلهٔ مهادمهین (۱) تبریز

امیر شیخ حسن کوچك پسر تیمورتاش فرزند امیرچوپان پس‌ازفوت‌سلطان ابوسعید بهادرخان درسال ۷۳۶ هجری قمری به‌آذربایجان و عراق مستولی شده زمام امورر ا دردست گرفت و برای مصلحت وقت‌ساتی‌بیگ خاتون دختراولجایتو سلطان محمد خدابنده خواهر سلطان ابوسعید بهادر خانرا درسال ۷۳۹ هجری به تخت سلطنت ایلخانی نشاند سکه وخطبه بنام وی خوانده شد .

پس‌از دوسال به بهانهٔ اینکه حکومت وسلطنت ایلخانی اززنی ساخته‌نیست دستگاه اورا برچیده ازسلطنت خلع نمود وسلیمان خان بن بشموت را که ازنبیره زادگان هولاکوخان‌بود بتخت سلطنت ایلخانی‌نشاند وساتی‌بیگ‌را بزوربزوجیت او داد سکه وخطبه بنام اوخواندند سلیمان شاه ازسال ۷۴۱ تا ۷۴۵ پنجسال تمام درتبریز سلطنت کرد ولی اغلب امورات سلطنتی ورتق وفتق دردست‌امیرشیخ‌حسن بود امیر شیخ حسن ازطرف سلیمان شاه ملقب بعلاء الدین گردید .

این مسجد معروف به (استاد شاگرد) ازآثار و بناهای همان علاء الدین

۱ـ نام این محله سابقاً (میار میار) بوده واشتقاق آن ازچیست معلوم نشده‌بعداً بعضی از نکته سنجان تبریز نظر براینکه میار میار معنی ندارد مبدل به (مهاد مهین) کرده‌اند یعنی گهوارهٔ بزرگ‌تر فعلا درنوشتجات وقبالجات (مهادمهین) نوشته میشود .

امیرشیخ‌حسن کوچك میباشد و نام این مسجد و عمارات متعلق به آنرا در آن‌زمان علائیه میگفتند در سال۷۴۲ بنای این مسجد تمام شده کـه یکی از بناهای بسیار عالی و زیبای تبریز بشمار بود در کتیبه‌های مسجد نام سلیمانشاه ثبت شده‌بود که اکنون از بین‌رفته است خط کتیبه‌های آن بخط خواجه عبدالله صیرفی‌خطاط بسیار زبر دست و مشهور تبریز بود در اینخصوص نوشته‌اند خطی که در آنعمارت نوشته شده دیدهٔ کاتب افلاك در عرصهٔ‌جهان‌نظیرش مشاهد ننموده اغلب کتیبه‌های عمارات تبریزحتی کتیبه‌های عمارات‌ربع رشیدی وغیاثیه‌ودمشقیه رانیز صیرفی نوشته بود مالك دیلمی خوشنویس دو این خصوص اینقطعه را گفته است :

صیرفی ناقــد جواهر خط	کز نی کلك گشت گوهر ریز
هست برحسن‌خط اوشاهد	در و دیــوار خطهٔ تبــریــز

خواجه‌عبدالله صیرفی‌ولدخواجه محمودصراف‌تبریزی ازمشاهیرخوشنویسان خطوط سته بود درسال ۷۴۲ بروایتی ۷۴۴ وفات نموده و در جنب شارع چرنداب دست‌چپ نزدیك بقبرستان چرنداب‌مدفون‌شده واینکه این مسجدرا (استادشاگرد) میگویند علتش اینست که کتیبه‌های آنرا چنانچه عرض شد خواجه عبداللهٔصیرفی استاد بزرگ نوشته ومقداری از کتیبه‌های طرف شرقی آنرا شاگرد وی نوشته و بدین جهت این مسجد را (استاد شاگرد) میگفتند واینکه معروفست این‌مسجدرا یك بنا بایك شاگرد ساخته غلط فاحش است و باور کردنی نیست که یك مسجد باین بزرگی وعظمت را یك بنا ویك شاگرد ساخته باشد زیرا که دراینصورت اقلا پنجاه سال بلکه بیشتر وقت لازم دارد که یك بنا و یك شاگرد آنرا تمام نماید.

ساختمان مسجد ودر ودیوارهای بلند وطاقهای مقرنس آن درسیستم بناهای قدیم وبشکل معابد ومساجد اوائل اسلام است ویك احتمال هم هست که بنای‌این مسجد قبل‌از علاء‌الدین امیر شیخ حسن مخروبهٔ‌آن پا برجا بوده‌نهایت، ایشان روی بناهای آن بنای جدید نهاده‌اند شکل ساختمان ازداخل شبیه بساختمانهای

معابد خارجی است وازاینجا معلوم میشود که بنای آن بسیارقدیم است علی‌الظاهر بعضی آثار گچ‌بری وکاشیکاری هم دراین مسجد بوده و کتیبه‌هائی که خواجه عبدالله صیرفی نوشته بود بدیهی است که روی کاشی ویا گچ‌بری بوده که فعلا از بین رفته و کمترین نشـانهٔ آنهم باقی نیست لیکن در کتب تواریخ مسطور است دیوارهای بلند و پایه‌های کلفت و ضخیم آن حاکی از ذوق معماران و مهندسان آنعصر است شاه نشین‌ها و رواقها و راه‌روهای آن بشکل روضات متبرکهٔ عتبات عالیات ساخته شده گنبد بلند بالای آن نمونهٔ صنعت معماران ومهندسان قرن‌هشتم است این مسجد صحن بسیار وسیع و حوض بزرگی در وسط آن داشت که‌اکنون از بین رفته مقداری از صحن وسیع آنـرا ادارهٔ فرهنك تصرف نموده و در سال ۱۳۱۳ شمسی دانشسرائی برای دختران ساخته که از طرف‌جنوب دیوار بدیوار به این مسجدمتصل‌استواین اشعاروتاریخ بنای دانشسرا از طرف‌مرحوم‌ملك‌الشعراء بهار در آجرهای‌کاشی بخط بسیار زیبائی دربالای درب دانشسرا مسطور است :

در همایون عهد شاهنشاه ایران پهلوی	خسرودانش‌پژوه‌وداور کیهان‌خدای
شدبامر حکمت آن فرزانه دستورعلوم	ایچنین‌کاشانهٔ فرهنك ازحکمت بپای
بهر تاریخ بنای عالیش هاتف سـرود	(مجدایراندخت)شدتاریخ‌این‌دانشسرای

۱۳۱۳

از صحن بزرك و وسیع آن مقدار کمی برای مسجد مانده است این مسجد بمرور دهور چندین مرتبه از زلزله و عدم توجه اهالی و اولیای امور ویران شده ومجدداً تعمیرشده‌است‌آخرین‌تعمیرات این‌مسجد درزمان قاجاردرعهدنائب‌السلطنه عباس میرزابدستور وی و کمك اهالی شـهر انجام یافته و حاج میرزا یوسف آقا طباطبائی ازعلمای درجهٔ اول‌تبریز درآن مسجد امامت میکرد پس از آن تاریخ مجدداً این مسجد مدتی متروك مانده و رو بویرانی گذاشته است و کسی توجه بتعمیر و آبادی آن نکرده و بعضی از در و دیوار و صحن حجرات آن ریخته و

پاشیده شده بود تا در سنهٔ ۱۲۹۵ قمری مرحوم حاج‌میرزا محمدعلی قراجه‌داغی عوانصری (۱) از علمای تبریز بتعمیرات اسـاسی این مسجد همت گماشته و در کتاب (زین‌المعابد فی‌فضیلةالمساجد) (۲) تألیف‌خود در بارهٔ تعمیرات این‌مسجد شرح مبسوط مفصلی نوشته‌است و چون بتاریخ و تعمیراین مسجد و موقوفات آن مربوط بود ما نیز شمه‌ای از آنـرا در اینمقاله مینویسیم آن مرحوم در کتاب خود چنین نوشته :

داعی دراول‌حال که ازتحصیل عتبات عالیات مراجعت نمودم‌روزی‌ازروزها گذارم از سمت این مسجد افتـاد دیدم که دیوار صحن مسجد از طرف شـرقی و غربی ریخته و دیوار طرف قبله که محراب هم در آن طرف بود شکست خورده و چندین طاق از یمین ویسار محراب نزدیکست کـه فرو ریزد و سایر گنبدها و در و دیوارهای مسجد تماماً شکسته و ترك خورده و در شرف انهدام است و در صحن مسجد کثافات بیحد و اندازه ریخته‌اند تعجب بسیار از مردم این دیار کردم وخوف عظیم در دل داعـی من‌جانب‌الله حادث گشت در شبی از شـبها در مجلس نواب مستطاب‌والامؤیدالهوله(۳)حکمران آذربایجان بودم حالت تأسف‌آورمسجد را بایشان گفتم وعده‌فرمودند که در آنخصوص فکری نموده قراری بدهندلیکن اشتغالات‌حکومتی مانع ازانجام این‌کارشد داعی عزم خود را جزم نمودم که‌بنفسه قربةالی‌الله در آبادی این خانهٔ خدا بقدر امکان بااین قلت بضاعت سعی‌و کوشش

۱ـ عوانصر دهی است درقراجه داغ که اصل‌آن (اعوان انصار) است از کثرت استعمال عوانصر میگویند .

۲ـ کتاب زین‌المعابد فی‌فضیلة المساجد در کتابخانهٔ آستانهٔ رضوی موجود است اخوی مکرم حاج محمد نخجوانی قسمتی را که مربوط به‌مسجد استاد شاگرد است استنساخ نموده برای من ازمشهد فرستاده بودند .

۳ـ مؤیدالدوله فرزند شاهزاده محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه است حکمران آذربایجان بود ودرسال ۱۲۹۵ وفات نموده .

نمایم در اول حال مبلغی از خود در این باب مصرف نموده و آنجا را محل تردد اهالی از برای نماز ووعظ نمودم بعد از آن بدستیاری جمعی ازمؤمنین ومتدینین شهر تبریز کثرالله امثالهم بنای آبادی وعمارت سایر قسمت های مخروبه را اقدام نمودیم

گنبدهای مخروبهٔ مسجد واطراف صحن ودیوارها تدریجاً مرمت کاری شد و محرابی بسیار زیبا از مرمر درست نمودیم و در وسط صحن آب انباری در طول دوازده ذرع وعرض وعمق چهار ذرع که قریب هشتصد تومان علاوه بر مصالح و سنگ و آجر آن خرج نمودیم .

ازجملهٔ معاونت کنندگان در آبادی این مسجد عالی بنیان بمقتضای فرمودهٔ قادرمنان (تعاونوا علی البر والتقوی) سرکارجلالتمآب مؤتمن السلطان معین دفتر آذربایجان میرزا حسین خان مستوفی بودند که انصافاً باهمت بلند وقلب وسیع نعم المعین داعی شدند و هرسال در ایام محرم در اینمقام شریف تعزیه داری حضرت سیدالشهداء برپا میشد علی ای حال داعی در مقابل مسجد مزبور مقداری زمین بیاض جهة حوضخانهٔ مسجد بمبلغ خطیر خریدم ودر دوطرف راه رو ازدم مسجد که محل تردد عامهٔ ناس است بعضی اراضی موقوفهٔ متعلقه به مسجد هم حاضر و موجود است که بازارچهٔ متصل بدیوارمسجد ازدم درصحن اینطرف آنطرف ساخته شود مشتمل بربیست باب دکاکین و زیاده که وقف مسجد مزبور بوده باشد و حوضخانهٔ مزبورهم احداث شود انشاءالله تعالی واطراف صحن که یکطرف عمارت خود مسجد است ازسمت شمال که گنبدهای بلندوپست است وازطرف دیگر که غربی وجنوب شرقی باشد حجرات ساخته شود جهة تحصیل طلاب که مدرسهٔ بسیار خوب و بی نظیر خواهد شد واین اساس عظیم که ازعهد قدیم پوسیده ورمیم مانده و نزدیك بود که بالمره آثار آن ازصفحهٔ روزگار برداشته شود بحمدالله بحلیهٔ آبادی آمد امیدوارم در یمن همت بندگان خلاق عالم و طالبین باقیات صالحات که درصفحهٔ روزگار هستند اعانت بخیر نموده بقدر ده هزار تومان ولو بتدریج

برای بقیهٔ تعمیر مسجد و مدرسه و حوضخانه ودکاکین موقوفهٔ این مسجد صرف فرموده و در صفحهٔ آذربایجان بلکه مطلق ایران اینچنین یادگاری که برای احدی میسر نیست وبهتر ازاین محل ومقام برای دعای دوام واستقرار دولت پایدار ابد قرار دراین صفحات نبوده باشد و نوشتن همین رساله برای اداء تکلیف شرعی بود که حالت این مسجد چنین وچنان شده و باید چنین و چنان شود و الحاصل مرام ومقصود محض تذکار ویادآوری واعلام اینمطلوب بود زیاده از این مقتضی نداشتم وما علی الرسول الاالبلاغ تمت الرساله فی لیلة الجمعة غرة شهر ربیع الثانی من شهور سنة ۱۳۰۸ بید مؤلفه المسکین محمد علی القراجه داغی .

بعدازتعمیرات اساسی حاج میرزا محمدعلی قراجه داغی قدس سره چندین مرتبه تعمیرات مختصری ازطرف اهالی شهر درین مسجد شده ولی تعمیرات کلی درسال ۱۳۳۸ هجری قمری از طرف آقای حاج محمد آقا اردبیلی مرحوم انجام پذیرفته که در حدود چهارده هزار تومان خرج نموده وتعمیرات اساسی دربعضی قسمت‌های مسجدبعمل آمده‌است اخیراً نیزدرسایهٔ همت وجدیت آقای مهندس اردبیلی نمایندهٔ آذربایجان در حدود دوازده هزار تومان از طرف اوقاف برای تعمیرات مسجد مصرف شده است لیکن چنانچه باید و شاید تعمیر کلی و اساسی نشده و نواقص بسیار دارد امید است درسایهٔ همت اهالی محترم شهر وتوجه اولیای فرهنگ ازوجوه اوقاف یامحل دیگر تعمیرات کلی واساسی دیگری بشود واین بنای زیبا که یادگاری از گذشتگان ونیکوکاران است ازبین نرود .

قسمت دوم

معرفی کتب خطی

۱۱

« حماسه سرائی در ایران »

کتاب « حماسه سرائی‌درایران » تألیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفاچنانکه از عنوانش نیز معلوم میشود کتابی است دربارهٔ حماسه سرائی در ایران که در ۵۸۵ صفحه بقطع وزیری در سال ۱۳۲٤ شمسی در تهران انتشار یافته است . مؤلف در این کتاب شاهنامه گویان وحماسه سرایان ایرانی را از قرن چهارم و پنجم تاعصر حاضر بطور تفصیل جمع آوری نموده و از شاهنامه‌ها و منظومه‌های پیش‌ازفردوسی و شعرائی که‌بعد از او بسبك و طرز شاهنامه شعر گفته جنگها و فتوحات سلاطین یا غزوات ائمه را بنظم آورده‌اند مفصلا بحث کرده است . در فصل اول از گفتار نخست‌تکوین وتدوین حماسه‌های ملی وظهور داستانهای حماسی را بیان نموده ، در فصل دوم از گفتار نخست روایات اوستا و از اوستا تا ادبیات پهلوی وروایات ملی‌آنزمان و اشعار حماسی در ادبیات پهلوی وکارنامهٔ اردشیر بابکان و بعض کتب متفرق مذهبی آن عصر را بیان کرده ، در فصل سوم از گفتار نخست از تدوین روایات ملی بزبان فارسی و روایات شفاهی و روات بزرك و مأخذ شهنامه‌ها از جمله شاهنامهٔ ابوالمؤیدبلخی‌وشاهنامهٔ ابوعلی‌بلخی وشاهنامهٔ ابومنصورمحمدبن - عبدالرزاق وداستانهای منثورسخن گفته ، در گفتاردوم آثارحماسی پیش‌ازاسلام را ذکر نموده، در فصل اول از گفتارسوم آثار حماسی عهداسلامی وانحطاط‌حماسه‌ها و ظهور حماسه های دینی را بیان کرده ، در فصل دوم از گفتار سوم حماسه های ملی را مفصلا بیان نموده وشاهنامه‌هاومنظومه‌های زیر را که از قرن چهارم‌تاششم تألیف شده ذکر نموده است :

۱- شاهنامهٔمسعودی‌مروزی. مسعودی‌مروزی نخستین کسی‌است که روایات

حماسی ایران را پیش از فردوسی بنظم آورده‌است .

۲ ـ گشتاسب نامه دقیقی .

۳ ـ شاهنامهٔ فردوسی .شرح حال فردوسی و آشنائی وی با دربار سلطان محمود و آغاز و انجام شاهنامه و مأخذ آنرا بتفصیل در یکصد و هفت صفحه ذکر نموده‌است .

۴ ـ گرشاسب نامهٔ اسدی طوسی .

۵ ـ بهمن نامه تألیف ایرانشاه بن ابی‌الخیر .

۶ ـ فرامرز نامه که ناظم آن معلوم نشده‌است .

۷ ـ کوش نامه .

۸ ـ بانو گشسب نامه . بروایت مؤلف بانو گشسب یکی از دختران رستم است که دختر پهلوان نیرومندی بود .

۹ ـ برزو نامه . بزرگترین منظومه‌ایست که به تقلید از شاهنامهٔ فردوسی از روی داستانهای قدیم ساخته شده است . روایاتی است که فردوسی بدانها توجه نکرده است . این منظومه ذیلی است بشاهنامهٔ فردوسی و ناظم آن خواجه عمید عطائی پسر یعقوب معروف بعطائی است .

۱۰ ـ شهریار نامه که ناظم آن سراج‌الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی (متوفی در سال ٥٤٤ یا ٥٤٥) است .

۱۱ ـ آذر برزین نامه . داستان پسر فرامرز است .

۱۲ ـ بیژن نامه . داستانی است منظوم در حق پهلوان معروف ایرانی .

۱۳ ـ لهراسب نامه . این داستان از قطعات شاهنامه است که بنام لهراسب نامه جداگانه ترتیب یافته است .

۱۴ ـ سوسن نامه . این داستان از قطعات برزو نامهٔ عطائی است .

۱۵ ـ داستان کک کوهزاد . گویندهٔ آن شاعری است که نام وی معلوم نیست داستانهای باز ماندهٔ رستم را برای یکی از سلاطین بنظم آورده است .

۱۶ ـ **داستان شبرنك** . داستانیست از جنك رستم با شبرنك پسر دیوسفید .

۱۷ ـ **داستان جمشید** . این داستان عبارت است از خروج‌ضحاك برجمشید و انکار کردن خدائی وی .

۱۸ ـ **جهانگیرنامه** . داستانیست در جنك جهانگیر پسر رستم باایرانیان .

۱۹ ـ **سام‌نامه** . منظومه ایست در حدود ۱٤٥۰۰ بیت که ناظم آن خواجوی کرمانی است .

غیراز اینها مؤلف از چندین شاهنامه و منظومهٔ تاریخی و دینی که از قرن هفتم به اینطرف گفته شده است ذکر نموده ومهمترین آنها « ظفرنامهٔ » حمدالله مستوفی قزوینی است که در سال ۷۲۱ قمری آغاز و در سال ۷۳٥ تمام کرده‌است در حدود ۷٥ هزار بیت است که درمدت پانزده سال‌بنظم آورده است .

و نیز از یك **شاهنشاه نامهٔ‌تبریزی** اسم برده که گویندهٔ آن احمد تبریزی است درقرن هشتم بعهد سلطان ابوسعید بهادرخان . از چنگیز شروع کرده و در سلطان ابوسعیدپایان داده‌است . بیت‌اول آن این‌است :

بنام خداوند جان آفرین　　　نگارندهٔ آسمان و زمین

نسخهٔ‌منحصر بفرداین‌دو کتاب‌در کتابخانهٔ‌موزهٔ‌بریتانیاموجوداست‌وامیدواریم که وزارت فرهنك نسخهٔ عکسی آنها را تهیه نماید که برای‌روشن‌شدن تاریخ آن زمان‌بسیارلازم است .

لیکن مؤلف محترم ازچندمنظومه وحماسهٔ تاریخی ودینی که بسبك‌شاهنامه گفته شده اسمی نبرده‌اند و چون آنها نیز بزبان شیرین فارسی منظوم شده لذابا اجازه مؤلف از آنها نیز ذیلا نام میبریم :

۱ ـ **شاهجهان نامهٔ کلیم** . یا « ظفرنامهٔ شاهجهان » (۱) که ناظم آن ابوطالب کلیم همدانی یاکاشانی از شعرای قرن یازدهم هجری‌است . این‌منظومه

---

۱ ـ نسخه‌ای از این کتاب نزد نگارنده موجوداست که درهندوستان‌تحریر شده و تاریخ کتابت ندارد .

که بسبك فردوسی گفته شده در حدود پانزده هزار بیت است از جنگها و فتوحات امیر تیمور آغاز کرده وازداستانهای اولاد امیر تیمور ازشاهرخ وعمرشیخ وامیرانشاه و ابوسعید و بابرشاه مفصلا سخن رانده تا رسانده بشاهجهان هند (۱۰۳۷-۱۰۶۸) پسر نورالدین محمد جهانگیر. شاهجهان نامه چنین آغاز میشود :

بنام خدائی که از شوق جود — دوعالم عطا کرد و سائل نبود
حکیمی که‌شمع زبان دردهن — فروزان نماید بیاد سخن
رحیمی خطابخش‌مسکین‌نواز — ز شوق کرم گشته‌محتاج‌ساز .

۳ ـ **شاهنامهٔ صادقی** یا «**فتحنامهٔ عباس‌نامدار**» که گویندهٔ آن صادق افشار متخلص به‌صادقی است از اعاظم ایل‌خدابنده‌لو واز رجال نامی‌دورهٔ‌شاه‌عباس کبیر بسال ۹۴۰ در تبریز در محلهٔ ویجویه تولد یافته و در عهدشاه‌اسماعیل‌ثانی داخل کتابخانهٔ دولتی شده وبعد ازشاه‌اسماعیل ازطرف شاه‌عباس کبیر نظربمهارت در خطاطی و نقاشی بمنصب کتابداری رسیده است . صادقی در نظم و نثر پارسی‌و ترکی شاعر توانائی بود . در وصف یکی از جنگهای شاه‌عباس گوید :

ملخهای پیکان به پرندگی — همه آفت مزرع زندگی

شاهنامهٔ وی در نسخه‌ای که بنظر رسید در حدود دوهزاروپانصدبیت‌است ، از جلوس شاه اسماعیل ثانی و قتل شاهزادگان صفوی آغاز کرده تا رسانده به اواخر شاه‌عباس کبیر و داستانهاوجنگها و فتوحات شاه‌عباس را بطرز شاهنامه‌بنظم آورده‌است .

صادقی‌بسال ۱۰۱۰ تألیفات خود را (۱) در اصفهان بشرح‌زیر تدوین‌نموده است : ۱ ـ « زبدة‌الکلام » که قصاید و مدح و منقبت است ۲ ـ مثنوی « فتحنامهٔ عباس نامدار» کـه همین منظومهٔ مورد بحث است ۳ـ مقالات وحکایات ٤ ـ مثنوی

---

۱ ـ نسخهٔ خطی بسیار نفیسی ازکلیات اشعـار و تألیفات صادقی در کتابخانهٔ‌اخوی محترم آقای حاج محمد نخجوانی موجود است .

« سعدوسعید » ۵ ـ دیوان‌وغزلیات ٦ ـ تذکره « مجمع‌الخصواص » (۱) ۷ـ منظومه « قانون‌الصور » در فن نقاشی ۸ ـ مجموعـهٔ منشآت و مکاتبات ۹ ـ معمیات ۱۰ حظیات ۱۱ـ هجویات ۱۲ـ مرثیه وترکیب بند .

فتحنامه بااین ابیات آغاز میشود :

بنام خدائی که محتاج نیست　　بجز نـأم او درة‌التاج نیست

چه‌نامی که‌دین رادلیل‌ره‌است　　چه‌نامی که‌محتاج باب‌اللهست

کریمی که‌دادودهش‌زان‌اوست　　دوعالم‌پرازخوان‌احسان‌اوست

کریم‌بین که‌رزاق‌روزی‌ده‌است　　کرم‌برتوبرخویش‌منت‌نه‌است

از آخر منظومه معلوم میشود که این نسخه ناتمام است وچنانکه ذکر شد بیش از دوهزار وپانصد بیت دراین نسخه نیست .

۳ـ منظومهٔ اسیری که شرح غزوات حضرت رسول اکرم را مفصلابطرز شاهنامه منظوم ساخته است (۲) در حدود دوازده هزار بیت است و گویندهٔ آن شاعری است ایرانی و« اسیری » تخلص دارد درتذکره‌ها نام و نشانی از وی پیدا نشد . درزمان شاه طهماسب اول ازایران به‌استانبول رفته وخود را بدربار سلطان سلیمان قانونی (۹۲٦ ـ ۹۷٤) رسانیده واین منظومه را بنام وی گفته است . در این بیت به سلطان خطاب کرده گوید :

منم درزمان تو ای محترم　　بـروشـندلی آفتاب عجم

و گویا غیراز این منظومه دیوان مفصل و اشعار دیگری نیز دارد که در دست نیست . مخصوصاً دراین شعر اشاره به‌خمسه وسایر اشعار خود کرده واشعار خود

۱ـ این تذکره ترجمهٔ حال ومنتخباتی ازاشعار ۳۳۳ تن ازشعرای قرن دهم‌هجری است که بترکی چغتائی‌نوشته شده وبسال۱۳۲۷شمسی اصل وترجمهٔ فارسی‌آن یك جا از طرف آقای دکتر عبدالرسول خیامپور درتبریز طبع ومنتشر گردیده است .

۲ـ نسخه‌ای ازاین کتاب که درسال ۹۷۲ درقسطنطنیه بخط میرعلی‌الجامی کاتب معروف نوشته شده نزد نگارنده موجود است .

را بااشعار جامی همردیف دانسته است :

بود آیت شعر در شان من	که مشهوردهر است دیوان‌من
نه‌درخمسه‌ام نکتهٔ خامی‌است	مرا پنجه در پنجهٔ جامی است

منظومهٔ وی بااین ابیات آغاز میشود :

بنام خدائی که بخشنده اوست	برازندهٔ کام هر بنده اوست
خدای زمین و خدای زمان	خداوند روزی ده غیب دان

درآخر کتاب درتاریخ ختم آن گوید :

بود ختم بـرخیر انجام او	که این نامه شد ختم برنام‌او
بکن سال تاریخ او را طلب	حساب از «صفات‌النبی‌العرب»

عبارت «صفات‌النبی العرب» بحساب ابجد ۹٦۷ میباشد که تاریخ اتمام کتاب‌است.

۴ـ مختارنامهٔ منظوم (۱) گویندهٔ آن عبدالرزاق بیك بن نجفقلیخان دنبلی متخلص به مفتون است که شرح حال وی را مفصلا درقسمت معرفی شعرا نگاشته‌ام. غزوات مختار ابن ابی عبیدهٔ ثقفی را بطرز شاهنامه بنظم آورده و بیشتر ازپنج هزار بیت است واول آن بااین ابیات آغاز میشود :

سر نامه نام خداوند پاك	کزوجان‌پاك‌آمداین‌مشت‌خاك
ز تیره زمین تا بتابنده ماه	همه هست بر هستی او گواه

۵ ـ منظومهٔ حیرتی . غزوات حضرت رسول اکرم ص وائمهٔ طاهرین را در بحر هزج بنظم آورده وبیشتر ازبیست هزار بیت است. حیرتی ازشعرای‌زمان شاه طهماسب اول است درتاریخ ۹۵۳ قمری منظومهٔ خود را بنام شاه مزبور تمام کرده مورد انعام ونوازش وی گردید ودر ۹۷۰ درکاشان بطمع مال ویرا کشتند. منظومه‌اش بااین ابیات آغاز میشود :

۱ـ نسخه‌ای از این کتاب بخط احمد بن محمد بن عبدالرزاق بیك دنبلی نزد نگارنده موجود است.

الهی از دل من بند بردار | مرا دد بند چون وچندمگذار
الهی ساز آسان مشکلم را | نما راهی بملك جان دلم را

درختم کتاب چنین گوید :

چونظم من بنام شاه دین است | ز روی راستی شهنامه اینست
بمدح شاه باید راند خامه | بنـام شاه بایـد شاهنامـه
چو دل درفکر تعیین عدد شد | دو باره ده هزار وهشتصد شد
درین گفتن مدد لطف خدا بود | وگرنه حیرتی را حد کجا بود

ازاین منظومه نسخه‌ای که بنظر رسید قریب بزمان مؤلف نوشته شده وتاریخ کتابت آن ۹۷٤ میباشد .

٦ ـ منظومهٔ نادری . منظومه ایست در ظهور نادرشاه افشار و داستانها و فتوحات وی بطرز شاهنامه . گویندهٔ آن محمد علی نامی است که خود را فردوسی ثانی ملقب نموده است . از شرح زندگانی وی اطلاعی بدست نیامده و محتمل است دراواخر نادرشاه یازمان زندیه این منظومه را گفته باشد در حدود هفت هزار وپانصد بیت است وبااین ابیات آغاز میشود :

خدایا توئی چاره ساز همه | بتو روی عجز نیاز همه
دهی هر که‌را هرچه بایسته نیست | کسی‌را کرم جز توشایسته نیست

۷ ـ شهنشاهنامه یا « **مرآت عثمانی** » . منظومه‌ایست در تاریخ پادشاهان عثمانی که از سلطان عثمان خان غازی اولین سلطان و سر سلسلهٔ دولت عثمانی تا سلطان عبدالحمید ثانی بزبان فارسی و بطرز شاهنامه بنظم آورده است . گویندهٔ آن صدرالدین نامی است که درهندوستان ساکن بوده وچون آنرا بزبان‌شیرین فارسی گفته است ما نیز در ردیف شهنامه‌ها وحماسه‌ها ثبت مینمائیم . این‌منظومه در حدود سه‌هزار بیت است وباابیات زیر آغاز میشود :

بنام خداوند نزدیك و دور | خداوند ماه و خداوند هور

بنام خداوند ذرات مهر | بنام خداوند ارض وسپهر
خداوندچرخ‌وخداوندارض | که‌بربندگان‌طاعتش گشته‌فرض

درآخر کتاب درقطعه‌ای تاریخ تألیف منظومهٔ خود را چنین گفته است :

پی‌یادآوری‌خلق‌صدردین بفضل‌حق | نوشتم‌سال‌ختم‌داستان «مرآت‌عثمانی»

«مرآت‌عثمانی» بحساب ابجد ۱۳۱۲ میباشد .

۸ ـ سالار نامه . تاریخی است که بسبك شاهنامه گفته شده است . این منظومه درسه قسمت است قسمت اول آنرا میرزا آقاخان کرمانی در سال ۱۳۱۳ قمری از بدو تاریخ ایران تا اواخر ساسانیان بنظم آورده است و بااین ابیات آغاز میشود :

سر نامه بر نام ز روان پاك | که رخشید ازو گوهر تابناك
خداوند زاوش و کیوان پیر | فروزندهٔ ماه و ناهید وتیر

درآخر قسمت اول تاریخ ختم آنرا گفته وچنین مستفاد میشود که میرزا آقاخان این قسمت را درزندان بنظم آورده است :

زبد تاریخ هجرت ز بعد هزار | همی سیصد و سیزده برشمار
که پایان‌شداین نام‌بردار گنج | بیکماه بردم درین کار رنج
بویژه که بودم به‌بند اندرون | چه لطف آیدازطبع بندی‌برون

قسمت دوم وسوم سالارنامه‌را شیخ احمد ادیب کرمانی که ازشعرا و فضلای زمان ناصرالدین شاه ومظفرالدین شاه بوده درسال ۱۳۱۵ قمری بنظم آورده‌است.

قسمت دوم ازاستیلای عرب به‌ایران تا آخر زندیه است و بااین بیت آغاز میشود :

بنام خـدای خرد آفرین | بدرك خرد نیك وبد آفرین

قسمت سوم سالارنامه منحصر به قاجاریه است از آقا محمد خان تا اوایل

سلطنت مظفرالدین شاه و بااین بیت آغاز میشود :

سر نامه بر نام یکتا خدای　　　که گیتی شد ازپرتو او بپای

هرسه قسمت اینمنظومه بنام عبدالحسین میرزا فرمانفرما بـرادر کهتر عبدالحمید میرزا گفته شده است. شیخ احمد ادیب ندیم وی بود و نسبت کتاب به سالار باین جهت است که لقب عبدالحسین میرزا فرمانفرما در آنوقت سالار لشکر بود واین منظومه درحدود ٤٥٠٠ بیت است ودرسنهٔ ١٣١٦ در شیراز بطبع رسیده است.

۱۲

معرفی یك كتاب مهم خطی

وشرح حال مؤلف آن

یکی ازبهترین و مهمترین کتب تاریخ کتاب (ریاض‌الجنه) است که در اواخر قرن دوازده هجری تألیف شده چون این کتاب (۱) خطی است و تا کنون چاپ نشده‌وشاید نسخهٔ منحصر بفردباشد لازم دیدم شرح این کتاب را با مشخصات آن وتاریخچهٔ زندگانی مؤلف که ازشعرا ودانشمندان قرن دوازده هجری بوده است بنظر قارئین محترم برسانم این کتاب دارای یکهزار وصد وچهل صفحه بقطع بزرگ است وهرصفحهٔ آن در حدود پنجاه سطر است بعضی از صفحات از پنجاه نیز دوسه سطر بیشتر و بعضی‌ها دو سه سطر کمتر است غیر از حواشی که اغلب حواشی کتاب نیز پر از مطالب است من به این بزرگی و قطوری کمتر کتاب دیده‌ام ابعاد این کتاب بدین قرار است طول آن چهل و یك سانتیمتر و عرض بیست وهفت وضخامت آن ده سانتیمتر است درکاغذهای ترمهٔ آهاری شده که‌بعضی صفحات آن مایل برنك آبی است باخط بسیار ریز نوشته شده خط آن در بعضی قسمتها نستعلیق وبعضی قسمتها بخط نسخ نوشته‌شده خطوط تمامی کتاب‌یکنواخت نیست معلوم میشود چندین کاتب در نوشتن آن شرکت کرده‌اند تاریخ تحریر

۱ـ یك نسخهٔ بسیار نفیس ازین کتاب در کتابخانهٔ اخوی مکرم حاج محمد آقا نخجوانی هست .

آن که ازروی نسخهٔ اصلی بخط مؤلف استنساخ شده سنهٔ ۱۲۰۰ هجری نوشته‌شده لیکن تعجب دراینجاست که تاریخ وقایع چند سال بعد هم دراین کتاب هست مثلا تاریخ وفات حسینقلی خان دنبلی حکمران خوی درسال ۱۲۱۳ وقتل‌وغارت شهر خوی از طرف قشون قاجار در سال ۱۲۱٤ نیز در این کتاب نوشته شده معلوم میشود تاریخ اتمام وتکمیل کتاب ده پانزده سال بعداز سال ۱۲۰۰ میباشداگر این کتاب چاپ بشود قطعاً گنجایش بیشتر از چهل جلد معمولی را دارد که‌هشت روضه است و هر روضه پنج جلد میشود با این گرانی کاغذ وخرج هنگفت مطبعه چاپ آن مشکل بنظر میرسـد و آرزوئی بیش نیست از مزایای این کتاب یکی اینست که مؤلف آن تاریخ را بچند طبقه تقسیم و آنرا درهشت روضهٔ مفصل‌قرار داده و کلیهٔ آنها را (ریاض‌الجنه) نام نهاده‌است **روضهٔ اول** درذکر حالات‌حضرت رسول اکرم وائمهٔ هدی‌سلام‌الله‌علیهم باذکر فتوحات اسلام و غزوات‌پیغمبراکرم مفصلا ازصفحهٔ اول تاصفحهٔ ۲۳۸ شرح داده است **روضهٔ دوم** درذکر نفوس خبیثه مانند شیطان و نحو آن از صفحهٔ ۲۳۹ تا صفحهٔ ۳۳۰ ذکر نموده **روضهٔ‌سوم** در ایجاد عالم و عموم موجودات و ذکر اقالیم و بلاد و غرائب بلدان و جبال‌وانهار از صفحهٔ۳۳۱ تا صفحهٔ۵۲۲ قلمفرسائی کرده **روضهٔ چهارم** در ذکر حالات‌علماو مورخین و عرفا و حکمای ایران و یونان از صفحهٔ ۵۲۵ تا صفحهٔ ۷٤۲ سخنرانی کرده **روضهٔ پنجم** در ذکرحالات شعرای عرب وعجم این‌روضه‌را بدو قسم‌منقسم نموده قسمت اول در ذکر شعرای عرب‌وقسمت دوم در ذکر شعرای عجم ازصفحهٔ ۷٤۵ تاصحفهٔ۹۵٦ بابعضی از اشعار آنها مفصلابرشتهٔ تحریردر آورده که این‌قسمت تذکرهٔ مفصلی‌است‌ازشعرای‌عرب‌وعجم**روضهٔ ششم** تاریخ‌سلاطین‌ایران‌است که آنرا نیزدوقسمت نموده قسمت‌اول‌سلاطین‌ایران‌قبل‌ازاسلام‌وقسمت دوم‌سلاطین بعدازاسلام ازصفحهٔ۹۵۹تاصفحهٔ۱۰۵۱ذکرنموده**روضهٔ‌هفتم** درذکرحالات‌امرا ووزرا و کتاب

ازصفحهٔ ۱۰۵۵ تا صفحهٔ ۱۰۸۷ شرح داده **روضهٔ هشتم** درذکر بعضی ازحکایات و اتفاقات مهم ومطایبات و نوادر عالم در هرفن وهر مقوله از صفحهٔ ۱۰۸۹ تا صفحهٔ ۱۱۴۰ نوشته الحق مؤلف مرحوم زحمت بسیار کشیده درعصری که فاقد مدرسه‌و دانشگاه بوده و بکتابخانه‌ها ومنابع تاریخ دسترسی نبوده یکنفر دهاتی زنوزی اینهمه علوم وتواریخ را ازچه منابع بدست آورده حیرت‌آور است ومیتوان گفت که مؤلف این کتاب چندین هزار جلد کتاب دیده و مطالعه کرده شب‌های زیاد بیخواب واستراحت مانده تا چنین تألیف مهمی را انجام داده بدیهی است در اثر جودت ذهن و ذوق سرشاری که بمطالعهٔ کتب وتواریخ داشته این تألیف‌را کرده وبما یادگار گذاشته است ومیتوان گفت نتیجهٔ یك عمر مؤلف است وبرما لازم است اززحمات طاقت فرسای این قبیل مورخین ومؤلفین که نتیجهٔ زحمات یك‌عمر ایشان است قدردانی نموده و با نظر تکریم و احترام بایشان بنگریم نام مؤلف میرزامحمد حسن زنوزی(۱) متخلص بفانی است ونام پدرش حاج میرعبدالرسول حسینی زنوزی متخلص (۲) بفنا است این پدر وپسر هردو ازدانشمندان و شعرای قرن دوازده هجری بودند پدرش در خوی ساکن بود بجهة ناامنی و قشون کشی های اجانب درآنسنوات ازخوی مهاجرت کرده باپسرش محمد حسن که آنوقت ایام کودکی اوبود به‌قصبهٔ زنوز وطن اصلی خودشان آمده وساکن‌شده‌اند قصبهٔ زنوز محل سکنای آباء و اجداد مؤلف است خانوادهٔ مؤلف اباًعنجد از سلسلهٔ علما وفقها بودند بنا بنگارش مؤلف اهالی این قصبه در شجاعت و رشادت معروف است درسالهای ۱۱۳۵ و۱۱۳۶ در فتنهٔ افاغنه که ازهرطرف قشون خارجی ازیمین

۱ـ زنوز قصبه‌ایست بزرگ درنواحی مرند مابین خوی ودزمار ازحیث آب وهوا وکثرت باغات واشجار واثمار مشهور ومعروفست دراین قصبه بنا بنگارش مؤلف بیشتر ازهزار قنات بباغات جاری میشود .

۲ـ نسخهٔ خطی نفیسی از کلیات اشعار میر عبدالرسول فنا در کتابخانهٔ دانشمند محترم آقای میرزا جعفر سلطان‌القرائی هست .

ویسار بآذربایجان تجاوز کرده بودند اهالـی این قصبه بارشادت و شجاعت مدت زیادی مقاومت کرده وچندی‌جلو متجاوزین را گرفته دلیرانه‌با آنها جنك کردندو جدمؤلف‌در آن‌غائله‌شهیدشد تولدمیرزامحمدحسن‌مؤلف کتاب درسال‌یکهزاروصدو هفتادودوهجری درماه صفراتفاق افتاده تحصیلات ابتدائی را درقصبهٔ زنوز ازملای قصبه انجام داده و دردوازده سالگی پدرش او را برای تکمیل تحصیلات به‌تبریز آورده و در نزد میرزامحمدشفیع دهخوارقانی مدت چهار پنجسال بتحصیلات خود ادامه داده پس از آن‌درهیجده سالگی مجدداً بخوی مراجعت کرده بقیهٔ تحصیلات خود را ازعلوم دینییه وفقه و تاریخ و ادبیات از ملاعبدالنبی طسوجی یاد گرفته در اکثر علوم ادبیه وریاضیه‌وحساب و غیره حظ کامل حاصل نموده ودر سنهٔ۱۱۹۵ دربیست وسه‌سالگی عازم عتبات‌عالیات شده در کربلایمعلی نیز چهار سال از علما و فضلای آنجا آقامحمدباقر بهبهانی و عمدةالعلماء میرزا مهدی شهرستانی‌وامثال آنها تکمیل تحصیل علوم عقلیه و نقلیه نموده بعد از چهار سال اقامت در عتبات مجدداً بشهر خوی مراجعت کـرده ودر ضمن این مسافرت‌ها یادداشتهای خود را جمع و مشغول تألیف این کتاب(ریاض‌الجنه) شده است و این کتاب را در اواخر قرن‌دوازده هجری‌باتمام‌رسانیده مؤلف‌مرحوم‌غیراز کتاب‌ریاض‌الجنه کتاب‌دیگری نیز تألیف کرده در دوجلد موسوم‌است به(بحرالعلوم) (۱) این کتاب‌را بیك‌سفینه و هفت شعبه و یك ساحل ترتیب داده واقعاً بحری است پرازلئالی‌آبدار ودریایی است مملو از لطایف و ظرایف در علوم متفرقهٔ ادبیات و تاریخ وحکایات وامثال‌و وقایع‌مهمه قلمفرسـائی کرده‌این کتاب نیز مثل ریاض‌الجنه بسیار مهم است این کتاب را بنام حسینقلی‌خان دنبلی نوشته وهنوز چاپ نشده بالجمله مؤلف‌در سال ۱۲۰۳ بمشهد مقدس روانه شده تاریخ مسافرت‌مشهد را بعضی از نکته سنجان آن عصر چنین گفته‌اند (بایوان سلیمان یافت ره‌مور) بعد از دو سال اقامت در مشهد

۱۲۰۳

(۱) نسخهٔ خطی از این کتاب در دو جلد نزدنگارنده موجود است .

از آنجا باصفهان رهسپار شده پس از چندی از اصفهان به زنوز مراجعت کرده و تا آخر عمر در قصبهٔ زنوز بود که در سال ۱۲۱۸ در سن چهل و شش سالگی برحمت ایزدی پیوسته و در قصبهٔ مزبور در مقبرهٔ مخصوص بخانــوادهٔ خودشان مدفون گشته تاریخ‌وفات اورا بعضی ازفضلاچنین گفته‌اند(فانی‌بوصال‌دوست‌پیوست)

۱۲۱۸

چند سطری برای نمونهٔ انشاءِ کتاب ریاض‌الجنة از نظــر قارئین محترم میگذرانیم در تاریخ بنای مسجد جامع خوی از طرف حسینقلی‌خان دنبلی‌وواقعهٔ قتل وغارت خوی ازطرف عباس میرزا قاجار چنین گفته (و دیگر از نتایج همت آسمان فرسای آنخسرو با فرهنك رای بنای فسیح الارکان و منیع البنیان مسجد جامع و مدرسه‌ایست که درین‌سنوات درمحروسهٔ خوی متصل بهم احداث‌فرمودند و عملا بمضمون آیهٔ شریفهٔ (انما یعمر مساجدالله من آمن بالله‌والیوم‌الاخر) یرلیغ بلیغ بعهدهٔ معماران خورنق رونق وسنمارکار و مهندســان بطلمیوس شعور اقلیدس شعار اصدار و مشار الیهم در مــدت قلیلی اساس عرش کریاس آنرا برافراشتند باتمام نرسیده بود که از ناسازگاری بخت و اقبال حسینقلی‌خان دنبلی در عاشر رمضان ثلث عشر و مأتین بعدالالف برحمت ایزدی پیوست و برادرکامکارش نواب جعفرقلیخان دنبلی در جای او متمکن وحکمران گردید وازجهات چند ازدولت قاجار روگردان بود و متجاوز از بیست هزار خانوار از معتبرین شهر و نواحی کوچانیده بسمت روم‌روانه کرد بقیهٔ مردم تشویش‌برداشته هریك با عیال‌واطفال خود بسمتی گریزان شدندودر خلال‌این احوال ازدربار پادشاهی شاهزاده‌والاتبار عباس میرزا و سردار کثیرالاقتدار سلیمان‌خــان قاجار با لشکرفراوان به تنبیه و تأدیب سرکشان معین و درجلکای سلماس تلاقی فئتین واقع جعفر قلیخان دنبلی شکست فاحش یافته فراری و شاهزاده متعاقب او بخوی وارد و درظاهر قلم عفو بر تقصیرات اهل قلعه کشید نهایت در معنی آنچه لازمهٔ نهب و خرابی بود بعمل

آورد وقریب سه‌هزار نفر ازارامنه ومسلمین اسیر شدند اینواقعه درشهور سنهٔهزار ودویست وچهارده هجری اتفاق افتاد ومولانا محمد صادق منجم درتاریخ اینواقعه اینمصراع را گفته (بشهر خوی مسلط گشت چون قاجار پس ناچار) (نوشتم سال تاریخش مسلط گشتن قاجار) وچون برخرابی منازل آن بلدهٔ خلد مشاکل
۱۲۱۴
زمین وزمان دریغ وتأسف میخوردند از اتفاقات غریبه لفظ (دریغ) نیز موافق آنسال اندوه مآل گردید ودراطراف واکناف هرجا که سکنهٔ ولایت خوی دیدند درضرب ونهب وتعذیب اوکوتاهی نکردند ومنتهای خرابی رویداد) مؤلف طبع عالی درشعر دارد قصیده وغزل بسیاری از خود دراین کتاب نگاشته برای نمونه یك غزل وچند بیت ازقصیدهٔ که در مرثیه و تاریخ وفات استاد خود ملاعبدالنبی طسوجی (۱) گفته نوشته میشود متأسفانه کلیات دیوانش بنظر نرسیده

غزل

عبث زبندهٔ خودجان من رمیدن چیست   زمن رمیده بغیر من آرمیدن چیست
ز دور دیدن وره کج نمودن از من زار   بسوی مدعیان رفتن ودویدن چیست
بمکر مدعیان اینقدر ببد نامی   بدهر پیرهن ننگ خوددریدن‌چیست
فغان و نالهٔ ما را ز ظلم نشنیدن   هزار حرف بد مدعی شنیدن چیست
مگر بدل دگر امید روی او داری   عبث بسینه دلا اینقدر طپیدن چیست

از قصیدهٔ مرثیه وتاریخ وفات ملا عبدالنبی طسوجی

چرا ز نو نکشم ناله هر دمی ز نهاد   بدل نه داغ نوم چرخ بدنهاد نهاد
چه داغ نو که‌دوصدداغ تازه کردپدید   چه‌داغ نو که‌دوصدداغ کهنه بردازیاد

۱ــ ملا عبدالنبی طسوجی بن شرف‌الدین محمد الشریف الطسوجی ازعلما وفضلای قرن دوازده هجری است نادرهٔ دوران واعجوبهٔ زمان بود درسال ۱۱۱۷ متولد ودرسال ۱۲۰۳ برحمت ایزدی نایل شده .

کدام دل متحمل شود به این اندوه　　مگر ز سنگ بود یا ز آهن وفولاد

غرض که کرداز این عاریت سرای سپنج　　چو آن مشید دین رو بسوی سبع شداد
فتاد رخنه بارکان دین ز حد افزون　　رسید ثلمه بشرع مبین ز حصر زیاد
بگوش دل پی تاریخ او رسید سروش　　ز هاتفی که (عجب ثلمها بدین افتاد)
۱۲۰۳

درصفحهٔ آخر کتاب در توصیف کتاب خود این اشعار عربی را نوشته است :

هذا کتاب للبدایع جامع　　هذا کتاب للافاضل نافع
هذا کتاب تشتهیه الانفس　　و طبایع و مسامع و مدامع
هذا کتاب لوبیاع بوزنه　　دراً بکی اسفاً علیه البـایع
فی کل سطر منه علم لامع　　کالبدرمن افق السعادة طالع
و نوادر و زواجر و نصایح　　و مواعظ منها العیون دوامع
و مسائل حکمیة و فوائد　　علمیة مثل الشموس سواطع

۱۳

(معرفی یك کتاب مهم خطی)

کتب و نسخ خطی بسیاری در کتابخانه‌های دنیا موجود است که اغلب آنها بطبع نرسیده و در مخازن کتابخانه‌ها رویهم انباشته شده نام و نشانی از آنهادربین نیست حتی‌نام‌بسیاری از آنکتابها واسم مؤلف‌وموضوع آنرا ندانسته ونشنیده‌ایم چیزیکه ازنظرها مخفی ونام ونشانی از آن ظاهر نیست از کجا میتوان بوجود آن پی‌برد فی‌الواقع بمنزلهٔ دفینه وخزینه ایست که‌ازنظرهاپنهان است نگارنده گاهی در صفحات نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ازین قبیل کتب‌خطی گمنام ونسخ‌نایاب آنچه مقدور میشودوبدست میآید معرفی میکنم تا دوستداران وعلاقمندان بکتاب از وجود آن آثار مطلع وازکم وکیف آنها آگاه باشند بعقیدهٔ نگارنده معرفی کتب خطی‌نادرالوجود از اهم فرائض‌است ولازم است از طرف دولت و یا وزارت فرهنك بودجهٔ‌کافی‌برای طبع و نشر این قبیل کتب خطی مهم و نسخ نادرالوجود معین شده و بتدریج از این قبیل کتب فیلم‌برداری و طبع و نشر شود اکنون که علم عکاسی و فیلمبرداری بمدارج عالیهٔ ترقی رسیده بامخارج بسیار ناچیزممکن است از نسخه‌های مهم خطی کـه‌در کتابخانه‌های داخله و خارجه موجود است فیلمبرداری شـود و این طریقهٔ فیلمبرداری بقدری کار استنساخ را سهل و آسان نموده که دیگر احتیاج نیست یکنفر مدتها وقت خود را تلف کرده‌وچشم خود را در راه استنساخ یك کتاب مفصل خطی ضعیف و یا بیمار نماید اکنون ممکن‌است

با طریق فیلمبرداری یك کتابخانهٔ بسیار بزرگی را در یك جعبهٔ کوچکی جای داده و بسهولت از محلی بمحل دیگر انتقال داد دراینصورت منتهای بی‌انصافی و بی‌کفایتی است که در این راه قدمی بر نداشته واستفادهٔ لازمه را نکرده باشیم اروپائیها در این خصوص اقدامات جدی و مؤثری نموده و استفاده‌های شایانی کرده‌اند مناسب این حال حضرت مولوی فرموده‌است :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

یکی از کتب بسیار مهم خطی کتاب(روضات‌الجنان) است که‌ظاهراً فقط دو نسخه از آن در دنیا موجود است‌یکی‌در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی ودیگری در تصرف نگارنده است در شهریور ماه ۱۳۳۳ شمسی در موقع تشرف بزیارت حضرت‌ثامن الائمه‌سلام‌الله‌علیه بکتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی رفته و آنکتاب‌را که سابقاً از وجود آن مطلع بودم بمنظور اینکه بفهمم نسخهٔ‌آستانه‌کاملتر است‌یا‌نسخهٔ بنده برای مطالعه خواستم و پس از ملاحظه معلوم شد که‌هردو نسخه یکی است واحتمال‌دادم نسخهٔ بنده از روی نسخهٔ آستانه استنساخ شده زیرا که‌خط و کتابت آن نسبتاً قدیمتر و صفحات آن جدول‌کاری شده است

نسخهٔ آستانه تاریخ تحریر ندارد و محتمل است که در همان عصر مؤلف نوشته شده نسخهٔ این جانب در تاریخ سنهٔ ۱۳۰۶ هجری قمری استنساخ شده یك نقص‌بزرگی که‌نسخهٔ آستانه دارد این است که از اول کتاب در حدود سه صفحه سقط شده وقتیکه توسط دانشمند محترم آقای اوکتائی رئیس کتابخانهٔ آستانه آن نسخه را ملاحظه میکردم و از سقط چند صفحه از اول کتاب‌صحبت شدنهایت تأسف‌نموده و فرمودند که نسخهٔ دیگری پیدانیست تاقسمت سقط شده را استنساخ کنیم عرض کردم پیش بنده یك نسخه از این کتاب هست بسیار مشعوف شدند و بدون اینکه ازبنده تقاضا نمایند عرض کردم پس ازمراجعت به‌تبریز آن‌سه‌صفحه

سقط شده را از روی نسخهٔ خودم نوشته ارسال خدمت میدارم بسیار خوشوقت شدند و بنده پس‌ازمراجعت چنانچه قول داده‌بودم آن سه صفحه‌را نوشته بکتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی فرستادم و آقای اوکتائی رسید آنرا نوشته واز خدمت‌ناچیز بنده تشکر فرمودند این کتاب که موسوم به (روضات‌الجنان) است ۸۰۵ صفحه است بقطع نیم‌ورقی که بخط ریزنوشته شده ابعادآن طولا ۳۴ وعرضاً ۲۱سانتیمتر است تاریخچهٔ مفصل ومشروحی است ازمزارات تبریز و نواحی آن و شرح حال وزندگانی جمع کثیری از مدفونین صحابه وامامزادگان وبعضی ازعلما وشعراو بالخصوص عرفا و محل مزار آنها که درخاك تبریز ونواحی آن سر بخاك تیره فروبرده‌اند این کتاب فی‌الواقع بمنزلهٔ تذکره‌ایست ازطبقات اولیا وعرفاوشعرا وسایر رجال واشخاص برگزیده که در این شهر واطراف آن مدفونند مؤلف در تألیف این کتاب زحمت بسیاری کشیده که شرح حال قریب به‌سیصد نفر ازاولیا وشعرا وعرفا را باشرح بسط مفصلی ذکر نموده وازقرار معلوم مؤلف غیراز این کتاب‌تألیفات دیگری‌نیز دارد که شرح آنها را درآخر مقاله خواهیم نگاشت ذیلا بعضی خصوصیات ومزایای این کتاب را نوشته وسپس بشرح‌حال مؤلف‌میپردازیم.

مؤلف این کتاب را به‌یك مقدمه وهشت روضه ویك خاتمه تقسیم نموده که شرح آنها بقرار ذیل است .

مقدمه درذکرطریق وقاعدهٔ زیارت قبور مؤمنین ومؤمنات (**روضهٔ‌اول**) درذکر مقابر ومشاهد بعضی ازاصحاب سیدالمرسلین وبعضی از تابعین **رضوان‌الله** علیهم اجمعین که درتبریز وحوالی آن واقعست (**روضهٔ‌دوم**) درذکر **مقابر و** مزارات عرفا وشعرا واولیائیکه درمزارستان سرخاب واقعست (**روضهٔ سوم**) **در** ذکر اولیائیکه درمزارستان گجیل واقعست (**روضهٔ چهارم**) در ذکر اولیا و شعرا وعرفائیکه درگورستان چرنداب واقعست (**روضهٔ پنجم**) در ذکر اولیا و عــرفا و امامزادگان و شعرائیکه در جاهای مختلف شهر تبریز واقع است

(**روضهٔ ششم**) درذکر مزارات‌ومقابری که در نواحی‌وحوالی شهر تبریزواقعست

(**روضهٔ هفتم**) شـرح احوال امـیر بدرالملة والدین سـیداحمدالحسینی اللالهٔ

(**روضه هشتم**) در ذکر اقطاب سلسلهٔ ذهبیه که سید احمد لالهٔ منسوب باین سلسله‌بوده است مفصلا شرح داده (**خاتمه**) دربیان معنی نبی ورسول ونبوت وولی ومرشدوولایت‌وآنچه تعلق بمعانی‌اینهادارد‌بدلیل کتاب‌وحدیث رسول خدا ﷺ.

(شرح حال مؤلف روضات الجنان)

نام مؤلف (درویش حسین کربلائی) معروف است بعضی از مورخین او را (حافظ حسین کربلائی القزوینی اوالتبریزی) نوشته‌اند خود مؤلف درصفحهٔ ۵۲۷ در شرح حال یکی ازاولیا نام خود را چنین نوشته (وهمچنین راقم‌حروف خاك قدم درویشان حسین الحافظ الکربلائی بشرف مصافحه وسماع حدیث آن مشرف شدم) مؤلف کتاب خلاصة‌الاثرفی اعیان القرن‌الحادی عشر در دو جا بنام درویش حسین اشاره کرده اول درصفحهٔ ۵۲ جزء ثانی درضمن ترجمهٔ حال شیخ حسن بورینی چنین نوشته (و لما ورد دمشق الحافظ‌الحسین التبریزی المعروف بابن‌الکربلائی فی‌حدود سنة ثمان وثمانین وتسعمائه صحبه وتعلم منه‌اللغة‌الفارسیة حتی صاریتکلم بها کانه اعجمی ثم تعلم فی‌اخر حاله الترکیه و کان فی‌الفارسیه ابرح ونظم ونثر) دوم در صفحهٔ ٤٤٣ جزء ثالث در همان کتاب در شرح حال شیخ بهائی علیه الرحمه چنین نوشته و (لما ورد دمشق نزل محلة الخراب عند بعض تجارها الکبار و اجتمع به‌الحافظ الکربلائی القزوینی اوالتبریزی نزیل دمشق صاحب‌الروضات الذی صنفه فی‌مزارات تبریز واستنشد شیئاً من شعره) از تاریخ تولد وسایر احوال زندگانی مؤلف اطلاعات بسیطی در دست نیست لیکن آنچه معلوم وروشن است مؤلف مسافرتهای زیادی کرده ازجمله چندین سال در دمشق اقامت وسکونت داشته وبزیارت حج رفته وبا شیخ بهائی مرحوم در دمشق

ودر مکه‌ملاقات کرده‌و باشیخ حسن بورینی که ازفضلا وعلمای آنعصراست ملاقات نموده وشیخ نامبرده زبان‌فارسی از او یاد گرفته و تا سال نهصدو نودچهار دردمشق برحیات بوده وبروایت علامهٔ شهیر آیةالله آقای‌سید شهاب‌الدین مرعشی ساکن‌قم که درپشت ورق اول کتاب شرحی راجع بزندگانی وتألیفات مؤلف نوشته و ما ذیلا جهة مزیداطلاع قارئین محترم آنقسمت را نیز خواهیم نگاشت مؤلف درسال نهصدو نودچهار در دمشق وفات نموده و در دامنهٔ جبل معروف (قاسیون)مدفون است رحمةالله‌علیه. حضرت آیةاله آقای سیدشهاب‌الدین مرعشی درپشت ورق اول کتاب متعلق باین جانب‌چنین نوشته(مخفی نماند آنکه قبر (حافظحسین)در دامنهٔ جبل قاسیون دمشق میباشد وفات اوبنابر آنچه درمجموعهٔ بخط مرحوم والد هست سنهٔ ۹۹٤ واقع شده و او را تألیفات بسیاری است از جمله کتاب (مزارات‌الشام) و (سفرنامهٔ‌حجاز) و (مثنوی تفسیر قرآن) بمذاق عرفا که تمام نشده اعقاب او خانوادهٔ هستند در شام غالباً در محلهٔ خراب‌ساکن هستندواورا مشایخ واساتیدی بوده در حدیث و طریقت و سایر علوم و سنین عدیده حقیر مشتاق بودم که این کتاب‌را زیارت کنم که بحمدالله تعالی‌موفق‌شدم بمطالعهٔ آن‌من‌البدوالی‌الختم‌والحق تألیف بسیار بسیار نفیسی است و مشحون بفوائـد والسلام خیرختام شهاب‌الدین‌ـ الحسینی‌النجفی‌المرعشی ۱۳٦۷) وایضاً شرح حال مؤلف روضات‌الجنان در صفحهٔ ۱۲۵ جلد ششم ریحانةالادب تألیف فقید سعید علامهٔ شهیر میرزا محمدعلی مدرس خیابانی مفصلا مسطور است کـه خلف ارجمند و فاضل دانشمند آنمرحوم آقای علی‌اصغر مدرس مشغول طبع آن هستند و عنقریب آن‌کالای سودمند و پر ارزش در بازار علم و ادب بمعرض استفادهٔ عموم خواهد رسید و در ذیل همان صفحه‌در تعریف‌واهمیت همین کتاب (روضات‌الجنان) دوتعقیب شرحی که‌مرحوم‌والدشان نوشته شرح مبسوطی نگارش فرموده‌اند و بقارئین محترم تذکر داده میشود که

ازمطالعهٔ آنکتاب غفلت نفرمایند بالجمله مؤلف کتاب خطاط نیز بوده وازشاگردان علاء الدین محمد خطاط میباشد در ضمن شرح حال خواجه عبدالله صیرفی صفحهٔ ۲۵٤ مینویسد جناب مولانا علاء الدین محمد تبریزی (۱) که درین زمانه از خوشنویسان روزگاراست وپایهٔ خط وی بر کرسی نشسته که دست هیچکس به آن نمیرسد واین کمینه نیز اندك کلاغ پای که برصفحهٔ بیاض ثبت ومرقوم میسازد بیمن عاطفت مرحوم مشار الیه است که درسنهٔ سبع خمسین و تسعمائه وفات یافته مؤلف این کتاب را در زمان شاه طهماسب اول صفوی تألیف و در سال ۹۷۵ ختم کرده ودرآخر کتاب این قطعه را که یکی از دوستان مؤلف درتاریخ اتمام آن گفته درج نموده است .

بحمدالله که این‌سر بسته اسرار　　تمام از فیض ارباب وفا شد

بصورت هر که یکره دید دروی　　اگر بیگانه بود او آشنا شد

درو از روی معنی گر نظر کرد　　درونش مخزن سر خدا شد

چو پرسیدم ز تاریخش خرد گفت

(زیـارات قبـور اولیـا) شد

۹۷۵

۱ـ علاء الدین محمد تبریزی از استادان خط ثلث و تلمیذ ملا شمس‌الدین محمد تبریزی است سنگ مرمر رؤیای شاه طهماسب اول را که در داخل مسجد جامع تبریز میباشد او نوشته است .

۱۴

(ظفر نامه ها)

شرح و معرفی هشت کتاب که بنام ظفرنامه تألیف شده

ظفرنامهٔ انوشیروان

بنام ظفرنامه آنچه بنظر حقیر رسیده و از کتب تواریخ بدست آمده هشت کتاب تألیف شده که هر کدام ازیك مؤلف جدا گانه‌ای درازمنهٔ مختلف نوشته‌شده است ، اولین کتابی که بنام ظفرنامه موسوم شده رساله‌ایست که درزمان نوشروان پادشاه عادل تألیف شده است ؛ این رساله اندرزهای حکیمانه‌ایست از بوذرجمهر که بنا بدرخواست نوشروان نوشته و به آن پادشاه تسلیم نموده نوشروان **فرمود آنرا** بآب زر نوشته اصل آنرا درخزانه نگاه دارند درسفر و حضر آنرا **همراه داشت** وازآن استفاده میکرد ، درامورات مملکتی آنرا سرمشق خود قرارمیداد اگرچه این کتاب رسالهٔ کوچکی است لیکن ازحیث اهمیت بسیار بزرگ وذیقیمت است بیشتر اهمیت آن اینست که ازیادگارهای دورهٔ مشعشع ساسانیان وپادشاه عادل انوشروان باقی مانده وازسخنان حکیم دانشمند ودستور ارجمند بوذرجمهرمیباشد متأسفانه اصل نسخهٔ ظفرنامه بجهة بعد زمان که قریب پانزده قرن از تألیف آن میگذرد تحریف شده هر مورخ و نویسنده تغییرات وتحریفاتی درآن بکار برده و یا بسلیقهٔ خود آنرا خلاصه کرده است ، این رساله درزمان ساسانیان بزبان‌پهلوی

نوشته شده و اکنون ترجمهٔ فارسی آن بدست ما رسیده است ، بعضی از مورخین نوشته‌اند که بوعلی سینا آنرا بامر نوح‌بن‌منصور سامانی ۳۶۶ـ۳۸۷ هفتمین پادشاه سامانیان ازپهلوی بفارسی ترجمه کرده است . در اینخصوص صاحب کشف‌الظنون در جلد دوم صفحهٔ ۱۲۰ چنین نوشته (ظفر نامه اسم اسئلة نوشروان ملك العجم المشهور و اجوبة بوذرجمهر علی لغة الفهلوی دونها انوشروان ثم امر نوح بن منصور السامانی وزیره ابن سینا بنقله الی الفارسیه فنقله)

حکیم ابوالقاسم فردوسی درجلد چهارم درشرح حال نوشروان این‌ظفر نامه را باتغییر وتبدیل درجملات آن درباب (پند دادن بوذرجمهر نوشروان را وسخن گفتن او در گفتار نیك و کردار نیك) مفصلا بنظم آورده اگرچه عبارات آن بااین ظفرنامهٔ خطی که دردست است دربعضی‌قسمت‌ها مطابق نیست‌لیکن اغلب‌مضامین آن شبیه وبلکه عین ظفرنامه است منتها این ظفرنامه که بدست مارسیده چنانچه ذکر شد خلاصه وتحریف شده است ، فردوسی آنرا چنین آغاز میکند :

جهاندار بنشست یکروز شاد — بزرگان و داننده را بار داد
سخن گفت‌خندان و بگشادچهر — بر تخت بنشست بوذرجمهر
یکی آفرین کرد بر شهریار — که دل شد بکردار خرم بهار
چنین گفت کای داور تازه روی — که بر تو نیابد سخن‌عیب‌جوی
خجسته شهنشاه فیروز بخت — جهاندار با دانش و نیکبخت
نوشتم سخن چند بر پهلوی — ابـر دفتر کاغذ خسروی
سپردم بگنجور تـا روزگار — برآید بخواند مگر شهریار

بعداً اندرزهارا مفصلا بطریق‌سئوال‌وجواب بنظم‌آورده طالبین بجلد چهارم‌شاهنامه بقسمت پند دادن بوذرجمهر به انوشروان رجوع فرمایند . حمدالله مستوفی‌نیزدر تاریخ گزیده صفحهٔ ۷۳ این ظفرنامه را ازبوذرجمهر ذکر کرده وقریب شصت

وپنج‌سئوال‌وجواب از آن‌نوشته است‌درسال۱۳۱۰ شمسی‌این‌ظفر نامه‌بنام‌پیروزی‌نامه ازطرف شاعر جوان فاضل‌کاظم رجوی منظوم و بقطع کوچك بشکل رساله‌ای‌چاپ شده وشرحی نیز بر آن نوشته است واول آن اینست:

بنام خدای زمین و زمان	فـرازنـدهٔ گنبد آسمان
گزارنده گویش اندر زبان	توانا ده خامـهٔ بی زبان
خداوند دانـا و بیننده‌ای	وجود از عدم آفریننده ای

اول ظفرنامه که بوعلی سینا آنرا ترجمه کرده چنین آغازمیشود: ستایش و سپاس خداوندیرا سزاست که آفرینندهٔ آدمیان و پدید آورندهٔ زمین وآسمان است ودرود نامعدود برپیغمبر اکرم وآل او سلام‌الله علیهم اجمعین اما بعد چنین گویند که‌روزی انوشروان عادل ابوذرجمهر حکیم‌را طلب کرد و گفت سخنی‌چند میخواهم که درهر دو جهان بکار آید وچون آنرا بکار دارم برهمه چیز ظفر یابم وبعد ازما درجهان یادگار بماند بوذرجمهر یکسال مهلت خواست و این کلمات را جمع کرد وآنرا ظفرنامه مسمی نمود وبخدمت نوشروان برد وخوانداو بغایت خوشوقت شد وبخلعت خاصش مخصوص نمود وفرمود که آن را بآب زر نویسند وپیوسته باخود داشت واین کلمات را ازاستاد خود می‌پرسید واو جواب با صواب میدادبدینگونه گفتم ازخدا چه‌خواهم که‌همه نیکیهارا خواسته‌باشم گفت تندرستی وایمنی وتوانگری الخ ... برای بقیهٔ آن طالبین بتاریخ گزیده رجوع فرمایند که در آنجا مفصلا ذکر شده است.

(ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی)

دومین کتابی که بنام ظفرنامه تألیف شده ظفرنامهٔ حمدالله‌ابن ابی بکربن امین‌الدین نصرالمستوفی‌القزوینی است‌این کتاب بطرزشاهنامه درهفتاد وپنج‌هزار بیت منظوم شده موضوع کتاب تاریخی است‌ازظهور اسلام تاتاریخ عصر مؤلف‌یعنی

اواسط نیمهٔ اول قرن هشتم هجری فی‌الحقیقه این کتاب دنبالهٔ‌شاهنامهٔ‌فردوسی‌است حمدالله مستوفی‌ازمورخین وشاعران و نویسندگان بر گزیدهٔ عهد مغول است‌نسخهٔ منحصر بفرد این کتاب در کتابخانهٔ بریتیش موزیوم در لندن تحت شمارهٔ ۲۸۳۳ موجود است‌کتاب بسیاربزرگ وضخیمی است ابعاد آن ۱۳ انج در۹ انج نیم‌است مشتمل بر ۷۷۰ ورق که ۱۵۴۰ صفحه میباشد و هر صفحهٔ آن ۲۷ سطر است که با جدولهای طلائی بخط نسخ بسیارزیبا درآخررمضان سال ۸۰۷ هجری در شیراز تحریرشده است نام نویسندهٔ کتاب محمودالحسینی است باضافه بن سعیدبن‌عبدالله اسم نویسنده قدری محو شده معلوم میشود مجدداً این اسم را نوشته‌اند این کتاب در سال ۱۸۸۵ میلادی مطابق ۱۳۰۳ هجری قمری در ایران برای موزهٔ بریتانیا خریداری واز ایران خارج شده است این مؤلف دو کتاب دیگری نیز دارد که یکی تاریخ گزیده است وآنرا درسال ۷۳۰ هجری بنام خواجه غیاث‌الدین‌محمد فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله نوشته است ودیگری نزهت‌القلوب است درعلم جغرافی و بلدان که در ۷٤۰ هجری نوشته ظفرنامه را نیز در سال ۷۳۵ هجری تمام کرده غیر ازاین سه‌کتاب ازحمدالله مستوفی کتاب دیگری ذکر نشده است اول ظفرنامه چنین آغاز میشود :

بنام خدائی که هست و یکیست جزاین در دو گیتی خداوندنیست

مؤلف در مقدمهٔ تاریخ گزیده بظفرنامه اشاره کرده و چنین نوشته است وچون احیاناً شعری شکسته بسته اتفاق میافتد در این علم هوس نظمی میشود که از اول عهد مصطفی ﷺ تا این زمان مبارك تاریخ منظوم مرتب گرداند و از آن پنجاه وچند هزار بیت گفته شد اگر توفیق رفیق گردد بهفتاد و پنج هزار خواهد رسانید و بالقاب همایون مخدوم و مخدوم زادهٔ جهانیان لازال قصر عمره عامراً وعمر خصمه قاصراً موشح گرداند ودرظفرنامه دراینخصوص چنین گفته :

درین نامه ازهفتصدو چندسال بگفتم حکایت زهر گونه حال

سخن شد بهرصد ده اندرهزار بهفتاد و پنج آمد آنرا شمار

بعداز اینکه مقدمهٔ مفصل بشعر میگوید متوجه شاهنامهٔ فردوسی‌شده‌اظهار تأسف میکند که بسیاری از نسخ شاهنامه ناقص است بااینکه او میدانست‌شاهنامه شصت هزار بیت است ولی بزحمت در نسخه های دست رس خود پنجاه هزار بیت آنرا پیدا کرده است درحاشیهٔ همین نسخهٔ ظفرنامه قسمت‌های مهم شاهنامه‌نوشته شده وبعضی قسمت های آنرا تصحیح نموده‌اند ومقصود مؤلف ازظفرنامه چنانکه ذکرشد تقلید ودنبالهٔ شاهنامه بوده است دراینخصوص میگوید که چطوردوستانش اورا وادار کردند که تاریخی منظوم بسبك شاهنامه برشتهٔ نظم وتحریر بیاورد او هم همین کار را کرد وبه پیشنهاد وتشویق دوستان این کتاب را منظوم وظفرنامه نامید چنانکه گوید :

ظفرنامه کن نام این نامه را بدین تازه کن رسم شهنامه را

این کتاب بسه بخش تقسیم شده و هر یك را بنام کتاب یاقسم نامیده است وبه ترتیب آنها را به اعراب واسلام وایرانیها ومغول اختصاص داده و در اشعار زیر درین باره چنین میگوید :

کتاب نخستین ز کار عرب پدید آمد از نکته‌های عجب
به اسلامی آنرا لقب آمده چو اسلام ز اهل عرب آمده
کتاب دوم شرح حال عجم در او گشته پیدا زبیش وزکم
باحکام آنـرا نهادم بنام چوبرحکم‌دین آن دول‌شدتمام
کتاب دوم آمده از مغل فروزنده‌چون‌ازچمن برك گل
بسلطانی آمد مرا آنخطاب چو دارد بسلطان دین انتساب

حمدالله مستوفی درنظم این کتاب پانزده سال رنج کشیده وهفتاد پنجهزار بیت درتاریخ سروده است بیست پنجهزار بیت درتاریخ اسلام وبیست هزار بیت در تاریخ ایران وسی‌هزار بیت درتاریخ مغول گفته است ودراینخصوص چنین‌میگوید

کشیدم درین باز ده سال رنج — بگفتم سخن باز ده بار پنج

عرب بیست‌پنج‌وعجم بیست‌هزار — مغل سی هزار آمد اندو شمار

ز تازیك و از سروران مغل — بجستم حکایت ز جزء وز کل

دربارهٔ منابع کتاب مؤلف اظهارات صریح نمیکند فقط بطور مبهم مینویسد که‌اطلاعات خودرااز نویسندگان عرب وایران‌وسران مغول گرفته ودرجای‌دیگر ذکر میکند که غالب‌اطلاعات خودرا درتاریخ مغول ازامین‌الدین نصرمستوفی‌جد اعلای‌خود که درغائلهٔ مغول‌درا کثرجنگها وفتوحات شاهدوناظر بوده کسب کرده است دراتمام کتاب ظفرنامه سه تاریخ ذکر کرده است سال ۷۳۵ هجری‌و۱۶۴۴ اسگندری و ۷۰۲ یزدگردی وبدین نحو آن سه تاریخ را بیان میکند :

زهجرت‌شده‌هفتصدوسی وپنج — برازرنج این نامه‌ام بود گنج

زاسگندری ازهزار این‌زمان — چل‌وچاروششصد فزون‌سالیان

زشه یزدگردی دو برهفتصد — فزون گشته شد رهنمایم خرد

کتاب ظفرنامه کردم تمام — ز ما بر پیمبر درود و سلام

باوجود اینکه مؤلف وقایع را بنظم آورده درذکر مطالب بسیار دقیق‌بوده است وبرای تاریخ مغول این کتاب فوق‌العاده مهم است زیرا که جزئیات تاریخ مغول را که دیگران چنانکه شاید وباید ننوشته‌اند او نوشته است در قتل عام و غارت اسف‌انگیز شهر قزوین که مسقط‌الرأس خود اوست منظومهٔ مفصلی گفته که چند بیت برای نمونه ازفجایع مغول نوشته میشود :

وزین‌رو بقزوین سبتای(۱) بجنگ — در آمد بکردار غران پلنگ

بدانگه که شد شهر دریای خون — ده و هفت بودی ز ششصد فزون

۱ـ سبتای نام یکی از سرکردکان مغول است و این اشعار را دانشمند فاضل میرزا علی اصغر خان حکمت از ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی نقل کرده است از سعدی تاجامی صفحهٔ ۱۱۸

زشعبان گذر کرده بد هفت روز | که پیدا شد آن محنت و درد و سوز
در آنوقت بد حاکم آندیار | مظفر لقب مهتری نامدار
بحکم خلیفه در آنشهره شهر | ز کار حکومت ورا بود بهر
چو لشکر درین مرز آمد بجنگ | ببستند دروازه ها را بسنگ
سه روز اندر آن کس نداد ندراه | چهارم بشهر اندر آمد سپاه
مغول اندر آمد بقزوین دلیر | سر همگنان آوریدند زیر
زن و مرد هر جا بسی کشته شد | همه شهر را بخت بر گشته شد
بسی خوبرویان ز بیم سپاه | بکردند خود را بخیره تباه
ز بیم بد لشکر رزم خواه | نگون درفکندند خود را بچاه
نماند اندر آن شهر جای گذر | وبس گشته افکند بی حد ومر
برفتند چندی بجامع درون | پر اندوه جان و بدل پر زخون
بمسجد مغول اندر آتش فکند | زبانه بر آمد بچرخ بلند
بآتش سقوف مقرنس **بسوخت** | وزان کار کفر وستم برفروخت

محتویات ظفر نامه ازین قرار است کتاب اول قسم الاسلامیه من کتاب **ظفر نامه شامل** وقایع تاریخی زندگانی حضرت رسول اکرم و خلافت ابوبکر عمر عثمان علی و حسن و بنی امیه و بنی عباس . کتاب دوم قسم الاحکامیه من کتاب ظفر نامه فی ذکر العجم شامل تاریخ صفاریان ، سامانیان ، غزنویان ، غوریان ، دیلمیان و آل سلجوق و سلاجقهٔ روم و خوارزمشاهیان تامرگ سلطان جلال الدین سپس تاریخ اسماعیلیان سلغوریان فارس و قرا ختائیان کرمان . کتاب سوم قسم السلطانیه من کتاب ظفر نامه فی ذکر المغول مبداء تاریخ ترکها و مغولها بعداز آغوزخان و اجداد آنها و چنگیزخان او کتای قاآن توشی خان و اخلاف وی در قبچاق و جغتای خان و جانشینان وی در توران تولی خان بر کتای خاتون کیوك خان منکوقاآن تیمور

قاآن وجانشینان او هولاکو اباقاآن احمدخان ارغون‌خان کیخاتو باید وغازان خان اولجایتوسلطان محمد ابوسعید بهادرخان است وفات‌حمدالله مستوفی‌راادوارد براون درتاریخ ادبیات نوشته که آخرالامر بدست مغول کشته شد واز قرارمعلوم در سال ۷۵۰ هجری بدرود حیات گفته‌صاحب‌قاموس‌الاعلام و حاج خلیفه تاریخ وفات او را ۷۵۰هجری نوشته‌اند قبر وی در قزوین است‌وبالای قبرش گنبدبلند و بالائی هست .

(ظفر نامهٔ شامی)

سومین کتابی که بنام ظفرنامه تألیف شـده ظفرنامهٔ شامی است نام مؤلف آن نظام‌الدین است لیکن مورخین نام وی و نسبت محـل او را بعبارات مختلف نوشته‌اند صاحب روضة‌الصفا مولانا نظام‌الدین غازانی نوشته مؤلف‌حبیب‌السیر نظام شنب غازانی ذکر کرده شرف الدین علی‌یزدی مولانا نظام‌الدین شنبی‌ثبت نموده حافظ ابرو نظام‌الحق والدین‌الشنبی‌المعروف بشامی قلمداد کـرده است در هر صورت بنظام شامی معروف است مقصود از شام یا شنب همان شنب غازان است که نام یکی از محلات تبریز است وشنب بمعنی گنبد است که بالای قبر غازان‌خان در آنمحله ساخته بودند گنبدبلند و بالائی بود که اکنون‌مخروبه است‌وجز آجر های شکسته بسته و سنگهای ریخته و پاشیده چیزی باقی نیست شرح آنمقبره و آن گنبد را در شماره ۲و۳ سال دوم‌نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات مفصلا نوشته‌ام بعضی از مورخین نام این محله را شام نیز نوشته‌اند لیکن صحیح آن همان شنب است نظام‌الدین مؤلف ظفرنامه اهـل تبریز بوده و مسقط‌الرأس‌وی همین محلهٔ شنب غازان است این ظفرنامه بسیار کتاب مهم‌تاریخی است که‌زندگی تیمور راباشرح وقایع جنگها و فتوحات وی مفصلا نوشته وازحشو وزواید خالیست تقریباً اساس و پایهٔ ظفرنامهٔ شرف‌الدین‌علی‌یزدی است که بیست سال‌بعد از آن‌تألیف‌شده‌است

نسخهٔ منحصر بفرد ظفرنامهٔ شامی در کتابخانهٔ بریتیش موزیوم درلندن موجود و نسخهٔ خطی ممتاز وبسیار نفیسی‌است مشخصات آن بنا بنگارش‌ریودرفهرست کتب خطی‌بدین قرار است عرضاً شش انج و یك‌چهارم و طولانه انج و سه چهارم است هر صفحهٔ آن ۱۹ سطر است که بخط نستعلیق بسیار زیبا در سنهٔ‌۸۳۸ هجری‌شهر ربیع‌الثانی تحریر شده و تاریخ تألیف آن ۸۰۴ هجری است تاریخ تیمور را از بدو زندگی وی تا یکسال قبل از وفات او یعنی سال ۸۰۶ مشروحاً نوشته است این کتاب قدیمترین‌وبهترین تاریخی است که‌از‌تیمور بحث میکند وجزئیات‌تاریخ تیمور را که دیگران ننوشته‌اند او نوشته است‌مؤلف ظفرنامه در بغداد میزیسته‌و از اوائل زندگی وی اطلاع صحیحی در دست نیست وقتی امیر تیمور درسنهٔ ۷۹۵ بغدادراتسخیر نمود او اولین شخص بود که برای عرض تهنیت به‌نزد تیمور رفت و او در حق وی نوازش‌و احترام کردو گفت خدا برتو رحمت کناد اول کسی که ازین شهر پیش من آمد توبودی غالباًدرسفرهاوجنگها در اردوی تیمور بودمؤلف گوید عدهٔ نفرات آرتش تیمور در تسخیر بغداد بقدری زیادبود که بواسطهٔ شنادر دجله روی آب بکلی از افراد قشون مستور شده و آب دیده نمیشد بطوریکه‌تمیز دادن آب‌از دشت مشکل بود وباخود میگفت اینها چگونه‌مردمی‌هستند که‌برای آنها آب‌وخشگی یکسان است در سال‌۸۰۴ هجری تیمور بوی‌امر کرد که تاریخ ایام سلطنت و داستان جنگها و فتوحات او را بنویسد و دستور داد مطالبی که نویسندگان دیگر در بارهٔ اوتا آن تاریخ نوشته‌اند مورد تجدید نظر قرار داده‌در یکجا جمع آوری نمایدومطالب رااز آغاز احرازقدرت تازمان حال تشریح‌نماید وسراسر نوشتجات واوراق واسناد فتوحات خود را دراختیار او گذاشت وفرمود از انشاء مغلق ومطنطن اجتناب نماید وچنان ساده‌وروان نویسد که‌هرشخص‌عامی آنرابتواند بخواند مؤلف تاسال ۸۰۶ تاریخ تیمور را برشتهٔ تحریردرآورده‌ودر

اغلب مسافرتها همراه تیمور بوده درنزدیکی اردبیل در روز عید فطر خطبهٔ نماز عید را او خوانده است پس از آن تیمورازصفحات آذربایجان بر گشتهو بهتختگاه خود سمرقند عزیمت نمود وبنظام‌الدین اجازه مراجعت بهتبریز موطن اصلی‌خود داد ونامه‌ای درتوصیهٔ وی خطاب بهنوهٔ خویش میرزاعمر شیخ بن میرزامیرانشاه که در آن تاریخ حکمران آنصفحات بود نوشته بوی داد علی‌الظاهر تألیف این ظفرنامه بعدازسال ۸۰۶ هجری ادامه نیافته لیکن درسال ۸۱٤ هجری در زمان سلطنت میرزاشاهرخ‌بن امیرتیمور بفرمان وی حافظ ابرو ذیلی بظفرنامهٔ شامی‌از سال ۸۰۷ ببعد نوشته کـه در مجموعهٔ تألیفات وی مخصوصاً در زبدة التواریخ بایسنقری تألیف همان مورخ آمده است حافظ ابرو آخرین سال حیات تیموررا درسال ۸۰۷ هجری چنین نوشته که بعد از آخرین حمله به گرجستان عزیمت بسمرقندفرمود ودرهمان سال درقصبهٔ (اوترار) نزدیك سمرقند منزل کرده‌مشغول استراحت شد و از فرط خوردن شراب درحال مستی در گذشت تاریخ وفات اورا بعضی ازشعرا چنین گفته‌اند :

سلطان تمر آنکه چرخ‌رادلخون کرد وزخون عدو روی زمین گلگون کرد

در هفده شعبان سوی علیین تاخت در حال ز ر(ضوا)ن سروپابیرون کرد

۸۰۷

بعضی ازمورخین غیر ازنظام‌الدین شامی مؤلف ظفرنامه نظام‌الدین تبریزی نامی را نیزنوشته‌اند مرحوم تربیت دردانشمندان‌آنرا ذکر کرده و کتاب‌ریاض الملوك فی‌ریاضات‌السلوك را که ترجمهٔ سلوان‌المطاع است به وی نسبت‌داده‌لیکن دانشمند محترم میرزا علی‌اصغرخان حکمت که بسیار مرد فاضل و محقق هستند در کتاب تاریخ‌ادبیات ادوارد براون ازسعدی تاجامی صفحه ۲٤٤ نوشته که‌بسیار محتمل‌است‌نظام‌الدین تبریزی مترجم‌سلوان‌المطاع همان‌نظام‌شامی مؤلف‌ظفرنامه باشد و نظریات معظم‌له بسیار صحیح بنظر میرسد اول ظفرنامه چنین آغاز میشود

وظایف شکر فراوان ولطایف حمد بی‌پایان الخ ...

پس از مقدمهٔ مفصل تاریخ اجداد چنگیز خان و مخصوصاً نسل جغتای را مشروحاً نوشته بعدازآن شرح اوایل زندگانی تیمور را مینویسد سپس فتح‌طغلق را درماوراءالنهروشرح جنگهاوفتوحات تیمور را که‌اغلب‌باقتل‌وغارت‌وخونریزی توأم بوده تاسال ۸۰۶ هجری نگاشته‌است ازین کتاب غیرازیك نسخهٔ منحصربفرد که در بریتیش موزیوم محفوظ است نسخهٔ دیگری سراغ نداریم .

(ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی)

چهارمین کتابی که بنام ظفرنامه تألیف شده ظفرنامهٔ تیموری تألیف شرف الدین‌علی‌یزدی پسرشیخ‌حاجی‌است‌اساس وپایهٔ این کتاب‌فی‌الواقع همان ظفرنامهٔ شامی است لیکن مؤلف ازنظام‌الدین شامی وتألیف وی ابداً اسمی نه‌برده و کتاب خود را با اطناب وتطویل درعبارات آن باافزایش اشعار وآیات بسیار نوشته است مؤلف طبع شعر نیز داشته و تخلص شرف میکرده اشعار زیادی از خود در این کتاب گنجانیده این ظفرنامه درشهرت ازظفرنامهٔ شامی مقدم‌تر شده وآنراتحت الشعاع خود قرار داده است مؤلف درفن معما ید طولائی داشته ودراغلب علوم و فنون نیز بی‌بهره نبود و با بسی ازعارفان ومحققین صحبت داشته وازصفای باطن وظاهرایشان کسب معلومات میکرد وبروزگارشاهزاده ابراهیم میرزا بن شاهرخ درفارس وعراق مرجع اکابر بوده بنا بدرخواست ابراهیم میرزا تاریخ فتوحات صاحبقرانی را برشتهٔ تحریرآورده‌وظفرنامه نام نهاد آنرا درمدت چهارسال‌تألیف نموده بآخررسانید شرف‌الدین درهمهٔ‌فنون و کمالات قصب‌السبق‌ازهمگنان‌ربودی ومصاحب سلاطین گرکانیه بودی تصانیفش بسیاراست ازجمله یکی همین‌ظفرنامه است و کتاب کنه‌المراد فی‌الوقف والاعداد و حلل‌المطرز ومناظر و منتخب است والکتاب فی‌علم الاسطرلاب وشرح قصیدهٔ برده است مؤلف تذکرهٔ هفت‌اقلیم نوشته

شرف‌الدین علی یزدی‌درعصر خود اشرف فضلای ایران والطف علمای دوران بوده وهمیشه بقلم لطایف رقم مؤلفات بدایع آثار برصحیفهٔ روزگار تحریر نموده‌ودر بارهٔ ظفرنامه نوشته درفن تاریخ بلطایف آن دزفارسی نسخه‌ای مکتوب نگشته‌و مادهٔ‌تاریخ اتمام کتاب‌ظفرنامه (صنف فی‌شیراز) است که بحساب ابجد ۸۲۸ میباشد واین اشعار از اوست :

صوفی مباش منکر رندان می‌پرست — کاندرپیاله پرتوی ازروی‌دوست‌هست

وین‌طرفه‌تر که مردم کوته‌نظر کنند — آنرا خطاب فاسق واین را خداپرست

شرف‌الدین نه تنها بواسطهٔ علم و فن خود معروف است بلکه بسبب حسن انشاء بی‌نظیرش مشهور آفاق شده است.

بعضی ازمورخین نوشته‌اند که امیر علیشیر نوائی در اوان جوانی باشرف الدین ملاقات نموده وصحبتها کرده است بالاخره درسنهٔ هشتصد و پنجاه وشش و بقولی هشتصد وپنجاه وهشت دریزد وفات نموده واین رباعی از اوست :

گرجام طرب بمسند جم زده‌ایم — جز باده بدست نیست تا دم زده‌ایم

پیدا شده عالمی و پنهان گشته — تاچشم گشوده ایم برهم زده‌ایم

کتاب ظفرنامهٔ خطی آن بسیار است ودر کتابخانه های خصوصی وعمومی پیدا میشود ونسخه‌ای بسیار زیبا ومذهب ازآن نزد نگارنده است ودرسال۱۸۸۷ میلادی در کلکته دردوجلد بطبع رسیده است .

(ظفرنامهٔ شاه جهانی)

پنجمین کتابی که بنام‌ظفرنامه تألیف شده‌ظفرنامهٔ شاه‌جهانی تألیف‌ابوطالب کلیم همدانی است ابوطالب همدانی‌الاصل وکاشانی المسکن بود لیکن همدانی مشهور است درسال ۱۰۲۸ هجری بهندوستان رفته ومظهر التفات جهانگیرشاه شده بودبعد به‌ایران‌بر گشته‌وسفر دوم‌بهندوستان رفته‌دردربار شاه‌جهان ۱۰۳۷–۱۰۶۸

پسر نورالدین محمد جهانگیر در نهایت اعزاز و اکرام میزیست و بلقب ملك الشعرائی مفتخر شده بود بامر شاه جهان ظفرنامه را که شاهجهان نامه نیز گویند بنام وی تألیف کرده است نوشته‌اند وقتی سلطان عثمانی نامه‌ای بشاهجهان هند نوشته واو را متکبرانه ملامت کرده بود که چرا خود را شاه جهان نام کرده‌ای وحال آنکه حکمران هند هستی شاه به کلیم مراجعه کرد که جواب او را بنویسد کلیم یك جواب بسیار متین تهیه کرده واین شعر را نیز در آن نامه نوشت :

هندوجهان‌زروی‌عددهردوچون‌یکیست　　　شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

درین ظفرنامه تاریخ زندگانی امیر تیمور را ازجنگها وفتوحات آغاز کرده داستانهای وی ومیرزا میرانشاه وعمر شیخ وشاهرخ وابوسعید وبابر شاه را بطرز شاهنامه منظوم ساخته تا رسانیده بشاه جهان هند در حدود پانزده هزار بیت است نسخهٔ خطی آن بنظررسیده وتا کنون چاپ نشده کلیم‌اواخرعمرخود را در کشمیر گذرانیده وبالاخره درسال ۱۰۶۱ در کشمیر وفات کرده و در آنجا مدفون است غنی کشمیری ازشعرای معاصر وی تاریخ وفات او را چنین گفته :

حیف کز دیوار این گلشن پرید　　　طالبا آن بلبل باغ نعیم
رفت وآخر خامه را از دست داد　　　بیعصا طی کرد این ره را کلیم
اشك حسرت چون همی ریزدقلم　　　شد سخن از مردن طالب یتیم
عمرها در یاد او زیر زمین　　　خاك برسر کرد قدسی وسلیم(۱)
عاقبت از اشتیاق یکدیگر　　　گشته‌اند این هرسه دریکجامقیم
گفت تاریخ وفات او غنی　　　(طور معنی بود روشن از کلیم)
۱۰۶۱

۱ـ قدسی حاج محمد جان مشهدی است بمناسبت مشهدی بودن قدسی تخلص میکرد سلیم محمدقلی سلیم طهرانی است که درسنهٔ ۱۰۵۷ در کشمیر فوت کرده.

اول ظفرنامه اینطور آغاز میشود:

بنام خدائی کـه از شوق جود — دو عالم عطا کرد وسائل نبود
حکیمی که شمع زبان در دهن — فروزان نمایـد بیـاد سخـن
رحیمی خطابخش ومسکین نواز — ز شوق کرم گشته محتاج ساز
جهان آفرینی که پست و بلند — دو مصرع ز دیوان صنع وینـد

این کتاب را مفصلا باجزئیات تاریخ منظوم ساخته تا رسانیده بفتح کشمیر و در آنجا منظومهٔ خود را خاتمه داده وچنین گفته:

ظفر خان ز فتح و ظفر شادمان — بکشمیر از آن مملکت شد روان
چو اقبال این شاه گردون سریر — نه بیند دیگر در جهان قلعه گیر

(ظفر نامهٔ هاتفی)

ششمین کتابی که بنام ظفرنامه تألیف شده ظفرنامهٔ هاتفی است تألیف عبدالله خواهرزادهٔ جامی صاحب کشف الظنون در بارهٔ این کتاب چنین نوشته (ظفرنامهٔ فارسی منظوم فی وقایع تیمور لمولانا عبدالله ابن اخت الجامی المعروف بهاتفی المتوفی سنة سبع و عشرین وتسعمائه وهو نظم متین مقابلة اسکندرنامه من الخمسة اتم نظمه فی اربعین سنة لانه کثیراً ماکان یخرج بعض ابیاته الغیر المستحسنه و یبدل غیرها) هاتفی در شعر خاصه در مثنوی گوئی از امثال خود سبقت یافته و در تتبع خمسهٔ نظامی چهار کتاب بنظم آورده است اول لیلی مجنون دوم خسرو شیرین سوم هفت منظر چهارم همین ظفرنامه است که تمرنامه نیز گویند بطرز و اسلوب اسکندرنامهٔ نظامی منظوم ساخته و هفت منظر را بطرز هفت پیکر نظامی گفته است نوشته اند ظفرنامه را در مدت چهل سال باتمام رسانیده هر سال در آن تجدید نظر نموده و اشعار سست و نامطلوب آنرا تغییر میداد اول ظفر نامه چنین آغاز میشود

بنام خدائی کـه فکر خرد — نیارد که بر کنه اوپی برد

همین دیدازوعقل‌چون بنگریست | که‌هست‌اوو لیکن ندانست کیست
چه‌هستی که‌شد هست‌ازوهرچه‌هست | زبردست هردست او راست دست

از این کتاب نسخ متعددی در کتابخانه‌های خصوصی وعمومی موجوداست ودر سال ۱۸۶۹ میلادی مطابق ۱۲۸۶ هجری نسخه‌ای از آن‌بنام‌ظفر نامه‌درلکهنو چاپ شده است در خاتمهٔ کتاب چنین گوید:

بحـمدالله این نامـهٔ دلفریب | به تحریر عنوان پذیرفت زیب
بحـمدالله این مـاه نـا کاسته | شـد از غـره تـا سلخ آراسته
من‌آنروز کز طبع گنجینه سنج | نشستم بصرافـی پنج گـنج
گرفتم زلیلی و مجنون نخست | در آن صورت دعویم شد درست
زلیلی و مجنون چو دیدم فراغ | بر آسود از اندیشهٔ آن دماغ
شداز نقش فرخ چو گیتی پسند | ز شیرین وخسرو شدم نقش‌بند
چوباز آمدم زان همایون سفر | سوی هفت پیکر فکندم نظـر
تماشا گهی کـردم آراسته | که‌شد چرخ از رشك آن‌کاسته
کـه آن نامور نامهٔ خسروی | بود در خـور خامهٔ مانوی
چودیـدم در آن قصهٔ پر فروغ | ظفر نامه‌ای یافتم بی دروغ

هاتفی ازقصبهٔخرجرد جام است ودرآن‌قصبه باغی ساخته و در آنجامتوطن بود و بامردم اختلاط کمتر داشت در سـال ۹۱۷ هجری شـاه اسماعیل صفوی پس از فتح بلاد خراسان متوجه عراق شده در حوالی قصبه جهة زیارت مقبرهٔشاه‌قاسم انوار نزول فرمود گذارش بباغ هاتفی افتـاد در باغ بسته بود پرسید از کیست گفتند از هاتفی همشیره‌زادهٔ مولانا جامی است کسی از شاخهٔ درخت بالا رفته در باغرا گشود صاحب باغ را خبر دادند مولانا هاتفی باستقبال شتافت ورویءجزو نیاز بر زمین نهاد شاه از مولانا احوال پرسـید بعد از وقوف بحالات وی بکلبهٔ

درویشی وی رفت مولانا لازمهٔ پذیرائی بعمل آورد ماحضری از میوجات و غیره آورد پس از تناول صحبت از شعر و شاعری بمیان آمد مولاناچندبیتی از اشعار خود خواند شاه اسماعیل تحسین فرمود واو را بنظم جنگها و فتوحات خود مأمور ساخت مولانا انگشت قبول بردیده نهاده و منظور نظر عنایت اثر شاهانه گردید سام میرزا دو تحفهٔ سامی نوشته که تا هزار بیت از آن بنظم آوردهالحق اگر آن مثنوی‌تمام میشد ناسخ تمام مثنویات وی میگردید اماباتمام آن توفیق نیافت این چند بیت از آن مثنوی است که در مدح شاه اسماعیل صفوی گفته:

بروختم شد منصب سروری — چو برجدش آئین پیغمبری
مثل در زمانه بفرزانگی — سرشته ز مردی و مردانگی
چه‌مردی که‌هر کس که‌نامش‌شنود — دگر زن نیآمد ازو در وجود
نمی‌آورد تاب بذلش درم — درم منتها بی نهایت کرم
بهم‌دخل کونین اگر ضم شود — ز اندازهٔ بذل او کم شود
همه پادشاهان شده پست او — چو شاهان شطرنج در دست او
ز شاهان شطرنج او بیشکی — بود شاه بهرام چو بین یکی

چند بیت از مثنوی وی که در جنگها و فتوحات شاه اسماعیل گفته نوشته میشود:

ز خون دلیران و گرد سپاه — زمین گشت سرخ وهوا شدسیاه
سپر ها فتاده همه واژگون — چو کشتی که‌افتد بدریای خون
کله خود ها گشته وارون همه — چو دلهای عشاق بر خون همه
سر نیزه در سینه کاوش گرفت — زچشم زره خون تراوش گرفت
تبرزین‌بخون یلان گشته غرق — چوتاج خروسان جنگی بفرق
نه از قتل کس نیزه ها منفعل — چو بالا بلندان بیرحم دل

فتاده در آن پهن دشت درشت   سر نا تراشیده چون خار پشت

مولانا هاتفی در سال ۹۲۷ درهمان قصبهٔ خرجرد در گذشته ودر باغ خود مدفون است تاریخ وفات او را بعضی ازفضلا چنین گفته‌اند (جامی ثانی‌چه شد) ۹۲۷

(ایضاً ظفر نامهٔ شاه جهان)

هفتمین کتاب که بنام ظفر نامه تألیف شده ظفر نامهٔ شاه‌جهان تألیف حاج محمد جان مشهدی است که قدسی‌تخلص میکرد درجوانی بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف گشته وازایران بهند رفته دردربارشاه‌جهان هند که درآنعصرمرکز شعرای ایران بود باکمال عزت وقرب ومنزلت میزیسته نصرآبادی درتذکرهٔ خود نوشته طالبای آملی که بمنصب ملك‌الشعرائی ممتازومفتخر بودجهة مراعات‌قدسی‌دردربار پادشاه پائین دست او می‌ایستاد بعضی ازمورخین نوشته‌اند که‌بلقب‌ملك‌الشعرائی مفتخر شد اونیزمثنوی مفصلی مشتمل برفتوحات شاه جهان بعنوان‌ظفرنامه‌منظوم ساخته دیوان‌اشعارمرتب ومفصلی نیز دارد که بنظر رسیده لیکن ظفرنامه‌اش‌دیده نشده صاحب قاموس‌الاعلام نوشته بنام ظفرنامه فتوحات شاهجهانرا بنظم آورده نسخهٔ آن کمیاب است ادوارد براون درتاریخ ادبیات تاریخ وفات اورا سال‌۱۰۵۶ نوشته که در کشمیر وفات نموده این اشعار ازوست:

عالم ازنالهٔ من بی‌توچنان تنگ‌فضاست   که سپند از سرآتش نتواند برخاست

اینجا غم محبت آنجا سزای عصیان   آسایش دو گیتی برما حرام کردند

(ظفر نامهٔ نادری)

هشتمین کتاب که بنام‌ظفر نامه‌تألیف‌شده‌تألیف‌جمال‌الدین‌محمدبن‌عبدالغنی متخلص بنادری است این ظفرنامه بزبان ترکی منظوم شده که درحدود دو هزار

بیت است مشتمل برفتوحات یکی ازسلاطین عثمانی است ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون جلد دوم صفحهٔ ۹۰ چنین نوشته ظفرنامهٔ ترکی منظوم لجمال الدین محمد بن عبدالغنی المتخلص بنادری الرومی المتوفی سنة ست وثلاثین والف عدد ابیاته ۱۹٥٤ فی مظفریات السلطان ۰۰۰۰ خان العثمانی .

۱۵

(معرفی یك کتاب مهم خطی)

کتابی که دراین مقاله دربارهٔ آن بحث میشود (ریاض‌الملوك فی‌ریاضات السلوك) است که یکی از بهترین وقدیمترین کتب قرن هشتم هجری است در کتبیکـه بنام آن اشاره شده و بنظر نگارنده رسیده است یکـی کشف‌الظنون است جلد اول صفحهٔ ۹۳۷ وجلد دوم صفحهٔ ۹۹۸ ودیگری تاریخ ادبیات ادوارد براون صفحهٔ ۲۴۳ که بقلم فاضل دانشمند میرزا علی‌اصغرخان حکمت در حاشیهٔ آن شمه‌ای ازاین کتاب ذکر شده ودیگری دانشمندان آذربایجان است تألیف مرحوم تربیت صفحهٔ ۳۷۹ دردو کتاب اخیرنام مترجم آنرا نظام تبریزی نوشته‌اند لیکن بعقیدهٔ نگارنده نظام تبریزی همان نظام‌الدین شامی یا شنب غازانی مؤلف ظفرنامهٔ تیموری استچنانچه درصفحهٔ ۲۴٤ تاریخ‌ادبیات‌ادوارد براون‌خوددانشمند محترم میرزا علی اصغرخان حکمت این احتمال را داده‌اند واین مطلب نیزدعوی نگارنده را ثابت میکند که وجود دونظام‌الدین دریك عصر وزمان یکی‌تبریزی ودیگری شامی یا شنب غازانی که از محلات تبریز است در دربار سلطان اویس وسلطان احمد جلایر بعید بنظر میرسد و احتمال زیاد هست که این دونفرشخص واحد هستند گذشته ازآن درهیچ کتابی نامی ازنظام تبریزی در آن عصر دیده نشده اما نظام شامی یاشنب‌غازانی هست مرحوم تربیت در دانشمندان این کتاب

را به‌نظام تبریزی وظفرنامهٔ تیموری را به نظام‌الدین شامی نسبت داده وهریکی را شخص جداگانه دانسته است بهر تقدیر این کتاب بطرز کلیله ودمنه اززبان حیوانات نوشته شده ومثل سندبادنامه ومرزبان‌نامه وامثال آنها تألیف شده است گرچه آنها بیشتر کسب اهمیت وشهرت نموده‌اند این کتاب نیز که نسخهٔ آن بسیار کم و نادرالوجود است درردیف آنها میتوان شمرد این کتاب‌ازحیث موضوع وانشاء فارسی آنزمان بسیار قابل ملاحظه است . مترجم آن نظام‌الدین تبریزی یاشامی است شرح حال مؤلف بمناسبت شرح کتاب ظفرنامهٔ شامی تاریخ تیمور تألیف همین مترجم درشمارهٔ سوم سال هفتم اسفند ماه ۱۳۳٤ درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات مفصلا نگاشته‌ام ازین مؤلف سه کتاب باقی مانده که هیچکدام چاپ نشده است اولی همین کتاب (ریاض‌الملوك) است که شرح آن درزیر از نظر قارئین محترم میگذرد دومی ظفرنامهٔ شامی تاریخ تیمور است دربالا ذکر شد که شرح آن درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات نوشته شده سومی بنا بنگارش فاضل دانشمندمیرزا علی‌اصغرخان حکمت درتاریخ ادبیات‌ادوارد براون صفحهٔ۲٤٤ بلوهریوذاسف(۱) است این کتاب سومی را نظام‌الدین از عربی بفارسی ترجمه و تلخیص نموده و بنام سلطان احمد بهادرخان موشح گردانیده است .

نسخهٔ کتاب (ریاض‌الملوك) چنانچه عرض شد بسیار کم و نادر است یك‌نسخه خطی ازآن درتصرف نگارنده است که متأسفانه یك صفحه ازاولش افتاده با خط نستعلیق بسیار زیبا باجدولهای طلائی ولاجوردی نوشته شده وتاریخ تحریر آن خمس‌وستین وتسعمائه میباشد عکس صفحهٔ‌آخر آن نیز بنظرقارئین محترم میرسد

۱ـ قصه (بلوهر یوذاسف) در بعضی کتاب تواریخ و غیره هست این قصه بعضی حکایات و روایاتی است مشتمل بر حکم و مواعظ ونصایح که میان یوذاسف پسر پادشاه وبلوهر حکیم دانشمندی واقع شده وتفصیل این قصه را مجلسی در عین الحیات درتمثیل دهم از ابن بابویه آنهم ازمحمد بن ذکریا مفصلا ذکر کرده است .

این کتاب را نظام‌الدین شامی تبریزی شاعر و نویسندهٔ قرن‌هشتم هجری، که ازمنادمان خاص سلطان اویس بود از کتاب (سلوان‌المطاع فی‌عدوان‌الاتباع)(۱) تألیف عزالدین رکن‌الاسلام شرف‌الائمه ابوهاشم محمد بن محمدبن ظفرالطغرائی ازعربی بفارسی‌ترجمه وتلخیص نموده وبعضی روایات وحکایات وشواهدازاحادیث وآیات علاوه کرده و بنام سلطان اویس ایلخانی موشح ساخته است و قطعهٔ بلیغ دردیباچه وقصیدهٔ غرا درخاتمه‌درمدح آن پادشاه آورده است این مترجم برعکس بعضی مؤلفین نابکار که تألیفات دیگرانرا سرقت نموده بنام خود قلمداد کرده‌اند نام مؤلف اصلی را دراول کتاب صریحاً ذکر کرده است و این مطلب درستکاری وامانت او را به ثبوت میرساند.

چنانچه دربالا ذکر شد وخود مترجم دردیباچه نوشته این کتاب درردیف کلیله ودمنه و سندبادنامه و مرزبان‌نامه نوشته شده و در آن از حکایت حیوانات ازقبیل حکایت بزغاله با روباه و حکایات خر بازاغ و حکایت کبوتر با فاخته و حکایت صعوه بافیل وموش باسوسمار وخرس بابوزینه وامثال آن ذکر شده است یکی ازروایات این کتاب اینست که یکی از ملوك بصحبت حکیمی رفت و گفت مرا نصیحتی‌فرمای‌حکیم باشاره چنانچه مشهوراست(العاقل‌یکفیه الاشاره) گفت: یاددار، نگاه‌دار، سخت‌دار، گرد کن، بخور، ببر، بپوش، بردار، بده، بستان، ملك گفت ایحکیم‌الفاظ‌معلوم‌امامعانی درحجاب حکیم گفت: یاددار خدارا، نگاه‌دار وفارا، سخت‌داردین را، گرد کن علم را، بخور خشم را، ببر ازهمنشین بد، بپوش عیب دیگران، بردارجورازضعیفان، بده‌داد مظلومان، بستان بهشت جاویدان‌را.

بطوریکه از عبارات کتاب مفهوم میشود مؤلف در اوان جوانی بخواندن

۱ـ درکشف الظنون جلد دوم صفحهٔ ۹۹۸ نام این کتاب را (سلوان المطاع فی‌عدوان الطباع) نوشته.

کتب امثال وحکم شوقی وافر داشت ودرآنصدد بود که کتابی بدان طریق تألیف نماید تااینکه در جزو ملتزمین رکاب سلطان اویس سفری ببغداد نموده ودرآنجا بمطالعهٔ کتاب (سلوان المطاع) نائل وآنرا بزبان شیرین فارسی باعبارات مرغوب درنیکوترین اسلوب ترجمه نموده و چنانچه ذکر شد بعضی حکایات و روایات و شواهد از احادیث و آیات افزوده و آنرا به (ریاض الملوك فی ریاضات السلوك) موسوم ساخت ودربغداد ازنظر سلطان اویس گذرانیده درنزد آن پادشاه بحسن قبول پذیرفته شد ودراینخصوص دردیباچه چنین نوشته است .

ازقبة الاسلام تبریز صانها الله عن الحدثان دررکاب همایون خدایگان بصوب بغداد که باغ داد است اتفاق سفرافتاد وچون برحسب (السلطان ظل الله) ظل شخص تابع ذات وتالی وجود او بود لاجرم قرب سلطان عادل مقدمهٔ قرب بحضور واجب الوجود جل شأنه تواند بود واین دولتیست مطلوب و نعمتی مغبوط چون این دولت قرین گشت واین سعادت مساعدت نمود خواستم باعجالة الوقت خدمتی بجای آورم و تحفهٔ که لایق این آستانه باشد مهدی گردانم دربیدای فکرت متحیر بودم تابنیاد سخن برچه نهم وازکدام باب داخل شوم ناگاه پیر عقل انگشت دلالت برپهلوی طلبم زدو گفت اینك کتاب (سلوان المطاع) کتابیست برطریقهٔ کلیله ودمنه مؤلف وباشارات وقوانین حکمی مالامال مبنی بر غرائب اسمار خلفا و نوادر اخبار سلاطین ماضیه وآنگاه بحکایات حیوانات موشح و بحکم و امثال مرشح اما بدان سبب که مخترع آن عرایس ابکار افکار را کسوهٔ لغات تازی پوشانیده وزلال آن معانی را درظروف مجازی بحلق خلق نوشانیده وازمشارب آن مذاقها عذوبتی نیافته و هر چند جمعی درترجمهٔ آن شروع پیوسته اما بعبارات واهی و کلمات نامضبوط رونق بازار آن کاسدترشده اگر آن عروسان دلربارا چون تومشاطهٔ برمنصهٔ ظهورجلوه دهد وازدرر دری در گردن و گوش آن کشمیریان عربی نژاد زیور بندد لاشك

مطلوب جهان رغایب شود چون این اشارت بگوش دلم رسید در حال بطلب آن کتاب میان همت دربستم و آخرالامر ازدوستی نسخهٔ بدست آوردم ودرلفظ ومعنی آن تأمل شافی واجب دیدم وصورت آخرالعمل را بصفحهٔ اول الفکر بقلم تامل نقش بستم پس مفاصل فصول ابواب آن ازهم گشودم وهرچه در آن سماجتی یافتم طرح کردم وخلاصه ونقارهٔ آنرا درسلك عبارات کشیدم ودربعضی مواضع حکایتی چند برسبیل تمثیل علاوه کردم وبرحسب مصلحت تقدیم وتأخیر حکایات و زیاده ونقصان آن تصرف نمودم

شعر

هریك افسانهٔ جداگانه	خانه گنج شد نه‌افسانه
آنك کوتاه‌خانه‌دیدقدش	کردم‌ازلفظ‌خوددرازقدش
وانك‌بودش‌درازازحدبیش	کوتهی‌دادمش‌بصنعت‌خویش

واصل وضع آن برپنج سلوان بود آنرا بابواب معبر گردانیدم وآنچه‌در مقدمهٔ کتاب ازسبب تألیف وتمهید در اداء حکایات اززبان وحوش و طیور ذکر کرده تعریف کتاب وسبب تألیف آن در آن سلك کشیده و اشارتی بعالم حیوانات کرده بهمان ترتیب دراول کتاب وضع کردم وازآن جمله مجموعهٔ پرداختم و ظاهر آنرا کسوهٔ‌لطائف‌وحلل‌آداب‌ملوك‌پوشانیدم‌وفرق وجودش را باکلیل‌فصاحت متوج گردانیدم وابواب آنرا بشواهد واخبار وآیات افتتاح کرده نام آنرا (ریاض الملوك فی‌ریاضات السلوك) نهادم ناگاه از حجلهٔ خانهٔ حکمت عروسی بمنصهٔ ظهور بجلوه آمد که دلها شیفتهٔ او شد وجانها آشفته او گشت ریاض آن متنزه هرعاقلی ادیب وریاضات آن مصفی طباع هرکاملی اریب

مجموعة وردت غراء فائقة	کانها درج یاقوت ومرجان

اگر منصفی بعین‌الرضا درآن تأمل نماید داند که این ضعیف به حقارت قدر و کمال عجز وقلت بضاعت بقدر طاقت چگونه کوشیده است یك معنی را در

چندین موضع بعبارات مختلف دلاویز خرج کرده با انك بکتب متداول رجوع نیفتاده واگرهیچگونه درین معنی ریبی افتد با کتبی که برین منوال پرداخته‌اند رجوع باید فرمود تا معلوم شود که این ضعیف بهیچوجه انگشت سخن بر نمك عبارت دیگری نزده است الا شواهد ابیات که از آن ناگزیر است ومناسب دادن نظم با نثر کاری دلپذیر ملتمس ازفضائل افاضل روزگار ومتوقع از مکارم اخلاق اکابر مدالله تعالی ظلهم آنك این نو رسیده را درحجر عنایت تربیت فرمایند و چون برعثرة (۱) که هرآئینه ازآن خالی نخواهد بود ومن صنف فقد استهدف اطلاع یابند صفح وعفو فرموده اصلاح دریغ ندارند وبقطعهٔ فارسی خاتمهٔ دیباچه را بفاتحهٔ مقصود پیوندد

شعر

خدایگان سلاطین معزدنیی و دین — زهی زفرط سخاء تو مملکت معمور

زعدل شامل تو عرصهٔ جهان خرم — برأی فرخ تو رایت شهی منصور

کشادتیرخدنك تو کرده درگه رزم — تن مخالف تو همچو خانهٔ زنبور

کمینه حاجب درگاه قصر تو قیصر — کمینه بندهٔ ایوان جاه تو فغفور

اگرنه خدمت درگاه عالیت بودی — که‌هست‌برتر‌ازین‌هفت‌نیلگونه‌قصور

نیامدی فلك‌وخاك وبادو آتش وآب — زخوابگاه عدم تا بجلوه گاه ظهور

زروی رای تودیدست‌عقل‌دوراندیش — هرآن‌دقیقه که‌برلوح‌غیب بدمستور

ایا شهی که کمالات چون مقدر شد — یگانه ذات تو آمد خلاصهٔ مقدور

بفر دولت و اقبــال شه کتابــی را — که بود زمرهٔ ارباب فضل را دستور

بزیوریش بیاراستم که گر رضوان — ببیندش نکند بیش یاد روضه وحور

سوادنامه او نور چشم را ناظر — جمال معنی او چشم عقل را منظور

امید هست‌چودیباچه‌اش بنام شهست — که‌همچونام‌شه‌اندرجهان شودمشهور

ایــا خــدیو سلیمان سریر دارا در — قبول کن چو سلیمان هدیهٔ از مور

۱ــ عثرة زلت وخطا

همیشه تا نتوانکرد فرض درعالم | کەدرحساب صحاحش بودعداد کسور
صحاح جود تو باد از کسورعجز ایمن | ترا ز قسمت اعداد عمر نا محصور
موالیان تورا گوش پر ز نغمهٔ زیر | مخالفان تو از ناله زار چون طنبور

خوانندگان این کتاب را وصیت آنست که بمجرد ظواهر حکایات اکتفا ننمایند و بقدر وسع وجد استعداد خود درحقایق ومعانی آن تأمل کنند تاازمطالعهٔ آن بهره‌مند گـردند وازتجارب احـوال جهت حوادث روزگار سلاحها سازند انشاءالله تعالی فهرست ابواب الکتاب مقدمه در تعریف کتاب وسبب وضع آن و تمهید معذرت از ارتکاب این شیوه و ذکر عالم حیوانات باب اول درتفویض و نتایج آن باب دوم درتأسی وفوایدآن باب سوم درصبروعوایدآن باب چهارم دررضا ومیامن آن باب پنجم در زهد وعواقب آن .

مؤلف فاضل درمقدمهٔ هر باب نام سلطان اویس را با تعظیم و تکریم ذکر نموده و درآخر کتاب قصیدهٔ در مدح سلطان اویس گفته و پیش قصیده راچنین شروع کرده استمأمول از کرم پادشاهانه آنك‌ذیل عفو برهفوات این‌بنده‌مبسوط گردانیده وپایهٔ اورا براین درگاه ازپای ملخی بحضرت سلیمان کم نیابد

نه تو کمی زسلیمان نه‌من کم‌ازمور | قبول کن چو سلیمان عطای‌مورانرا

و دعای آنحضرت را که آمین از روح الامین میبابد برین قصیده اقتصار افتاد قصیده چهل وپنج بیت است

مطلع آن اینست

هوای لعل تو خون درنهادکان آورد | نسیم‌لطف تودرخاك مرده جان‌آورد

یکی از حکایات حیوانات که درین کتاب مسطور است برای نمونهٔ انشاء آن نوشته میشود

حکایت بزغاله بار و باه

مهیار گفت آورده‌اند که شیری را بافیلی حربی عظیم واقع شدمیان‌ایشان هردو کوفته ورنجور گشتند وهریکی بطرفی افتادند روباهی که بدام حیلت شیر گردون را درچنبر تسخیر آوردی وبیازی مکر ودستان غزالهٔ مرغزار فلك را بچنگال مکیدت درکشیدی از دور نظاره میکرد چون شیر را بدان صفت کوفته ورنجوریافت پیش رفت وزمین بوسه داد وبزبان فصیح وبیانی ملیح وعبارتی‌دلاویز دعائی گفت ودرمدح وثنا وشکوه و بهای شیر فصلی پرداخت شیر مقدم او را به بشاشت تلقی کردودرتقریب وترحیب اومبالغه‌نمودو گفت‌از کجائی وپدرتو که‌بود چون نشان پدروخانواده بازداد شیر گفت می‌شناسم آباء واجداد توصنیع‌مکرمت ودوست مااند وپدر ما پیوسته ایشان را در محل مغبوط داشتندی خوب آمدی و نیك بوقت رسیدی روباه زمین ببوسیدو گفت سوابق انعام وروابق اکرام‌خاندان ملك ازقدیم دربارهٔ بندگان سمت ظهور داردولواحق مکرمت ومتممات تربیت‌از حضرت سلطنت مترقب‌است همین لحظه استماع افتاد که ملك را حربی‌اتفاق‌افتاده وفلك مشعبد مهرهٔ مراد درششدر نامرادی انداخته و بر رقعهٔ شطرنج حوادث شاه بفرزین بند تقدیر رخ ازفیل گردانیده وبیدق قضا اسب مراد را عنان گیر آمده بیطاقت گشتم ودواسبه رخ بحضرت شاه نهادم شیر گفت بازیچهاءفلك منصوبه باز بسیار است وبهانه هاء گردون گردان بیشمار بررقعهٔ حوادث عالم کون‌وفساددر بازیچهٔ (انما الحیوة الدنیا لعب ولهو) بلند همتان بعیدالمطار (کذا) چون رخ بطرح می‌نهند وپیادگان مراتب فضل را که کمین مکر و حیل بر گشاده چون بیدق بصدر بازی نشانند .

احوال جهان‌چو کعبتین‌است‌وچو نرد نامرد ز مردمی برد چتوان کـرد

واگر دراجل فسحتی ودرعمر مهلتی باشد بتدارك مافات قیام نموده آید

گر بمانیم زنده بر دوزیم   دامنی کز فراق چاك شدست
ور نمانیم عذر ما بپذیر   ای بسا آرزو که خاك شدست

وحالی ترا تدبیری باید اندیشید که صیدی دردام ما افتد تابدان انتعاشی حاصل شود وسد رمقی بدید آید روباه زمین بوسه داد وبرفور روان شد و در آن حوالی گلهٔ گوسفندی چرا میکرد بزغالهٔ فربه درنشاط سمن وبطر آسایش بر کنار گله می‌چرید ودامن رداء حشمت برروی سبزه میکشیدروباه پیش رفت وبه بشاشتی تمام سلام کرد وبزغاله را گرم بپرسید بزغاله جواب بازداد وناز کیها نمودو گفت مرحبا واهلا خوش آمدی وعلیك السلام والاکرام از کجا می آیی ومقصد کجاست روباه گفت

ولی مذهب لا ابتغی غیر لذة   و للناس فیما یعشقون مذاهب

مدتی است تابازیچهاء چرخ لعبت بازرا تفرج میکنم ولعبتهاء فلك مشعبدرا پیش چشم میدارم وچون مزاج روزگار شناخته‌ام تامیتوانم بفراغ خاطر روزی بشب آرم ودل ازغصهٔ روزگار فارغ میدارم

خوش باش که دنیا همه اندوه وغمست   دوران فلك باعث جور و ستمست
برخور ز درخت عمر کز باغ بقا   تا صر صر دیماه فنا یکقدمست

چون ازدور شمایل میمون وحرکات موزون وروی گشاده وطبع طرب جوی ترا دیدم بصحبت تو مایل شدم

بیا تا یك زمان شادی گزینیم   زغم فارغ شویم و خوش نشینیم

واگر بدانی که امروزچه بازیها کرده‌ام وچه مایهٔ ذوقها یافته شیری ازصدمهٔ فیل مجروح گشته درپای آن درخت بلند افتاده است چنانچه مجال حرکت وقوت نهضت ندارد تا اکنون او را زحمت میدادم گاه دمش میکشیدم و گاه گوشش میگرفتم واوازسرضجرت فحش می گفت وخیر گی میکرد ودستش بمکافات نمیرسید

بزغاله بدمدمهٔ روباه فریفته شد و آرزو کرد که باشیر افسوس کند ودرمیان‌اقران بدین معنی سرافرازی نماید و ندانست که هر که خانه برممر سیل سازد و زهر به امتحان چشد حلیف ندامت وحریف غرامت باشد بزغاله درصحبت روباه روان‌شد وچون ازدور سامان شیر بدید هراسی بدو راه یافت وشکوه وهیبت او دردلش‌جای گرفت باز ایستاد وروباه را گفت من درین عزیمت مخطی‌ام از دوجهت‌اول آنك از شیر هرگز بمن آزاری نرسیده است تا در مکافات آن معذور باشم و بدترین موجودات کسیست که بالطبع بایذای جانوران‌مولع باشد وعاقل‌هرچه‌دربارهٔ‌خود نه پسندد در بارهٔ دیگری روا ندارد میسند بکس آنچه بخودنپسندی

دوم آنك من طعمهٔ اویم و مرا بدو نزدیکی خطر است‌وشیر شاید که دام حیلت گسترده باشد و کمین مکر گشوده

هیهات لایخدعکم ایماضه فالغیظ تحت تبسم الأساد

و آن دزد را با راهب همین حال افتاد روباه گفت چگونه است آن حکایت دزد باراهب بزغاله گفت آورده‌اند که راهبی در ظاهر شهردیری ساخته بود ودرآنجا منزوی گشته‌وروی از خلق در کشیده مردم بزیارت او رفتندی و دعاء او رامفتاح نجاح شمردندی‌ووجوه صدقات وزکوة بدانجا نقل کردندی‌تا برفقراوصلحاصرف کند برخی از آن برعایت مصلحت انبار کردی وباقی را مهرمهر برنهادی و قفل امساك برزدی

از عزیزی که‌سیم‌وزر باشد	جایش اندر دل حجر باشد
پس بتدبیر آتش سوزان	که از آن‌دیو برحذرباشد
آورندش زسنك‌خاره برون	تا از آن خلق بهره‌ور باشد
ناگهان در کف کسی افتد	که‌از آن سنك‌سخت‌ترباشد

دزدی که‌بچالاکی کمند بر کنکرهٔ قصر زحل‌انداختی‌وبه‌چستی نقب در

چنین معانی بکر بدیع سجع فصیح
ز کاملان نتوانت در بیان آورد

سماع نثر روانبخش نظم شکر بنش
ز ذوق ناطقه را آب در دهان آورد

همیشه تا نظر لطف حق برای نظر
گل و شقایق و نسرین بوستان آورد

مدام تا گل صد برگ برگ سبز از شاخ
بجا رسوی چمن باد مهرجان آورد

بهار عمر تو سرسبز و تازه باد که چرخ
بباغ عمر عدو نکبت خزان آورد

تمت کتاب ریاض الملوک بعون الله تعالی

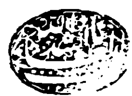
فی تاریخ ١٧ شهر صفر المبارک فی ثلث

سنه خمس و ستین و تسعمائه

من الهجرة النبویه

صلی الله علیه و علی آله و سلم







خزانهٔ ضمایر زدی مستیقظی که آوازپرپشه در گنبد دماغش طنین گوش روئین دادی
ودبیب پای موردر گوشش حکایت صدای نفخهٔ صور کردی بدین حال واقف شدنیم
شب بکمندی چون زلف دلبران چین برچین وچون گیسوی مهوشان پیچ در پیچ و
چون کار ارباب هنر گره بر گره پیچان و چون شب بیدلان غم زده دراز و پریشان
بربالای دیر برفت راهب آگاه شد علی الفور درمحراب رفت ورکوع وسجود آغاز
نهاد وپیش از آن درراه محراب طابقی برسرچاهی تعبیه کرده بود چنانك باشارت
انگشتی ازجای شدی دزدخواست تااول کار راهب رابسازد آنگاه خانه بپردازدچون
آنجا رسید طابق ازجای بشد ودر چاه افتاد راهب بالای سراو آمد گفت ای طامع
غافل مالی را که محبوب جهانیانست ازچنگال حرص ایشان بهزار حیلت بیرون
آوردم پنداشتی که درمحافظت آن شرایط احتیاط مهمل گذارم دزد گفت ای خادع
من چه دانستم که حامیان تو سجود و رکوع باشند و پاسبان توخضوع وخشوع
راهب بخندید و گفت مبداء جمع آن همین سجیدات ورکیعات وزفیرات ودمیعات
وتخبیط رقیعات بود واین مثل بدان آوردم تا دانی که بدین ضعف و عجز فریفته
نشاید شدوجانب حزم واحتیاط بکلی مهمل نتوان گذاشت روباه گفت(من طالت-
لحیته تکوسج عقله) خدای عقل دهاد

خداوندریش دراز ابلهست گـر ابله نبودی بپیراستی

اما آنچه گفتی او را در بارهٔ من سابقهٔ عداوتی نیست ممنوعست چه عدوات
بالاتر از این که همت او دائماً قطع و کسرشما مصروفست ونهمتش برفنا و هلاك
شما معطوف همیشه دندان حرص برودهٔ حیوانات ضعیف فرو برده وچنگال آز بخون
جانوران بیچاره آهار داده و آنچه گفتی یمکن که دام خدیعت گسترده باشـد
اگر من تجربه نکرده بودمی شایستی بااین همه تودانی ومن، باری من بسربازی
خودمیروم روباه این بگفت و بجانب شیرتاخت و چون به نزدیك او رسید او را

گفت زینهار اگر جرأتی رود در تاب مرو تا این صید فربه بدام افتد زمانی گرد سر وپای شیر میدوید گاه گوشش میگرفت و گاه دمش را میکشید وبزغاله از دور نظاره میکرد چندانك دلش بیارامید ویقین کرد که شیر ازکار افتاده است زبان بفحش او گشوده خرامان خرامان درآمد ودهن بگوش شیر برد شیر بسر پنجهٔ قهرش برخاك مذلت خوابانید و گفت ای گوش‌دار دراز ریش تو که گوش‌بسخن روباه داری ودهن بگوش من گشائی صدای نوائب روزگارت گوش بایدداشت پس سرش ازتن بر کشید وشیر وروباه را آنروزجشنی به‌آئین وخوانی به‌ترتیب پیدا شد مهیار گفت این مثل بدان آوردم تا بدین حرکت که ازوصادر شد فریفته نشوید

۱۶

معرفی کتاب گلستان هنر

در نظر بعضی ازدانشمندان اروپائی وایرانی دورهٔ صفویه عصر طلائی هنرهای زیبای ایران بشمار است زیرا دراینعصر خوشنویسی و نقاشی ومذهبکاری وشعر و شاعری بدرجهٔ اعلای خودرسیده بودفی الواقع آنعصررا عصرصنایع مستظرفه میتوان گفت خوشنویسان و نقاشان ومذهبان براثر تشویق سلاطین صفوی با کمال مهارت و زبردستی مشغول کار بودند و حسن خط در آن دوره بدرجهٔ کمال خود رسیده بود از خوشنویسان مشهور آن دوره میرعماد حسنی و علیرضای عباسی تبریزی و میر علی جامی از نقاشان و مصوران استاد بهزاد و رضای عباسی کاشی ولد علی اصغر وامثال آنها شاهد این مدعا است آثارزیادی از آن خطوط وهنرهای زیبا و نقاشیها درموزه‌های ایران و کشورهای خارجه بسیار است در آندوره صنعت معماری و کاشیکاری بمدارج عالیه خود رسیده بود خوشبختانه هنوز بسیاری از آن آثار باقی است که مورد تعجب وحیرت هر بیننده است مستشرقین واروپائی‌هادسته‌دسته برای تماشای آنهمه آثار وصنایع ظریفه به ایران میآیند متأسفانه سلاطین قاجار اغلب آثار وهنرهای زیبای آندوره را تاتوانستند ازبین بردند مخصوصاً درزمان حکمرانی ظل‌السلطان دراصفهان اغلب عمارات عالیه و آثار گران بهای صفویه محو ونابود گردید نوشته‌اند قریب به‌هفتاد عمارت وابنیهٔ عالیه ازبناهای صفویه‌از

بیخ و بن ویران گردید در بعضی تواریخ مسطوراست که دراوائل قاجار تصویرهای کار استاد بهزاد وخطوط علیرضای تبریزی و میرعماد در بازار اصفهان به‌ثمن بخسی فروخته میشد بسیاری از آنهمه‌هنرهای زیبا و نقاشیها ومنیاتورهارا مسافرین‌خارجی به‌بهاء کمتری‌خریداری نموده وبخارجه بردند خوشبختانه درعصر درخشان‌پهلوی برعکس‌دوره‌های گذشته‌مجدداً آنهمه‌صنایع وهنرهای زیبا مقام اولیه‌خودرا بدست میآورد آثار گذشتگان وهنرهای‌زیبای صفوی‌وسایرادوار مشعشع‌ایران‌جمع آوری ونگهداری میشود عمارات عالیه وصنایع ظریفه اثر استادان ماهر ومعماران زبر دست گذشته تعمیرواصلاح میشود نگهداری‌آثار گذشتگان ازاهم‌فرائض است‌زیرا که تاریخ گذشته را بخوبی روشن میکند چنانکه گفته‌اند :

ان آثارنا تدل علینا　　　　فانظروا بعدنا الی الاثار

قاضی احمدابن میرمنشی قمی‌ازمورخین ومؤلفین دورهٔ صفویه کتابی بنام(گلستان هنر)درزمان‌شاه‌عباس کبیر تألیف کرده که‌نسخهٔ آن‌بسیار کمیاب‌و نادراست‌نسخه‌ای ازآنکتاب دردسترس‌بنده میباشد مؤلف دانشمند این کتاب‌شرح حال‌یکصدوشصت وپنج نفر ازخطاطان وخوشنویسان وچهل ویك نفرازنقاشان ومذهبان دورهٔصفوی را برشتهٔ تحریر کشیده است .

الحق کتابیست پربها وتذکره‌ایست بسیار زیبا که تاکنون‌نظیر آن‌ازقلم‌هیچ مؤلفی بمنصهٔ ظهور وبروز نرسیده است .

مؤلف این کتاب‌چنانکه ذکرشد قاضی احمدبن‌میرمنشی‌قمی است‌میرمنشی شرف الدین حسین والد مؤلف(۱) ازخاصان ومنشیان شاه طهماسب اول صفوی‌بود واز طرف او ملقب ومخاطب به‌میرمنشی گردیده دراوائل جوانی‌دردارالسلطنه هرات منشی سام‌میرزا بودپس‌ازآن چندی‌درمشهد به‌منشی گری سلطان ابراهیم‌میرزای

۱ـ شرح حال میرمنشی درصفحهٔ ۱۲٦ تاریخ عالم آرا بنام میرزا حسین منشی تعلیق نویس مسطور است .

صفوی مشغول بوده واز آنجا در اثر لیاقت و قابلیت خود بدربار شاه طهماسب اول راه یافت و تا آخرین دورهٔ زندگانی آن پادشاه شب‌وروز در مجالس بهشت آئین از جملهٔ خاصان شاه طهماسب‌بود و گاهی به‌مجلس‌نویسی و کتابت متفرقه اشتغال داشت خط ثلث و نسخ و نستعلیق را نیکو مینوشت واز سایرهنرهای‌زیبا و صنایع مستظرفه نیز بی‌بهره نبود در سن هفتاد سالگی در سال‌نهصدو نودهجری‌در ری‌دارفانی‌راوداع نموده‌ودر آستانهٔ‌حضرت‌عبدالعظیم‌مدفو نست مولاناعبدی‌جنابدی تاریخ فوت او را چنین گفته‌است .

سپهر شرف میر منشی که بود	فلك را سرقدر بر پای او
چو از گلشن دهر دلگیر شد	ریاض‌جنان گشت مأوای‌او
چو تاریخ جستم ز پیر خرد	بگفتا(بهشت برین‌جای‌او) ۹۹۰

پسرش قاضی احمد مؤلف گلستان هنر نیز مثل پدر بسیار هنرمند و فاضل بود از تاریخ تولد و وفات او اطلاع صحیحی در دست‌نیست همین قدرازاواخر شاه طهماسب‌اول‌تا اواخر شاه‌عباس کبیر برحیات بوده‌از نویسندگان‌ومؤلفین‌دورهٔ صفوی است غیراز کتاب گلستان هنر تألیفات دیگری نیز دارد از آنجمله یکی خلاصةالتواریخ است در شش جلد و دیگری تذکرةالسلاطین‌والامر است‌وعلاوه برآنها کتاب دیگری نیز بنام‌تذکرةالشعرا یامجمع‌الشعرا از تألیفات وی هست که در گلستان هنربه آنها اشاره کرده‌است و شاید آن کتابها در کتابخانه‌های داخله‌وخارجه پیدا بشود . قاضی احمد هنگامیکه پدرش در مشهد دردربار سلطان ابراهیم میرزای‌صفوی بمنشی گری مشغول‌بودباتفاق پدر در دربارسلطان‌ابراهیم میرزا بود و در نتیجه از تربیت شدگان وی گردید در گلستان هنر درشرح‌حال سلطان ابراهیم‌میرزا درین خصوص و شرح‌تألیفات خود چنین نگاشته است .

اما چون بنده دیرینه که‌مملوك‌وغلامزادهٔ آن جامع اوصاف‌حسنه‌است واز غلامی و بندگی آن دردرج سلطنت وهنرمندی‌و مجموعهٔ کمالات‌وسخن گستری‌نشو

و نمایافته‌لاجرم از آن‌مفصل مشحون بایجاز اختصار در جلد سادس کتاب مستطاب خلاصة‌التواریخ که در ذکر وقایع حالات سلاطین‌صفوی ودودمان مرتضوی نوشته و اندکی از ایام سلطنت و روزگار باحشمت و نشاط و عشرت آن ثریامنزلت‌را ایرادنموده‌ام‌وهمچنین درخاتمه کتاب‌افادت انتساب‌تذکرةالشعراوحالات‌پادشاهان وسلاطین وشاهزادگان وامراوترکان رانوشته درآنجا نیزمجملی‌ازحالات‌خجسته صفات واشعار معجزسمات آنحضرت را شرف تسطیرداده ودراین نسخه‌نیزنموداری مالایدرك کله لایترك کله اندکی ازمحامدآن خلاصهٔ اماجد راعرض مینمایدالخ

اما کتاب گلستان هنر مورد بحث مابهترین‌وروشن‌ترین تاریخ‌خوشنویسان و نقاشان عصر صفوی است در این کتاب مؤلف علاوه برشرح حال خوشنویسان و نقاشان‌و صحافان طریقه‌وقاعدهٔ‌صحافی ومذهبکاری وساختن رنگهای‌الوان‌برای نقاشی‌وترکیب انواع مرکب را بطرز مرغوب ومطلوبی بیان‌کرده واین‌مجموعه را بریك مقدمه و چهار فصل ویك‌خاتمه قرار داده‌است مقدمه‌درباب احداث‌قلم و پیدا شدن خط **فصل‌اول** در بیان‌خط ثلث‌ومشابه آن‌وشرح حال نویسندگان‌ثلث **فصل دوم** در ذکر خط تعلیق و شرح استادان آن **فصل سوم** درخط نستعلیق و نویسندگان آن **فصل‌چهارم** در ذکر احوال نقاشان ومذهبان وعکس سازان‌و قاطعان خط وافشانگران‌وصحافان‌**خاتمه** درباب تذهیب و جدول‌سازی‌ورنك‌الوان وساختن‌مرکب‌بانواع مختلف اسامی بعضی از برجسته‌ترین نویسندگان خط ثلث‌بدین قرار است :

علی بن هلال‌الشهیر بابن بواب - یاقوت مستعصمی - شیخ زاده سهروردی خواجه عبدالله صیرفی - عبدالحق‌تبریزی - جعفر تبریزی - نعمة‌الله بواب‌میرزا بایسنقرولدشاهرخ - میرزا سلطان ابراهیم - میرزا سلطانعلی میر منشی قمی‌والد مؤلف - علی‌بیك تبریزی - علی‌رضای عباسی تبریزی و چند نفر دیگر در ردیف خوشنویسان تعلیق این اشخاص برجسته بنظر میرسد خواجه عبدالحی منشی‌میر

عبدالباقی یزدی - مولانا سلطان محمود - خواجه ملك محمد منشی - خواجه‌میرك منشی - قاضی عبدالله خوئی - اسگندر بیگ منشی مؤلف عالم آرا وچندین نفردیگر درردیف خوشنویسان نستعلیق میرعلی تبریزی - سلطانعلی مشهدی - سلطان‌محمد خندان - میرعلی جامی - عبدی نیشابوری - مالك دیلمی - ابوالفتح‌سلطان‌ابراهیم میرزا میرعماد - حکیم رکنا وچندین نفردیگر درردیف نقاشان نام این استادان بچشم میخورد خواجه میرك - استاد بهزاد - سلطان محمد تبریزی - میرمصور بدخشانی صادق بیك افشار وچند نفر دیگر چند سطری از دیباچهٔ کتاب برای نمونه انشاء مؤلف نوشته میشود .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ای نام تو دیباچهٔ دیوان بقا	آرایش هرصفحه ز اوراق سما
منشی ازل صحیفهٔ ملکت تو	ازکلك ازل نوشته برلوح قضا

حمد وسپاس مقرون باخلاص صانعی را زیبد که صفحهٔ بوقلمون را بسواد و بیاض تولج‌اللیل فی‌النهار و تولج‌النهار فی‌اللیل ملمع ساخت و شکر و سپاس بیرون از حد وقیاس راقم صحیفهٔ ن والقلم و ما یسطرون را شاید که مرقع‌مرفع فلك دوار را باوراق الوان بهار وخزان ترتیب داده بعداز چند شعر درودبی‌پایان بر رسولی که جدول شریفش احاطهٔ صفحتین احوال انس وجان فرموده و توجه رسالتش مرقع وجود را حسن زینت داده

بعداز چند سطر مینویسد :

چون فقیر حقیر کثیرالتقصیر قاضی احمد بن‌میرمنشی ابراهیمی الحسینی

القمی رفع‌الله قدرهما بالنبی والوصی بخدمت اهل فضل میرسید وازخرمن افضال ایشان خوشه میچید بخاطر فاتر رسید که نسخهٔ پاکیزه درباب حدوث قلم و پیدا شدن آن واحوال هریك ازاستادان وخوشنویسان ونقاشان و افشانگران و سایر هنرمندان که باین طبقهٔ منیفه منوطند وازاهل کتاب وکتابخانه‌ها اندوطریق ساختن مرکب وترتیب سایرلونهای مختلف وتذهیب درسلك تحریر ونمط درآوردالخ...

ازاینجا شروع بشرح حال خطاطان و نقاشان مینماید رجوع شود بکتاب گلستان هنر ازبرجسته‌ترین استادان خط نستعلیق ونقاشان عصرصفوی یکی استاد ماهرخوشنویس علیرضای عباسی تبریزی شاگردعلی‌بیك تبریزی است ودیگری نقاش زبردست آقا رضاولد علی اصغرکاشی است این دونفر گوی سبقت ازهمگنان برده‌اند آثار وخطوط زیبای علیرضای عباسی تبریزی در ابنیه و عمارات اصفهان وقزوین زیاد است ازآنجمله درمسجد شاه و بازار اصفهان وسر در عالی قاپوی قزوین وصحن کهنهٔ آستانهٔ قدس رضوی خط این استاد هست، از همه زیباتر یك جلد قرآن بزرك بخط وی‌در آستان قدس‌رضوی‌است محمد طاهر نصرآبادی‌درحق علیرضای‌عباسی چنین نگاشته مولاناعلیرضای‌عباسی بسیارپاکیزه وضع‌و آدمی‌روش بود هفت قلم را خوش مینوشت کتابهٔ درمسجد شیخ لطف‌الله و کمرصفه درمسجد جامع خط اوست وبطاقهای روی بازار خفافان و حلاجان واقع بدر مسجد شیخ لطف‌الله دو رباعی بخط نسخ تعلیق نوشته وخوب نوشته این طرفه که (خوشنویس عهد) با (علیرضا) ۱۱۱۱ درعدد موافق آمده میرزا حبیب اصفهانی در کتاب‌خط و خطاطان لقب علیرضا را (شاه‌نواز) مینویسد واورا کتابدار مخصوص شاه‌عباس و مخالف میرعماد معرفی کرده و مینویسد که قتل میرعماد بتحریك او بوده است تاریخ‌وفات‌علیرضای عباسی خوشنویس صحیحاً معلوم نیست تاآخرین زمان‌سلطنت شاه‌عباس کبیر ۱۰۳۸ درقید حیات‌بوده بعدازآن ازتاریخ‌زندگانی‌وی‌اطلاعی نیست

تصویرها و نقاشی‌های آقا رضا عباسی کاشی در موزه های داخله و خارجه بسیار است درفروردین ماه ۱۳۲۵ شمسی در تهران الواح طلائی متعلق به آستان قدس‌رضوی بخط‌علیرضای عباسی‌تبریزی بمعرض نمایش گذاشته شد که هزاران نفر ازمردم تهران آن الواح تاریخی ونفیس را بازدید کردند این الواح طلا دردو قسمت است‌قسمتی ازطرف شاه طهماسب اول سال ۹۵۷ و قسمتی از طرف شاه‌عباس کبیرسال ۱۰۱۱ بحرم‌مطهررضوی اهدا شده وروی صندوق‌چوبی‌مرقدمطهرحضرت رضا علیه‌السلام نصب شده بود درموقع تعمیرات حرم وضریح مطهر این الواح‌را که فرسوده و خراب شده بود از روی صندوق مرقد برداشته در خزانهٔ آستانه نگاهداری کرده بودند درزمان شاه فقید بانک ملی ایران این الواح طلا را خریداری کرده بودتاپشتوانه‌اسکناس قراردهدبعداً بامراعلیحضرت‌همایونی‌محمد رضا شاه پهلوی مجدداً آن الواح ازبانک ملی بازخرید شده وپس‌ازتعمیرومرمت کاری بآستانهٔ قدس رضوی منتقل گردید وفعلادراطاق مخصوصی زینت‌بخش‌موزهٔ آستانهٔ رضوی میباشد .

نگارندهٔ سطور درسال ۱۳۳۲ شمسی آن الواح را درموزهٔ آستانهٔ رضوی تماشا و معاینه کرده حظ بسیار بردم **وبقدرت قلم استاد ماهر علیرضای عباسی تبریزی صد آفرین خواندم** تاریخ و رقم الواح بقرار زیر است قسمتی که از طرف شاه طهماسب اول اهدا شده تاریخ آن بدینقرار است : بتوفیق الهی وتائیدات حضرت رسالت‌پناهی وائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین‌طهماسب بن اسماعیل‌الحسینی الصفوی بوضع این محجر طلا درموضع عرش اعتلا موفق ومؤید گردیدسنهٔ۹۵۷ اسم کاتب معلوم نشد قسمتی که از طرف شاه عباس کبیر اهدا شده مقداری‌آیات قرآنی است بخط ثلث و مقداری اشعار فارسی است که باخط نستعلیق نگارش یافته این اشعار در روی بعضی ازالواح مسطور است .

سر بجای پادرون روضهات عمداً نهم　　زانکه میترسم که بر بال ملایك پا نهم

درلوحهٔ دیگر

درمحشر اگر لطف توخیزد بشفاعت　　بسیار بجویند و گنه کار نیابند

درلوحهٔ دیگر

شفیع خلق بروز جزا توانم بود　　اگر سگی ز سگان رضا توانم بود

تاریخ تحریر این الواح چنین مسطوراست: امر بصناعة هذاالمرقدالاشرف تراب اقدام هذا الحرم عباس الحسینی کتبه عبدالمذنب علیرضای عباسی سنه ۱۰۱۱ ودرجای دیگر نوشته شده عمل کلب رضا مستعلی زرگر سنهٔ ۱۰۱۲

بعضی ازمستشرقین و نویسندگان اروپائی از آنجمله (زاره و پروفسوریو گن میتووخ) علیرضای عباسی را با آقا رضای عباسی نقاش کاشی شخص واحد فرض کرده وعلیرضای عباسی را خطاط و نقاش دانسته اند همچنین مؤلف کتاب پیدایش خط و خطاطان نیز علیرضای عباسی خوشنویس را خطاط وهم نقاش فرض کرده و چند تصویری بنام علیرضای عباسی چاپ کرده که قطعاً آن تصاویر ازدیگری است ویا از آقا رضا عباسی کاشی است درهیچ کتاب و تاریخی دیده نشده که علیرضای عباسی خوشنویس را نقاش ومصور نوشته ویا تصویری بوی نسبت داده باشند نسبت نقاشی بوی بکلی عاری ازحقیقت است. باعث این اشتباهات این بوده که هردو معاصرو دردربار شاه عباس بودند وهردو نامشان رضا بوده و نسبت عباسی بخود داده اند علت دیگری نیز باعث این اشتباه شده و آن اینست که علیرضای عباسی تبریزی بعداز صادقی بیك افشار کتابدار شاه عباس گردید وهر تصویری که نقاشان بشاه تقدیم میکردند بوی سپرده میشد واو درپشت تصویر تاریخ تحویل آنرا نوشته ودر آخر آن کتبه علیرضای عباسی فی تاریخ فلان مینوشت واینمسئله عمده باعث این اشتباهات گردیده لیکن اگر به رقمهای خطوط علیرضای عباسی ورقمهای نقاشی آقا رضاعباسی کاشی دقت میکردند این مطلب روشن وواضح میشد زیرا که علیرضای عباسی در آخر خطوط خود رقم کتبه (علیرضای عباسی) یا (فقیر المذنب علیرضاء

العباسی) مینوشت ولی آقارضا نقاش کاشی در تمام تصویرهای خود رقم (کمینه رضا عباسی) رقم کرده و راء رضا را بهض می‌چسبانید اینمطلب را مؤلف گلستان هنر روشن ساخته و شرح حال هر یك را جداگانه نوشته‌است ومؤلف نامبرده چون معاصر این دونفر بوده نوشته‌های وی در حق ایشان مورد اطمینان است درین کتاب ادنی اشاره‌ای به نقاشی علیرضای تبریزی نیست همچنین محمدطاهر نصرآبادی چنانکه در بالا ذکر شد وی را خطاط و خوشنویس نوشته و اشاره به نقاشی وی نکرده است . جهة اطلاع خوانندگان محترم عین شرح حال این دواستاد را از گلستان هنر در این مقاله مینویسیم .

شرح حال علیرضای عباسی

مولاناعلیرضای تبریزی شاگرد مولاناعلی بیك تبریزی است صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده است بعد از فترت رومیه و خرابی دارالسلطنهٔ تبریز بقزوین آمده در آن بلده توطن اختیار نمودودر مسجد جامع آنجارحل اقامت انداخته بکتابت اشتغال نمود و کتابه‌های مسجد جامع بخط اوست و چند مصحف در آنجا تمام نمود سپس مؤلف در جزء خوشنویسان نستعلیق بار دیگر از علیرضای عباسی تبریزی نام برده‌وچنین مینویسد مولانا علیرضاتبریزی سابقاً در تلوخوشنویسان ثلث‌ونسخ ذکر ایشان شداماچون در جبلت بیعلتش مذکور بوده که در فن نستعلیق سرآمدزمان ونادر دوران گردد طبع‌شریفش بدان مایل‌وذهن منیفش بدان راغب گشت وشروع درمشق آن نموده و در اندك زمانی بزوروقوت ام‌الخطوط که عبارت ازثلث‌است خوشنویس گشت و خط را بجای بلند رسانیدوهر چه‌ازمولانا میرعلی نقل‌مینمایدتفرقهٔ‌چندندارد وآنچه‌ازقلم گوهرریزایشان‌میریزد روزبروز تفاوت بین ظاهر میشود وی بعد از ایامی که درمسجد جامع‌دارالسلطنه قزوین بکتابت و قطعه نویسی‌اشتغال داشتند بملازمت فرهادخان رسیدند و خان مشارالیه‌او راتربیت‌ورعایت‌فرمودوجهة مومی‌الیه کتابت میکرد دوسال‌همراه‌خان

بخراسان ومازندران رفت چون شاه مالك رقاب سپهر رکاب بر حقیقت احوال او اطلاع یافتند ایشان راازخان گرفته ملازم خودساختند اکنون ده ودوازده سال شد که در ملازمت رکاب ظفر انتساب شاه کام بخش کامیاب در جمیع یورشها ویساقها اقدام دارند و ازجمله مقربان ومخصوصان پادشاه عالیمانند و گاهی بکتابت وقطعه نویسی اشتغال دارند پیوسته درمجلس بهشت آئین ومحفل خاص خلدبرین درسلك مقربان شرف اختصاص دارند وبتفقدات وانعامات و نوازشات بیغایات سرافراز ومفتخرند وطبع سلیم ایشان بنظم اشعار نیز ملایمت بسیار دارد و این رباعیات از اوست .

رباعی

تاز آتش عشقت جگرم گشت کباب　　پیوسته رود زدیده و دل نمك آب
آسودگی وعشق تو امریست محال　　صبر دل بیقرار نقشی است بر آب

رباعی

تاخانه نشین شدی توای درخوشاب　　پیوسته مراست درغمت دیده پر آب
من خانهٔ دل خراب کردم زغمت　　تو خانه نشین شدی ومن خانه خراب

شرح حال آقارضاعباسی نقاش ولد علی اصغر کاشی

آقارضا (۱) ولد مولانا علی اصغر کاشانی است زمانه اگر بوجود باجوداو افتخار نماید میشاید چه در تصویر وچهره گشائی وشبیه کشی نظیر وعدیل نداردا گر مانی زنده بودی واستاد بهزاد حیات یافتی روزی یکی صد آفرین بروی نمودی ودیگری بوسه بردست او نهادی همگی استادان و مصوران نادر زمان او را باستادی مسلم دارند هنوز ایام ترقی و جوانی او باقیست وی درخدمت اشرف شاه کامیاب مالك رقاب سپهر رکاب سلطان شاه عباس خلدالله ملکه میباشد اما بغایت کاهل طبع افتاده

۱ ــ شرح حال آقا رضا کاشی نقاش ولد آقا علی اصغر در صفحهٔ ۱۲۸ عالم آرا نیز هست .

واختلاط نامردان ولوندان اوقات او را ضایع میسازد ومیل تمام بتماشای کشتی گیران ووقوف درآن وتعلیمات آن دارد یك مرتبه‌صورتی ساخته وپرداخته‌بود که شاه عالمیان بجایزهٔ آن بوسه بردست او نهاد .

تاریخ وفات آقا رضا عباسی کاشی در کتیبهٔ که از شاگردش معین مصور در کنار صورت آقا رضا نوشته شده چنین مسطور است شبیه غفران و رضوان آرامگاه مرحومی مغفوری استادم رضاء مصور مشهور به رضاء عباسی بتاریخ‌شهر شوال بااقبال سنهٔ ۱۰۴۴ آبرنگ گردیده بود که درشهر ذیقعدةالحرام‌سال‌مذکور از دارفنا بعالم بقا رحلت نمود واین شبیه را بعداز چهل سال درچهاردهم‌رمضان سنهٔ ۱۰۸۴ حسب فـرمودهٔ فـرزندی محمد نصیرا بـاتمام رسانید معین مصور غفرالله ذنوبه .

صورت فرمانی است که ازطرف شاه عباس کبیر درحق آقا رضانقاش‌کاشانی صادر شده(۱) چون مصور کارخانه (انه مصور الاشیاء و قادر علی مایشاء) بمحض قدرت ازلی بقلم لم یزلی نقش نواب فلك جناب ما را بمقتضای آیهٔ احسن صورکم درصفحهٔ جهان ولوح خواطر بنی نوع انسان کالنقش فی‌الحجر تحریرو تصویرفرمود وپرگاروار کرهٔ خاك ودوائر افلاك را درتحت تصرف امکان‌ما آورد لاجرم نقش مرادی که در صفحهٔ اندیشه طرح وهم نگاشته قلم‌مانی رقم بسان‌خط رخسار خوبان‌ومثال صفحهٔ حلکاری خورشید پرزینت‌وزیب بروفق مقاصدومطالب ماچهره گشائی میگردد وبشکر این‌مواهب عظمی همواره مارا نیز درصفحهٔ‌خاطر خطیر این صورت نقش تدبیر گشته که جمعی‌ازهنرمندان نادره‌کار ونقاشان‌بدایع نگارکه در زمان دولت روز افزون در ظل عواطف تربیت ما نشو و نما یافته‌اند بروجهی رعایت وتربیت فرمائیم که پیکر فراغت ورفاهیت ایشان برنگ حصول

۱ـ این فرمان ازمقالهٔ دانشمند محترم آقای‌سهیلی خونساری درمجلهٔ ارمغان شماره سوم سال هفدهم اقتباس شده که ازیك جنگ قدیمی بدست آمده بود .

امانی و آمال مصور بوده مرفه‌الحال وفارغ‌البال روزگار گذرانند .

لهذا شمهٔ از مراحم بی‌غایت شاهانه را در بارهٔ سعادت آثار نادرة الزمانی وحید دورانی آقا رضای مصور خاصه که از عنفوان شباب آثار قلم معجز نگارش دستورالعمل نقاشان نادره کار ومورد تربیت نواب همایون ماست فرموده

در زمان شاه عباس کبیر یکنفر دیگر خطاط و خوشنویس بود بنام علی رضای اصفهانی که نستعلیق را خوب می‌نوشت ودر گلستان هنر درصفحهٔ ۱۰۶ در ردیف خوشنویسان نستعلیق بنام وی اشاره شده است لیکن اصفهانی بودن او را ننوشته کتاب لیلی مجنون مکتبی باخط وی در کتابخانهٔ اخوی حاجی محمدآقا نخجوانی هست که رقم آن بدینقرار است .

(تمام شد بتوفیق الله تعالی بتاریخ یوم الاحد منتصف شهر ربیع الاول سنهٔ سبع‌وثلاثین والف من‌الهجرة النبویه (دو کلمه‌محوشده) المستغفرالراجی‌علی‌رضاء الکاتب‌الاصفهانی‌غفر ذنوبه‌وستر عیوبه)وسه‌مجلس‌نقاشی دراین کتاب‌هست‌امامعلوم نشد کار کدام استاد است .

۱۷

ذیل حبیب السیر

(تألیف محمود ابن غیاث الدین خواندمیر)

مورخ مشهور میرخواند محمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه بن کمال الدین محمود بلخی متوفی درسال ۹۰۳ هجری ازخاندان علم وفضیلت ومتبحر درعلم تاریخ بود هفت جلد روضة الصفا تألیف وی بهترین معرف اومیباشد این خانواده واعقاب وی اغلب مورخ ونویسنده بوده اند ودراین راه زحمات بسیار کشیده بلکه تمامی عمر خودشانرا درتاریخ نویسی وقف کرده اند دخترزادهٔ اوغیاث الدین ابن همام الدین معروف بخواندمیر متوفی درسال ۹٤۲ نیز چندین کتاب درتاریخ وغیره نوشته است که بهترین وجامع ترین آنها حبیب السیر است وعموم دانشمندان وتاریخ نویسان از آن استفاده نموده ومأخذ خود قرار داده اند اسامی تألیفات وی بدین قرار است اول خلاصة الاخبار فی احوال الاخیار که آنرا قبل از حبیب السیر تألیف نموده ودرسال ۹۰٤ هجری بنام امیر علیشیر نوائی بتألیف آن آغاز نموده وظاهراً نخستین تألیف اوست نسخهٔ خطی در ۹۳۰ صفحه بقطع وزیری که ابعاد آن ۲٤ در ۱۷ میباشد در کتابخانهٔ دانشمند ارجمند میرزا جعفر سلطان القرائی بنظر رسیده تاریخ تحریر آن ۱۰۳۳ میباشد در این تاریخ مثل حبیب السیر از تاریخ انبیا شروع کرده سپس تاریخ سلاطین ایرانرا تاظهور اسلام واز آن ببعد تاریخ ایرانرا تا اواخر سلطنت

سلطانحسین بایقرا نگاشته وتاریخ خود را درسال ۹۰۵ پایان داده است .

دوم از تألیفات خواندمیر دستورالوزراء است که خطی آن دراغلب کتابخانه‌های خصوصی وعمومی هست ودرسال ۱۳۱۷ شمسی باتصحیح و مقدمهٔ دانشمند محترم آقای سعید نفیسی بطبع رسیده است .

سوم ماثرالملوك است که در سخنان پادشاهان و پیشوایان دین و حکیمان سخن‌رانی کرده و آنرا نیز بنام امیر علیشیر نوائی نوشته است

چهارم حبیب‌السیرفی‌اخبار افرادالبشراست که آنرا درهرات بنام میرغیاث الدین‌محمدالحسینی ازاکابرسادات وقضات هرات آغاز کرده‌لیکن در اثنای تألیف میرغیاث‌الدین محمد در سال ۹۲۷ بقتل‌رسیده

پس از قتل وی کریم‌الدین‌خواجه حبیب‌الله وزیر دورمیش‌خان که‌ازطرف شاه اسماعیل بمسند حکومت هرات مستقر شد خواند میر بعداز آن کتاب‌خودرا بنام وی موشح گردانیده وحبیب‌السیر نام نهاد و در سال۹۳۰ آنرا باتمام‌رسانید

پنجم از تألیفات خواند میرمکارم‌الاخلاق است که‌نام آنرا در کتب تواریخ نوشته اند لیکن بنظر نرسیده است

ششم منتخب تاریخ وصاف . هفتم‌غرائب‌الاسرار . هشتم اخبارالاخیار . نهم قانون همایونی‌یاهمایون‌نامه‌است که در مناقب و تاریخ همایون پادشاه‌درهندنوشته است . دهم منشأتی است از خواندمیر بنام (نامهٔ‌نامی) این مجموعه صورت اسناد و فرمانهائی است که اغلب آنها بقلم خواندمیر است

نسخه‌ای ازین‌مجموعه نزدنگارنده موجوداست و دراواخر آن بعضی‌اشعار و رباعیات از خواندمیر مسطور است چندرباعی ویك نامه‌برای نمونه ازآنکتاب نوشته میشود

رباعی

روزم بخیال کسب اموال گذشت — شب درهوس حصول آمال گذشت
ایکاش نمیزاد مـرا مـادر دهـر — چون‌عمر گرانمایه بدین‌حال گذشت

آه دلم از چرخ برین میگذرد — خوناب دو دیده از زمین میگذرد
جز غم نبود روزیم از خوان قضا — افسوس که عمر اینچنین میگذرد

دربزم‌طرب‌ساغردلکش چه‌خوشست — کام‌ازلب دلبری پریوش‌چه خوشست
خوش نیست مدام می‌ولیکن گاهی — با نوش لبی‌دوجام بیغش چه‌خوشست

روزی که هرات گشت‌سر منزل من — شد خاطر نور عشق تو منزل من
میداشتم امید که برحسب مرام — حاصل شود ازلطف توکام دل من

ای گشته دلت مظهر انوار یقین — ظل کرمت پناه دلهای حزین
خواهم که‌شود‌بگوش هوش توقرین — این چندسخن که‌هست‌چون‌در ثمین

یك نامه از (نامهٔ نامی) درحق کلانتری سازنده ونوازندگان در عهد شاه اسماعیل صفوی بقلم خواندمیر

(نشان کلانتری اهل ساز و آواز)

اصول‌شجرهٔ جهانبانی وفروع دوحه خسروانی ومحرمان صحبت‌جنت‌تزئین بدانند که‌قانون‌نواسازان‌ازمقام‌فرمانروائی‌وقاعدهٔ نغمه‌پردازان‌شعبهٔ کشور گشائی بدین‌آهنگ سمت استمرار پذیرفته که هنرمندی که بر آستان سلطنت آشیان‌بدل راست پای دردایرهٔ خدمتکاری نهاده چنك عبودیت سازنماید ودف مثال حلقه‌در بنا گوش کشیده‌صحایف اعمال خودرا بنقش‌مخالصت‌بیاراید آفتاب‌عاطفت‌خسروانه بروجنات احوالش تابدوبغایت رعایت وعنایت پادشاهانه‌مخصوص‌شده نوازش‌یابد

بناءاً علیهذا درین‌ولاجلیس مجلس خاص فلانرا که درخراسان وعراق حسن‌صوت او چون آواز حبشی مشهور گشته وصیت الحان فرح افزایش ازعشرت گاه‌ناهید درگذشته منظور انظار بیدریغ ساخته حکم فرمودیم که مقدم و مقتدای تمامی سازندگان و نوازندگان ممالك محروسه باشد و آنچه‌ازمراسم این امرست‌متعلق بدو بودسبیل جماعت مذکوره آنکه مومی‌الیه را کلانتر وپیشرو خوددانسته‌نسبت باو لوازم تعظیم و تبجیل بجای آورند درپردهٔ موافقت سلوك نموده طریق‌مخالفت مسلوك ندارد مانند عشاق مشتاق خودرا از دایرهٔ محبتش‌خارج‌ندانند تا عودمثال بگوشمال تأدیب‌آزار ندانندصرد (کذا) سان دوستان بی‌نفاق پیوسته بادای‌صوت مدح وثنای او عمل نمایند تادف کردار بطپانچهٔ خطاب متاذی نگردند بجار و بلجار(۱) او حاضر شوند واز سخن وصوابدید او در نگذرند مشار الیه نیز باید که‌آن طایفه را ملاطفت نواخته هر کس‌را قابل تربیت دارند همچون نی‌همنفس خویش گرداند ودرمقام قبول ملتمسات ایشان بوده مهمی که داشته باشد بعرض نواب زمامداری رسانند ازجوانب‌براینجمله بروند وازمضمون این حکم همایون تجاوز جایز ندارند تحریراً فی‌شهر شوال ختم بالخیر والاقبال المنتظم فی سلك مشهور سنه ثمان وعشرین وتسعمائه من‌الهجرة النبویه .

خواندمیر درسال ۹۳٤ درشورش آن سنوات هرات را ترك نموده وبطرف هندوستان رهسپار گردید ودرآکره بخدمت بابرشاه‌رسیده بسیارمعزز ومحترم‌بود همواره دررکاب وی به مسافرت‌ها میرفت پس از وفات بابرشاه در خدمت پسرش همایون پادشاه مقام ومنزلت عالی داشته وبنام همایون شاه قانون‌همایونی‌را نوشته است چنانچه ذکرآن گذشت ودرسنهٔ ۹٤۲ دررکاب همایونشاه به‌کجرات‌مسافرت کرده دراثنای سفرمرضی بروی‌مستولی گشته دارفانی راوداع کرد جنازهٔ اورا به دهلی‌برده‌درجوارمقبرهٔ نظام‌الدین‌اولیاوامیرخسرودهلوی‌بخاك‌سپردند‌رحمةالله‌علیه

۱ـ جار بلجار بمعنی طلب ووعده باشد ـ آنندراج

پسر وی محمود ابن غیاث الدین خواندمیر نیز نویسنده و مورخ بود که پس از فوت پدر تاریخ زندگانی شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی را تألیف نموده که تقریباً ذیل حبیب السیر است نسخه‌ای در ۳۵۰ صفحه ازین کتاب باخط نستعلیق بسیار خوب و سرلوح عالی وجدولهای طلا ولاجوردی در کتابخانه اخوی حاج محمد نخجوانی هست از قرار معلوم نسخهٔ منحصر بفرد است ابعاد آن ۱۷ در ۲٤ میباشد متأسفانه چندین صفحه از آخر کتاب سقط شده و از صفحات اول نیز چند ورق افتاده و بعضی صفحات آن پس و پیش صحافی شده‌است تاریخ تحریر و نام کاتب جهة سقط اوراق آخر کتاب معلوم نیست لیکن از قرینهٔ خط و تذهیب و جنس کاغذ معلوم میشود که در قرن دهم کتابت شده‌است باهمه این بدین شکستگی ارزد بصدهزار درست زیرا که فعلا نسخهٔ دیگری ازین کتاب درجای دیگر سراغ نداریم ویا اگر هست بنظر نگارنده نرسیده است ازخوانندگان محترم ودوستداران کتاب تمنامیشود اگر نسخه‌ای ازین کتاب دریکی از کتابخانه‌های عمومی و یا خصوصی سراغ دارند به نگارنده اطلاع دهند تابلکه از روی آن نسخه نقائص این کتاب تکمیل و بطبع داده شود این کتاب را چنانکه عرض شد محمود پسر غیاث الدین ابن همام الدین خواندمیر بتشویق و ترغیب محمدخان شرف الدین اوغلی والی دارالسلطنهٔ هرات تألیف نموده و بنام شاه طهماسب اول صفوی موشح گردانیده‌است از شرح زندگانی محمود مؤلف کتاب اطلاع صحیحی در دست نیست احتمال میرود پس ازمرك غیاث الدین خواندمیر درسال ۹٤۲ از هند بایران آمده ویااینکه اصلا بهند نرفته بود ودر ایران زندگی میکرد اینمسئله درست روشن نیست قدر مسلم اینست که این تاریخ را در هرات پس از مرك پدر نوشته است ودرسال ۹۵۷ یا ۹۵۸ آنرا بپایان رسانیده است دانشمند محترم آقای سعید نفیسی در مقدمه دستورالوزراء که در سال ۱۳۱۷ شمسی بچاپ داده‌اند بنام محمود پسر خواندمیر و تاریخ وی که همین ذیل حبیب السیر است اشاره کرده‌اند مقصود مؤلف از این کتاب نوشتن تاریخ زندگی وفتوحات شاه طهماسب

اول صفوی بود بدواً شمه‌ای ازتاریخ زندگانی اجداد صفوی را نگاشته بعدازآن تاریخ سلطنت وفتوحات شاه اسماعیل‌را تاسال ۹۳۰ بقلم آورده سپس تاریخ سلطنت وفتوحات شاه طهماسب را تا سالهای ۹۵۷ و ۹۵۸ نگاشته است تاریخ آمدن همایون پادشاه را بدربار شاه طهماسب ومهمانی‌ها و جشن های ورود آن پادشاه را مفصلا نوشته است جهة دانستن سبك انشاء این کتاب چند سطری ازآن نوشته میشود مؤلف درصفحهٔ هفتم نام خود را چنین ذکر کرده است:

راقم این کلمات پریشان ومحرر این کلام بی‌سامان اقل من‌الذره‌الحقیر محمود بن خواندمیر که خود را تراب اقدام خدام استادان سخن وازخاك نشینان سخن سنجان نوو کهن میداند مدتی بود دردل داشت که سلوك مستقیم آن راست روان را وجهۀ همت ساخته بتحریر مختصری مشغولی نماید که مشتمل باشد بر معظمات اخبارو کلیات وقایع و آثارایام‌جهانبانی و کشور ستانی نورحدیقه‌خلافت وجهانداری سپهر سریر سلطنت و کامکاری سکندر منشی که افسر شاهی از فرق فرقدسایش باخورشیدخاوری دعوی همسری نمود اساطین سلاطین حلقه متابعتش در گوش کرده جبین اخلاص برزمین عبودیت سودندسلیمان‌منزلتی که‌چون‌رخش کشور گشائی بسبب جلوس همایونش برتوسن چرخ سبقت فرمودخواقین‌مقدرت آئین غاشیهٔ مطاوعتش را بردوش افکنده وبقدم نیازمندی طریق اطاعت پیمودند رایت نصرت آیتش ازپی‌سلطان فتح برپای‌ایستاده وپرچم اعلام ظفراعلامش‌چون زلف سلسلهٔ مویان زنجیرسودا برپای دل‌اعدانهاده کوس نوبت باصلابتش‌مهیج‌قوت شجاعت دلیران‌شیرافکن و نفیر خجسته صفیرش‌ازمنطوق و نفخ فی‌الصور فصعق‌من فی‌السموات ومن فی‌الارض بادشمن در سخن غضنفر صولتی که هنگام رزم مهابت اسدالله درذاتش پیدا همایون طلعتی که دروقت بزم لطافت صورت یوسف‌ازجمالش هویدا مظهر جلال‌ربانی‌ومهبط انوار الطاف‌سبحانی‌وارث خلافت امیرالمومنین‌معز باعزاز ونجعلهم‌ائمة ونجعلهم‌الوارثین مشید ارکان شریعت خیرالبشر مؤسس بنیان

ملت ائمهٔ اثنی عشر شمع انجمن شاهان جمجاه آفتاب سپهر عظمت وظل‌اله عزیز کرده خالق افلاک وانجم بحکم اطیعوالله واطیعوالرسول واولی الامر منکم المشرف بتشریفات الکریم الغنی (**ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی**) رفع‌الله تعالی اعلام الدین باعلاء لواء سلطنة الی یوم المحشر ونور وجه‌الارض بانوار دولته ماضائت الشمس والقمر .

مؤلف درچند جا بتاریخ حبیب‌السیر ونام والد خود اشاره کرده ازجمله درصفحهٔ ۱۶۵ چنین گوید : «ومسودات آن مؤلفات باطراف واکناف بلادوامصار رسید ازآنجمله تاریخ حبیب‌السیر است که تألیف والد مسود این اوراق است» معلوم میشود بعداز تاریخ حبیب‌السیر میخواسته تألیف پدر خود را ادامه بدهد متأسفانه عمرش وفا نکرده ویاعلت دیگری باعث شده که ناقص مانده وتااواسط سلطنت شاه طهماسب تألیف خود را نوشته است .

۱۸

میزان الحکمه تألیف عبدالرحمن خازنی

عبدالرحمن خازنی ازدانشوران وهنرمندان اواخر قرن پنجم واوائل قرن ششم هجری بوده وازعلماء ریاضی‌دان ایران بشمار است معاصر سلطان سنجر سلجوقی بود در کتب تواریخ ورجال راجع بزندگانی وتاریخ حیات او شرح مفصل ومبسوطی بنظر نرسید لیکن در کتبیکه ذیلا ذکر میشود بنام وی اشاره شده شرح حال اورا از آن مآخذ اقتباس و بنظر قارئین محترم میرسانیم . در تاریخ وصاف در بارهٔ رصدخانه‌ها درصفحهٔ ۵۲ چاپ بمبئی درحاشیه نوشته که درسال ۵۲۷ هجری عبدالرحمن خازنی بهمراهی حکیم حسام الدین ابن سالار(۱) وحکیم اوحدالدین انوری رصدخانه وزیجی که مشهور بزیج شاهی بود ساخته‌اند لیکن محل این رصدخانه و کیفیت آنرا معلوم نکرده درقاموس الاعلام ج۳ صفحهٔ ۲۰۱۱ مسطور است که خازنی عبدالرحمن از مشاهیر ریاضیون بوده ودر آلات رصدیه کتاب معتبری تألیف نموده است در دائرة المعارف اسلامی که در ترکیه بحروف لاتینی چاپ شده درجلد پنجم صفحهٔ ٤١٤ در بارهٔ وی چنین نوشته ابوالفتح عبدالرحمن المنصور الخازنی درحدودسال ۵۰۰ هجری هنوز حیات داشته و در بارهٔ وی ازاثر البیهقی اطلاعات بدست میآید درزیج سنجری او وهمچنین کتاب میزان الحکمه که از تألیفات اوست همان اطلاعات هست خازنی درمرو نشأت یافته واز کسان ووابستگان علی الخازن المروزی بود چون استعدادفکری داشت درهمانجا

۱ـ حکیم حسام الدین ابن علی بن فضل الله سالار معروف بابن سالار از علماء ریاضی ورصد درقرن ششم هجری بوده وباعبدالرحمن خازنی معاصر بود .

به تحصیل علوم هندسه وفلسفه پرداخت و کتابهائیکه ذیلا از آنها نام خواهیم برد تألیف کرده بعداً باسلطان خراسان معزالدین ابوحارث سنجر بن ملکشاه بن آلب ارسلان ارتباط پیدا کرده وازطرف او و کسانش مورد توجه واقع گردید بااینحال مانند بیرونی زندگانی بسیار ساده ومتواضعانه داشت دواثر از وی در دست است (یك) الزیج المعتبر السنجری این جدولها برای سال ۵۰۹ تنظیم شده درباره وضع ثوابت ومطالع آنها اطلاعاتی بدست میدهد وتطبیق آنها را بعرض وطول مرو که در قلمرو حکومت سنجر بودنشان میدهد (دو) کتاب میزان الحکمه است که اختتام آن در سال ۵۱۵ بوده و یك نسخه خطی این کتاب در اینديا آفيس موجود است انتهی جناب آقای تقی زاده نیز در گاهشماری درچندین محل بنام عبدالرحمن خازنی و تألیف وی (زیج سنجری) اشاره فرموده اند درضمیمهٔ گاهنامه سال ۱۳۱۱ شمسی تألیف سید جلال الدین طهرانی نیز ضمن شرح حال فلکیون در صفحهٔ ۱۸٤ نوشته که عبدالرحمن خازنی معروف بزاهد ازعلماء ریاضی ورصد درقرن پنجم وششم است و درسال ٤٦٧ هجری درمجمع اصلاح تاریخ ووضع تعدیل تاریخ جلالی(۱) حضور داشته ودر ۵۱۳ هجری زیجی تألیف نموده و درتاریخ ۵۲۵ کتابی مانند زیج در اوساط کواکب آورده است وازتألیفات اورساله ایست فی آلات العجیبه اولش اینست (الحمدلله الذی انار قلوبنا بنور الاسلام وهدانا الیه بخاتم النبیین محمد المصطفی علیه السلام اما بعد فان الله تعالی لما ابدع الاشیاء) این کتاب مشتمل است برهفت مقاله در

۱ـ ابن اثیر درحوادث سال ٤٦٧ بمبداء تاریخ جلالی اشاره کرده و نوشته در آنسال نظام الملك و ملکشاه جماعتی از اعیان منجمین جمع کرده و نوروز را اولین روز فروردین قرار دادند و بعداز آن مبداء تاریخ تقویمها از آنروز شروع شد وجناب آقای تقی زاده نیز در گاهشماری صفحهٔ ۱٦۸ نوشته اند که عبدالرحمن خازنی در تألیف خود زیج سنجری که اقدم ماخذ است صدور امر سلطانی (ملکشاه) در هشتم رجب ٤٦٧ که مطابق نوروز فرس میشود ذکر میکنند .

شرح برخی از آلات رصدیه قدماء) الخ قدرمسلم اینست که عبدالرحمن خازنی از دانشمندان علوم فلکی و حکمای ریاضی دان بوده با حکیم عمر خیام و اوحدالدین انوری معاصر بودو بکمك استادان علم هیئت رصدخانه وزیجی ساخته است و تألیفات چندی در آلات رصدی و ریاضیات ازوی بیادگار مانده است از تألیفات اوزیجی است موسوم بزیج سنجری که بنام سلطان سنجر تألیف کرده نسخهٔ خطی از آن کتاب در کتابخانهٔ واتیکان موجود است شاید نسخهٔ منحصر بفرد باشد وجالب توجه استادان این فن و از اقدم مأخذ در زیجات است ایضاً نوشته‌اند که عبدالرحمن خازنی ساعت آبی موسوم به میزان الساعه ساخته است اززمان تولد ووفات او اطلاع صحیحی دردست نیست لیکن ازتاریخ تألیف کتابهای فوق چنین مستفاد میشود که عبدالرحمن خازنی بنا بنگارش وصاف تا سال ۵۲۷ هجری درساختن رصدو تألیف زیج شاهی درحیات بوده ودرسال ٤٦٧ که درمجمع اصلاح تاریخ جلالی حضور داشته لااقل اورا بیست ساله منظور نمائیم درسال ۵۲۷ تاریخ تألیف زیج شاهی وساختن رصدخانه سن او بهشتاد بالغ میشود یکی دیگر از تألیفات مهم او کتاب (میزان الحکمه) است که موضوع بحث این مقاله میباشد این کتاب بزبان عربی نوشته شده نسخه‌ای ازین کتاب نفیس بخط خوب وخوانا وتصویرهای عجیب وغریب در کتابخانهٔ اخوی حاج محمد نخجوانی هست(۱) موضوع کتاب عبارت است ازساختن ترازوها واسبابهائی که انواع اقسام هنروصنعت در آن بکار برده شده مثلا چیزی که ازچندین فلز بهم قاطی شده ساخته باشند ترازوئی درست کرده که میزان ومقدار هرفلزرا تفکیك و معین میکند ومینویسد برای یکی ازسلاطین تاجی ازطلا ساخته بودند که درساختن

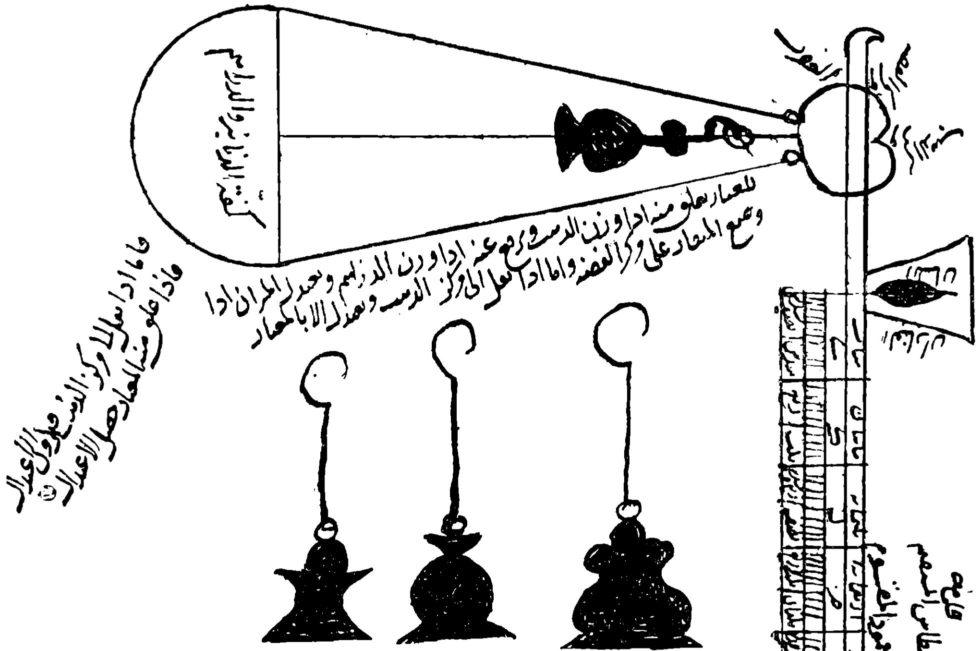
۱ــ نسخهٔ دیگری از این کتاب بخط نسخ خوب در کتابخانهٔ آقای میرزا جعفر سلطان القرائی هست لیکن متأسفانه اول و آخر آن افتاده است دکتر محمد معین استاد دانشگاه طهران درتعلیقات چهار مقاله عروضی سمرقندی نوشته‌اند که میزان الحکمه در حیدرآباد دکن چاپ شده و یك نسخهٔ خطی از ترجمهٔ فارسی میزان الحکمه در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است .

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه الثقة الحمد لله الذى لا اله الا هو الحكم الحق العدل والصلوة على جميع انبيائه ورسله
الذين بعثهم الى عباده بالعدل وخص نبينا محمد المصطفى بالشريعة السمحة العادلة وبعد
فان العدل نظام الفضائل جملة وملاك الخيرات اجمع لان الفضيلة التامة هى الحكمة وهى فى شقى
العلم والعمل وشطرى الدين والدنيا علم تام وفعل محكم والعدل يجمع بينهما وملتقى
كماليهما بناصيته نال كل مجد وبسببه حاز قصب السبق فى كل خير ولاعلائه ذروة الكمال
عرّف البارى تعالى نفسه الى اخلص عباده باسم العدل وبنوره صار العالم مستوفيا اقسام
الكمال والتمام ومستوليا على الامد الاقصى فى النظام واليه الاشارة بقوله عليه السلم
بالعدل قامت السموات والارض ولما اختص العدل بهذه الرتبة العلية والمنزلة السنية
افاض الله عليه خلع الرضا والمحبة واحبه الى قلوب عباده جملة حتى صار مالوف الطباع
ومطلوب النفوس وتراها متشوقة الى تحريه بمجهود وسعهم فان عاقهم عنه عائق او
صرفهم الى ضده صارف هوى يجدون فى انفسهم اعترافا به واقرارا بحقيته
حتى ان الجائر يستحسن عدل غيره وكذلك ترى النفوس تتالم عن كل ما كان مركبا
ليس على نظام مستقيم فيكره العوج والعوز ويتشاءم برديه وللوفا بقضيته ما جعل الله
تعالى اعضا الانسان الواقعة فى الاطراف زوجين اثنين وفى الاوساط واحدا
واحدا ثم اطمعهم الى سلوك السبل السعادة باستعمال العدل وملازمة الاستقامة
على ما قال الله تعالى واقسطوا ان الله يحب المقسطين وقال ان الذين قالوا ربنا الله
ثم استقاموا ارادة لخيرهم وافاضة الرحمة عليهم وجعله حكما بين الخليقة ورضى
به حكما على الحقيقة حتى لا يجد احد خير النجاة الا باحراز الاستقامة فى العمل ولا يسكن
احد حرم السعادة الا بتوقيع العدل فى العلم والعمل والعدل فى العلم هو تحقق المعلوم
على وجهه بطريقة مصونا عن وصمة الشك والاشتباه والعدل فى العمل نوعان
عمل وهو تهذيب الاخلاق ورعاية المساواة بين قوى النفس والقيام عليها بحسن
السياسة على ما قيل اعدل الناس من انصف عقله من هواه ومن تمامه بث النصفة
من ذويه وكف اذاه عن غيره حتى يامن الناس من شره ومعاملة وهى رعاية الانصاف
من نفسه ومعامليه فى اداء حقوقهم واستيفائها منهم فالعدل هو القوام
لامر الدين والدنيا والركن لسعادة الاخرة والاولى فمن تمسك به او بشعبة
من شعبه فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها ولعله رحمه الله تعالى

صفحهٔ اول از میزان الحکمه

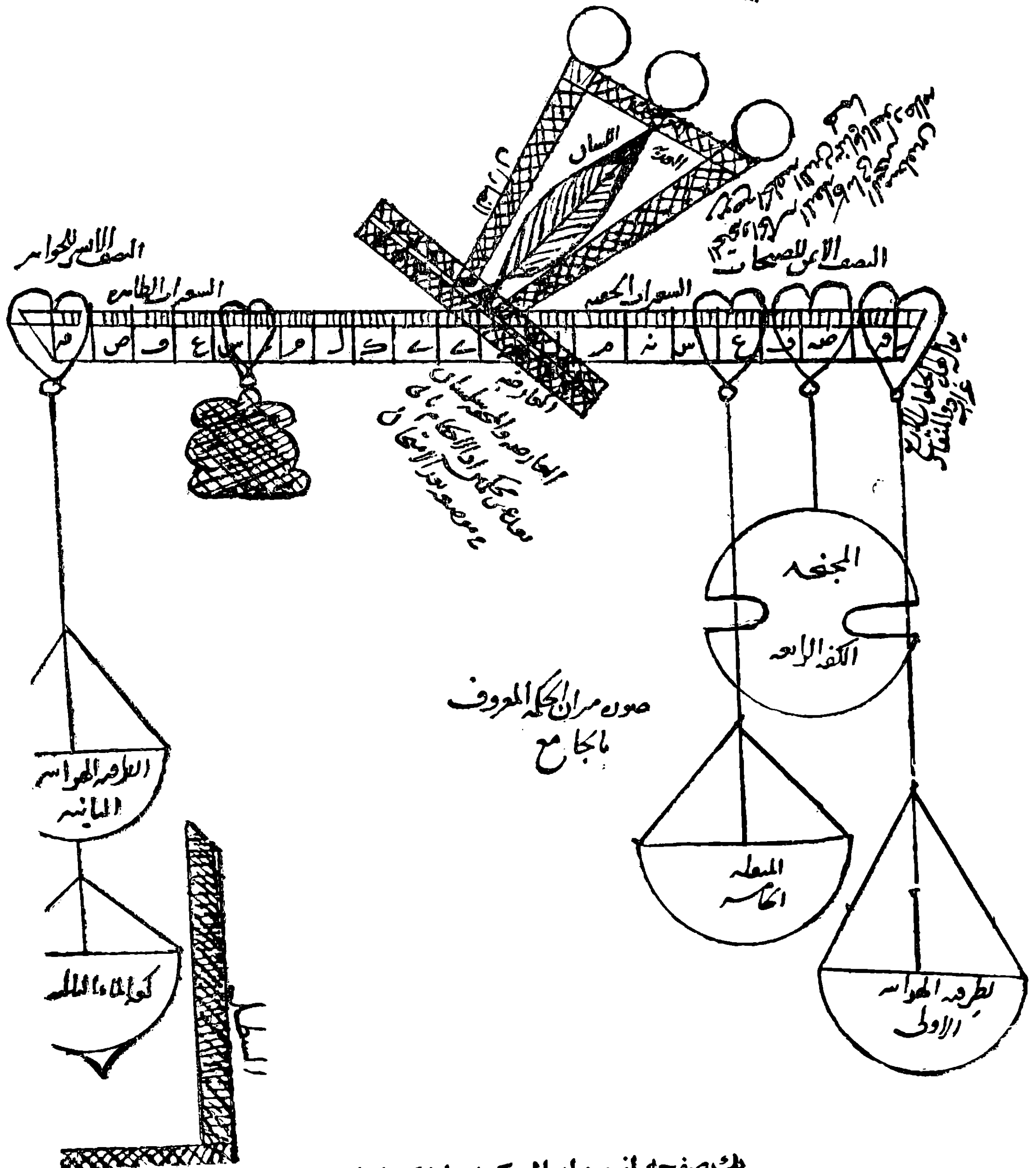
بحسبها واذا علم زنة رمانة منها بالرصد يصير الاخرى معلومة منها وذلك لان الكبرى يكون عشرة امثال الوسطى والوسطى عشرها والرمانة الصغرى جزؤ من عشر من الوسطى وهذه صورتها



شمل هذا الميزان على ستة اعضا اول عمود وارقام و نفرس ولسان وعارس وعلاقة ج مثلثة رمانات مختلفة الكبرى والوسطى والصغرى ه كفة ذات سلسلة وعقرب ورمانة معيار لوزن الذهب خاصة واما الفضة فبوزن خاليا عن رمانة المعيار الرمانة الكبرى منقار لم يكون على الخط الثاني ومنقار الوسطى في الجانب الاخر يجري على الثالث والصغرى في جانب الوسطى على الثاني

القسم الثاني في ميزان الساعات وازمانها وهو ايضا

الايمن من العمود نحو اللسان ويليها المجنحة وعلى طرف المعلم الكفة اليمنى
وعلى الطرف الآخر الكفة المزدوجة ونضع السطل المملوء الماء تحت الثالثة
ونرسلها فيه ارسالا اذا غاص فيه قليلا اعتدل الميزان واذا بلغت
قرار الماء عيل اللسان الى جانبها ميلا اكثر فاذا فرغنا مما ذكرنا تقدم
تركيبه ونصبه على هذه الصورة



يك صفحه از ميزان الحكمه با شكل ترازو

الازمان

مه	مد	مح ا	سـ ا	ما	ـے	ط ا	ح ا	د ا و	ه ا	د ا	ح ا ت	ا ا
س	ه	ه	ه	م	ه	د	ه	ا	ك	ء	ـے	ه

حسبات الدقايق — عمود ميزان ساعة واصلة وكسور ها

تمت المقالة الثامنة وبتمتها الكتاب والله اعلم بالصواب واليه المرجع
والمآب والحمد لله رب العالمين حق حمده والصلوة والسلم على خير خلقه محمد واله
وصحبه اجمعين الطاهرين وسلم تسليما كثيرا فصل
في خاتمة الكتاب وتفصيل ما في التصنيف من الالات والموازين
الموازين في الكتاب عشرة اولها الساذج المشهور ذو الكفتين والثاني الميزان
الكافي ذو ثلث كفات والثالث ذو الكفتين والعلامات والرمانة لارشميدس
والرابع ذو الشعرات والكفتين احديهما سلسلية سيارة والثانية ثابتة
لمحمد بن زكريا الرازي والخامس الميزان الجامع ذو خمس كفات للشيخ الامام
ابي حاتم المظفر الاسفزاري والسادس ميزان الصرف ذو الشعرات والمنقلة
والسابع ميزان الدراهم والدنانير يستعمل بغير وساطة الصنجات والثامن القفان
للمظفر ايضا والتاسع ميزان الارض والعاشر ميزان الازمان والساعات واما الالات
فيه فثلث فالاولى مقياس المايعات في الثقل والخفة الرومي والثانية الالة
المخروطة لرصد حجم الجواهر والفلزات لابي الريحان والثالثة مقياس رصد ما ذراع
ملتمس له وهذا اخر ما بسطت القول في الميزان على قدر ما والاستطاعة
وكل اوى على شاكلته والكريم اذا نظر فيه سيفضل باصلاح الخلل ويعذر فيما عساه
وقع من الزلل واذ قد وفينا بجميعها وعددناه في الفهرست من مقالات ميزان الحكمة
وابوابها فقد آن لنا ان نختمه ههنا حامدين لله تعالى ومصلين على نبيه محمد واله
اتفق الفراغ من تحرير هذا الكتاب منتسخا من نسخة لو بالغت في تقرير سقمها لما بلغت
معشار ه والمتوقع ممن يطالعه ان لا يذهل عن تصحيحه وسعه مفصلا ومقابلته بما عسى
يقع في يديه من نسخة صحيحة ويذكر محرره في اثناء ما يعثر عليه من الخلل فيه بالخير وصالح
الدعاء بلغه الله في الدارين سؤله وانجح له مأموله وكتب ذلك في ليلة الجمعة رابع عشر من
صفر ختم بالخير والظفر لسنة ثمان وثمانين هجرية النبوية عليه افضل الصلوة واكمل التحية

صفحه آخر از میزان الحکمه

آن مقداری نقره قاطی کرده بودند وسلطان میخواست که مقدار هریك ازطلا و نقره که در آن تاج بکار برده شده بفهمد بدون اینکه بشکل تاج خللی برسد به استادان اینفن وتألیفات ایشان رجوع کردند وقضیه حل شد ومینویسد در اینموضوع سایرین نیز کتابها ورساله‌هائی نوشته‌اند اسامی علماء اینفن را باتألیفات آنها مفصلا بیان کرده واز اشخاصیکه در اینموضوع نظر کرده‌اند بعداز حکماء یونان درزمان مأمون سندبن علی ویوحنا بن یوسف واحمدبن فضل المساح بود وبعداز آن زکریای رازی را نوشته که در اینموضوع نظری کرده ورساله‌ای نوشته وآنرا میزان الطبیعی نامیده بعداز آن ابن سینا وابوریحان بیرونی نظریات خودرا دراین باره نوشته‌اند وبعضی‌ها به این میزان کفهٔ ثالثی اضافه نموده وشرح‌هائی نوشته‌اند بعداز آن درعهد این دولت قاهره (مقصود زمان سلطان سنجر است) ابوحفص عمر الخیامی(۱) ومعاصر او ابوحاتم(۲) المظفر بن اسماعیل اسفزاری میزانی ساخته وابزاردیگری بر آنها علاوه نموده ولی باتمام وتکمیل آن اجل مهلت نداده و ناقص مانده پس از آن عبدالرحمن خازنی مؤلف کتاب ترازوهائی درست کرده وهنرها واسبابهائی بکار برده وبعضی از آنها را سه کفه وچهار کفه وپنج کفه ساخته است و میزان آبی درست کرده که ثقلت وخفت آبها وخوبی وبدی آنها را معین میکرد وترازوهائی درست کرده که مینویسد غیراز فلزات جواهرات مختلف را نیز ازحیث وزن کاملا تعیین مینماید بعد کتاب را به سه قسم وچهارمقاله تقسیم کرده ودرهرمقاله مقدماتی ذکر کرده

۱ـ آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه طهران درتعلیقات چهار مقالهٔ عروضی سمرقندی نوشته که حکیم عمرخیام رساله‌ای نوشته موسوم بمیزان الحکم در بیان یافتن وزن وقیمت چیزهای مرصع بدون کندن جواهر از آن .

۲ـ خواجه ابوحاتم مظفراسفزاری ازمشاهیر حکما ومعاریف منجمین ایرانی است که باحکیم عمرخیام وعبدالرحمن خازنی معاصر بود .

ودر کتاب تصویرهائی ازترازوهای مختلف بشکل‌قفان‌وانواع دیگر درست‌نموده وشرح هریك ازآنها را نوشته‌وترسیم نموده‌ودرسال ۵۱۵ هجری این کتاب‌را بنام سلطان سنجر سلجوقی تألیف و بخزانهٔ آن‌سلطان اهداء کرده است تاریخ تحریر کتاب اینطور نوشته شده‌و کتب ذلك فی‌لیلة‌الجمعه‌رابع‌عشر من صفروختم‌بالخیر والظفر لسنة ثمان ثمانین و ( ) هجریة‌النبویه علیه افضل‌الصلوة‌والتحیه حرره العبدالاصغر محمدبن‌المظفرالنمیوری (کذا) اصلح‌الله‌شانه) کاتب نسخه‌رقم مأت را که حتماً خمسمائه ویاستمائه بوده باشد فراموش کرده در کتاب اشکال‌متعددی از انواع ترازوهاوقفانهای مختلف‌الشکل‌هست که بطرزو نقشه‌های صحیحی‌ترسیم شده‌چند صفحه از آنها گراورشده واز نظرقارئین‌محترم میگذردعبدالرحمن خازنی طبع‌شعر نیزداشت و درآخر کتاب یك قصیده بزبان فارسی ودوصفحه‌بانشاءفارسی دربارهٔ تألیف کتاب و تعریف توصیف ترازوهای آن نوشته چند سطری از انشاء فارسی آن بانضمام قصیدهٔ آخر کتاب نوشته میشود علی‌الظاهر درموقع استنساخ این‌نسخه مؤلف وفات کرده‌بود .

قسمت فارسی کتاب

چنین گوید عبدالرحمن الخازنی رحمه‌الله که ایزد تعالی عدل‌را قوام کار دنیاوآخرت گردانید و رکن سعادت دو جهانی بود فرمود چنانك گفت‌ان‌الله‌یامر بالعدل والاحسان و آسمان زمین را آراستگی بوی‌داد چنانك رسول علیه‌السلام میفرمایدبالعدل قامت‌السموات والارض و عدل میزان‌الهیست درین جهان‌ومیزان نشان‌نفی‌ظلمست‌روزشمارو جزا چنانك قرآن‌مجیداز آن خبرداد(ونضع‌الموازین القسط‌لیوم‌لاریب‌فیه)ودرخبر است که از پلهٔ ترازوی قیامت تاپلهٔ دیگرچندانست که ازمشرق تامغرب واگرچه‌بزرگست‌آن ترازوی بقدر ذرهٔ از اعمال‌بندگان‌در

وی فوت نشود چنانك قرآن عزیز از آن خبرداد(فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرةشراًیره)واگر کسی خواهد که از آن مثالی بعیان ببیند درین جهان گو نگاه کن بترازوی حکمت که باسیار وسائط از قوه بفعل آمده است بتوفیق‌الله و تائیده و آن بصورت ترازوئی است پنج پله سه از آن ثابت ودوروان وعمود اورا قسمت کرده‌و بروی‌مراکز فلزات و جواهر رصد کرده نخستین‌سباك استادیست بی‌آتش وسخت سبك‌کار کند چه آن نشانها بروی محك امتحانست که بقوت آن هرچیزی صمیم‌وخالص او را از مغشوش آگاهی‌دهد بی‌آتش‌یگان‌یگان دوم زر گر مستقصی است که دوفلز باهم آمیخته را بعیار مختلف و دینار مضروب بی‌خلاص‌و آتش ازهم‌جدا کندبقوۀمراکز بعلم‌دقیق و آگاهی‌دهد از مقدارهریك دروقت سوم مقدری استاد است در دوفلز چون در هوا همسنگ باشند و یکی را وزن معلوم بود یا در آب همسنگ باشند ویکی را ازآن دو در هوا وزن معلوم چون انتقال افتد ازهوا بآب یاازآب بهواآ گاهی دهد ازحجم وتفاوت‌وزن‌ایشان چهارم آنك‌آن غرض اقصاست ازین ترازوآنست که جوهرئی استاد استازآنك جواهر حجری را چون یاقوت ولعل وزمرد ومروارید والماس حق را ازملون‌و مغشوش جدا کند بقوت مراکزپنجم آنك صاحب خبری‌امین است بهمه‌ترازوهای جهان (بعداز چند سطری مینویسد) ودراین‌شکل بدیع وترازوی عریب‌خاطرها مدة هزار وپانصد سال جولان کرده‌اند و هریکچندی شکلی از آن روی نموده است وبازروی درکشیده چون دردولت قاهره ثبتهاالله جمال خویش آشکارا کرد بسعی خواجه امام مظفر اسفزاری رحمه‌الله کمال شکل نیافت دعا گوی دولت عبدالرحمن خازنی دیوان‌ساخت‌ودرمراکزفلزات وجواهرات ابواب آنرا وبیان معانی آنرا برهان کرد وپرداخته بیمن دولت اعظم خلدالله ملکه‌وسلطانه‌وضاعف دولته و قدره بخزانه معموره عمرهاالله مدکره فرستاد بتوفیق‌الله و حسن هدایته

قصیده

ترازوئی که بهرسختنش(۱) دل وزان
تحیر آرد و در کار او شود حیران

نه عاقلست و بود عقل را بفعل دلیل
نه عالمست و کند علم را بخود برهان

همه عجایب عقل آمد و غرائب علم
همه بدایع فضل و لطائف کیهان

بدو توانی دانست رمزهاء علوم
وزو پدید شود سر حکمت یونان

ترازوئی بجهان در فروشنیدی کو
خزانه دار امینست و نیك بازرگان

به پنج پله کند حکم همچو پنج هواس
سه باسکون چو زمین و دو بر مثال زمان

چو ثابتات و چو سیارگان چرخ بلند
بامتحان فلزات ثابتست و روان

بدو منور گردد خواطر حکما
وزو مشمر گردد صنایع ارکان

مقومیست کزو یافتند قیمت عدل
همه لآلی بحر و همه جواهر کان

بدو بسنگ بدانی حقیقی از مغشوش
وزو بهنگ(۲) بدانی زمرد از مرجان

تراز در و زمرد ز لعل و از الماس
باعتدال مراکز دهد هزار نشان

بنند گوهر نقاد نیك او را گوی
بصرفۀ زر و صراف داهی او را دان

نه عیب گوهر بحری بر و شود مشکل
نه هنگ گوهر کانی ازو بود پنهان

ترازوی از کشش سنك و سیم آگه نیست
درین ترازو سیم از حجر شناخت توان

شنیدۀ که بروز شمار واحد بار
کشد جواهر اعمال بندگان بنشان

برین ترازوی حکمت از آن ترازوی حشر
دلیلهاست یکایك چو آفتاب عیان

به حبۀ نکند میل ازین بسختن مال
بذرۀ نشود فوت فعل خلق در آن

۱ـ سختن بمعنی وزن کردن و سنجیدن است.

۲ـ هنگ بمعنی وزن و سنگینی است ـ برهان

بدین ترازو دانی نبهره(۱) از خالص — بدان ترازو دانی قبایح از احسان

هزار دانا گشت اندرین صفت عاجز — هزار خاطر کرد اندرین عمل جولان

کسی ندانست این سر و آشکار نکرد — مگر که عبدالرحمن بدولت سلطان

خدایگان جهان را خزانه‌ایست بزرگ — بتیغ بستده از بهر خسروان جهان

خزانهٔ که برو فضل ایزدی خازن — خزانهٔ که دراو سعد مشتری وزان

بدر بحری آباد و گوهر کانی — بزر و سیم چو چرخ از کواکب آبادان

خدایگان جهان مملکت مزین کرد — بدین خزانهٔ پر گوهر و بدین میزان

بگنج معتبر این ترازوی حکمت — بماند نام جهان بخش شاه جاویدان(۲)

۱ـ نبهره بفتح نون و با بمعنی قلب و ناسره است ـ برهان

۲ـ مقصود سلطان سنجر است

۱۹

معرفی کتاب مجمع محمود

هیئت تحریریهٔ دانشکدهٔ ادبیات از بنده تقاضا فرمودند که در بارهٔ کتاب مجمع محمود تألیف محمود میرزا قاجار شرحی نوشته کتاب نامبرده را معرفی نمایم حسب الامر شرح کتاب نامبرده ومعرفی آن بمطالعهٔ قارئین محترم میرسد کتب خطی که هنوز بطبع نرسیده ودر کتابخانه‌های خصوصی از نظرها پنهان است معرفی آن بجامعهٔ ادب دوستان از اهم فرایض است .

مجمع محمود کتابیست خطی ادبی تاریخی تألیف محمود میرزا پسر ششم یا هفتم فتحعلیشاه قاجار که بنام پدرش نوشته محمود میرزا در میان پسران فتحعلیشاه ادیب فاضل شاعر ودانشمند بوده واز سایر علوم نیز بی بهره نبود این مجموعه نه کتابست که شرح وتفصیل آنها ذیلا نوشته میشود این کتاب باخط نستعلیق زیبا در روی کاغذهای آهاری شده نوشته شده طول کتاب چهل وعرض آن بیست هفت سانتیمتر است نه عدد سرلوح دارد کلیهٔ صفحات کتاب ۷۳۰ صفحه بوده وبا جدولهای طلا و آبی جدولکاری شده و هر صفحهٔ آن ۲۵ سطر و هر سطر ۱۷ سانتیم بایك جلد منقش گلدار اصفهان مجلد شده است روی جلد طرف راست اینمصرع ثبت شده (بخ بخ از مجمع محمود که اوراق نگارش) درطرف دیگر مصرع آخر (از پریشانی ایام پریشان نشود) ثبت شده در قسمت پائین جلد طرف راست کلمهٔ (مجمع) ودرطرف چپ (محمود) مسطور است

بتاریخ۱۲٤٦ این کتاب ازحیث خط وتذهیب بسیار عالی انجام پذیرفته .

اول کتاب

اول‌دفتر بنام ایزد دانا صانع وپروردگار وحـی و توانا خدائی را سپاس لازم است که‌ذات پاکش از همهٔ علت مبرا ومعری است پروردگاری که پیش از بنای عالم هستی بچندین هزارسال جزئیات و کلیات جهان در نزد ذات‌همایونش مرتسم و مشهود بود وصور اشیا در برمشاهدهٔ علمی او پیدا وهویدا هرسری که برخلاف حکمش[بود] از بخت نامساعد بسی رنج دیدوهر که شاهراه بندگیش پیمود عاقبت محمود آمدبعداً شمه‌ای دردیباچهٔ کتاب قلمفرسائی کرده وفهرست‌نه کتاب‌را بدینطریق بیان میکند :

۱ ـ (سفینةالمحمود) از صفحهٔ ۱ الی ۲٤۹ در ذکر شعرای معاصر .

۲ ـ (منتخب‌المحمود) از صفحهٔ ۲۵۱ الی ۲۷۱ در ذکر احادیث ومعجزات حضرات خاتم‌الانبیاء ﷺ .

۳ ـ (گلشن‌محمود) ازصفحهٔ ۲۷۳ الی ۳۱۱ درتفصیل‌وتعداد اولادواحفاد فتحعلی‌شاه‌قاجار ذکوراً واناثاًحیاًومیتاًوتاریخ‌زندگانی آنها و شرح‌حال‌هریك‌از اخوان مؤلف که حکم روای کجا وعلم‌حکمرانی درچه مملکت‌برپای‌دارند .

٤ ـ (نقل‌مجلس)درحاشیه‌مسطوراست‌دراسامی‌زوجات‌ودختران‌فتحعلیشاه .

۵ ـ (مخزن‌المحمود) از صفحهٔ ۳۱۲ الی صفحهٔ۳٤۰ در کیفیت احوال عرفا وکرامات و خوارق‌عادات که ازایشان بظهور رسیده.

٦ ـ (تذکرةالسلاطین)ازصفحهٔ۳٤۳ الی ٤۰۹ تاریخ‌مفصلی‌است‌ازکیومرث تا فتحعلی‌شاه قاجار .

۷ ـ (محمودنامه) از صفحهٔ ٤۱۱ الی ٤٤٦ توقیعات دلکش وحکایات خوش را حاویست .

۸ - (درر الحمود) از صفحهٔ ٤٤۹ الی ٦۳۹ مدایح و قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات از مؤلف .

۹ - (بیان المحمود) از صفحهٔ ٦٤۰ الی ۷۳۰ سفینه ایست از شعرای متفرقه .

شرح نه کتاب فوق قرار ذیل است کتاب اول سفینة المحمود است مؤلف در اینخصوص چنین نگاشته اما بعد این زاویه نشین گوشهٔ عزلت و این مستمند کاشانهٔ غربت محمود قاجار که شاخی از نهال گلستان سلطنت و بری از بوستان عزت است مصدع ناظرین میگردد و موجب کلفت مستمعین میشود که درسال خجسته فال ازهجرت پیغمبر ﷺ یکهزار ودویست وچهل گذشته بود در روزگار فرخنده آثار حضرت صاحبقران اعظم شیخ الملوك ورأس السلاطین ابو المظفر خاقان پاکزاد خوش نهاد السلطان فتحعلی شاه قاجار طول الله عمره باقتضای بنده پروری وغلام نوازی به من بی بضاعت هیچ مدان از طرف قرین الشرف آن پادشاه عالم پناه حکم به تألیف کتابی در ذکر شعرای معاصرین رفت وامر باجتماع اشعار آبدارشان شد سالی چند پیش ازین بـه پسران خوش بیان ومنشیان رطب اللسان این امر همایون ظهور بهمرسانید از آنجائیکه طبع عالی خسرو خسروان چون همت بلندشان سرشار است نیك و بدی که درضبط اشعار و خوب وزشتی که دراحوال موزونان ثبت گردیده بود مقبول طبع مشکل پسندشان نبود تا درین روزگار باین ضیعف امر بانجام آن رفت واین مخزن لئالی و گنجینهٔ درازی را تألیف و به (سفینة المحمود) موسوم نمودم .

مؤلف سفینة المحمود را بچهار مجلس قرار داده مجلس اول در بیان نتایج افکاروا حوال شاهنشاه اعظم و نوباوگان سلطنت میباشد دراین مجلس اول شرح حال فتحعلی شاه قاجار و اشعار او را نوشته دوم شرح حال شاهزاده محمد علی میرزا متخلص به دولت و اشعار او . سوم شرح حال محمدقلی میرزا متخلص بخسروی و اشعاراو . چهارم شاهزاده محمدتقی میرزا متخلص بشوکت واشعار او . پنجم شرح حال علینقی میرزا متخلص بوالاواشعار او . ششم علیشاه مدعو بظل السلطان متخلص

بعادل واشعار او . هفتم شاهزاده شیخعلی میرزا متخلص بشاپور واشعاراو . هشتم شاهزاده عبدالله میرزا متخلص بدارا واشعاراو . نهم شاهزاده حیدرقلی میرزا متخلص بخاور واشعار او . دهم شاهزاده همایون میرزا متخلص بحشمت واشعاراو. یازدهم الله‌ویردی میرزا متخلص به بیضا واشعار او . دوازدهم شاهزاده احمدعلی میرزاو اشعار او . سیزدهم شاهزاده جهانشاه میرزا متخلص بجهان و اشعار او . چهاردهم نواب محمد حسین میرزا واشعاراو. پانزدهم نواب طهماسب میرزا متخلص بسرور و اشعار او . چهار نفر دیگر از امراء درآخر اینقسمت با اشعار آنها نام برده ظهیرالدوله ابراهیم خان متخلص به‌طغرل سلیمانخان متخلص بعزت محمد قاسمخان متخلص بشوکت اللهوردیخان متخلص به حاجب .

مجلس دوم ازسفینة‌المحمود دربیان خیالات وزراء وارباب دانش که‌پیشکار ومنظور شهریار وهردیار بودند دراینقسمت شرح حال چهار نفرازشعرای‌درجه اول دورهٔفتحعلی شاه را بدین ترتیب بیان نموده واشعاری ازآنهامفصلا نوشته‌است اول میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله متخلص به نشاط . دوم میرزا بزرگ قایمقام سوم فتحعلی‌خان صبا . چهارم محمدحسین‌خان متخلص بفروغ مشهور بخانلرخان.

مجلس سوم ازسفینة‌المحموددر بیان خیالات شعرای بلاد ایران‌زمین وغیره به ترتیب حروف وآنرا به‌پنج مرتبه قرار داده مرتبهٔ اول درذکر شعرای عراق دراینقسمت مجملی درذکر ولایات واسامی شهرها و قصبات آن ناحیه قلمفرسائی کرده وقریب ۲۱۸ نفر ازشعرای‌معاصرین عراق بقرارزیرنامبرده واشعارآنهارا نوشته است .

اسامی شهرها وقصبات عراق

طهران اصفهان کوپا نایین زواره اردستان فریدن چهارمحال

کروند قمشه سمیرم کاشان جوشقان نطنز قم ساوه یزد ابرقو
کلپایکان فراهان سلطان‌آباد بروجرد سربند دارالنشاط نهاوند ملایر
تویسرکان شرا همدان اسدآباد قزوین طالقان زنجان کروس سنندج
کرمانشاهان خرم‌آباد .

فهرست اسامی شعرای عراق

امید آذر ادیب اسیری آشنا اسیر احسن آرزو امید آفرین
اسیر اخکر اشراق انور آزاد آذری آق‌بابا انیس اکبر آتش
الفت امید اختر اخکر امید انیس پرتو پریشان بیخود بنا برهان
پروانه بیضا باقی بزمی بهجتی جواد جناب جلیس جلال جذبه جاوید
دامی مصور دانش دبیر هاتف همایون هجری واله وامق وفا وفا
وامق واثق وفا وفائی زیائی حسن حلوائی حیرت حبیب حسرت
حجاب حسینی حیران طبیب طبری طرب طرفه طلعت طبیب طالب
طبیب طبیب یاری یغما کشته کاظم گلشن کوکب کامی کوثر مایل
معتمر مشفق منصور مهدیخان کلهر محیط مشتاق مغلق مجید مجرم
مشرب مظهر مهجور مونس مایل میرزا محمد بیك آقا مهدی مونس
مشفق مدهوش معلم محمدتقی‌بیك مایل مسرور محنت مذنب منت
موحد مولا مجید مایل میرزا محمد حسن موحد مطلع نور علی شاه
نوائی نظیر نصیب میرزانصیر نیازی نیازی نصرالله‌خان ناصر نظیر نشاطی
نشاء نوید نامی سپهر سحاب سرور سروش سخا سالم ساحل سرباز
ساغر سالك عندلیب عاشق علی عامی عارف عیشی عشرت عابد عامی
عارض عذری عالم عاصی عارف علی عنایت فطرت فروغی فردی فدا

فدائی فروغ صفائی صهبا صافی صفا صباحی صافی صبور صفائی صفائی صبور صافی آقامحمدصادق قطره قانع قتیل قضائی راوی رفیق رفیعی رافع رهی ملارضا راهب رهی رهبان شرر شیدا شعله شیدا شیدا شیدا شائق شهیدی شوخی شکیب میرشمس‌الدین شباب شعف شمیم شائق شاهد تقی تراب ثمر خرم خرم شیخ خالد ذبیح ظریف غیرت غالب غنی.

مرتبهٔ دوم دربیان‌خیالات شعرای فارس دراینقسمت اندکی ازاطواراحوال مملکت فارس واسامی شهرها وقصباب آن ناحیه ذکر کرده و اسامی ۳۳ نفراز شعرای معاصر فارس را قرارذیل‌نامبرده واشعاری ازآنها نوشته.

اسامی شهرها وقصبات فارس

شیراز کوه‌کیلویه کازرون خشت مرودشت داراب فسا فیروزآباد جهرم لار شمل‌مینا سواحل و بنادر قیروکازری فرك کله‌دار اردکان آباده برازجان.

اسامی شعرای فارس

ابوالقاسم بیدل بسمل بهار بیمار میرزاجانی آقاهاشم وصال حاجب حبیب طایر طرب طبیب کوکب مشفق محروم منظور منعم مخلص مفتون نیاز ساغر سائل عالی فردوس صفا شهرت تسلی خاور خادم خرم خرم.

مرتبهٔ سوم دربیان خیالات شعرای خراسان وهندوستان دراینقسمت‌مجملی ازکیفیات مملکت خراسان واسامی‌شهرهاوقصبات آن ناحیه ذکرنموده و قریب

۳٤ نفرازشعرای خراسان وهندوستان باشرح حال واشعار آنها ذکرنموده است.

اسامی شهرها وقصبات خراسان

خراسان ابیورد اسفرار اسفراین ترشیز جنابد جاجرم جوین جام خبوشان خواف سبزوار سمنان سیستان طوس غرجستان غزنین غور قاین طبس نیشابور تربت قوچان کلات رونه نساء هرات استرآباد جرجان دامقان .

اسامی شعرای خراسان

آزاد اقدسی بینوا پروین بیدل جدائی جوهری درویش دانش درویش‌علی‌پرست هما همدم وافق حقیر حریف میرزا حسین حشمت حسرت مشتاقعلی منتخب ندیم نوا عاشق زضاقلی میرزا شهاب شرر میر شمس‌الدین توفیق تیمور خرم خرم حقیر خطیب .

مرتبهٔ چهارم دربیان خیالات شعرای مازندران و گیلان دراینقسمت اسامی شهرها وقصبات مازندران و گیلان را ذکر کرده و۳۲ نفر ازشعرای معاصر آن ناحیه را بااشعار آنها ذکر نموده است .

اسامی شهرها وقصبات مازندران و گیلان

رشت لاهیجان فومن شفت کسگر انزلی آمل ساری بارفروش اشرف هزار جریب سوادکوه نور کجور کلارستان تنکابن لاریجان

فهرست اسامی شعرای مازندران و گیلان

اقبال اختر چاکر چماقلو وفا واقف ملاحسین حزین طوفان کوکب مسکین ملامحمد مفتون مشفق مظهر مطیع مونس نوری ندیم نوائی نشاطی ناظر سلطانی سیدرحیم عزیز عارف فکرت صاحب صفا شحنه خسرو خاطر.

مرتبهٔ پنجم دربیان خیالات شعرای آذربایجان دراینقسمت قدری از ذکر آب وهوا و کیفیت احوال مردمان آذربایجان واسامی شهرها وقصبات آن ناحیه ذکر کرده و ۱۷ نفر از شعرای معاصر آذربایجان باشرح حال و اشعار آنها نوشته است.

اسامی شهرها وقصبات آذربایجان

اردبیل اهر مشکین سراب خلخال تبریز مرند ساوجبلاق سلماس خوی شبستر دیلمقان تالش مراغه ارومی صاینقلعه.

فهرست اسامی شعرای آذربایجان

آشفته بنده برقی چشمه واله طوطی یوسف بیگ مفتون میرزامحمد مشعوف مهدی‌بیگ نصرت نشاء قابل خاور خسرو خاوری.

مجلس چهارم ازسفینةالمحمود در کیفیت احوال مؤلف است چند سطری‌از مقدمهٔ آن‌جهةدانستن‌سبک‌انشاءمؤلف‌نوشته‌میشود . نام‌این گمنام‌بی‌نام‌محموداست تولد بعالم اندوه وغم روز سه‌شنبه دوازدهم شهر صفرالمظفر سنهٔ یکهزار ودویست و چهارده اتفاق افتاده چهار سال در حجر والده و گوشهٔ مهد آسوده بودم چون

دبیر عطارد قلم صدراعظم میرزا محمد شفیع ازپیشگاه شاهنشاهی تقاضا به‌پرستاری
و نگهداری بعضی از ملك زادگان کرد وجنابش را در چهل و شش پسر مختار
فرمودند که هر کدام با عاقبت اندیش او محمود آید اختیار کند چشم متاع
بینش دردکان هنر بمن افتاد وازکاخ شاهانهٔ بکلبهٔ محقرانهٔ خود منزلم داد الحق
آنچه سزای خدمت بود عمل کرد دوازده سال باینحال شب وروزمقیم باب‌صدارت
بتجارب هنر و تحصیل علوم مشغول بودم بعضی اوقات دررکاب شهریاری بذهاب‌و
ایاب همسفر بودم دوسه سفر بدارالسلطنهٔ تبریز واوجان اتفاق افتاد سه چهارسفر
بچمن سلطانیه میسر گشت پس‌از چند سال حسب‌الامر پادشاهی مرا بقصبهٔ‌نهاوند
که اینك برامصار از نزاکت واعتبار طعنها دارد روانه نمودند وصاحب اختیاری
این ضعیف به‌آنجا محول شد چندی مقیم آنجا شدم که آسمان بیوفا عمر جناب
صدارت مآب را در خراب آباد قزوین بآخر رسانید یك چندی درنهاونددراسب
تازی وتیراندازی اوقاتی مصرف میکردم چنانچه بیاد دارم سپاهیان محض برای
تماشا می‌آمدند وسران سپاه باستادی ومهارت من‌اعتراف آوردند رنج به‌من‌ماند
و کسم آفرین نخواند پنداشتم این مایه را پایهٔ نیست بمشق خط و تعلیق اوقات
مصروف ساختم شیوهٔ خطم باعث خط وربط ارباب فن آمد و صفحهٔ سیاه مشقم را
خوش نویسان سرمشق خود نمودند بجز حسرت طرفی نه‌بستم وبیك کلمه‌تحسین
شاد نگردیدم گفتم مگر فتح باب ازنجوم واحکام کرد ودرآن فن‌کاری کرداگر
هیچ مقدور نگردد سبب وبال اختر بختم مشخص گردد غنیمت است مدتی درآن
زحمات بودم ازکوکب طالع خود پست‌تری درآسمان نیافتم .

باچنین عمری که پیش ازبرق‌نیست　　گر بگریی ور بخندی فرق نیست

بخاطرم آمد که ازعلم طب وحکمت الهی ریاضتی کشم تاراحت‌شوم زمانی
متمادی درآن باب‌استراحت وخواب‌را برخود حرام‌نمودم بهر کس گفتم‌طبیبم‌تن
بدرد میداد ودرمانم میخواست چون چنین‌دیدم ازین دوعلم نیزچشم بستم چندی

درساختن عمارات خوب وقصور مرغوب قدم نهادم با بضاعت مزجات باندك وقتی قلعه‌های روئین دژ و کاخهای همایون وسراهای عالی ومدارس ومساجد که‌هر یك مقام‌محمودند در نهاوندبهشت مانندمهیا گردیدلیکن کنگره بروجش آیهٔ حسرت خواندن گرفت وازصفحهٔ گلزارش خار ندامت شکفت غنچه‌های مراد برایم گل حسرت آمد بی‌محابا در کوی و برزن شهر عشق قدم نهادم در آنملك نیز از آن حرف آشنائی ندیدم و نشنیدم گفتم ذلت تمام ازعزت ادای کلام منظوم ودانستن علم عروض وقافیه واوزان شعر مرفوع خواهد گشت پس بشوق بی نهایت و سعی بیرون ازدرایت میل بتألیف کتابهای مفید نموده نظماً و نثراً چهل هزار بیت بیادگار ازخود گذاشتم بالجمله امسال که سال اندر هزار ودویست و چهل است سفر سلطانیه وزیارت خاکپای همایون شهریاری بنده نوازم روزی‌آمد میل‌خاطر مبارکش به تألیف کتابی در کیفیت احوال و اقوال شعرای معاصرین و اخوان انصاف آیین یافتم لابد قلمی از قلمدان دانش بیرون آوردم وهمت به تألیف این کتاب نمودم دراین حالت چشم آن دارم که دیدهٔ مروت گشایند و چشم رحمت بمن آرند سیما حضرت ظل‌اللهی که اگر بخواند محمودم ور براند مردود .

کتاب دوم ازمجمع محمود (منتخب‌المحمود) است که درذکر احادیث و معجزات خاتم‌الانبیاء صلعم میباشد . کتاب سوم ازمجمع (گلشن‌محمود) موسوم است دراین کتاب شرح وتفصیل وتعداد اولادفتحعلی شاه را ذکوراً واناثاً باتاریخ زندگانی ایشان بطور تفصیل بیان نموده هر کدام ازآنها طبع شعری داشته اشعار او را نیز نوشته اولاد ذکور فتحعلی شاه را چهل وهشت نفر نوشته واسامی آنها بقرار زیر است :

۱ــ محمد علی‌میرزا متخلص بدولت ۲ــ محمدقلی میرزا متخلص‌بخسروی ۳ــ محمد ولی میرزا متخلص بوالی ٤ــ عباس میرزا نایب‌السلطنه ٥ــ حسینقلی

میرزا ٦ـ حسنعلی میرزا ٧ـ محمد تقی میرزا متخلص بشوکت ٨ـ علینقی میرزا ٩ـ شیخعلی میرزا متخلص بشاپور ١٠ـ علیخان ظل‌السلطان ١١ـ عبدالله میرزا متخلص بدارا ١٢ـ اماмویردی میرزا متخلص بداور ١٣ـ محمدرضامیرزا متخلص بافسر ١٤ـ بنده درگاه محمود متخلص باسم‌خود ١٥ـ حیدر میرزا متخلص بخاور ١٦ـ همایون میرزا متخلص بحشمت ١٧ـ اللهویردی میرزا متخلص به بیضا ١٨ـ اسماعیل میرزا ١٩ـ احمد علی میرزا مختلص باسم خود ٢٠ـ علیرضا میرزا ٢١ـ کیقباد میرزا ٢٢ـ بهرام میرزا ٢٣ـ شاپور میرزا ٢٤ـ ملك قاسم میرزا ٢٥ـ منوچهر میرزا ٢٦ـ هرمز میرزا ٢٧ـ ایرج میرزا ٢٨ـ کیکاوس میرزا ٢٩ـ شاهقلی میرزا ٣٠ـ محمد مهدی میرزا ٣١ـ کیخسرو میرزا ٣٢ـ کیومرث میرزا ٣٣ـ جهانشاه میرزا ٣٤ـ سلیمان میرزا ٣٥ـ فتح‌الله میرزا ٣٦ـ ملك منصور میرزا ٣٧ـ بهمن میرزا ٣٨ـ سلطان محمد میرزا ٣٩ـ سلطان سلیم میرزا ٤٠ـ سلطان مصطفی میرزا ٤١ـ سلطان ابراهیم میرزا ٤٢ـ سیف‌الله میرزا ٤٣ـ یحیی میرزا ٤٤ـ زکریا میرزا ٤٥ـ محمد امین میرزا ٤٦ـ سلطان حمزه میرزا ٤٧ـ سلطان احمد میرزا ٤٨ـ طهمورث میرزا .

کتاب‌چهارم ازمجمع (نقل مجلس) موسوم است این کتاب را به‌سه‌مجلس تقسیم نموده مجلس اول اسامی وشرح حال بعضی ازبنات حمیده صفات فتحعلی شاه را که شاعره بودند بااشعار آنها ذکر نموده عبارت از یازده مخدرات است باسامی زیر :

هلال طیبه ملك مخفی عفت سلطان عصمت فخری صاحبه تاج‌الدوله ضیاء .

مجلس دوم شرح حال بعضی از مخدرات پردهٔ عصمت و عفاف حرم سرای پادشاهی و بعضی‌ازرنان اخوان مؤلف که شاعره بودندنوشته واسامی آنها بدینقرار

عدد صفحه ۱۵۸

کتاب نصایح الملوک که شیخ تاجی زاده ترجمه بفارسی کرده است از کتاب
انیس العارفین

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی منتهای حضرت آن خدای را
که مستحق حمد و ثنا و جوب وجود اوست و وجود
جمله ممکنات مستفاد از فیض وجود اوست
و ذات او عزّ شانه از تغیّر و تکثّر و مشاکلت
مکان و مناسبت زمان منزه است

صفحه اول از نصایح الملوك

جون مدتی که سلیمان را پادشاهی بانقراض پیوست
وزمانه دروی سپری شد از روی حکمت و کمال
عظمت در مغاره هر سال کشوده شدی یکبار و آن
جون عیدی و جشنی خلق عالم پیدا کرده بودند و برا ساس
و ارکان پادشاهی آیین بستندی بعد از نماز شام جمله
از مغاره بیرون آمدندی و در مغاره باز مسمط
شدی بعد از زمانهای بسیار سال موسم جشن رسیده بود
از هر اطرافی خلق جمع شده بود ازان قوم سه نفر
شیخ سر و پای برهنه هم در مغاره رفته بودند
و دران تخت خسروی مرصع متحیر و حیران مانده
بطمع انکه شب در آید و ازان تخت جیزی بستانند

صفحهٔ ۱۵۴ از نصایح الملوک

است : آقا صاحبه مستوره نوش عفاف قمر .

مجلس سوم درذکر شعرای نسوان سایر بلاد ایران است و اسامی آنها بدینقرار است : زیور حیاتی رشحه شهناز واسامی بعضی از شعرای نسوان روزگـار سلف را نیز عـلاوه نموده بدینقرار : لاله خاتون مطربه مهری مستهتی نورجهان بیکم عایشه عصمت عفتی.

کتاب پنجم از مجمع محمود (مخزن المحمود) است در این کتاب اسامی وشرح حال ۷۳ نفر از عرفا و مشایخ عرب و عجم را باوضاع و احوال و روایات آنها مفصلا بیان نموده .

کتاب ششم از مجمع محمود تذکرة السلاطین است دراین کتاب ازپادشاهی کیومرث تا پادشاهی فتحعلی شاه قاجار به ترتیب زیر تاریخ سلاطین را مفصلا ذکر نموده است :

پیشدادیان کیانیان ساسانیان بنی امیـه صفاریه سامانیان بنی عباس غزنویان غوریان دیلمیان آل بویه طبقهٔ اول سلجوقیان طبقهٔ دوم سلجوقیان اتابکان اسماعیلیان قراختائیان سلاطین مغول ایلکانیان کورکانیه سلاطین صفویه افشاریه زنـدیه تا رسیده بقاجاریه و شرح حال سلسلهٔ قاجار را بطور تفصیل از فتحعلی خان قاجار تاسلطنت فتحعلی شاه بیان نموده اسامی حکام ولایات که اغلب آنها پسران فتحعلی شاه بودند نوشته همچنین شرح احوال نه صنف ازطبقات ورجال دورهٔ فتحعلی شاه را بدین طریق ذکر نموده صنف اول اقربا و منشیان . صنف دوم امراءِ قاجار . صنف سوم وزراء . صنف چهارم سران سپاه . صنف پنجم علماءِ ومجتهدین صنف ششم حکمای الهیین . صنف هفتم عرفا . صنف هشتم شعرا . صنف نهم منجمین اسامی صنف هشتم را که شعرای دورهٔ فتحعلی شاه است از نظر قارئین محترم میگذرانیم فتحعلی خان صبا که در تاریخ وفات وی مؤلف کتاب قصیده و مادهٔ تاریخی گفته که چند بیت نوشته میشود :

ایدریغا که منکسف گردید | مهر تابان آسمان سخن
داد کز کین دهر حادثه‌زای | رفت بر باد خاندان سخن
ایدریغا به مهد خاك آسود | مهدی آخرالزمان سخن
آه وافسوس بست رهزن مرك | راه از کین بکاروان سخن
حیف وصدحیف ازصبا کش طبع | بود دریای بیکران سخن
الغرض رفت چون بسوی جنان | آن کهن میر دودمان سخن
گفت محمود بهر تاریخش | حیف شدازجهان جهان سخن ۱۲۳۸

میرزا سید محمد متخلص بسحاب محمدحسین خان متخلص بطایر شیرازی میرزا محمدعلی آشتیانی متخلص بمایل میرزا تقی علی آبادی متخلص بصاحب میرزا رحیم شیرازی متخلص به‌بیدل میرزا محمدرضای اصفهانی متخلص به‌منصور میرزاصادق وقایع نگار مروزی متخلص بهما میرزافضل‌الله‌شیرازی متخلص بخاوری میرزامعصوم کوزه کنانی متخلص بخاوری حسنعلی بیگ متخلص به‌شرر میرزا یوسف همدانی متخلص بطرب میرزا عبدالله خراسانی متخلص بشهاب آقامحمد کاظم واله حاج سید محمد فریدنی متخلص بآتش احمد بیگ متخلص باختر محمد باقر بیگ متخلص به نشاطی سید ابوالحسن جندقی متخلص بحریف مهدی بیگ شقاقی میرزا احمد متخلص بکشته کاشانی آقا حسن نهاوندی معلم میرزا محمد علی کشمیری متخلص بآزاد میرزامحمود مازندرانی متخلص بچاکر میرزا عبدالوهاب اصفهانی متخلص بقطره میرزا ابوالحسن نهاوندی متخلص بامید میرزاجعفر نهاوندی متخلص بساغر یوسف نهاوندی متخلص به‌انیس عبدالله بیك متخلص بوفائی آشتیانی در آخر این کتاب بعضی ازظرافتهای دلکش و برخی ازعجائب ایام و حکایات شیرین ومطایبات شنیدنی سخن گفته است .

کتاب هفتم ازمجمع محمود محمودنامه است این کتاب عبارت از بعضی توقیعات و مراسلات ورؤیای صادقه است کتاب هشتم دررالمحمود عبارت است ازمدایح وقصاید

وغزلیات و قطعات و رباعیات از صفحهٔ ٤٤٩ الی صفحهٔ ٦٣٨ ، از مؤلف کتاب که قریب ۱۹۰ صفحه است هر صفحه پنجاه بیت بانضمام حواشی در حدود دوازده هزار بیت است .

کتاب نهم از مجمع محمود (بیان المحمود) است سفینه‌ایست ازشعرای سابق ولاحق واشعار آنها که شرح‌وتاریخ ندارد درآخراین کتاب‌میرزا محمدتقی متخلص به سپهر قصیده و مادهٔ تاریخی گفته که‌چند بیت نوشته میشود .

دربیان خوش که این فرخ بیان‌آراستی
جبرئیل‌آراست گوئی معنی فصل‌الخطاب
باری این نامه چو نامی شد ز نام‌شهریار
دادگر فتحعلی شـد خسرو مالك رقاب
زد بتاریخش رقـم کلك همایـون سپهر
(کاین‌بیان‌ازهرزبان‌محمودچون‌چارم کتاب)

۱ ۲ ٤ ۱

محمود میرزا نیز درتاریخ تألیف‌مجمع محمود قصیدهٔ بسیار شیوائی سروده و مادهٔ تاریخ تألیف کتاب را نیز گفته است :

بخ‌بخ از مجمع محمود که‌اوراق نکوش
از پریشانـی ایـام پریشان نشود
ننگرد تا بمعانـی بدیعش هـرگـز
مرد دانای سخن سنج سخندان نشود
مشکل عقل جهاندیده نگردد آسان
هم‌ازین‌مجمع اگر مشکلش آسان‌نشود
بحـر امواج معانیست کـه باقطرهٔ او

همسر البته یم و قلـزم و عمـان نشود

گلشنش را که بود غیرت گلزار جنان

دست فرسود خزان از بد دوران نشود

پیش خورشید اگر مخزن او باز کنند

تادم حشر دیگر ظاهر و رخشان نشود

فردی از منتخبش گر بر حسان خوانند

عجب ار واله ازین مرحله حسان نشود

وصف دیوانش نه در قوهٔ تقریر بـود

زین نکوتر بجهان دفتر و دیوان نشود

فردی ازدفتر او خواند اگرشاطر طوس

نیست منصف اگر از گفته پشیمان نشود

ثانی سبع مثانیش توان خواند ارچه

گفتهٔ کس بجهـان ثانی قران نشود

چکند شاعرشروان اگر از خجلت طبع

سوی در بند عدم راست ز شروان نشود

این فصاحت که دراوهست گرا گه گردند

از خجالت بعـرب قصهٔ سحبان نشود

الغرض گشت چواین مجمع مرغوب تمام

بطریقی کـه در آفاق بـه از آن نشود

خواست محمود چو ازپیرخردتاریخش

گفت(این مجمع محمود پریشان نشود) ۱۲۳۵

۲۰

تحفة الملوك یا نصایح الملوك

در آداب واخلاق واندرزو نصایح کتابهای زیادی نوشته‌شده لیکن اغلب آنها خطی بوده ودر گنجینهٔ کتابخانه‌ها بلااستفاده ومتروك مانده است احدی از آنها اطلاعی ندارد کتاب تحفة الملوك نیز از آن کتابهای قدیمی پرارزش میباشد که‌درسال ۱۳۱۷ شمسی بهمت کتابخانهٔ طهران ازروی نسخهٔ خطی موزهٔ بریطانی لندن‌چاپ شده ومقدمهٔ فاضلانه‌ای بر آن نوشته شده یکی ازبهترین کتب اخلاق و آداب‌است که‌درقرن‌هفتم یا کمی بعدازآن تألیف شده متأسفانه نام مؤلف کتاب‌وزمان‌تألیف آن درست معلوم نشده بنا بنگارش نویسندهٔ مقدمه بین ربع اول قرن هفتم وربع آخرقرن‌هشتم تألیف شده دلیل‌نویسندهٔ‌مقدمه اینست که درصفحهٔ ۱۱۲ تحفة الملوك مؤلف اشاره بظهوروهجوم تاتاربشهر دربند نموده و آنواقعه را درحدود سنهٔ ۶۱۸ هجری نوشته‌بنا براین‌بعدازآن تاریخ‌تألیف‌شده وقبل‌ازسنهٔ ۷۶۱ میباشدبعلت آنکه تاریخ تحریر نسخه موزهٔ بریطانی است که مأخذ کتابخانهٔ طهران است پس‌ما بین این دوتاریخ این کتاب‌تألیف شده بنام مؤلف درمتن کتاب اشاره‌ای‌نیست‌ودر کتب تواریخ واسامی کتب‌نیزباین نام ونشان کتابی بنظرنرسید نویسندهٔ مقدمه‌منحصراً بوجود دونسخه‌ازاین کتاب اشاره نموده‌یکی درموزهٔ‌بریطانی لندن که‌درسنهٔ ۷۶۱ هجری کتابت شده ودیگری در کتابخانهٔ دارالفنون لیدن بوده‌است و نوشته که‌از وجودبیش ازدونسخه ازآن خبر نداریم چون نگارنده سطورنسخهٔ دیگری‌خطی‌از

آن کتاب دارم که عین همان کتاب است ولی بعضی مغایرت‌ها با آن کتاب دارد شرح آنرا بنظر قارئین محترم میرسانم نام این نسخه در اول کتاب (نصایح الملوك) مسطور است البته بعداً نوشته شده و با تحفة الملوك در بعضی قسمت‌ها درعبارات والفاظ فرق کلی دارد و بعضی مطالب در تحفة الملوك علاوه است چنین بنظر میآید که اصل نسخه نصایح الملوك است ولی بعداً بمرور زمان بعضی مطالب علاوه کرده و نام آنرا تحفة الملوك گذاشته‌اند نصایح الملوك تاریخ تحریر ندارد لیکن ازحیث خط وربط وجنس کاغذ معلوم میشود که درهمان زمان مؤلف یا کمی بعداز آن کتابت شده است خط آن درشت وخوانا است باسرلوح‌های الوان ودر بعضی قسمت‌ها با آب طلا نوشته شده طول کتاب ۲۳ وعرض آن ۱۵ سانتیمتر است هرصفحه ۱۱ سطر و کلیه ۱۵۸ صفحه است اول و آخر کتاب تمام است نقصی ندارد جز اینکه فاقد تاریخ تحریر است محتملا در ترکیه نوشته شده ویازمانی در تصرف شخصی بوده که در ترکیه ساکن بودزیرا که درپشت صفحه اول و آخر بعضی اشعار ومطالب ترکی نوشته شده که روی آنها کاغذ چسبانده‌اند ودر روشنائی خوانده میشود در اول کتاب قبل از بسم الله الرحمن الرحیم این عبارت مسطور است که بعداً نوشته شده وخط آن غیر ازخط متن کتابست (کتاب نصایح الملوك که شیخ تاجی زاده ترجمه بفارسی کرده است از کتاب انیس العارفین) کتاب انیس العارفین وشیخ تاجی زاده معلوم نشد چه کتابی بوده وچه کسی است در تحفة الملوك چاپی صفحهٔ ۱۲ و ٤۸ از کلیله ودمنهٔ منظوم رودکی چندشعری هست ولی در نصایح الملوك آن اشعار نیست معلوم میشود که بعداً الحاق شده است همچنین قریب شش صفحه در حدود هفتاد سطر از سطرهای نصایح الملوك در تحفة الملوك از باب پانزدهم در حکایت کیخسرو وتخت او ازقلم افتاده و کتاب ناقص است در نصایح الملوك تمام آن قسمت هست که در اینمقاله نوشته میشود نسخهٔ نصایح الملوك قدیمتر از نسخهٔ موزهٔ بریطانی ونسخهٔ کتابخانهٔ دارالفنون لیدن بنظر میرسد محض مزید اطلاع کتاب دوستان شرح نسخهٔ نصایح الملوك وبعضی قسمت‌هائی که با تحفة الملوك مغایرت دارد

نوشته میشود از آقایان دانشمندان و محققین تمنا میشود هر کس نام صحیح این
کتاب را که تحفة الملوك یا نصایح الملوك است با نام مؤلف وزمان تألیف اگر میدانند
توسط نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز به نگارنده اطلاع دهدو چون حق طبع تحفة الملوك
با کتابخانهٔ طهران است بهتر است مجدداً طبع و نشر شودو قسمتی که در تحفة الملوك
ازقلم افتاده بر آن علاوه شود که یك کتاب بسیار مفید خواهد بود نگارندهٔ مقدمه در
تحفة الملوك نوشته (مادرطبع چیزی ازاملای قدیمی حفظ نکرده وهمه را باملای
معمولی کنونی تبدیل نمودیم مثلا آنك و آنچ وچنانك وچندانك و بلك و بدانك را
آنکه و آنچه وچنانکه وچندانکه و بلکه و بدانکه نوشتیم) بنظر اینجانب اینهم صحیح
نیست ولازم بودعین عبارات واملای قدیمی خود کتاب را می نوشت تصرفات ولو یك
حرف یا یك نقطه هم باشد درمعرفی یك کتاب قدیمی کهنه جایز نیست قسمتی که
درصفحهٔ ۱۱۲ ازقلم افتاده ولی در نصایح الملوك هست ذیلا نوشته میشود ازصفحهٔ
۱۴۸ نصایح الملوك ذیل اشعاری که مطلع آن اینست .

سکندر همی گشت گرد جهان — بروز و بشب سخت بسته میان

فقط شش بیت از آن اشعار نوشته شده وباقی از قلم افتاده از اینجا شروع
میشود :

مدار ای پسر گنجها را نهان — نماندست با کس همی نیکدان
بذهنت قرین هستی و بیگمان — که تا زنده مانی همی جاودان
تو خواهی کهمانی همی سالیان — ولیکن نه بگذاردت جان ستان
همینست امثـال پیشینیـان — نیوش ای پسر توبروشن روان
وگر پند نپذیری از بخردان — باخر فرومانی تا جاودان
وگر خیر کردی بیابی جنان — بماند ز تو نیك وبد نام دان
وگر لطف وعنفی نمودی نهان — بعقبی دهندت چو سود و زیان

حکایت کیخسرو آورده اند که در آخر پادشاهی وی خبر برامرا ووزراو نواب

و حجاب او بردند که سلیمان علیه‌السلام جلوس پادشاهی نشست چنانك وحوش و طیور وانس وجن ودیو وپری مطیع او بس نواب وحجاب نزدیك کیخسرو شدند و گفتند صاحب قران بدید آمده است که درهیچ عهد بدید نیامد چنانك باد نیز در حکم ویست که تخت پادشاهی وی را یکماهه راه را بیك شب میرساندو برین نص قرآنست (**غدوها شهر و رواحها شهر**) ازآنجا که صایب فکر یافت شاه[ا]یران مرزبان یونان فرماندهتورانست اقتضا کند و بخرامد و بشرف نفس خود اقدام نماید بتمهید و تهنیت عذر خواهان ومبارك باد نبوت و پادشاهی باحیثیت وی فرموده باشد مبادا که فاسدان و بدان و ناقلان دون صفتان بخلاف حال چیزی نمایند که پادشاهی را حسودان بسیار باشد ودرمیان گرد عداوت وزنگ کدورت روی نماید بس بطریق اولی اقدام نمائی پیش ازآنك شاه را بطلب فرستند و برطریق استهزا ترا بر در خویش خواندآن موجب خفت باشد نفس را ومحل حقارت را .

بس کیخسرو

روی بوزرا وخواص وحجاب کرد و گفت ما پیش [از] شما بفراست دانستیم که پادشاهی صاحب قران و با نبوت که درقرنهاءِ بسیار جون وی ولی عهدی بدید نیامده است بهازآن نیست که پادشاهی ترك کنیم و بقار نفس بازمانیم که باوی بعداوت رفتن بیش نرود وبلك اگر کسی تمرد کند ازامروی آسیب رساند بس ای بزرگان دولت من هریك سرکار واحوال خود باشید تا من بصلاح واحوال خود مشغول شوم که بعدازاین پادشاهی وامارت عاریة سیرشده‌ام وهیچ داعیه نماند که پادشاهی بوجود سلیمان تمکین نیابد اولیتر آنك من که کیخسروم روی در کشم ودست ازجهان و پادشاهی بدارم و بنا شناس بمقام خالی فرود آرم تاهیچ کسی را ازجهت ماایلی و آفتی نرسد وسلیم وفارغ گیتی ازمن سپریده شود و برشما وصیت باد ازمن که کیخسروم

که هیچ آفریده ازاقارب واباعد وخاص وعام از روی تعصب ویا شفقت و وفاداری درپی من اقدام[نه] نمایدوالا بصاعقه و آفات و بلا گرفتارشوند از خدای تعالی واگر کسی ازشما پندمن نپذیردودرپی من آیدازروی محبت وجان سپاری بیقین وتحقیق هلاك شود

پس کیخسرو

روی ازپادشاهی برتافت و سربجانب سریر(۱) نهادورفتن گرفت بعدازوصایا و نصایح بعضی ازحواشی وخواص ازروی شفقت ووفاداری در پی کیخسرو روانه شدند و آن موسم تابستان بود بصنع باریتعالی بارش برف ودمه گرفت وهمه هلاك شدندچنان که هیچ آفریده پی کیخسرورا نیافت و ندانستند که کجا رفت تا کیخسرو بسریر(۲)پیوست ومغاره بوددر آنجا درشد و ناپدید گشت ودرهم آمدچون مدتی که سلیمان را پادشاهی بانقراض پیوست وزمانه دروی سپری شد ازروی حکمت و کمال عظمت درمغاره هرسال گشوده شدی یکبارو آن چون عیدی وجشنی خلق عالم پیدا کرده بودند وبراساس وارکان پادشاهی آیین بستندی بعدازنماز شام جمله ازمغاره بیرون آمدندی ودرمغاره باز مسمط شدی بعد از زمانهای بسیار سال موسم جشن رسیده بود ازهراطرافی خلق جمع شده بودازآن قوم سه نفر شیخ سروپای برهنه هم درمغاره رفته بودند ودر آن تخت خسروی متحیر وحیران مانده بطمع آنك شب درآیدوازآن تخت چیزی بستانند در کنجی فرو نشستندچون شب در آمدبیرون جستند وقصدتخت کردند وپایهٔ تخت بشکستند وقصدبیرون[بردن] کردند بصنع باریتعالی دراینجا قسمت ازقلم افتاده تمام میشودرجوع شود به تحفة الملوك صفحه ۱۱۲ (درمغاره مسمط شده بودالخ) چندسطری برای نمونه ازتحفة الملوك چاپی و نصایح الملوك خطی مقابل همدیگر نوشته میشود تامغایرتهائی که مابین دونسخه هست معلوم گردد.

۱ـ درصفحهٔ ۹۷ تاریخ مختصرالدول تألیف ابن العبری اشاره به سریری ازطلادر باب الابواب دربند هست ولی بازمان کیخسرو وفق نمیدهد .

۲ـ درتاریخ طبری وشاهنامه غایب شدن کیخسرو را نوشته اند ولی این سریر که کیخسرو بسریر پیوست ودر آنجا ناپدید گشت روشن نشد کجاست .

تحفة الملوك

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

شکر وسپاس بی‌منتها حضرت آن خدایرا که مستحق حمد وثنا وجوب وجود اوست وذات اوعزشانه از تغیر وتکثر و مشاکلت مکان و مناسبت زمان منزه است وازمشابهت اعراض و جواهر و مقابله احداق و بصایر و نواظر مبرا و مقدسست هستی همهٔ موجودات بقدرت و ارادت اوست و هیچ چیز از احاطت و ادراك علم او بیرون نیست (لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء وهو اللطیف الخبیر) وصلوات بر محمد مصطفی که نخبهٔ موجودات وهادی سبل نجاتست وبر آل واصحاب او که مقتدای امت وپیشوای اهل دین و ملت اند وسلم تسلیماً کثیراً آغاز کتاب و این مشتملست برپانزده باب

نصایح الملوك

کتاب نصایح الملوك که شیخ تاجی زاده ترجمه بفارسی کرده است از کتاب انیس العارفین .

شکر وسپاس بی‌منتهای حضرت آن خدای را که مستحق حمد و ثنا وجوب وجود اوست و وجود جملهٔ ممکنات مستفاد از فیض وجود اوست و ذات او عزشانه از تغیر و تکثر و مشاکلت مکان و مناسبت زمان متنزه است و از مشابهت اعراض و جواهر مقابله احداق و نواظر مبرا و مقدسست هستی همهٔ موجودات بقدرت وارادت اوست وهیچ چیز از احاطت وادراك علم او بیرون نیست (لایعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء و هو اللطیف الخبیر) و صلوات الله برمحمد مصطفی که نخبهٔ موجودات وهادی بسبیل نجاتست وبر آل و اصحاب او که مقتدای امت وپیشوای اهل دین وملت اند باد آغاز کتاب و این مشتملست برپانزده باب فهرست ابواب .

تحفة الملوك

(صفحه۳) (مهران به) گفته است
(صفحه۴) (بهرام بن‌مهران) گوید

(صفحهٔ۵)هر کسی‌را معاونی‌هست ومعاون‌جان خرد است وهر کسی‌را آرامشی‌هست‌وآرامش پرهیزکاران خرد است وهر کسی‌را انبازی‌هست و انباز حکیمان خرد است . شعر

گمان بـد مبر بر کس نکوبر
حلیمی کن زکمتر کس فـروبـر

(صفحهٔ ٦) خصلت دوم عقل برهوای نفس چیره داشتن است و حسن درمقصوره دریدی گفته است (وآفةالعقل‌الهوی) یعنی آفت دین داری متابعت است‌حکایت: ملك‌روم ازرسول‌ملك‌پارس‌پرسید که مافاضل تریم یا ملك شما رسول جواب داد و گفت آن‌فاضل‌ترباشد که برهوای نفس قادرتربود واین‌معنی اززیتون اکبر که‌ازمشاهیرحکمای‌یونان است سئوال کردند او نیز همین جواب داد واز فواید وی آنست که‌هر گاه

نصایح الملوك

(صفحه۵) (مهتران) گفته است
(صفحه٦)(بهرام بن‌مهتران)گوید

(صفحهٔ ۸) هر کسی را معاونی هست و معاون جان خرد است و هر کسی را انبازی هست و انباز حکیمان خرد است

این شعر درنصایح‌الملوك نیست

(صفحهٔ ۱۰) خصلت دوم عقل‌را برهوای‌نفس‌چیره داشتن‌وحسن در مقصوره دریدی گفت (آفة العقل الهوی) یعنی‌آفت دین‌داری متابعت است‌هر گاه که‌عقل‌برهواچیره شود بیشتر کارها که واقع گردد بروفق شریعت و فرمان کرد کار عز اسمه و هر گاه هوا بر خرد چیره شود بمتابعت هوا دست بر اموال و حرم مسلمانان بتطاول دراز کندو بشومی آن ملك ودولت روی بزوال نهد.

عقل بر هوا چیره شود بیشتر کارها
که واقع گردد بروفق شریعت و
فرمان کردکار بود و آن از جمله
امارات ثبات ودوام دولت بودوهر گاه
که هوا برخرد چیره دارند بمتابعت
هوا دست در اموال وحرم مسلمانان
دراز کنندو بشومی آن ملك ودولت
رو بزوال نهد .

(صفحهٔ ۷) خصلت چهارم تدبیر
کردن اندر کارهاست و رسول علیه -
السلام میفرماید التدبیر نصف العیش
و میفرماید لاعقل کالتدبیر یعنی
تدبیر کردن یك نیمه معیشتست و
هیچ عقلی بهتر از آن نیست که
مدبر کارها باشد .

(صفحهٔ ۷) خصلت پنجم تجربت
کردن و باخداوندان تجربه مشورت
کردن ورسول علیه السلام میفرماید
لاحکیم الا ذوتجربه یعنی حقیقت
کار نداند الا آنکس که آزموده باشد
و کیفیت آن نداند و عرب مثل زده
است علیك یا اولی التجارب یعنی

(صفحهٔ ۱۱) خصلت چهارم تدبیر
کردن در کارهاست ورسول علیه الصلوة
والسلام میفرماید التدبیر نصف المعیشة
وهیچ عقلی بهتر از آن نیست که مدبر
کارها باشد .

(صفحهٔ ۱۲) خصلت پنجم تجربه
کردن و باخداوندان تجربه مشورت
بردن و رسول ﷺ فرماید لاحکیم
الا ذوتجربه یعنی حقیقت کار نداند
الا که آزموده باشد و کیفیت آن
بدانستی ورسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است لامظاهرة اوثق من -

برتو باد باخداوندان تجربه‌مشورت بری‌ورسول علیه‌السلام فرموده‌است که‌لامظاهرةاوثق من‌المشاوره یعنی هیچ استظهاری بهتراز مشورت‌نیست وسند باد حکیم گوید هرچیزی را بخرد حاجتست وخردرا به‌آزمایش حاجتست واز فواید او آنست که تا کسی را در بیشتر افعال نیازمانید بروی اعتماد نشاید کـردن وایمن نشاید بودن کـه ایمنی از آزمایش توان یافتن .	المشاوره یعنی هیچ استظهاری بهتر از مشورت نیست .

این قبیل تفاوت‌ها ومغایرت‌ها در این دو کتاب بسیاراست‌جهة‌عدم‌اطناب‌از بقیهٔ آنها صرف نظر شد .

چنین معلوم میشود که نصایح‌الملوك نسخهٔ‌اصلی مؤلف‌بوده‌بعداً‌بعضی‌مطالب علاوه‌کرده تحفة‌الملوك نام گذاشته‌اند درهمه جای کتاب پ‌چ‌ژ‌ب‌ج‌ز نوشته‌شده .

۲۱

معرفی یک کتاب خطی ومؤلف آن

میرزارضی مستوفی بن محمدشفیع خراسانی ازشعرا ودانشمندان مقتدرقرن یازدهجری بوده معاصرشاه سلیمان صفوی است مرد ادیب دانشمند وفاضل بود مشغول تحریر دفاتر خاصه دیوانی بود اشعار وتألیفات دارد کلیه تألیفات واشعاروی بخط مؤلف دریك مجلد بیشتراز نهصد صفحه نزد نگارنده موجوداست درشعررضی تخلص میکرد ازتاریخ تولد ووفات وی اطلاع صحیحی دردست نیست همین قدرزمان شاه عباس ثانی وشاه سلیمان صفوی را درك کرده وتاسال ۱۱۰۲ قمری درقیدحیات بوده درحق شاه سلیمان صفوی قصاید آبدار ومدایح بیشمار گفته که برای نمونه بعضی از آنها بنظر قارئین محترم میرسانداین میرزارضی غیرازمیرزارضی خلف میرزامحمد شفیع مستوفی آذربایجانیست که درعهدفتحعلی شاه میزیست در تذکره‌ها فقطدر نصرآبادی وصبح گلشن وقاموس‌الاعلام ذکری از وی شده صاحب گلشن بوجه اختصار چنین ذکر نموده (رضی خراسانی بسلاست بیانی و ماهر دقایق سخن- رانیست) وچند بیت‌ازاشعارش نوشته ولی صاحب‌تذکرهٔ نصرآبادی در بارهٔوی بدین تفصیل قلمفرسائی کرده (میرزا رضی خلف ارشد شفیعاء خراسانی‌اند که‌در کمال فضیلت‌بوده مجملا مشارالیه جوان قابل فاضلیست بجمیع صفات کمالات آراسته و بزیور دانش وادراك پیراسته بیدای معرفتش‌را عقل کل پای‌شکسته‌ومحفل‌افادتش را نفس ناطقه زبان‌بسته فقرات نثرش حریر[ی] را خار رشك‌درپیراهن‌انداخته

وسلسلهٔ نظمش درصف‌سخنوری لوای یگانگی افراخته دراوان شباب‌بتحریر جلدی ازدفاتر خاصه مشغول بود بسببی معزول شده بعداز مدتی دفتر استیفای‌مازندران بایشان‌مرجوع‌شدمدتی‌در آن‌ولایت‌بودالحال‌درخدمت‌شیخ‌علیخان‌اعتمادالدوله(۱) بامر وزارت مشغول است ودر آن منصب کمال شعور وراست قلمی بعمل میآورد گاهی متوجه ترتیب نظم میشود شعرش اینست :

بمجلس آمدی خون دردل‌مینا بجوش آمد

قدح بر کف گرفتی نشئه صهبا بجوش‌آمد

بگاه باده پیمائی که شور افکنده در گیتی

که مانند خم می گنبد مینا بجوش آمد

که‌امروزاز نگارین‌پیکران گلچین گلشن‌شد

که گل‌درغنچه همچون بادهٔ‌مینا بجوش‌آمد

کلیهٔ‌اشعاروی ازغزلیات‌وقصاید ورباعیات ومثنویات درحدودچهارهزاربیت است‌درچندین صفحه از کتاب‌تاریخ‌تحریر هست از جمله درصفحهٔ۶۵۳چنین‌مسطور است (تحریر این کلمات پریشان بتاریخ شب‌شنبه۱۲ ربیع‌الاول سنهٔ ۱۰۵۹در کنار وادی دل آرام‌بردست رضی سوخته[دل] بی‌آرام‌انجام‌پذیرفت . غرض نقشی است کزما بازماند ــ که‌هستی‌را نمی‌بینم‌بقائی) درصفحهٔ ۵۹۰ چنین مسطوراست(تحریر این حکایت در سواد شامی مشك پاش که چون سوادخط نوخطان ازعبیر آمیزی این سخن عنبر افشان بود در منتصف شهر رمضان‌المبارك۱۰۶۹ که‌دل درایام‌فراق اشتیاق‌روزوصال داشت بانجام رسید راقم دفتر سوزو گداز ابن محمد شفیع محمد رضی‌حرره تذکرةلصاحب‌الکتاب‌لازال وجوده سراجاً‌لمجلس‌الانس الاحباب‌طوبی له‌وحسن‌مآب) شرح فهرست‌کلیات دیوان ورسالات میرزا رضی از این قـراراست اول از صفحهٔ ۲ الی۱۸۷ در علم عروض و قوافی است دوم از صفحهٔ ۱۸۹الی۲۶۶

۱ــ شیخ‌علیخان اعتمادالدوله همان شیخ‌علیخان زنگنه‌وزیرشاه‌سلیمان‌صفوی‌است .

رساله‌ایست موسوم بحسن ودل سوم از صفحهٔ ۲۶۹ الی ۳۷۷ منشآت است صورت نامه‌هائی است که بوزرا وامرا وعلما وسایرین نوشته چهارم از صفحه ۳۷۹ الی ۵۷۲ اشعار و قصاید وغزلیات ومثنویات و رباعیات است پنجم از صفحهٔ ۵۷۵ الی ۶۲۳ رساله‌ایست موسوم باسرار دل ششم از صفحه ۶۳۳ رساله ایست موسوم بحسن وعشق هفتم ازصفحهٔ ۶۳۴ الی ۶۳۵ رساله‌ایست در تعریف شهر اصفهان در سفر خیر اثر قندرها هشتم ازصفحهٔ ۶۵٤ الی ۷۱٤ بعضی حکایت مازندران بهشت نشان مسطور است نهم از صفحه ۷۱۵ سواد وقفنامه املاك ومستغلات در تبریز است که بندگان میرزا محمد صادق وزیر(۱) حاصل آنرا وقف مدرسه که خود توفیق بر اتمام آن یافته دهم ازصفحهٔ ۷٤۲ در منع شراب وارتکاب منهیات است یازدهم از صفحهٔ ۷۵۱ الی ۸۳۱ دیباچه‌ها که برسالات و کتب دیگران نوشته دوازهم درصفحهٔ ۸۳٤ نصایح وحکایت فیروزشاه بهارلادش مسطور است درصفحهٔ ۱۸۲ قسمتی از تاریخ تحریر کتاب بدین عبارت نوشته است کلك سخن سنج نگارش این بیاض و آرایش این ریاض را بانجام رسانیدو خاطر مقید بمحنت و رنج ازقید تحریر آن فارغ گردید تم بعون‌الله تعالی وحسن توفیقه فی شهر صفر سنه ۱۱۰۲ .

بعضی از اشعار و ماده تاریخهای وی نوشته میشود درمدح شاه سلیمان صفوی قصیدهٔ غرائی گفته که ۷۰ بیت است چند بیت نوشته میشود :

الهی تاز هستی در جهان نام و نشان باشد
زمان شیرازهٔ اوراق این نه آسمان باشد

فلك پرگارسان گردد بگرد مرکز عالم
زمین چون مرکز پرگار ثابت درمیان باشد

سریر آرای او رنك خلافت شاه دین پرور
ز دولت کامران فرمانده دور زمان باشد

---

۱ ـ بانی مسجد و مدرسهٔ صادقیهٔ تبریز است .

خزان سطوتش برگ وجود دشمنان ریزد

بهار دولتش گل ریز بزم دوستان باشد

زفیض مدح‌شه گل میدمد از گلبن طبعم

بود گر نامه‌ام گلریز و کلکم گل‌فشان باشد

رقمزد مطلع دیگر ضمیر نکته پردازم

که می‌زیبد اگر سرلوح دیوان بیان باشد

سلیمان زمان شاه جهان فرمانده دوران

که عدلش مایهٔ آسایش اهل زمان باشد

بلند اقبال شاهی کاستان قصر قدر او

مزار قبهٔ زنگاری نه آسمان باشد

زمین از پایهٔ تختش بهفتم آسمان نازد

زمان از یمن بختش حوزهٔ امن و امان باشد

غبار موکب او سرمهٔ چشم فلك گردد

نعال مرکب او گوشوار سروران باشد

لوایش مهر را درعالم‌افروزی قرین گردد

عطایش بحر را در درفشانی همقران باشد

سکندر منزلت شاها تویی کز یمن اقبالت

جهان معمور و دولت رام و ملت در امان باشد

قصیدهٔ مفصلی در مدح و منقبت حضرت رسول اکرم صلعم گفته بیشتر از دویست بیت است چند بیت نوشته میشود :

دلم پروانــه و شوق محبت شمع تابانش

پر پرواز شوق و خلوت معنی شبستانش

نه آن‌شمعی که باد صرصرش خاموش‌میسازد

همان‌شمعی که تاصبح‌جزا بینی فروزانش

رضی‌تامحو صورتخانهٔ ظاهر نگردد کس

نیفتد پرتــو انوار معنی بردل و جانش

سروسر خیل جمع انبیا فخر رسل‌شاهی

که‌باشد عرش‌فرش آستان قدس بنیانش

تعالی‌الله‌زهی‌شاهی که گردون‌باهمه‌رفعت

نمایدچون جنابی‌درمحیط رفعت وشأنش

اگر بر آتش دوزخ زلطفش قطرهٔ ریزد

بجای‌شعله گل رویدسمن برجای نیرانش

وگراز آتش قهرش شراری درجهان‌افتد

بهم سوزدبیکدم هفت‌چرخ وچار ایوانش

وگر از بحرجودش‌مایه یابد ابر نیسانی

بجای قطره بینی تاقیامت گوهر افشانش

بهــار گلستان آفرینش ســید کونــین

که‌میباشد قضاطغرا کش دیوان فرمانش

ادیب مکتب ابداع یعنی احمد مرســل

که عقل کل‌بدان‌دانش‌بودطفل‌دبستانش

تعالــی‌الله براق فکر سیر و هم رفتارش

که بافکر وشعور وهم درك سیر نتوانش

زمین تا آسمان یك خطوه ازمیدان رفتارش

محیط دور گردون گردشی ازراه جولانش

بوضـع جستن او مطلع برجستهٔ سر زد

زطبعم کاسمان زیبد کند سرلوح دیوانش

چو نور دیده یك لمح البصر آرد بپایانش

گراز مد نظر افزون بود میدان جولانش

بوقت پویه گاه شیهه حین حمله درجستن

نسیم و رعدوسیل و برق نبودمردمیدانش

لواءالحمداوچون برفرازد درصف محشر

صفوف انبیا در سایه‌اش بینی ثنا خوانش

درموقعیکه بعضی حسودان از وی سعایت کرده بودند این اشعار را خطاب بوزیر گفته :

ای سـروری کـه پایـهٔ قصر جلال تو

برتـر ز طاق طـارم چرخ ستیزه جوست

از رشح حفظ تست که گلزار دین حق

بـا صد سموم حادثه اینگونه تازه روست

فکر تو در دقایق اسرار ملك صاف

رای تو در حقایق اطوار دین نکوست

در حل مشکلات ضمیرت دقیقه رس

در کشف معضلات ثنایت بدیهه گوست

فرخنده طالعا منم آن کز نفاق بخت

صد عقده لخت خون زدلم چیده تا گلوست

چون غنچه میشود دهنم پر زلخت خون
با هر کسم ز حال دل زار گفتگوست
در غیب من زبان بوقاحت گشوده‌اند
آنها به‌من شمرده که ازبهرشان نکوست
هرچیز گفته‌اند ندارم مضایقه
اما جهد ز نسبت کفران تنم ز پوست
با چون تو صاحبی زمن ار ناسپاسیی
سر بر زند زنند سر مرا ز تن نکوست
پرورده عطایم و الطاف تست بس
مغزم در استخوان و بجسم نحیف پوست
آن کرده‌ای به من که کند ابرباچمن
گلزار عمر من زعطای تو تازه روست
لطفی که کرده‌ای‌تو به‌من جان به‌تن نکرد
بسیار واضحست نه محتاج گفتگوست
باغ حیاتم از نم فیض تو تازه است
بستان هستیم ز تو لبریز رنگ وبوست
گر من بدم و لیك دل درد پرورم
در پاسداری حق الطاف تو نکوست
شاید اگر حسود کند عیب جوئیم
لبریز چون زرشك منش سینه تا گلوست
بر دوحهٔ وجود من ار برتری کند
خصم‌حسود دون که‌تهی‌مغزچون کدوست

سهلست بر چنار کدو میشود بلند
اما چو وقت صر صر دی‌شدسرش‌فروست
گیرم که مار چو به کند تن بشکل مار
کوز هر بهر دشمن و کو مهره بهردوست
از لطف آنجناب که دریای رحمتست
هستم اگر مقصر و یك چیزم آرزوست
کز بهر چیست با من اخلاص دستگاه
بی‌لطفئی ، که شهرهٔ بازار وشهرو کوست
شاید که بی گناهی خود را عیان کنم
تهمت سرشته با سخن خصم تیره روست
وضع هزار گـونـه احـادیث باطله
همواره رسم بی هنران ستیزه جوست
کوته ز ذیل عفو تو دستم نمی‌شود
ما بنده‌ایم هرچه بما میکنی نکوست

درتاریخ تعمیر روضهٔ رضویه مشهد که از زلزله آسیب دیده بود قصیده و مادهٔ تاریخی گفته که چند بیت نوشته میشود :

این قبهٔ قدسی‌بنا مهریست کزاوج شرف
روشن ازو سرتا بسر معمورهٔ ایجاد شـد
ازهیبت این آستان ازبسکه چشم قدسیان
لرزید برخود زلزله در ساحتش بنیادشد
گرریخت‌سقف‌و گنبدش‌غم نیست‌ازاقبال‌شه
معمور گشت‌وملك‌دین زابادیش آباد شد

شاه سکندر منزلت مـاه سلیمان مرتبت

کز حفظ تیغش دین حق درقلعهٔ فولاد شد

مهر سپهر اصطفی چشم و چراغ مرتضی

کز یمن عدل شاهیش ملك جهان آباد شد

خورشید اوج سروری سلطان سلیمان کز شرف

زینت فزای مسند دین داری اجداد شد

این روضهٔ مینو نشان ازحکم سلطان جهان

معمورتر از گنبد چـرخ قوی بنیاد شد

این گنبد قدسی مکان از خشت زر چون آفتاب

بـار دگـر روشنگـر آیینهٔ ایجـاد شد

چشم فلك روشن شد از تذهیب این عالی بنا

و زمژدهٔ تعمیر آن جان ملایك شاد شد

تاریخ تعمیر ملك بنوشت برلوح فلك

(باز از سلیمان مشهد سلطان دین آباد شد)

۱۰۸۳

در تاریخ تولد شاه سلطانحسین فرزند شاه سلیمان صفوی این قصیده و ماده تاریخ را گفته است :

شکر کز گلبن امید شکفت	نو گلی تازه ز فیض رحمان
کوکبی کوکبه‌اش ملك آرا	گشت از مطلع دولت تابان
نوری از مشرق شاهنشاهی	تافت برساحت شش حد جهان
تازه سروی ز گلستان جلال	قد بر افراخت ز لطف یزدان
دیدهٔ ملت ازو روشن شد	خانهٔ دولت ازو آبادان
مقدمش بـاد مبارك یارب	بسلیمان زمان شاه جهان

داور دادگر دین پرور
ظل حق آیت لطف سبحان

رشحهٔ ابر کفش جان پرور
موج بحر غضبش شعله فشان

گر دمد رایحهٔ عاطفتش
روید از آتش سوزان ریحان

این گل از باغ ولایت چو شکفت
گل فشان گشت گلستان جهان

دهر بگرفت ز سر رسم نشاط
فلك پیر زنو گشت جوان

زهره زد چنگ بقانون طرب
آسمان رقص کنان مژده رسان

گفت با دل پی تاریخ بگو
(قرة عین سلیمان جهان)

۱۰۸۰

چند بیت از یك دو غزل وی نوشته میشود :

امشب ز فراقت بدلم تاب نمانده است
در دیده خونابه چکان خواب نمانده است

هجر تو چنان مضطربم ساخته امشب
در جان من آسایش سیماب نمانده است

برلب زده‌ام مهر خموشی که ز فکرت
سامان سخن گوئی احباب نمانده است

شد خشك چنان زاتش هجر تو وجودم
کاندر جگرم قطرهٔ خوناب نمانده است

ترسم که دگر روز چو پرسی که رضی کو
گویند که آن خستهٔ بی‌تاب نمانده است

غزل

همین نه خاطرم از دوریت سرور ندارد
چراغ تیره شبم بی تو هیچ نور ندارد

خوشم بگوشهٔ عزلت سری بزانوی حسرت
که جز خیال تودر خاطرم خطور ندارد
نه صبر دارم و نه دل که درفراق تو سازم
سرم خدا ز کف پای دوست دور ندارد
رضی بگرد تو گردد بعجز وصل توجوید
تو مرحمت نکنی آن اسیر زور ندارد

غزل مستزاد

ای آفت دل فتنهٔ جان رهزن ایمان — تاچند توان بود جدا زان لب‌خندان
داد از غم هجران — خونین دل و نالان
دور از تومرا خرمن جان سوخته‌ازغم — دربزم کسان‌مست وغزلخوان‌وخرامان
تو می کش وخرم — آشفته دلم زان
صدحیف‌زعمری که بسودای تو بگذشت — اکنون دل خون بستهٔ پرداغ پریشان
چون بادبهردشت — سر گشته پشیمان
بیمهر بتا رسم وفا هیچ ندانی — رسوای جهان شد ز غم عشق توام جان
آتش زن جان — پیداست نه پنهان
درچشم تو ای دلبر بی‌شرم حیا نیست — کاینگونه مرا ساختی آشفته و حیران
گر هست بما نیست — خود همدم یاران
منهم پس از این راه وفای تو نپویم — حرف تونگویم اگر از شوق دهم جان
وصل تو نجویم — جان میدهم آسان
یارب که رضی را نشود وصل تو روزی — محروم بود از رخ تو تا که دهدجان
با چهره فروزی — در گوشه هجران

رباعی

دیشب که ز من فشانده دامان رفتی — وز دیده‌ام ای سرو خرامان رفتی
من بی رخ تو چو جسم بیجان ماندم — تو از بر من همچو ز تن جان رفتی

۲۲

معرفی یك کتاب قدیم خطی در علم هیئت

کتاب نهایة‌الادراك فی‌درایة‌الافلاك از کتب نجومی بسیار قدیم میباشد مؤلف آن قطب‌الدین محمود بن مسعود ابن‌مصلح الشیرازی است این کتاب عربی است و عبارت از چهار مقاله است هر مقالهٔ آن یك قسمت از اوضاع فلکی را شرح و تفسیر میکند در علم هیئت بهترین کتابیست که در قرن هفتم تألیف و کتابت شده است نسخ آن بسیار کم است فقط یك نسخه در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار هست که از آخر آن چند صفحه افتاده است و یك نسخه در کتابخانهٔ خدیویه مصر موجود است در سال ۷٤۱ کتابت شده نسخه حاضر که شرح آن نوشته میشود در تصرف نگارنده است در سال ٦۸۳ در حال حیات مؤلف کتابت شده تعداد صفحات آن ٤۷٥ میباشد عرض و طول کتاب ۱٥ در ۲٥ میباشد در روی کاغذ خانبالق بخط نسخ بسیار خوانا نوشته شده بعضی اشکال و تصویرهای فلکی دایر بحرکات کواکب و ستاره‌ها و قرب بعد آنها و خسوف و کسوف بخط قرمز بسیار عالی کشیده شده این کتاب بنام خواجه بهاءالدین (۱)

۱ـ خواجه بهاء الدین پسر خواجه شمس الدین صاحبدیوان که کتاب بنام وی موشح گردیده مرد فاضل ادب دوست و دانش‌پرور بود و اهل علم و دانش را نوازش میکرد لیکن بسیار سفاك و غضبناك بود در حبیب‌السیر مسطور است که خواجه بهاءالدین محمد قوت غضبی و صفت سبعی برمزاجش استیلا داشت وچون بفرمان اباقاخان در بلدهٔ اصفهان رایت حکومت برافراشت ابواب عفو و اغماض را بیك بارگی بربست پشت برمسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را به تحمیل بار گران بشکست در اظهار قدرت و اجراء سیاست قاعدهٔ سختی وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد ابن‌ابیه وحجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بروفق مزاج شنیدی تا بجریمهٔ صغیر کبیر چه رسد خانه آنها را برباد داده مال مسلمانان را هباء منثور گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان ☼

محمدالجوینی پسر خواجه‌شمس الدین‌صاحبدیوان که وزیر سه‌تن ازسلاطین‌مغول بود تألیف‌شده و موقعیکه خواجه بهاءالدین حکمران اصفهان بود بوی اهداشده است اول کتاب چنین شروع میشود :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قول احوج خلق‌الله‌الیه محمود بن‌مسعودالشیرازی ختم‌الله‌له بالحسنی اما بعد حمداًلله فاطر السموات فوق‌الارضین‌عبرةللناظرین المتوسطین‌وزینها بزواهرالثوابت والمتحرین‌الهاماً له لدقایق صنعه‌فیهاقلوب المستبصرین‌الصلوة علی‌النبی‌الاولین‌و الاخرین‌محمدوآله‌الطیبین‌الطاهرین الخ بعداز چندین سطر ثانیاً الی‌عالیجناب‌من هوخلاصةالدهر و نخبته‌وصفوةالعصروزبدته‌وهوالمولی المعظم‌الصاحب‌الاعظم آصف الزمان‌ولی‌الایادی‌والاحسان‌صاحب‌الایران‌الممالك‌بعداً وقرباً مولی‌ملوك‌العالمین شرقاًوغرباًشمس‌الدنیاوالدین‌علاءالاسلام‌والمسلمین‌محمدبن‌الصاحب‌السعیدبهاءالدین محمدالجوینی‌ضاعف‌الله‌فی‌سبوع‌النعم‌جلاله‌ومدعلی‌الخافقین ظلاله‌فالحقت‌همه‌العلیه مواهب‌السنیه‌لواحق کرمه التی تلاطمت امواجها بسوابق نعمه آخر کتاب چنین مسطوراست(وفقنی‌الله تعالی لاتمام ماقصدته وانجاز ماوعدته فلنختم الکتاب‌حامداً لله‌علی آلائه‌العظام‌ونعماهه مصلیاً علی‌زبدةالانام‌محمدوعلی آله‌البررةالکرام‌مصابیح الظلام‌ومفاتیح فرغ‌والحمدلله‌فی‌لیله الاربعاالثانی عشرشهرالله المبارك رمضان‌لسنة ٦٨٣ بخط العبدالضعیف المذنب ابراهیم‌بن‌محمدالشیرازی)

☆واشرف‌واعیان‌اصفهان اگرشب یك‌لحظه دربستر استراحت می‌غنودند هنگام وزیدن‌نسیم سحرمانندبرگ‌بید از باد صرصر برسروجان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از چنبرقهر او بچه‌تدبیر نجات توان یافت وباز شرارهٔ خشم آتش‌بارش‌بروزگار کدام‌خاکسار از اهالی این دیار خواهد یافت بالاخره دراثراین سفاکی و بیرحمی درعین‌جوانی‌درسن‌سی سالگی درسال ٦٨١ رخت‌ازجهان‌بربست‌ومردم اصفهان‌راحت و آسوده‌شدند .

دیدی که‌خون‌ناحق‌پروانه شمع‌را
چندان امان نداد که‌شب‌راسحر کند

شرح حال قطب الدین محمود بن مسعود الشیرازی

قطب‌الدین درماه صفر ۶۳۴ در شیراز متولدشده از اوان کودکی نزد پدر خود ضیاءالدین بآموختن رشتهٔ طب مشغول بود درده سالگی بردست‌پدرش‌خرقهٔ تصوف‌پوشیدآباء واجدادش طبیب‌وصوفی‌منش بودندپدرش‌ضیاء الدین‌طبیب‌معروف واز مشایخ‌صوفیه بودقطب‌الدین‌پس از چندی بخدمت نجیب‌الدین علی‌بن بزغش الشیرازی‌رسیدهمین که چهارده ساله شد پدرش ضیاءالدین در گذشت‌اورا بجای‌پدر در بیمارستان شیراز به‌پزشکی‌و کحالی گماشتند قطب‌الدین در آنجا گاهی بمداوای بیماران مشغول و گاهی بمطالعهٔ کتب طبی میپرداخت دو سال بدین منوال گذشت همواره فکرش براین متوجه‌بود که‌از همکاران خود جلوتر بیفتد تایکسره دل‌در هوای تحصیل گرفت کلیات‌قانون بوعلی‌سینارا پیش عموی خود کمال‌الدین‌تلمذ کرد دراین اوقات بستن رصد مراغه آغازشد جمعی ازدانشمندان نامی آنجا گرد آمدند وصیت شهرت خواجه نصیرالدین‌طوسی که‌مؤسس اصلی اینکار بود در آفاق جهان پراکنده شد قطب‌الدین‌نیز که درعلوم‌هیئت استاد بود عزم سفر کرد و راه مراغه را پیش گرفت‌تااینکه خود را بمحضر استاد بزرگ خواجه‌نصیرالدین طوسی رسانیدوعلم‌هیئت را درخدمت‌استاد تکمیل کردواشکالات را مرتفع ساخت‌اشارات ابن سینا را پیش حکیم طوسی درس خواندومشکلات قانون رابیاری افکاراوحل کرد چندی درمراغه‌اقامت گزیدبعلتی که نامعلوم‌است روابط باطنی وی‌باخواجه خوب‌نبوددرحبیب‌السیر مسطوراست که‌روزی‌قطب‌الدین باتفاق‌خواجه‌نصیر به‌مجلس هولاکو وارد شدند هولاکوبنا به بسابقهٔ کدری که با خواجه داشت آغازاعتراض‌و خشونت کردو گفت‌اگر رصد ناتمام نمی‌ماند تو را میکشتم قطب‌الدین پیش‌رفته گفت‌من‌رصد را تمام‌میکنم‌چون ازبارگاه‌هولاکوخارج شدندخواجه‌به‌قطب‌الدین گفت‌روا باشد درپیش‌چنین مغول نااعتمادی این‌سخن رامیگوئی شایداو ندانستی

که، تومزاح میکنی قطب‌الدین گفت مزاح نمیکردم وجدی میگفتم از آن تاریخ ببعد مابین خواجه نصیر وقطب‌الدین رنجیدگی و کدر حاصل شد چندی درمراغه متوقف بود بعد آغاز مسافرت کرد وازمراغه بهاکثر ایالاتی که در تصرف دولت ایلخانی بود رفت نخست بشهرهای خراسان نیشابور وازآنجا بعراق عجم واصفهان رسیدودراینسفر کتاب نهایةالادراك فی‌درایةالافلاك‌را تمام نموده به‌خواجه بهاءالدین حاکم اصفهان تقدیم نمود ازاصفهان به بغداد وشامات سفر کرد وازآنجا به‌قونیه مسافرت‌نموده باجلال‌الدین‌محمد رومی ملاقات کرد ودرسال ٦٨١ ازطرف‌سلطان احمدتکودار بسفارت مصرمعین شدو به‌نزدملك قلاوون(١)الفی رفت‌دو باره بشام‌سفر کرد ودرآنجا قانون‌و کتاب شفا را تدریس میکرد ازآنجا به‌تبریز آمده‌منزوی گردید درتبریز بود تااینکه‌در١٧ م صیام سال ٧١٠ درتبریزوفات‌نموده‌درقبرستان چرنداب نزدیك‌مرقد خواجه شمس‌الدین صاحبدیوان ومحقق‌البیضاوی مدفون‌شد رحمةالله علیه بعضی ازفضلا این قطعه را در تاریخ وفات آنمرحوم گفته‌اند.

روز یکشنبه قریب عصر سال ذال و یا

٧١٠

یـا وزا بگذشته در تبریز از ماه صیام

١٧

روح پاك قطب‌دین‌محمودشیرازی برفت

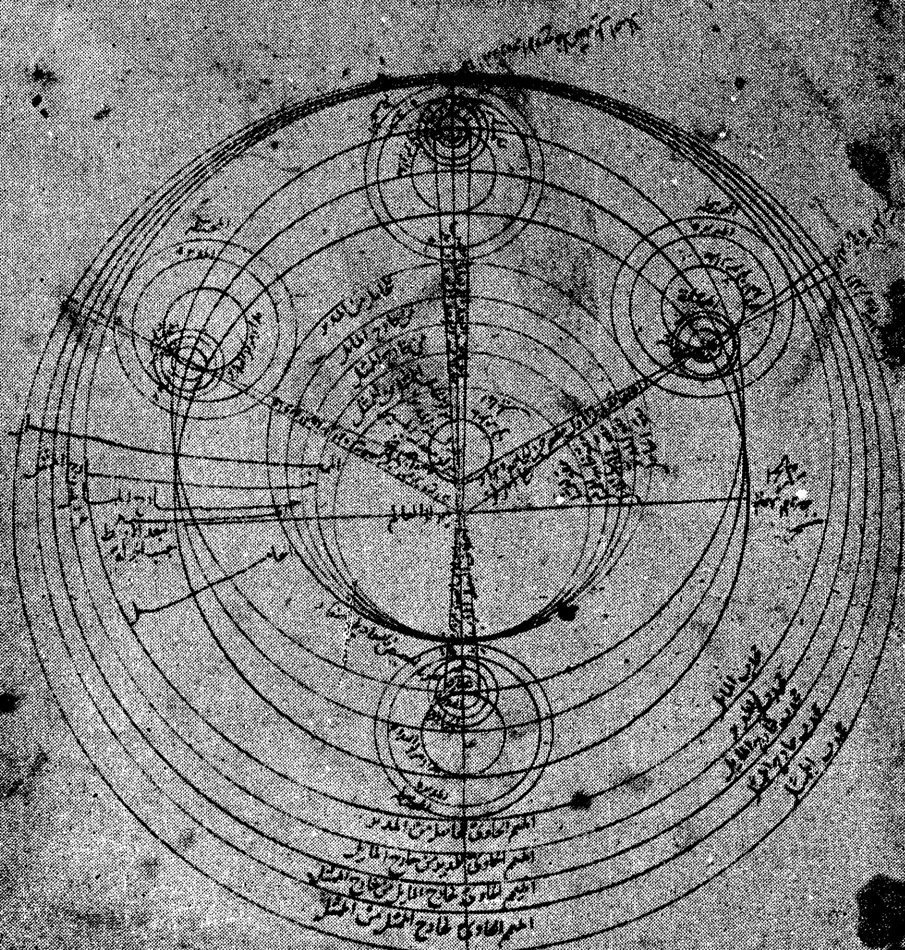
سوی فردوس برین باصدهزاران احتشام

قطب‌الدین گاهی شعر نیز میگفت این رباعی در روضات الجنات از وی مسطور است .

یك چند به‌یاقوت‌تر آلوده‌شدیم   یك چند پی زمرد سوده شدیم

١ـ قلاوون الملك المنصور ازحکمرانان مصروشام به‌الفی مشهور معروفست وقتی‌او را به‌هزار طلای‌مسکوك خریداری کرده‌اند بدین جهة به‌الفی معروف شده درسال ٦٨٤در محاربۀ صلیب به فتوحات بزرگی نایل شده است.

صفحه دوم کتاب



صفحه ۱۲۷ کتاب

آلود گیی بود و لیکن تن را		شستیم بآب توبه آسوده شدیم

در بعضی تواریخ مسطور است که سعدی شیرازی خواهرزادهٔ قطب الدین محمود است لیکن این قول ضعیف است قطب الدین تصنیفات و تألیفات زیاد دارد از آنجمله است(۱) همین کتاب مورد بحث ما (نهایة الادراک فی درایة الافلاک) که شرح آن اینک بنظر قارئین محترم میرسد (۲) التحفة الشاهیه کتابیست عربی در علم هیئت (۳) شرح حکمة الاشراق (٤) مفتاح المفتاح(٥) درة التاج لغرة الدباج این کتاب درسال ۱۳۱۷ شمسی بکوشش و تصحیح فاضل دانشمند آقای سیدمحمد مشکوة درچاپخانهٔ مجلس شورای ملی چاپ شده وما دراینمقاله ازمقدمهٔ دانشمند محترم آقای مشکوة استفاده کردیم(٦)ازتألیفات قطب الدین التحفة السعدیه بنام سعدالدین محمدساوجی نوشته شده (۷) شرح مختصر الاصول ابن حاجب(۸)فتح المنان فی تفسیر القران(۹) حاشیه بر کتاب الکشاف عن حقایق التنزیل زمخشری (۱۰) رساله فی بیان الحاجة الی الطبیب واداب الاطباء ووصایاهم (۱۱) حاشیه برحکمت العین.

قسمت سوم

معرفی شعرا

۲۳

میرزا محسن تبریزی

متخلص به تأثیر

میرزامحسن تأثیرازمشاهیرشعرا وسخن سرایان تبریز است آبا واجدادش دوزمان شاه‌عباس کبیر ازتبریز باصفهان رفته تأثیر دراصفهان تابعرصهٔ وجود نهاده ازسلاطین صفوی زمان شاه سلیمان وشاه سلطان‌حسین صفوی‌را درك کرده بامحمد علی صائب تبریزی وشیخ محمد علی حزین معاصر بود در حق شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی ورجال دورهٔ ایشان قصاید وقطعات بیشماری مشتمل برمدح و ماده‌تاریخ از آنمرحوم در صفحهٔ روزگار بیادگار مانده از شعرائی است که ماده تاریخ زیاد گفته ومخصوصاً در این فن ید طولائی داشت از قصاید و قطعات تاریخیه او چند فقره ذیلا نگاشته میشود

از تاریخ ولادتش اطلاعی دردست نیست دربسنهٔ‌هزارویکصدوسی‌ویك‌هجری دراصفهان دارفانی را وداع گفته میرزا داود اصفهانی از شعرای معاصر تأثیراین جمله را در تاریخ وفات او گفته (آه از تأثیر آه ۱۱۳۱) دیوان مفصلی خطی قریب به بیست هزار بیت از آنمرحوم در کتابخانهٔ آقای سلطان‌القراءِ تبریزی بنظر رسیده ازقراریکه مرحوم تربیت دردانشمندان نوشته‌نسخهٔ‌اودیوان آنمرحوم در کتابخانهٔ دانشکدهٔ‌معقول‌و منقول و نسخهٔ دیگری دو کتابخانهٔ مجلس موجود

است دایوانش تاکنون بچاپ نرسیده‌شیخ محمدعلی حزین‌در تذکرهٔ خوددرشرح حال تأثیر چنین نگاشته میرزا محسن تأثیر صاحب آداب حمیده اخلاق‌پسندیده بوده نواب وحیـدالزمان درمقام نربیت او بر آمـده دفتر آوارچهٔ عراق را باو مفوض داشته و بعد از آن‌بوزارت دارالعباد یزد دررسید از علم سیاق وانتظام مهام دیوانی و حسن معاشرت با آنان بیقرینه و با این خاکسار صدیق دیرینه بودودر اواخر مدتی دست از مهمات دنیا بازداشته با عزت و احترام در اصفهان معتکف منزل‌خویش بوده تابجوار ملك علام رحلت نمود از هر نوع شعر بسیار گفتی فکرش بدقایق‌سخن‌رسا و بلفظ و معنی بیشتر از بعضی یاران آشنا بود مرحوم تربیت نیز در دانشمندان آذربایجان در حق تأثیر چنین نگاشته .

میرزا محسن تأثیرازمشاهیر سخنوران تبریز است سلسله نسب وی‌ازطرف والده بمحمد حسین‌خان چلبی میرسد و از جانب پدرنوادهٔ ابوالحان ؟ زرگـر تبریزی است آباواجدادش در زمان شاه‌عباس کبیر از تبریزباصفهان رفته وتأثیر در آنجا متولد شده مرحـوم تربیت از آنهمه اشعار تأثیر بچندین ماده تاریخ و فهرست قصاید و مثنویات اکتفا نموده بعصی از تذکره‌نویسان نیز غیراز موحوم هدایت مختصراشارهٔ بشرح حال تأثیر بطریق اجمال کرده‌اند چنانچه گفته شـد مرحوم تأثیر در ایام جوانی با محمد علی صائب تبریزی معاصر بـود و بیشتر اوقات در مجالست‌ومصاحبت همدیگر بودند وگاهی‌مابین ایشان مشاعره‌ومناظره ادبی نیز اتفاق میافتاد در اشعـار و غزلیاتش در چندین جا بنام صائب اشاره کرده و چنین گوید .

صائب شیرین سخن در شعرمستثنی بود ورنه‌تأثیراز که‌درایجادمعنی کمتراست

جواب آنغزل صائب است این تأثیر که همچو نامهٔ سربسته‌استهرسخنش

حاذق نبض سخن در همهٔ عالم‌نیست بجز از صائب و تأثیر که از تبریزند

در بعضی ازغزلیات تخلص را باسم متذکر شده

چند به بستر افکنی محسن مستمند را
هیچ حذر نمیکنی از دم واپسین او

مرحوم تأثیر درناحیهٔ یزد وزیر مالیه و محصل حقوق دیوانی بود در سنهٔ ۱۱۲۰ دراثر سعایت مخالفینش ازآنمنصب معزول وعزلت و راحت اختیار کرده دراصفهان منزوی بود دراینخصوص گفته :

خدمت پنجاه دو سه سالهام — ساخته سر گشته چو جوالهام
مرحمت خسرو عرش آستان — داد بسرکار عراقم مکـان
گرچه زمن راست قلمتر نبود — همچو منی در همه دفتر نبود
بـا حسبم بود مقارن نسب — عزل شدم بی گنه و بیسبب

✡ ✡ ✡

چون خلاص از عمل یزد شدم — گشتم آسوده فتادم به بهشت
پی تاریخ یکی ز اهل سخن — قلم آورد و (تخلص) بنوشت
۱۱۲۰

درموقع اقامت خود در یزد مشغول عمران وآبادی بوده وحتی قناتی در یزد احداث کرده بنام (تأثیر آباد) دراینخصوص گوید :

بی شبهه و شك نبود آبی در یزد — از جانب شرق آن برای صلحا
تامشرب آن گلشن وکهنا باشد — بیرون کردم قناتی از لطف خدا
(تأثیر آباد) شد بنام آنچشمه — وان نام شد از معجزه تاریخ بنا
۱۱۱۹

چند بیت ازقصیدهٔ مذیل بتاریخ که درتفویض منصب وزارت به نواب وحید-الزمان محمد طاهر قزوینی گفته :

مرحبا باد صبا قاصد فرخنده نوید — که رسید ازتو بما مژدهٔ عید ازپی عید

آن قران دو سعادت که شد از تأثیرش خاطر منتظران مشرق ماه و خورشید

آن یکی مژدهٔ بر گشتن سلطان بهار که کند مقدم آن عهد کهن راتجدید

واند گر مژده که‌شدباعث‌احیای جهان بود تفویض وزارت بخداوند وحید

آصف ملك جهان اکمل ابنای زمان که بطالع همه سعد است و باقبال‌سعید

چرخ را مسند اقبال بلندش گفتم بدراز کون ومکان‌شد بخود ازبس‌بالید

هیچ دستی دگر ازدست توبرتر نبود ازتو تدبیر جهان کردن وازحق تأیید

هرمرادی که تصور کند اندیشهٔ عقل بخت فیروز ترا ازدل و جان باد مرید

تاوزارت بتو تفویض شد از لطف‌اله که ز ایزد بتو این رتبه بماند جاوید

پی تاریخ شنیدم که عطارد می گفت (مژده باداهل‌هنر آصف‌ملك‌است‌وحید)

۱۱۰٤

درتاریخ وزارت مومن خان ایشیك آقاسی باشی قصیدهٔ گفته که متضمن تاریخ است چند بیت نوشته میشود :

خان ایران مدار مؤمن خان مطلع بیعدیل سیف و قلم

اعتضاد و قوام دولت و دین زبدهٔ ممکنات و فخر امم

آنکه گر بانك بر زمانه زند اشهب روز را کند ادهـم

رایت اقتدار و شوکت او دارد از اطلس فلك پرچم

قطرهٔ از کف گهر بارش سیل بنیـاد همت حـاتم

در حصار حصین معدلتش گـرگ باشد نگاهبان غنم

همچو جرم قمر ز پرتو مهر روشن از تست دودمان کرم

شد چو ازفضل کردگار جهان منصب تـو وزارت اعظـم

بهر تاریخ زد رقـم تأثیر (باز آمد وزیر راست قلم)

۱۱۰۹

قصیده ایست متضمن ماده تاریخ که دروفات شاه سلیمان صفوی گفته و بر صندوق قبرش ثبت شده :

شاه‌دین سلطان سلیمان آنکه بود — در همه آفاق ذکرش منتشر

آن شهنشاهی که همچون آفتاب — هست فیضش تا قیامت مستمر

آنکه بود ازفیض روشن گوهری — در ضمیرش مهر تابان مستتر

آنکه از تأیید لطف کردگار — بود شغلش در عدالت منحصر

آنکه بودی پیش عدل وشوکتش — معترف نوشیروان دارا مقر

جای خود چون دید در گلزار قدس — ازجهان و آب و گل شد منزجر

مرغ روحش تازتن پرواز کرد — گشت در فردوس اعلی مستقر

روزشد مانند شب مشکین لباس — مهر ومه بگرفت و گردون شد کدر

گشت از صندوق آن سر اله — آشکارا معنی صندوق سر

کلك تأثیر از پی تاریخ آن — گشت چون باچشم گریان منتظر

آمد ازروحش خطاب مستطاب — (منزلی عند ملیك مقتدر)

۱۱۰۵

این قصیدهٔ تاریخیه را در مرثیه وتاریخ وفات علامة الدهر آقا حسین خونساری(۱) استاد خود گفته:

آقا حسین عرش فضایل کاسمان — گردیده وندیده بدانش عدیل او

علامهٔ که از پی قطع کلام خصم — پیوسته بود حجت قاطع دلیل او

گاه سخن ز شعلهٔ ادراك مینمود — گلزارها میانه آتش خلیل او

زد پشت و پایمال جهان پای همتش — خلقیست منفعل ز عطای جزیل او

خلق جمیل وخلق جمالش دوباعثند — کافاق پر شده است زذکر جمیل او

رو کردسوی گلشن فردوس گرچه بود — خود جنت و معانی تر سلسبیل او

خود رفت وماند تابقیامت ازاواثر — عمر مؤبد است بقای قلیل او

شاهنشه زمانه سلیمان که انس وجان — ازحق طلب کنند بقای طویل او

---

۱ ـ آقا حسین خونساری بن آقا جمال‌الدین محمدالخونساری ازاجله علمای زمان شاه سلیمان صفوی بوده وصاحب تألیفات کثیره است .

فرمود تا بنای نکو منظری کنند | بر مرقد منور پاك جلیل او
شد درزمان بنای‌چنین مرقدی بلند | کاندر ریاض خلد نباشد بدیل او
دانی که‌درفلك‌اثر کهکشان زچیست | سوده بچرخ کنگرهٔ مستطیل او
تأثیر گشت از پی تاریخ رحلتش | آندم که بود اختر طالع کفیل او

زد چاك جامه خامهٔ‌مشکین‌لباس گفت
(رفت‌ازجهان کسی که‌نیابی عدیل او)
۱۰۹۸

۲۴

عبدالرزاق بیك دنبلی

متخلص به ((مفتون))

یکی از بزرگترین دانشمندان و سخن سرایان آذربایجان در دورهٔ فتحعلی شاه قاجار مرحوم عبدالرزاق بیك متخلص بمفتون است خلف نجفقلیخان دنبلی (۱) بیگلر بیگی سابق تبریز بود عبدالرزاق بیك در سال ۱۱۷۶

۱ ـ نجفقلیخان دنبلی پدر عبدالرزاق بیك از رجال بزرك و عظمای طایفه دنابله بود در اوایل بیگلربیگی تبریز بود و در اواخر کریمخان زند حکومت تبریزراعهده‌دار شد در عمران و آبادی تبریز زحمت بسیار و رنج فراوانی کشیده برج و باروی تبریز و دروازه‌های شهر از آثار آنمرحوم است که در سال ۱۱۹٤ باتمام رسانیده این اشعار و ماده تاریخ اتمام برج و باروی تبریز از طرف حاجی‌آقا بابای همدانی گفته شده که در کتیبه‌های بالای دروازه کجیل با خط جلی مسطور و اکنون نیز پیدا است

زهی اساس مشید که باد تا باید / ز حادثات زمان در امان سبحانی

ز برج بارهٔ آن‌در تحیراست سپهر / که شد بپا ز عنایات خان خاقانی

خدیو ملك‌عدالت نجفقلیخان آنك / مفوض‌است بر اورونق جهانبانی

که‌در نگارش این‌قلعه‌در زمان‌قلیل / نموده همت وی معجز سلیمانی

نشان‌زسدسکندر چوداد تاریخش / خرد بگفت(**حصار سکندر ثانی**)

۱۱۹۴

ایضاً در تاریخ بنای قلعه تبریز حاجی هادی متخلص به نسبت از شعرای آن زمان این قطعه و ماده تاریخ را گفته که در کتیبه‌های بالای دروازهٔ محلهٔ خیابان مسطور است

چو گشت از گردش چرخ‌جفا کیش / اساس قلعهٔ تبریز بر باد ☆

قمری در شهر خوی متولد و در ده سالگی در زمان کریمخان زند عوض برادر بزرگش فضلعلیخان بعنوان گروگان بشیراز جلب وچهارده سال‌تمام بطور حبس نظر در شیراز متوقف بود در اینمدت آنی از تحصیل علم و کسب کمالات غفلت نکرده‌ودائماً فکرش در پی تحصیل‌علوم بود تا در اثر ذهن وذوق‌سرشاری که بتحصیل علم‌داشت بمدارج عالیهٔ‌ترقی نایل و در اندك زمانی ازکتب فصحای عرب وعجم وقواعد ارباب حکم اطلاعی‌کافی و بهرهٔ وافی حاصل نموده واغلب اوقات در مجالس دانشمندان و فضلا و محاضر علما و ادبا حاضر میشد برادرش فضلعلیخان دنبلی در اثر زلزلهٔ سختی که درسال ۱۱۹٤ قمری در تبریز واقع و باعث تلفات زیادی شده بود در گذشت همچنین نجفقلیخان پدرش نیز که در آنزلزله ازپایش‌مجروح‌شده‌بوددرسال ۱۱۹۹وفات کرد پس از فوت کریمخان زند عبدالرزاق‌بیك‌در شیراز بود تاوقتیکه علیمرادخان زند برسرصادقخان برادر کریمخان زند لشکر کشیدوشیراز را مسخر نمود محبوسین آذربایجان ازشیراز باصفهان آمدنددر ربیع‌الاول ۱۱۹۹ علیمرادخان در گذشت‌و آقا محمدخان‌قاجار باصفهان آمده محبوسین آذربایجان راکه عبدالرزاق بیك نیز جزو آنان بود مرخص و اجازه داد که باوطان خود بروند عبدالرزاق بیك بآذربایجان آمده چندی مشغول تألیفات خود بود تا درزمان عباس میرزا نایب‌السلطنه که بوی‌کمال توجه‌والتفات زیاد داشت بمنصب‌استیفا و شغل نویسندگی ارقام‌دیوانی نایل گردید در سنهٔ۱۲٤۱ بمکه معظمه مشرف شده و بالاخره در سنه۱۲٤۳درسن شصت و هفت سالگی در تبریز دارفانی را وداع گفت .

مرحوم عبدالرزاق بیك مرد ادیب و دنشمند فاضلی بود اخلاق حمیده

☆ خدیو معدلت آئین نجف خان — که داد معدلت اندر جهان‌داد
. . . . — که‌مثلش کس نداردد‌رجهان‌باد
سکندر وار سدی بست محکم — که‌باشدحصنی از یاجوج‌حساد
بتاریخش رقم زد کلك نسبت — **(ز نو سد سکندر گشته آباد)**

۱۱۹۴

واوصاف پسندیده‌ای داشت در نظم و نثر پارسی و تازی مسلط و بر نکات ادب و معرفت شعرا و روات عرب اطلاع کامل داشت اکثر اوقات خود را با مطالعه و مداقه میگذرانید استاد محترم آقای ملک‌الشعراء بهار در کتاب (سبک‌شناسی یا تاریخ تطور فارسی) جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۰ درقسمت پیروان سبک قدیم درپایهٔ فضل و کمال مرحوم عبدالرزاق بیک چنین نوشته (عبدالرزاق بیک در مدت اقامت در شیراز کتابی بنام (حدایق الجنان) سرگذشت خود و ترجمهٔ علما و فضلای معاصر و داستانهائی از کریمخان زند و خانوادهٔ او نوشت و بعد همان کتاب را بار دیگر دستکاری کرده نامش را « تجربةالاحرار وتسلیةالابرار » نهاد این کتاب یکی از شاهکارهای قرن دوازدهم هجریست و بشیوهٔ بین شیوهٔ وصاف و گلستان شیخ علیه الرحمه تحریر یافته و تمام مزایای فنی گذشته را دربردارد ومیتوان آنرا ازجمله آثاری دانست که مربوط برستاخیز ادبی و باز گشت بسبک قدیم است سبک عبدالرزاق بین شیوهٔ جوینی ووصاف وشیخ علیهم الرحمه است و در شعر نیز به شیوهٔ متقدمین ازشعرای عراقی وسلجوقی متمایل است و در نثر و نظم ازبزرگان پارسی زبانش میتوان شمرد درشعر مفتون تخلص میکرد وچنانست که بلبل هزار دستان بوستان ادب گوید :

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند ساقی بشارتی ده پیران پارسا را

ودر نثر و نظم تازی نیز دست داشته درتضاعیف کتاب مذکور عبارات و ابیاتی از بروزات طبع خود میآورد که برفضل او دلیلی روشن وبراحاطهٔ او بادبیات عجم وعرب برهانی متقن تواند بود .

مرحوم میرزا علی آقای ثقةالاسلام تبریزی نیز در کتاب خود موسوم به (مراةالکتب) (۱) در اسامی مؤلفات شیعه ذکری از مرحوم عبدالرزاق

۱ـ نسخهٔ نفیسی ازین کتاب در کتابخانهٔ آقای میرزا محمدآقا ثقةالاسلام تبریزی موجود ودارای هفت مجلد است نگارنده آنرا دیده‌ام هنوز بچاپ نرسیده .

بیك دنبلی نموده کـه عین آن نوشته میشود (صفحهٔ ٤٠٢) مـرات‌الکتب (عبدالرزاق بیك بن نجفقلی خان دنبلی کان فاضلا مفسراً ادیباً شاعراً منشاءاً جامعاً للعلوم و کان فی اوایل امره محبوساً بشیراز عندالکریمخان زند بعنوان حبس النظر خوفامن والده نجفقلیخان حیث کان دائماً فی تبریز مستقلا لایبالی علی کریمخان وغیره فلماتوفی کریمخان ثم نجفقلی‌خان و تشتت الامور کما هو داب‌الاعصار والدهور التزم صاحب‌الترجمه باب سلاطین قاجار واشتغل التألیف‌وله تألیفات حسان من‌التواریخ وغیرها ومنها تاریخ الماثر السلطانیه) الخ ...

بالجمله عبدالرزاق بیك عمر خود را در تألیف و تصنیف بآخر رسانیده و تألیفات زیاد و گرانبهائی از خود بیادگار گذاشت اسامی تألیفات آنمرحوم بقراریست که ذیلا نگاشته میشود :

۱ـ (حدایق الجنان) که شامل سرگذشت او در شیراز و دارای تراجم احوال شعراوفضلای شیراز و معاصرین او میباشد و شمه‌ای از احوال کریمخان زند تاظهور آقا محمدخان قاجار ذکـر کرده اسـت چـند سطری از حکایات حدایق‌الجنان برای نمونه نثر ادبی آنمرحوم ایراد میشود (۱)

حکایت

حکایت کرد کـه با جمعی از اهل و جد از راه نجد عـازم بیت‌اله شـدیم از شوق وصـال کعبهٔ مشتاقان خار مغیلان بر قـدم گل و سمن بود و لالهٔ تمنا در ریاض خاطرها میدمید و خار بطحا دامن دل میکشید رفقا گفتند که درقبیله نجد دختری قبلهٔ اهل وجـد آمده در جمال و کمال چون سلمی و لیلا چندین پرستارش در خیل است و دلها بنظارهٔ حسن آن دلربا مانند مقناطیس درمیل‌وخیام آن زیبا خرام از راه منحرف بـود و میل اعنه و مطایا و جمال رفقا باعث تأخیر

۱ ـ از کتاب سبك شناسی تألیف استاد محترم ملك الشعراء بهـار جلد ۳ صفحه ۳۲۱ در ذیـل همین کتاب در صفحه ۳۲۱ مسطور است ابن مـرد فاضل بخط خود همه جا تمنا و تسلا و مانند این کلمه را که در تازی بیاء مقصوره نویسند بالف نوشته .

از جمال کعبه کمال میشد و زبان رهروان خجسته‌خصال گویا باینمقال(ساربانا نشان کعبه کجاست ـ که بمردیم‌در بیابانش) پای راه پیمایان در هوای آن‌ماه سیما در گل و من از جدائی یاران پریشان دل الخ . .

۲ ـ (تجربةالاحرار و تسلیةالابرار) که پس از ذکر مختصری از حسب و نسب طایفه دنبلیان (۱) و تراجم احوال عده‌ای از علما و معاریف شعرای معاصرین و قسمتی از نظم و نثر خود را نیز نگاشته این کتاب را در سنهٔ ۱۲۲۸ قمری خاتمه داده و راجع بزلزلهٔ سخت تبریز (۲) که در سنهٔ ۱۱۹٤ واقع

---

۱ ـ راجع بشرح حال طایفهٔ دنبلیان در دانشمندان آذربایجان چنین مسطور است بنا بنگارش تواریخ‌وسیرحسب و نسب دنبلیان به یحیی برمکی منتهی میشود و مشارالیه چهار پسر داشته است جعفر محمد فضل موسی این آخری از اولاد او والی شامات بوده و در آنجا ۱۵۰ سال سلطنت کرده‌اند عیسی بیك نام از این خانواده ابوموسی ثانی لقب داشته است بقلعه دنبل و سگمان آباد آمده شیوهٔ تجرد و تفرد پیش گرفته وپس‌اززمانی اکراد دنبلی که ازسی‌هزار خانوار متجاوز بوده‌انددست‌ارادت‌به‌اوداده‌واعقاب‌اومدتهادرآن سامان حاکم و فرمانفرمای آنطایفه شده قطور و آواجق وغیر آنها در تصرف آنان‌بوده و تا ظهور سلطان حیدر استقلال داشته‌اند پیرموسی دنبلی در سنهٔ ۳٦۰ وامیر جعفرملقب به شمس‌الملك متوفی درتاریخ ۵۵۵ هجری ازمشاهیر این سلسله بوده‌ومقبرهٔ آنان درخارج شهر خوی بفاصلهٔ دوهزار ذرع ازآن واقع شده ومنارهٔ کله آهو که درپهلوی آن مقبره ازدور نمایان است ازآثار همین شمس‌الملك معروف بوده و از بقایای آن عهد است امیر عیسی پدرشمس‌الملك وامیریحیی‌جد وی که هزارودویست تکیه‌وخانقاه دراطراف‌آذربایجان وشام بنا نهاده نیز ازمشاهیر این سلسله میباشد امیر خداداد خان وامیر احمد خان و حیران خانم دنبلی وسلطان خانم نیز ازمعاریف این سلسله محسوب بوده وقسمتی ازمأثر وتألیفات آنان باقی‌است امیرکبیر محمودخان ازمشاهیر این‌سلسلهٔ تاریخی تاسنهٔ ۱۰۰۵ ویکی‌دیگر ازآنها نیز تاریخی علیحده برای دنبلیان تاسنهٔ ۱۲۵۸ نوشته‌اند و غیراز این نسخ خطی مختصری هم درجهاننما وشرفنامه و آثار الشیعه راجع بتاریخ و رجال اینطایفه نوشته شده وهرسه کتاب چاپ شده‌اند .

۲ـ درتاریخ این‌زلزله میرزا مسلم ایراونی قدسی تخلص این اشعار وماده تاریخ را گفته گنبد شنب غازان تا این تاریخ بر پا بود لیکن دراین زلزله بکلی منهدم ☆

شده شرحی درین کتاب بدین قرار نوشته (شب شنبه غره محرم‌الحرام سنهٔ اربع وتسعین ومائه بعدالالف یکساعت ازشب گذشته بناگاه حاش للسامعین زمین گران تمکن بشدت متزلزل گردید که آثار عالیها سافلها پدیدار گشت و در یك آن شور نشور واهمه قیامت موعود درجهان آشکار شد از گنبد غازانی (شنب‌غازان) ومسجد امیر چوبان و بنای‌مسجد جهانشاه‌ترکمان بجز اطلال باقی نماند وقریب صد وبیست‌هزار نفرازشهرونواحی در آن قضیه‌سردرنقاب تراب کشیدند .

۳ـ (حدیقه) ایست مشتمل بشرح حال شعرای عرب و معانی بعضی از اشعار آنها بزبان فارسی

٤ـ (روضة‌الاداب و جنة‌الالباب) مشتمل است بشرح حال شعرای عرب و بیان نوادر اشعار و اقوال آنان بزبان عربی و نسخهٔ بسیار نفیس خطی از آنکتاب در کتابخانهٔ آقای میرزا محمد آقا ثقة‌الاسلام تبریزی موجود است نگارنده آن را دیده‌ام درسنهٔ ۱۲۲۳ شروع و در ۱۲۲٤ تمام کرده است و اول کتاب اینست (الحمدلله الذی وشح صدور الالسنه بوشاح الفصاحة وزین نحور الاقلام بقلادة البلاغه‌عجز عن تعداد آلائه فصحاء العدنان وقصرعن تذکارنعمائه بلغاء القحطان الخ)

☆ و از بین رفت

شب شنبه کان سلخ ذیحجه بود — گذشته ز شب ساعتی در حساب
ز قهـر خداونـد جبار حـق — فتاده بـه نبض زمین اضطراب
بشدت بلـرزه در آمـد چنان — که‌شد شهر تبریزهم‌چون‌سراب
بزیر زمـین رفته در دم فـرو — اساس بنـاهـای عالـی قباب
نه آثار گج از گجیل بازماند — نه‌از شنب غـازان نشان تراب
بیك‌جنبش آن شهر دیرینه رفت — بباد فنا چـون بنـای حباب
به تخمین متوفیان صـد هزار — دراین‌رجفه‌ضایع‌شداز‌شیخ‌وشباب
دل از محنت‌این غم آمد بجان — جگر ز آتش این‌بلا شـد کباب
نه تنها کسان را فروبرده خاك — بسا جمع را برده ازگریه‌آب
به قدسی چنین گفت پیرخـرد — که‌تاریخ آن گشته**(قصرخراب)**

۵ ـ (حقایق الانوار) بزبان فارسی عبارت است از شرح حال شعرای عرب و عجم و حل معضلات و نکات اشعار آنها و این کتاب را در سنهٔ ۱۲۳۰ تألیف کرده

۶ ـ (حدایق‌الادباء) بزبان فارسی مشتمل‌است بر ۲۳ حدیقه متضمن منشأت و مطارحات عرب و عجم و فصاحت و بلاغت اقوال آنان و سیاست ملوك و آداب وزراء و اصول دین و اخلاق‌وتواریخ و لغات و غیره که آنرا در سنهٔ ۱۲۳۲ بنام عباس میرزا نایب‌السلطنه تألیف کرده‌است نسخه‌ای نیز ازاین کتاب‌در کتابخانهٔ آقای ثقة‌الاسلام تبریزی موجود است

۷ ـ (نگارستان دارا) تذکره ایست مشتمل بر شرح حال شعرای دورهٔ فتحعلی‌شاه که در سنهٔ ۱۲۴۱ تألیف کرده

۸ ـ (ماثر سلطانی) (۱) بزبان فارسی مشتمل بر آثار و وقایع سلطنت فتحعلی شاه از زمان جلوس تا سال ۱۲۴۱ و آن کتاب در تبریز در سنهٔ ۱۲۴۱ در اولین مطبعهٔسربی تبریز چاپ شده و این اولین مطبعهٔ سربی بود که در عهد نایب‌السلطنه عباس میرزا ما بین سنوات ۱۲۳۲ ـ ۱۲۳۴ به تبریز رسیده و اولین کتابی که در آن مطبعه چاپ شده رسالهٔ جهادیهٔ میرزا عیسی قائمقام بزرك بود در آخر کتاب مأثر سلطانی راجع بآن مطبعه چنین نگاشته شده (از یمن‌تائیدات الهی و فیض فضل نامتناهی در زمان دولت ابدی شاهنشاهی نواب‌ولیعهد شهریار تاجدار جمیع‌تصنعات بلادفرنك‌رادر ایران متداول ساخته گنجها ریخت‌وصنعتهای غریبه و فنون عجیبه برانگیخت از جمله مهندس و مهندس‌خانه ساخته و نظم‌نظام رابصورت جدید تشکیل داد از جمله‌تصنعات غریبه عمل انطباع بود که او راباسمه گویند واین نسخهٔ جدید که‌موسوم‌به‌مأثر سلطانی است در دارالانطباع‌دارالسطنه

---

۱ ـ کتاب تاریخ‌نو تألیف جهانگیر میرزا پسر نایب‌السلطنه عباس میرزا ذیل همین کتاب مأثر سلطانی است که اخیراً بسعی و تصحیح استاد محترم آقای عباس‌اقبال اشتیانی چاپ و منتشر شده .

تبریز باهتمام کارگذاران سرکار حضرت ولیعهد بسعی واستادی جناب ملامحمدباقر تبریزی که از معاریف این ولایت است بتاریخ اواخر شهر رجب المرجب سنهٔ هزار و دویست چهل و یك هجری شرف اتمام پذیرفت وانشاءالله تعالی صوادر احوال خاقان بیهمال را بعدازین تاریخ درجلد دیگر محرر ودر باسمه‌خانه رفته مطالعه کنندگان از و بهره یاب خواهد شد

۹ - ترجمه فارسی (عبرت‌نامه) است که از ترکی بفارسی ترجمه کرده و خطی آن نزد نگارنده موجود است و در نظر است در آتیه همین کتاب بچاپ برسد و این کتاب تاریخ آمدن افاغنه بایران وانقراض دولت صفویه راحا کیست این کتاب ازلاتینی به ترکی و از ترکی بفارسی ترجمه شده اصل مؤلف آن فاتر کروسینسکی لهستانی است که مدت ۲۶ سال در اصفهان بوده وقضایای ورود افاغنه بایران وتسلیم شاه‌سلطانحسین را بچشم خود دیده و نوشته است .

۱۰ - (جامع خاقانی) در تاریخ و مآثر فتحعلی‌شاه قاجار نسخهٔ ممتازی از آن در کتابخانهٔ ملی تهران موجود است

۱۱ - (شرح مشاعر) ملا صدرا است نسخهٔ از آن بخط خود آنمرحوم در کتابخانهٔ مجلس موجود است

۱۲- (مثنوی ناز و نیاز) است که اولین بیت آن کتاب اینست :

بنام آنکه جانرا زیب جان داد　　　بجانها زینت عشق نهان داد

۱۳- (مختار نامهٔ) منظوم است که غزوات مختار ابن ابی‌عبیده ثقفی را بطرز شاهنامهٔ فردوسی بنظم آورده بیشتر از پنج هزار بیت است و در سال ۱۲۴۰ قمری این کتاب را باتمام رسانیده چنانچه دراین شعر گوید :

چو بگذشت سال از برم شصت و چار　　　مرا دیده شد ابر بیجاده بار

نسخهٔ خطی ازاین کتاب نزد نگارنده موجود است چند بیت از بعضی قسمت‌های آن کتاب نوشته میشود

اول کتاب مختارنامه

سر نامه نام خداوند پاك — کزو جان پاك آمد این مشت خاك

ز تیره زمین تا بتابنده ماه — همه هست بر هستی او گواه

جهان آفرین از جهان برتراست — جلالش ز کون و مکان برتراست

در نعت حضرت سیدالمرسلین ورسول رب العالمین صلوات الله وسلامه علیه وآله اجمعین

رسول مهینش رسول امین — صباح ازل آفتاب پسین

خداوند قران خداوند نور — خداوند کیهان خداوند نور

خداوند شمشیر ومعراج و تاج — گرفته ز کیخسروان تاج وباج

پیام آورش جبرئیل امین — ثنا گسترش آسمان آفرین

در تأسف ناظم برعمر گذشته که گردش سنین و شهور رخت رحلتش بر در هشته

دریغا که ایام شادی گذشت — بدان سان که بادسحر گه بدشت

کجا رفت روز جوانی دریغ — چه شد مایهٔ شادمانی دریغ

دلم بود بویا چو مشك تتار — زمن بزم یاران چو خرم بهار

کجا آن من ویك جهان خرمی — دلم پر غم و دل پی بیغمی

چو مرغ خزان دیده گشتم مگر — بکنجی فرو برده سر زیر پر

در وصف فردوسی طوسی و مدح ملك الشعراء فتحعلی خان صبا و آغاز داستان مختارنامه

کنون من به نیروی طبع بلند — غزالان معنی درآرم بـه بند

ببندم کمان سخن را چو زه — زهر گوشه بر خیرد آوا ز زه

سخن سنج پیشینه دانای طوس — بیاراست روی سخن چون عروس

ز شهنامه‌اش رسم سحر آشکار — جهان از کلامش چو خرم بهار

پس ازوی صبادرسخن پادشاست   که‌چشم سخن ازصبا درضیاست

۱۴ـ مثنوی مفصلی است که دراواخر عمردربحر رمل ساخته و بهمن‌میرزا در تذکرهٔ خود از آن نقل کرده است

۱۵ـ کلیات دیوان وغزلیات آنمرحوم است بعضی ازقطعات و قصاید او نوشته میشود این قصیده درمدح فتحعلی شاه ازجمله قصاید او است

قصیده

تعالی الله کرا باشد چو تو منظور خوش منظر
سمن‌سیما وسنبل موی وسوسن‌بوی و نسرین‌بر
ز خیل خوبـرویان سهی قامت تـرا دیـدم
پری دیدارو گل رخساروخوش گفتارومه‌پیکر
لب‌و زلف‌وخط وچشم توای رشك سیه چشمان
شکر ریز و عبیر آمیز و عنبر بیز و غارت گر
دریغ از روز وصل تو که دورم از تو ودارم
بسر خاك و بکف باد و بچشم آب و بدل آذر
بجان زار من رحمی که باشد در غم عشقت
بلب آه و بدل ناله بتن داغ و بجان اخگر
سزد گویم که باغ خلد دارم چون ترا دارم
که‌توحوری‌رخت‌جنت قدت‌طوبی‌لبت کوثر
ربودی از کف من دین ودل زان طرهٔ مشکین
نمیترسی مگر از عدل شاهنشاه دین پرور
شه گیتی ستان فتحعلی شه آنکه فرمانش
بود جاری بانس وجان بود ساری به بحروبر

اساس جاه او والا بنای عدل او محکم
نسیم لطف او گلشن سموم قهر او آذر
بریزد در صف جنك از نهیبش سر گرانانرا
زبر جوشن زتن خفتان زکف صارم زسرمغفر
هنر بارای او منضم خرد در ذات او مدغم
سخا با دست او توأم ادب در طبع او مضمر
الا تا گردش گردون و دور اختران باشد
بود او در جهان سلطان بود او در جهان سرور

وله فی الموعظة والحکمة

روزی سر از دریچهٔ همت بر آورم | زین کاخ تا بکنگرهٔ عرش برپرم
حوران درانتظار من و من ز ابلهی | از زال پرفریب جهان عشوه میخرم
آماده گشته ساغر زقوم در جحیم | من در هوای مطرب و مینای ساغرم
گر مفلسم ز گوهر شادی از آن چه باك | بنگر ز اشك دانهٔ یاقوت احمرم
پرمایه‌ام اگر چه ز زر نیست مایه‌ام | گر مفلسم ولی ز قناعت توانگرم
خاموش و نکته سنج بعالم چو سوسنم | آزاد و سربلند به دوران چوعرعرم

وله فی النصایح

چشم حیلت بین بسی داری بکار | چشم عبرت بین اگر داری بیار
چند خسبی رفت اینك قـافلـه | بوی خون می‌آید از این مرحله
کعبهٔ دل معبد اهـل وفـا است | کعبهٔ دل مقصد اهل صفا است
کس نخواهد زیست در دام هوس | مانده است این خانه از بسیار کس
ای بسا بـاد صبا در بـوستان | بر گل و سنبل وزد بی دوستان
رفته ما یکبارگی از یادها | خاك ما را برده هر سو بادها

در تعریف شراب گفته

گر یافتی خضر از ازل قدر شراب ناب را
بگذشتی ازعمر ابددریافتی (۱) این آب را

۱۶- (ریاض الجنة) است مشتمل بر تاریخ سلسلهٔ دنابله نسخه‌ای از آن کتاب در کتابخانهٔ سلطنتی تهران موجود است و نوشته‌اند که در نصنیف کتاب زینةالتواریخ تألیف میرزا محمد رضی‌مستوفی متخلص به‌بنده خلف الصدق میرزا شفیع مرحوم تبریزی که از کیومرث تاعهد فتحعلی شاه قاجار تاریخ مفصلی‌است مرحوم عبدالرزاق بیك نیزشرکت داشته یکی دیگرازتألیفات آنمرحوم‌تفسیری است که از فاتحة الکتاب تا آخر سورهٔ بقره نوشته لیکن عمرش وفا نکرده و ناتمام مانده‌است درتفسیری که پسرش‌بهاءالدین محمدبن عبدالرزاق تألیف کرده دراول کتاب به تفسیر ناتمام پدرش اشاره کرده و نوشته که اگر حیات باقی‌باشد بقیهٔ آن تفسیر را خواهد نوشت نسخه‌ای ازتفسیر بهاءالدین محمدبن عبدالرزاق درکتابخانهٔ آقای سلطان القرائی تبریزی موجود است مرحوم بهاءالدین محمد نیز ازاجلهٔ علما وفضلاء تبریز محسوب وادیب سخنور وسخن شناسی‌بود یك‌تفسیر دیگری بزبان عربی نوشته‌که از مجلدات آن نیز نسخه‌ای در کتابخانهٔ آقای ثقةالاسلام تبریزی موجود است .

۱ـ در نسخهٔ دیگر برداشتی این آب را .

۲۵

خواجه همام‌الدین تبریزی

خواجه همام‌الدین تبریزی ابن علاءالدین (۱) از بزرگترین شعـرا و سخن‌سرایان شیرین‌زبان تبریزاست ادیب وفاضل دانشمندی بود و از مشایخ‌بزرك آنزمان بشمارمیرفت، باوجود فضل و کمال‌دارای حشمت وجاه وجلال وصاحب تمول بوده، درنزد ارباب علم و معرفت مقام ارجمندی‌داشت، حکام عصر و وزراء آنزمان طالب صحبت او بودند، درتواریخ مسطور است که خواجه همام بجاه و حشمت زندگانی کرده و مدتی دراز وزارت آذربایجان بوی متعلق بود و حکام و سلاطین آن عصر قاعدهٔ ادب و حرمت باوی مسلوك میـداشته‌اند خانقاهی ترتیب داده بود که‌درآنجاازمردم علم و ادب پذیرائی میکرد خوان نعمت او در خانقاه تبریز همیشه برای واردین آماده و مهیابود، خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان برای هزینهٔ خانقاه خواجه همـام یکهزار دیناو از در آمد اوقاف روم اختصاص داده بود که هرسال گرفته و بمصرف پذیرائی واردین میرسانید در این خصوص

---

(۱) نام پدر خواجه همام‌علاء بوده بدیهی است که مضاف الیهی از قبیل (الدین)و امثال‌اینهاداشته است از شرح زندگانی او مطلبی بدست نیآمد فقط خواجه دراینغزل خود اشاره بنام پدر کرده و چنین گفته است :

هوس عمر عزیزم زبرای تو بود ‌‌ بکشم‌جورجهانی چورضای‌تو بود
جای‌افسرشود آن‌سر که بپای‌تورسد ‌‌ پادشاهی کند آن کس که گدای‌تو بود
سخنی لایق سمعت نبود ورباشد ‌‌ هم غزلهای همام‌بن‌علای تو بود

نامه‌ای از خواجه شمس‌الدین که فرمان صدور این حواله است هست که اصل آن در یکی‌از کتابخانه‌های اروپاست وعکسی از آن در کتابخانهٔ ملی تهران‌موجود است و در اینجا سواد آنرا بنظر قارئین محترم میرسانیم .

من‌انشاءِ شمس‌الحق‌والدین طاب‌ثراه ـ باسم آذران نامه

چون‌زاویهٔ‌متبرکهٔ‌شیخ‌امام‌همام‌قدوة‌الانام‌مقبول‌الخواص‌والعوام‌فریدالزمان اجل نوع‌الانسان‌همام‌الملة‌والدین زیدت فضائله بحکم‌والمشرب‌العذب کثیرالزحام منزلگاه خاص وعام است و آستانگاه حاضروطارق طبقات انام و باقلت مال‌ومنال وضعف حال (لکل ضیف قری) را بنیتی‌مرضی بل حتمی مقتضی دانسته و مقتضی قول‌امیرالمومنین علیه‌السلام را که

طعامی‌مباح لمن قدا کل — وداری مناخ لمن قدنزل

اقـدم ماعنـدنا حاضـر — وان لم‌یکن‌غیرخبزوخل

کار بسته ویطعمون‌الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیراً فرض عین دانسته تاغایتی که‌ابناءِالسبیل‌برسبیل تمثیل‌هنگام نهضت‌ورحیل میگویند فلما نزلنافی‌ظلال بیوتهم ـ بیوت کـرام (بقیه در یادداشت خوانده نمیشد) واجب و لازم شد از صدقات پادشاه جهان خلدالله ملکه که خاص‌وعام‌را شامل است و دور و نزدیك را در آن مساوات‌چند قلم حاصل .

کالشمس‌من‌حیث‌التفت‌رایته — تهدی الی عینیك نورا ثاقبا

کالبحر یقذف‌للقریب‌جواهراً — جـرداءتبعث‌للبعیدسحائبـا

جهة سفره اوحظی‌وافروقسطی مستوفی تعیین کردن بنا براین مقدمات از محصول روم بر سبیل ادرارعلی‌الـدوام‌والاستمرارمبلغ یکهزار دینار مقرر شده تانواب‌اوقاف آنجا سال بسال آنرا بی‌قصوروا حتباس‌بوی میرسانند تاازسرفراغت درون بدعای دولت روزافزون قیام فرمایند . والسلام

بالجمله سلاطین ووزراء و شعرا همیشه طالب صحبت خواجـه همام بودند

عارف خوش طبع‌واديب نكته سنجى‌بود، ازمداحان و نزديكان خواجه‌شمس‌الدين صاحب ديوان بوده و اختصاص و ارتباط زيادى به خاندان جوينى داشت و بقول مشهور باخواجه‌نصيرالدين طوسى و علامهٔ قطب‌الدين شيرازى وشيخ مصلح‌الدين سعدى معاصر و محشور بود ملاقاتها و ملاطفتهاى او با شيخ سعدى و خصوصاً ملاقات او در حمام تبريزمشهور ومعروف،است بعضى از مورخين نوشته‌اند كه‌از شعراءِ آنعصر پوربهاءجامى نيز در ملازمت خواجه‌وجيه‌الدين زنگى بتبريز آمده و با خواجه همام ملاقـات و مشاعره كرده است و نوشته‌اند كه خواجه‌همام‌تلميذ خواجه نصيرالدين‌طوسى بود و تحت‌تربيت خواجه بمقامات عاليه‌رسيده، درفنون نظم وغزل‌سرائى استادى ماهر وشاعرى قادر بوده در غزل‌سرائى سبك شيخ‌سعدى را پيروى ميكرد و نظاير غزليات شيخ سعدى زياد گفته بلكه خواسته است خود را بسعدى برساند چنانچه دراغلب غزلها و اشعار خود بسعدى اقتفا كرده‌غزلهاى بسيار لطيف و شيرين سروده‌است در بعضى كلامهايش عين لطافت و ملاحت كلام شيخ سعدى پيداست و آب ازاين چشمهٔ شيرين خورده، حمدالله مستوفى در تاريخ گزيده نوشته كه خواجه‌همام‌الدين تبريزى معاصرشيخ‌سعدى‌شيرازى اشعاردلاوين و غزلهاى شورانگيز دارد اما چون سعدى گوى سبقت را ربوده همام‌براو رشك ميبرد و چند بيتى از يك غزل او نوشته است كه ماتمام غزلرا در اينجامينويسيم

غزل

بيك كرشمه توانى كه كار ماسازى — ولـى بچارهٔ بيچارگان نپردازى

در آرزوى خيالت غلام خوابم من — خنك كسى كه‌تواش‌همنشين‌وهمرازى

عيار مهر تو يكذره كم نگردانم — وگر ببوتهٔ عشقم چو سيم بگدازى

چون من بديدن رويت زدورخرسندم — نسيم با سر زلفت چرا كند بازى

بدست باد صبا زلف خويش باد مده — كه هست پيشهٔ او هرزگى وغمازى

مکن تفرج سرو سهی همان بهتر | که عشق باقد وبالای خویشتن بازی
بگل بگو که زرویم خجل نمیگردی | که در میان ریاحین بحسن مینازی
پیام ده سوی بلبل که با وجود همام | روا بود که نواهای عشق بنوازی
همام را سخنی دلفریب وشیرین است | ولی چسود که بیچاره نیست شیرازی

متأسفانه تاکنون مورخین وتذکره نویسان ازشرح زندگانی این شاعر شیرین سخن چنانچه شاید وبایدشرح مفصل ومبسوطی ننوشته وفقط بدو سه سطر اکتفا نموده‌اند ودربعضی تذکره نام او را بغلط (همائی) نوشته‌اند مثلا آذر(۱) درآتشکده نام او را (همائی) ثبت نموده در صورتیکه تاکنون (همائی) شاعر تبریزی درآنعصر که باسعدی معاصر بوده و ملاقات کرده باشد سراغ نداریم و یك تذکرة الشعراءِ خطی نیز بنظر نگارنده رسیده که او نیز دچار این اشتباه شده ونام او را (همائی) نوشته وچند شعر از اشعار همام را در ذیل آن نوشته‌و یقیناً مقصودش همین خواجه همام تبریزی بوده و احتمال قوی میرود که این تذکرةالشراء خطی از نظر مرحوم آذر گذشته که نام او را همائی ثبت نموده مرحوم نادر میرزا نیز در تاریخ تبریز در ردیف شعرای تبریز صفحهٔ ۱۴۰ نام او را همائی ضبط نموده وعین عبارت آتشکده را نوشته و عبارت هر دو کتاب این است (همائی تلمیذ خواجه نصیرالدین طوسی بوده بصحبت مصلح‌الدین سعدی نیز رسیده) واین شعر ازاو است.

۱ـ ولی عجب دراینست که آذردر آتشکده درجای دیگردرضمن شرح حال سعدی حکایتی راجع بآمدن سعدی بتبریز وملاقات وی باخواجه همام تبریزی نقل میکند و درآن حکایت نام شاعر تبریز را بطور صحیح وموافق مشهور خواجه همام آورده‌است ودرهمان حکایت یك شعر ازسعدی در حمام تبریز نقل میکند که شامل نام صحیح خواجه همام است وشعر اینست :

در میان من ودلدار همام است حجاب | دارم امید که آنهم ز میان بر خیزد

قطعه

پس از سالی بخوابت دیده‌ام دوش | مبادا هرگز آنخوابم فراموش
هنوزم هست دیدار تو در چشم | هنوزم هست گفتار تو در گوش

وهیچ شکی نیست که مقصود همین خواجه همام الدین تبریزی است و شعر فوق هم ازخواجه همام است تعجب دراینجا است که نه آذر و نه مرحوم نادرمیرزا در این باره تحقیق و تعمق نکرده‌و باین اشتباه بزرك پی نبرده‌اند مرحوم تربیت در دانشمندان آذربایجان نوشته که همام ازمشاهیر سخنوران تبریز بوده و از ندمای مخصوص صاحبدیوان ومدتی دراز وزارت آذربایجان باو تعلق داشت و برحسب نگارش عبدالغنی فخرالزمانی مؤلف تذکرهٔ میخانه درسال ٦٧٦ که صاحبدیوان ازطرف اباقا برای ضبط اموال معین‌الدین پروانه (١) بمملکت روم رفته بود مولانا همام‌الدین نیز از جمله همراهان او بوده .

١ـ معین الدین سلیمان ابن علی معروف به پروانه درزمان هولاکوخان ازامرای بزرك مغول وحکمران کل ممالك روم بوده پس ازفوت هولاکو معین‌الدین بامر اباقا با ده هزار لشکر درسال ٦٦٩ هجری بطرف حلب وشام حمله برده وبلاد شام و حلب را تصرف وغارت نمود معین‌الدین پروانه که خود فرمانده لشکر بود پس‌از جنگهای خونین بالاخره درصحرای ابلیتن از قشون بیبریس شکست خورده و مغلوب شدمعین‌الدین فرار اختیارکرد خبر شکست قشون وفرار معین‌الدین به اباقا رسید بیش از بیش در خشم وغضب شد و شخصاً ببلاد روم حرکت کرده معین‌الدین را احضار نمود معین‌الدین ناچار بحضور اباقا رسیده درمقام عذر خواهی غافل‌گیر کردن قشون دشمن را عنوان نمود اباقا خشم وغضب را نسبت بوی پنهان داشته او رابا خود باردوگاه آلاتاغ آورده و در حضور سرداران بزرك محکمهٔ نظامی تشکیل ومعین‌الدین را محاکمه نمودند وبراو سه گناه ثابت کردند اول آنکه ازمقابل دشمن فرارکرده دوم‌آنکه اباقا را قبلا از لشکرکشی دشمن وقدرت آنها مسبوق نکرده سوم آنکه بعداز شکست پیش اباقا نیامده این‌سه گناه قتل معین الدین را ایجاب میکرد ولی اباقا در قتل معین الدین چندان اصراری نداشت لیکن فرزندان وزنان داغدیدهٔ آنهائیکه دراثر فرار معین‌الدین درآن جنك از دست دشمن بقتل رسیده بودند بگرفتن انتقام ازمعین‌الدین اصرار وپافشاری کردند بالاخره☆

خواجه همام درعلم ادبیات وفن محاوره ومحاضره و شعر و انشاء و حسن خط وحید عصر خود بود درفصاحت وسلاست اشعاروشیرین زبانی سعدی آذربایجان بوده است الخ ...

مورخین تعداد اشعار خواجه همام را سه الی چهار هزار بیت نوشته‌اند علی الظاهر مجموعه‌ای ازغزلیات واشعار خواجه همام درنزد مرحوم تربیت بوده که منتخباتی از آن در سال ۱۳۰۹ شمسی در حدود دویست و شصت بیت توسط کتابخانهٔ ادبیه درتبریز بطبع رسیده است نسخه‌ای از کلیات اشعار وی نیز در کتابخانهٔ ملی پاریس ومنتخباتی از آن در کتابخانهٔ خدیوی مصر موجود است حاجی خلیفه کاتب چلبی نوشته که خواجه همام شرحی به چغمینی نوشته است در مجلهٔ آموزش وپرورش شمارهٔ ده سال ۱۳۱۷ شمسی مسطور است که از آثار همام تبریزی چندین غزل دریك سفینهٔ خطی قدیمی هست که فعلا درتصرف آقای محیط طباطبائی میباشد دراین سفینه یك غزل ملمعی از خواجه همام ثبت شده که بدو زبان فارسی و آذری گفته شده و از اینجا معلوم است که در روزگار مغول زبان مخصوص اهالی تبریز همان زبان آذری بوده که از فارسی و پهلوی مشتق است و آن غزل این است .

بدیدم چشم مستت رفتم از دست	کوام و اذر دلی گویا نبی مست
دلم خود رفت میدانم که روزی	بمهرت هم بشی خوش گیانم اژدست
بآب زندگی ای خوش عبارت	لوانت لاود جمن دیل و کیان بست
دمی بر عاشق خود مهربان شو	کزی سرمهرورزی کست بیکست

☆اباقایکی ازامرای خود رامأمور قتل معین‌الدین و کسان او کرد وآن امیر معین‌الدین را باسی وششتن ازکسان او بقتل رسانید مغول حسد اورا قطعه قطعه کرده دردیك پختند و برای تسکین غضب هر کدام قطعهٔ از آن خوردند سپس برای ضبط اموال معین‌الدین صاحبدیوان با چندتن از امرا و بزرگان آن عصر بمملکت روم روانه شدند و خواجه همام‌الدین تبریزی نیز دراین سفر ازهمراهان آنها بود .

بعشقت گر همام از جان بر آید		مواژشق کان بوان بمرت وارث
گرم خاوا بری بشنم بو بینی		ببویت خته بام ژاهنام سر مست

غیرازغزلیات وقطعات مثنوی (صحبت‌نامه) ای نیز از خواجه‌همام هست که آنرا بنام خواجه شرف‌الدین هارون (۱) منظوم کرده علامهٔ فقید مرحوم محمدخان قزوینی درمقدمهٔ جلد اول تاریخ‌جهانگشا باین مطلب‌اشاره‌نموده و چنین مینویسد از مشاهیر شعراء معاصر این دو برادر یعنی خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان‌و عطا ملك جوینی که مداح ایشان بوده‌اندیکی خواجه همام‌الدین تبریزی شاعر معروف‌است و دیوان وی مشحون‌است بمدایح و مراثی این خانواده وی‌رامثنوی است عشقیه در بحر هزج مسدس بوزن خسروشیرین نظامی موسوم بصحبت‌نامه و آنرا بنام‌خواجه‌شرف‌الدین هارون‌ابن‌خواجه شمس‌الدین جوینی‌توشیح‌نموده‌است ونیز در مقدمهٔ همان کتاب مسطور است که خواجه‌همام را در حق شیخ‌صدرالدین حمویه‌مدایح‌وقصاید غرائی‌هست‌این‌چندبیت ازمثنوی صحبت‌نامه نوشته‌میشود (۲)

سعادت یار و اقبالم قرین است		که‌یاری چون‌تو بامن همنشین‌است

۱ـ خواجه‌شرف‌الدین‌هارون پسرخواجه‌شمس‌الدین‌جوینی صاحب دیوان ازفضلاء وشعراواز مربیان علم و ادب بود و دخترابوالعباس احمد پسر مستعصم آخرین خلیفه عباسی را در عقد خود داشت و او بعد از عطاملك جوینی‌بحکومت دیاربکر وموصل واربل‌منصوب‌شده‌و در عهد ارغون خان در این سمت از امیر آرواق برادر بوقا نیابت میکرد خواجه هارون امیر آروق را بقتل خواجه سعدالدین مستوفی قزوینی برادر فخرالدین واداشت‌وچون‌دولت صاحبدیوان‌رو بزوال گذاشت‌خواجه فخرالدین نیز بانتقام قتل برادر خود سعدالیدن خواجه هارون را پیش آروق‌متهم کردواو را بسعایت‌خواجه‌فخرالدین‌مستوفی بامجدالدین‌ابن‌الاثیردر جمادی‌الاخری‌سنه‌۶۸۵ بقتل رسانیدند ابیات ذیل از خواجه‌هارون است

قیمت مرد از هنر باشد		نه ز دینار و ازگهر باشد
مرد بایدکه دانش آموزد		تا زهرکس بزرگتر باشد

۲ـ شیخ صدرالدین حمویه آنست‌که غازان خان بدست او بدین شریف‌اسلام مشرف گشت ودرعهد غازان خان بسیار معزز ومحترم بود درسنهٔ ۷۲۲ وفات نمود

مگر شد چشم بخت از خواب بیدار | که دیدم چشم خواب آلودت ای یار
نمردم تا بکام دل رسیدم | حیات خود بچشم خویش دیدم
زهی وصل رخت کام دل من | ربوده هجرت آرام دل من
دمی در پیش جانان زندگانی | بود خوشتر ز عمر جاودانی
جهان بی روی خوبت آن ندارد | چو عاشق بی تو باشد جان ندارد
نگارا مهر و پیوند تو با من | مثال صحبت جان است با تن
نظر مستغرق رویت چنان است | که فارغ از زمین و آسمان است
چو هست امروز بر وصل تو دستم | میان روضه با رضوان نشستم
شراب روح پرور میکنم نوش | ز مستی کرده هستی را فراموش
زمان وصل را پایان مبادا | میان ما دگر هجران مبادا

بعضی از مورخین نوشته اند که وقتی خواجه همام الدین خواجه هارون پسر صاحبدیوان را بخانقاه خود دعوت نموده تشریفات مجللی درحق او ترتیب داده بود از جمله چهارصد صحن چینی در آن مجلس حاضر گردانیده بود و این غزل را بداهتاً در آن مجلس گفته است:

غـــــزل

خانه امروز بهشت است که رضوان اینجاست | وقت پروردن جانست که جانان اینجاست
بر سر کوه عجب بارگهی میبینم | کوه طوراست مگر موسی عمران اینجاست
مست اگر نقل طلب کرد ببازار مرو | مغز بادام تر و پستهٔ خندان اینجاست
شکر از مصر به تبریز میارید دگر | بحدیث لب شیرین شکرستان اینجاست
کلبهٔ تیره و این هند گدا شاه نشین | شده امروز که بامرتبه سلطان اینجاست
چه غم از محتسب و شحنه و غوغا کامروز | خواجه هارون پسر صاحبدیوان اینجاست
بعدازین غم مخور از گردش ایام همام | هرچه آن آرزوی جان بودت آن اینجاست

خواجه‌همام‌الدین با خواجه رشیدالدین وزیر نیز معاصر ومحشور بوده و مابین آنها کمال‌مودت وصمیمیت برقرار بوده‌وخواجه رشید درضمن تحف‌وهدایائی که ببزرگان‌وعلما ومشایخ میفرستاد این‌هدایا را نیز بخواجه همام‌الدین فرستاده

نقد - دوهزاردینار مرکوب‌مع‌سرجه - یك راس پوستین - یك ثوب

ونوشته‌اند خواجه‌همام‌الدین ازجمله‌اشخاصی‌بودکه بکتاب تفسیر یاتوضیحات(۱) خواجه رشیدالدین تقریظ نوشته و در آخر آن چنین گفته‌است که توضیحات مخدومی شاهدترعدلی‌و عدل‌ترشاهدی است و چون بندهٔ ضعیف همام‌التبریزی احسن‌الله عاقبته در مطالعهٔ این رسائل که وسائل اهل فضائل است بمشارب معارف و حقایق آن‌آب حیات معانی سیراب شده دو سه بیت در قلم آورد .

آب حیات‌در ظلمات است‌وسوی آن	جزخضر ره نیافت کس ازخلق‌کاینات
تو آفتاب ملکی و من در تعجبم	کز آفتاب گشت روان چشمهٔ حیات
گرپرتوی زنوردورنت رسدبهند	خالی شود ز ظلمت اشراك سومنات
ای روح‌بخش‌ترسخنت‌ز آب‌زندگی	وی‌مفتخر به‌بند گیت‌لهجهٔ‌نبات(کذا)
حاصل شود بیك نفسی از اشارتت	دل را شفا و جان فرومانده را نجات
غواص بحردرهمه عمران گهرنیافت	کافشاند نوك کلك توبرکاغذ از دواب
ازآب علم بحر دولت بادموج زن	تاهست سوی بحر روان دجله و فرات

۱ - مرحوم تربیت در دانشمندان نوشته که خواجه‌همام از جمله دویست نفری است که بتفسیر خواجه رشیدالدین تقریظ‌نوشته‌لیکن‌بعقیدهٔ‌نگارنده این تقریظ بکتاب(توضحیات) خواجه رشید نوشته شده نه تفسیر او زیراکه خواجه‌همام خود در آخر آن تقریظ‌چنانچه در بالا ذکر شدچنین نوشته (توضیحات مخدومی شاهدترعدلی‌وعدل‌تر شاهدی است واین بنده در مطالعهٔ این رسائل که‌وسائل اهل فضائل است الخ) و شکی نیست که مقصود خواجه همام کتاب توضیحات‌خواجه رشید است و کتاب توضیحات هم تفسیر نیست و درمسائل تصوف و کلام برشتهٔ تحریر درآمده و مشتمل بر یك مقدمه و نوزده‌رساله است‌واین کتاب برحسب خواهش‌اولجایتوسلطان محمد تالیف شده

در کتاب روضات‌الجنان (۱) تألیف درویش حسین کربلائی مسطور است که خواجه‌همام اگر چه از جمله شعرای‌معدوداست‌ولی در سلك علما نیز منخرط بود و باوجود فضائل ظاهری از باطن صافیه درویشان هم مستفید ومستفیض بوده گوئیا ارادت‌وی بحضرت شیخ حسن بلغاری است، درصحف‌ابراهیم نوشته‌است که خواجه‌همام در اواخر عمر از منصب و شغل اعراض کرده مریدشیخ‌سعیدخرقانی شد و بشرف طواف مکهٔ معظمه‌کامیاب گشته بعد از مراجعت گوشه نشینی‌اختیار کرد و طریق صوفیه و آئین فقر پیش گرفت .

ازتاریخ تولدخواجه‌همام اطلاع صحیحی بدست نیآمدلیکن‌دانشمندمحترم عباسخان‌اقبال تولداورادرسال۵۹۸ نوشته‌وتاریخ فوت خواجه را مورخین بالاتفاق ۷۱۳ یا ۷۱٤ نوشته‌اند که در اینصورت ۱۱٦ سال‌زندگانی کرده و گویا سال۷۱٤ تاریخ وفات خواجه صحیح باشد در مجمل فصیحی نوشته که همام‌الدین تبریزی کـه پیرومعمر بوده و صدوشانزده سال از عمر او گذشته بود فی‌خامس عشرین صفرسنهٔ ۷۱٤ در تبریز بحمام رفته بر تخته‌ای که بالای قسمت آخروگرم حمام بودبنشست واوراغش عارض‌شده افتاد چون‌بیرون‌آوردند وفات کرده‌بود رحمةالله علیه،درمحلهٔ سرخاب درمحلی که‌خود عمارت کرده بود مدفون شدواین‌ماده‌تاریخ را بعضی از متأخرین در وفات خواجه همام‌الدین گفته

زبده‌اهل‌سخن‌حضرت‌خواجه‌همام   کلام‌او پس لطیف در نظرخاص‌وعام

رفت بماه صفرسوی بهشت‌برین   طائرروحش نمودبشاخ طوبی‌مقام

سال‌وفاتش‌چومن‌خواستم‌ازپیرعقل   گفت‌بتاریخ‌وی(آه‌زخواجه‌همام)(۷۱٤)

---

۱ ـ روضات‌الجنان تألیف دوریش حسین حافظ کربلائی است که‌از فضلای قرن دهم هجری بوده است کتاب مفصلی است بنام (روضات‌الجنان) راجع بمقابر و مزارات علما و فضلا وشعرای‌معروف در تبریز و نواحی آن مشتمل بر یك مقدمه وهشت روضه‌وخاتمه در زمان شاه طهماسب اول تألیف شده و تاریخ تألیف آن کتاب (زیارات قبوراولیا)میباشد نسخهٔ خطی از آن کتاب نزد نگارنده موجود است .

برای نمونه یکی دیگر از غزلهای همام را ذیلا بنظر قارئین محترم رسانیده مقالهٔ خود را خاتمه میدهیم .

آنرا که حسن وشکل وشمایل چنین بود — چندانکه ناز بیش بود نازنین بود
وقتی درآب و آینه می بین جمال خویش — کز روزگار حاصل عمرت همین بود
باخود نشین وهمدم وهمراز خویش باش — حیف آیدم که باتو کسی همنشین بود
ایدوست آن خیال جوانی بود نه عشق — گر دوستی نه تا نفس واپسین بود
روزی کزین سرا بسرای دگر روم — بر خاك من وفای تو نقش نگین بود
بر آدمی ملائکه انکار کرده‌اند — معلومشان نبود که انسان چنین بود
کاغذ ز شرم پاره شود بشکند قلم — گر صورتت برابر نقاش چین بود
چون از لبت همام حدیثی بیان کند — زاب حیات برسخنش آفرین بود

۲۶

زندگانی و شخصیت ملك‌الشعراء

فتحعلی خان صبا

تبریزی‌الاصل و کاشانی‌المولد والمسکن

ملك‌الشعراء فتحعلی‌خان متخلص به صبا ازسخنوران شهیر وقصیده سرایان بی‌نظیر دورهٔ فتحعلی‌شاه قاجاراست مردی صاحب کمال و خوش‌قریحه وسریع‌الانتقال بود قدرت طبع وجودت ذهن این استاد هنرمند را اغلب مورخین وتذکره‌نویسان نوشته وستوده‌اند . شعرا و ادبا درمحضر این استاد یگانه و سخن سنج فرزانه در صف نعال بهمدیگر سبقت می‌جستند . کوکب درخشندهٔ انجمن شعر و ادب بل آفتاب آسمان سخن بود قصاید شیرین و چکامه‌های دلنشین او معروف است . در نظر بعضیهاشاهنشاه نامه‌اش تالی شاهنامهٔ فردوسی وخداوندنامه‌اش نظیر اسکندرنامهٔ نظامی است . اصل این گوهر پاك ازخاك تبریز استدرعهد سلاطین صفویه و بعضی از مورخین نوشته‌اند که درزمان کریمخان زند اجداد و نیاکانش از آذربایجان بعراق رفته متوطن شدند . صبا درکاشان متولد شد وازاین جهت به کاشی معروف است لیکن تبریزی‌الاصل و آذربایجانی بودن وی مسلم است . اغلب دانشمندان ومورخین تبریزی بودن صبا را در مقالات و نوشته‌های خود متذکر شده‌اند جهة اثبات این ادعا شمه‌ای ازآنهارا بنظر قارئین محترم میرسانیم .

قدیمترین ماخذ و مدرك در این باب همانا کتاب ریاض‌الجنة (۱) تالیف مورخ شهیر میرزا حسن‌زنوزی متخلص بفانی است که خود معاصرواغلب مصاحب فتحعلی خان‌صبا بود چنانچه درریاض‌الجنة درهرجا که بوی اشاره نموده (آقا فتحعلی تبریزی) نوشته مثلا درجائی نوشته (آقافتحعلی‌تبریزی این‌اشعارردادر لغز کتاب گفته) جای دیگر نوشته (آقا فتحعلی تبریزی این قصیده را در تعریف شهر خوی سروده است) وامثال این قبیل اشارات بنام ومحل وی در این کتاب بسیار است مخصوصا در روضهٔ پنجم از ریاض‌الجنة در ذکر حالات شعرای عرب و عجم در حق فتحعلی خان صبا چنین نوشته « صبا اسمش فتحعلی خان ملك‌الشعرای سلطان عصر فتحعلی شاه قاجار است قصاید رنگین و طبع شیرین دارد بسیار صاحب کمال ومبادی آداب وسریع‌الفکر وخوش صحبت است مکرر صحبتش در دارالسلطنهٔ تهران اتفاق افتاده . اصلش ازخاك تبریز است و درعهد سلاطین صفویه اجدادش از تبریز بعراق رفته متوطن شدند قصیده طولانی دارد

۱ـ ریاض الجنة تألیف میرزا حسن زنوزی زنوزی الاصل و خوئی المسکن خلف‌الصدق میرزا عبدالرسول متخلص بفنا ازسادات حسینی است که در شعر فانی تخلص میکرد ودرسنهٔ ۱۱۷۲ دربلدهٔ خوی متولد شد دراوایل ازمیرزا محمد شفیع دهخوارقانی کسب علوم نموده سپس درخدمت میرزا عبدالنبی طسوجی علوم ادبی و ریاضی وعربی را تحصیل کرده درسنهٔ ۱۱۹۵ بعتبات مشرف وازآقا محمد بهبهانی ومیرزا مهدی شهرستانی کسب سایرعلوم ادبی ودینی‌نموده پس‌ازآن بخوی مراجعت نموده حسب‌الامر حسینقلی‌خان دنبلی کتاب بحرالعلوم وریاض‌الجنة را تألیف کـرده ریاض‌الجنة او فی‌الـواقع بمنزلـهٔ دایرة‌المعارف‌است مشتمل بر یك مقدمه وهشت روضه است روضهٔ‌اول درذکر حالات حضرت رسول اکرم وائمه هدی علیهم‌السلام است . روضهٔ دوم در ذکر نفوس خبیثه است مانند شیطان وامثال آنها . روضهٔ سوم درایجاد عالم وعموم موجودات . روضهٔ چهارم در ذکر حالات علما و مورخین و حکما وعرفا . روضهٔ پنجم در ذکر حالات‌شعرای عرب و عجم . روضهٔ ششم در ذکر حالات ملوك و سلاطین . روضهٔ هفتم در ذکر حالات وزرا و امرا . روضهٔ هشتم درذکر بعضی ازفواید متفرقه‌ونوادر ومطایبه میباشد این کتاب ۱۱۴۰ صفحه وهرصفحه ۴۸ سطر است نسخهٔ بسیار نفیسی از این کتاب در کتابخانهٔ اخوی مکرم حاج محمد آقا نخجوانی هست .

که تغزلش لغزیست باسم کتاب و آخرش درمدح آنجناب ولایت مآب است که درروضهٔاولی گذشت . دانشمند محترم دکتررضا زاده‌شفق در کتاب‌تاریخ ادبیات ایران صفحهٔ ۳۹۳ درشرح حال محمودخان ملك الشعرا نبیرهٔ فتحعلی خان صبا آذربایجانی بودن این خاندان را اشاره نموده وچنین نوشته است محمود خان زادگاهش کاشان‌است ولی‌خانواده‌اش منسوب به‌آذربایجان بوده ودرزمان زندیان بعراق انتقال نموده است پدرش‌محمد حسین‌خان عندلیب وجدش فتحعلی‌خان‌صبا هر دو از شعرای نامی بودند و در زمان فتحعلی شاه مقام ملك الشعرائی داشتند عندلیب تا زمان ناصرالدین شاه همین لقب را دارا بود الخ ...

بعضی ازمورخین نوشته‌اند که فتحعلی‌خان صبا ازطایفهٔ دنابله آذربایجان است‌چنانچه درمجلهٔ مهر شمارهٔ ۱۱ فروردین ماه ۱۳۱۳ درشرح حال محمودخان ملك‌الشعرا باین قضیه اشاره نموده چنین نوشته است: خانوادهٔمحمودخان تاچند پشت شعرای نامی ایران بوده‌اند جدش فتحعلی خان صبا ملك الشعرای دربار فتحعلی شاه وسرایندهٔ آن قصاید معروف وشاهنشاه‌نامه وخداوندنامه وعبرت‌نامه و گلشن صبا بود که نزدیك بصد هزار بیت شعر سروده سخن را بمنتهای فصاحت رسانده است . این خاندان اصلا دنبلی وازاهالی آذربایجان بودند دراواخر دورهٔ زند درعراق ساکن شدند . پس از مرگ فتحعلی خان پسرش محمدحسین‌خان متخلص بعندلیب جانشین پدر شد ومدتی ملك‌الشعرای دربار فتحعلی شاه ومحمد شاه بود دراوایل‌سلطنت ناصرالدین شاه در گذشت وپسرش محمودخان بجای‌پدر نشست الخ . فاضل محترم علی قویم‌نیز درمجلهٔ دانش شماره ۱۰-۱۱ سال ۱۳۲۸ درشرح‌حال محمودخان‌ملك‌الشعراء و جدوی فتحعلیخان صبا نسبت این خاندان را بآذربایجان داده‌است همچنین مرحوم اعتمادالسطنه در کتاب‌الماثروالاثار در شرح حال محمودخان‌ملك‌الشعراء اصل این خاندان را از طایفهٔدنبلی آذربایجان نوشته است بالجمله هیچ شکی نیست که فتحعلیخان صبا از اهل آذربایجان‌بوده

تبریز الاصل و کاشانی المولد والمسکن است حسب نسب وی بقلم دانشمند محترم ملك الشعراء بهار در مقدمهٔ گلشن صبا (۱) که در تهران چاپ شده چنین مسطور است فتحعلی خان متخلص بصبا و ملقب بملك الشعراء اصلا از مردم آذربایجان و ازخاندان امرای دنبلی است وسلسلهٔ آنمرحوم بدینطریق است فتحعلیخان بن آقامحمد بن امیر فاضل بیك بن امیر شریف بیك بن امیر غیاث بیك که به سی و یك پشت به یحیی بن خالد برمکی میرسد (۲) وی از خاندان امرای دنبلی است که مدتها در آذربایجان و حدود خوی و مراغه بامارت وحکومت و سرحدداری گاهی مستقل و گاه دست نشاندهٔ پادشاهان زند و قاجار مشغول بوده اند و دارای تاریخی هستند که از سنهٔ ۷٤۲ تا زمان دولت قاجار برشتهٔ تحریر کشیده شده و آن نسخه امروز در تهران نزدیکی از شاهزادگان قاجار موجود است خانوادهٔ فتحعلیخان از فترات دورهٔ نادر و کریمخان بکاشان افتاده و برادر بزرگترش میرزا محمدعلی خان پدر میرزامحمدحسن خان ملك الشعرا متخلص بناطق وزیر لطفعلی خان زند بوده و پس از انقراض خاندان زندیه دستگیر و مورد عتاب خطاب آقامحمدخان قاجار قرار گرفت واورا بجرم اینکه از قول لطفعلیخان نامه‌ای ناهموار بآقامحمدخان نوشته بود وانکار نکرد کشتند فتحعلیخان قبل از آنکه چراغ زندیه خاموش و آفتاب دولت قاجاریه بالا گیرد بمداحی لطفعلیخان و سایر امرای زندیه مشغول بود بعداز واقعهٔ برادر متواری و دربدر گشته ودرست معلوم نیست چه بروی گذشته تا در ایامیکه فتحعلیشاه بلقب جهانبانی ملقب واز طرف آقامحمدخان فرمانفرمای فارس بود فتحعلی خان صبا در فارس بجهانبانی

---

۱ ـ گلشن صبا از تألیفات فتحعلیخان صبا دو مرتبه در تهران چاپ شده دفعه اول ۱۳۰۸ شمسی و دفعه دوم ۱۳۱۳ شمسی در نصیحت فرزندان خود وبعضی حکایات وروایات بشکل بوستان سعدی سروده است اولش اینست

بنام خداوند هوش آفرین — دو گوش نصیحت نیوش آفرین
که بی چشم و گوش است وز چشم و گوش — یکی راست بین ویکی حق نیوش

۲ ـ نقل از نسبت نامه سپهر ثانی منقول از کتابخانهٔ دولتی واز شرحی که میرزا عبدالرحیم کلانتر کاشانی در مرآة القاشان رقم کرده است

نزدیك شده و نظر بدانکه فتحعلیشاه خود شاعر و باسواد وطبعاً مردی ملایم و ازظلمی
که شاه باین خانواده کرده نیز متأثر بود به تربیت و نگاهداری صبا پرداخته
بالاخره درسنهٔ ۱۲۱۲ درجلوس فتحعلیشاه ، صبا قصیدهٔ غرائی که مطلعش اینست .

دو آفتاب کزان تازه شد زمین وزمان یکی بکاخ حمل شد یکی بکاخ کیان

ساخته و بلقب ملك الشعرائی والتزام رکاب سلطانی نایل آمده سال ولادت وی به
تحقیق معلوم نیست ولی نظر به اینکه درمقدمهٔ برخی از نسخه‌های گلشن صبا و
تمام نسخ شهنشاه نامه خود را چهل پنج ساله میخواند واز طرفی هم معتمدالدوله
میگوید «صبا در سفری که فتحعلی شاه به آذربایجان کرده ملتزم رکاب بود و
داستانهای آن جنگها را بنظم آورده بعرض رسانید ومورد قبول واقع وامر شد
که تاریخ قاجاریه را ازابتدا تا انتها بنظم آورد واو بنظم شاهنشاه نامه پرداخت »
و نیز میدانیم که سفر فتحعلی شاه به آذربایجان واستقرار اردوی اودرچمن اوجان
درسنهٔ ۱۲۲٤ بوده ومراجعتش از آن سفر در آخر همان سال بوقوع پیوسته پس
صبا دراین سال چهل وپنج ساله بوده و ناگزیر ولادتش در سنین ۱۱۷۹ صورت
گرفته . فوت او هم بنقل مجمع الفصحا درسنهٔ ۱۲۳۸ روی داده پس صبا در سن
شصت ویا پنجاه نه سالگی بدرود حیات گفته است الخ ... بالجمله مقام فتحعلی
خان صبا در دربار فتحعلی شاه رفته رفته بالاتر شد و اغلب اوقات در مسافرتها
ملتزم رکاب همایونی بود وچکامه‌های نغز واشعار پرمغز درحق آن شهریار معظم
بنظم آورد . غیراز عنوان ملك الشعرائی بلقب احتسام الممالکی نیز ملقب بودو
چندین سال فرمانداری قم وکاشان بکف کفایت وی محول بود قریب یکصدسال
لقب ملك الشعرائی نسلا بعد نسل تازمان وفات محمود خان ملك الشعرا (سال
۱۳۱۱ قمری) دراین خاندان باقی مانده و نوشته‌اند وقتی بکلیدداری آستانهٔ
حضرت معصومه درقم نیز منصوب شده . خاندان صبا خاندان علم وادب و شعر و
هنر بودپس ازمرگ صبالقب ملك الشعرائی دربار را به پسر مهینش محمدحسین خان



محمودخان ملك‌الشعراء (صبا)

عندلیب دادند و آن عندلیب شاخسار فصاحت و بلاغت تا اوایل ناصرالدین‌شاه ملك‌الشعراء دربار ناصرالدین‌شاه بود دراوایل ناصرالدین‌شاه که‌عندلیب در گذشت ملك‌الشعرائی دربار را به پسرش محمودخان دادند محمودخان در علم و ادب و فصاحت و بلاغت و نظم و نثربدرجهٔ کمال رسید از هردانش‌وهنر بهره‌ای اندوخت در علوم عربی‌وادبی و تاریخ نیزاحاطه‌کامل داشت از ریاضیات وهیئت و نجوم‌نیز بی بهره نبود در صنایع مستظرفه از قبیل حسن‌خط و نقاشی وهیکل تراشی‌ومنبت کاری نیز دست‌داشت نستعلیق وشکسته را خوب مینوشت از شطرنج و موسیقی‌نیز بهرهٔ کافی‌داشت چندین‌فقره از نمونه‌های نقاشی آن‌استاددر کاخ گلستان‌موجوداست

فتحعلی‌خان‌صبا بر گزیدهٔ این‌خاندان نادرهٔدوران وفردوسی‌زمان‌فتحعلی‌شاه بود شعر را بسبك پیشینیان و شیوهٔ استادان باستان میسرود در سایهٔ تشویق آن پادشاه شعر دوست بمقامات بلند رسید اشعار بسیار و چکامه‌های بیشماری سروده شهنشاه‌نامه‌اش در ذکر اجداد فتحعلیشاه قاجارو کیفیت‌جنگها وفتوحات‌وحکایات منسوب بدورهٔ فتحعلیشاه است تقریباً چهل‌هزار بیت‌است کـه بسبك فردوسی گفته خداوندنامه‌اش تخمیناً بیست‌پنج‌هزار بیت‌است که‌در منقبت و احوال حضرت رسول اکرم ﷺ از بعثت‌ونبوت آنحضرت تا غزوات حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام برشتهٔ نظم کشیده یوسف‌زلیخایش در حدود ده هزار بیت‌است که‌نسخهٔ آن درحال‌حیات آن مرحوم از بین رفته کتاب گلشن صبا و عبرت نامه‌اش باقصیده و غزل‌ورباعی و قطعات‌ونصایح بسیاق بوستان سعدی تقریباً سی‌هزاربیت میشودمجموع‌اشعارصبا را تا سیصدهزاربیت نوشته‌اند عبدالرزاق‌بیك دنبلی متخلص‌به‌مفتون که بامرحوم صبا معاصر بـود در میان شعرا صبا را پس از فردوسـی در درجهٔ اول قرار داده و چنین گفته است .

سخن سنج پیشینه دانای طوس	بیاراست‌روی‌سخن چون‌عروس
ز شهنامه اش رسم سحر آشکار	جهان از کلامش چو خرم‌بهار
پس‌ازوی‌صبادرسخن‌پادشااست	که چشم سخن ازصبادرضیاست

محمود میرزای قاجار پسر ششم فتحعلیشاه کـه تعلیم و تربیت وی بامر فتحعلیشاه بعهدهٔ فتحعلیخان صبا محول بود در سفینة المحمود که تذکره‌ای مفصل از شعرای دورهٔ فتحعلیشاه است در حق استاد خود صبا چنین قلم فرسائی کـرده «صبا آفتاب ملك سخن وزیب انجمن شعر است مهتر و بهتر موزونان سلف وخلف واستادان روزگار باستادیش معترف درجهٔ سخن را نه بجائی نهاده است که دست دیگری باو تواندرسید و پایهٔ نظم را نه‌چندان بالابرده که به تصور یاخیال مثالش راتوان در لوح خاطر کشید امروز در عراق متانت طبعش طاق اگـر انصافی باشد حکم مسلمیتش بافآق رود وقتی جمعی را درطبع این اسـتاد توانا بقصیده باانوری که سرآمد قصیده سرایان است و در بحر تقارب با فردوسی که خداوند کلام مصدق وممیز قرار دادند اشهدبالله وکفی بالله شهیداً نه از روی اغماض ونه از درلاف نه آنم مقصود که باوجود نوکری این آستان برآن مزیتی بخشم ونه‌چنانم منظور که با طریق عبودیتش تهاون ورزم و از در خلاف باشم اگر چه انوری درمراتب حکمت ونجوم ازین قادر واعلم و فردوسی در مراتب علوم از جناب این بابهره‌تر اما این سخن را سخن‌دان مرجح وصاحب فن آگاه که ادای مضمون ومتانت کلام ونکات شعری هیچ کاری بکار هیئت ونجوم و دخلی بعلم وعلوم ندارد بالجمله مرا اعتقاد اینست که بامروز که سال اندرهزارودویست وچهل است درقصیده وبحر تقارب وسایر ادای مضمون اگر افزون برجملهٔ شعرا نباشد از هیچیك کمتر نخواهدبود

و بالقطع نظم دلکش این بیش از آنهاست سبحان‌الله این هم از طالع این دولت خدا داد است تا بامروز هیچ گوشی نشینده و هیچ عقلی باور نکرده کـه استادی باین قادری وسخنی باین تمامی و باین افزونی بود از غرائبست رحمة‌الله علیه در بعضی از اوضاع و بدایع نیز استاد بـود در نقاشی بسیار صاحب وقوف و شیرین قلم بود یك چند بامر پادشاهـی حاکـم کاشان بود و چندی هم کلیدداری حضرت‌معصومه با او بوددرهنگام‌رجوع‌شهنشاه نامه‌وحکم با تمام آن همان‌قراردادی

که‌سلطان محمود با فردوسی‌دادی‌وعاقبت وفا نکرده آنرا ادا ننمود این پادشاه قدردان همان را در بارهٔ این مالك ملك سخن و خسرو شهر بند کلام انعام‌داشتی از طرف ظل‌الله در آغاز خردسالی پرستاری من موکول بآن جناب بود چنانکه خود در کشف احوال‌اشاره باین کندآن احوال تحریر گردید تاروشن شود» چند بیتی از گفته صبا در مدح محمود میرزای قاجار نوشته میشود .

ششم شاه محمود گوهر فروز — روانش به‌تن آتش هوش سوز
جهان‌درجهان از بزرگی‌وفر — بخوردی‌در آن گوهر پاك در
روانش ز پیران آموزگار — بدانش‌بر آشوفته روزگار
دمش‌هوش‌بخش‌ولبش‌بذله‌سنج — به‌بیجاده گوهرفشان گنج گنج
بهین‌پرور از خسرو روزگار — مهین پیر دستورش آموزگار
ز رفتار این گنبد گوژپشت — سراینده بـا او زنرم و درشت
صبا گلبنش را پرستندهٔ — درش را یکی رازدان بندهٔ
سزد گر خداوند بیتش‌شود — سزد گر براز آفرینش شود

محمود میرزای قاجار این قصیده را در رثا وتأسف از مرك صبا و تاریخ وفات آن مرحوم گفته .

ایدریغا که منکسف گردید — مهر تابان آسمان سخن
داد کز کین دهر حادثه‌زای — رفت بر باد خاندان سخن
آه وافسوس بست‌رهزن‌مرك — راه از کین بکاروان سخن
حیف‌وصدحیف‌ازصبا کش‌طبع — بود دریای بیکران سخن
در همه ملك نظم او را بود — زیور دوش طیلسان سخن
آسمانش نهاده بود لقب — آسمان قدر قهرمان سخن
بود بر رخش نظم در گیتی — پوردستان هفت خوان سخن

بـود از آبیـاری کلکش
تازه گلهای گلستان سخن

هردمی صد مسیح کرده عیان
مریـم طبعش از نهان سخن

طبع او گشت تا سخن گستر
شد جهان گیر داستان سخن

تا روان از تنش روان گردید
گشت از تن روان روان سخن

چون زبان بست از سخن در دهر
بسته شد در دهان زبان سخن

رفت بیرون زجسم او چون جان
رفت بیرون زجسم جان سخن

بوستان حیات او چو خزان
شد خزان دیده بوستان سخن

الغرض رفت چون بسوی جنان
آن کهن پیر دودمان سخن

گفت محمود بهر تاریخش
(حیف شد از جهان جهان سخن)

۱۲۳۸

این قصیده را صبا در تعریف شهر خوی مذیل بمدح جعفرقلیخان دنبلی گفته و از ریاض الجنة صفحه ٤۰۷ نقل میشود .

عین عبارت سرلوح قصیده اینست « املح الشعراء والادباء آقافتحعلی تبریزی الاصل و کاشانی المسکن که درین ایام در دیوان اعلی بمنصب ملك الشعرائی سرافراز است در تعریف شهر خوی و توصیف امیرزاده نامدار والاتبار شوکت شعار جعفر قلیخان گفته وهی هذا »

قصیــــــــــــــــــــــده

تعالی الله ای خوی که دارد ز اختر
خوی خجلت از تو برخ چرخ اخضر

زهر روضه‌ات آید اشجار دلکش
بهر دوحـه‌ات باشـد ازهار ازهر

چو درصحن جنت خرامنده غلمان
چو در اوج گردون فروزنده اختر

ترا آسمان خواند می گر نبودی
رخ آســمان از کواکب مجـدر

بناهایت ای روضـهٔ جنت آیین
عماراتت ایخطهٔ آسـمان فـر

که هر زیك قصر بهشت است احسن
که هر یك زکاخ بهشت است برتر

بـه زینت همه بـه ز خلـد مزین
بـزیور همه بـه ز چـرخ مزور

بخاك تو ترويح روحست مدغم — در آب تو تأثير جانست مضمر
مشام سپهر از شميمت مورد — هوای جهان از شميمت معنبر
دل‌آرا نهال تو چون نخل طوبی — گوارا زلال تو چون آب کوثر
بصحن فرح بخش فردوس فرت — که فردوس فردیش باشد زدفتر
کند خنده در مرغزارت شقايق — زند طعنه در جويبارت صنوبر
بود در تو رعنا درختان دلکش — بود در تو زيبا نهالان دلبر
چو رعنا و شاقان پاکيزه سيرت — چو زيبا غلامان پاکيزه منظر
به بزم ارم نظم والی والا — بقصر فلك فر دارای داور
سپهر فتوت جهـــان مروت — خديو مويد امـــير مظفر
خديو فلك رتبه جعفر قليخان — که بر سروران جهان است سرور
زهی نافذالامر ميری که گردد — ز امرش مبدل قضای مقدر
در آئينهٔ رويش اسرار عالم — چو صورت در آئينه آيد مصور
جمال و جلالش که بادا مويد — جمال و جلال خدا راست مظهر
فروزنده ماهی‌است برچرخ دانش — که از مهر تابان بود رايش انور
همايون درختی‌است درباغ دولت — که‌عدلش بود برك وجودش بود بر
ايا شهرياری که خورشيد تابان — اگر بر خلافت برآيد ز خاور
زشمشير خون ريزت از يك‌اشارت — شود شق چو ماه از بنان پيمبر
نشينی چو بر مسند بذل سازی — همه مفلسانرا چوقارون توانگر
نديده عديل تو اين هفت آبا — نزاده نظير تو اين چار مادر
کف تو گه جود بارنده ابری — که از وی گهی سيم بارد گهی‌زر
خداوند گارا مرا بود عمری — همان شوق دردل همان‌شوردرسر
که ازطالع سعد و بخت همايون — به‌بزمت‌شوم‌مدح‌خوان‌مدح گستر
زبانيست‌هر موی‌من شکر گويان — که‌اين‌دولتم باشد اکنون ميسر

صبا هان نهال سخن را مبادا | که جز شرمساری نیارد به‌بن بر
گرفتم که مدحت بود دسته گل | گرفتم که‌وصفت‌بود درج گوهر
کسی گل بگلشن برد ارمغانی | کسی در بعمان فرستد ره آور
زبان‌در کش‌ازمدح‌خوانی‌و آنگه | یکی از برای دعا کف بر آور
الا تا که مینا بگرید چو عاشق | الا تا که ساغر بخندد چو دلبر
حسود تو همواره گریان چومینا | ولی تو پیوسته خندان چو ساغر

۲۷

زندگانی و شخصیت

شمس الحکما میرزا علیخان لعلی

یکی از نوابغ حکمت‌وادب در نیمهٔ دوم قرن‌سیزدهم‌و نیمهٔ‌اول قرن چهاردهم هجری میرزا علیخان لعلی بود این دانشمند بزرك فرزند حاج‌آقامیرزا ایروانی است و در هزارودویست‌پنجاه‌دو قمری در شهر ایروان پا بعرصهٔ وجود نهاده‌است پس از تسلط روسها بنواحی ایروان و نخجوان در بیست سالگی بهمراهی پدرش به تبریز مهاجرت کرده مشغول کسب و تجارت شد چون استعداد فطری داشت و بتحصیل علوم و کسب لافنون راغب بود از تجارت منصرف و مشغول تحصیل علوم گردید تحصیلات مقدماتی فارسی وعربی را در تبریز در اندك‌زمانی ازبزرگان علم وادب‌فرا گرفته سپس مشغول تحصیل‌علم طب گردید وقسمت عمدهٔ تحصیلات‌طب‌را نزدمیرزا ابوالحسن‌خان‌حکیم‌باشی که در آنوقت‌ازاستادان‌بزرك و مجرب این فن بود تکمیل نمود بعد از وفات پدرش چندی در‌تبریز اقامت داشت پس از آن باستانبول مسافرت نموده در دانشگاه آنجا بتکمیل علوم طب جدید پرداخت تا بدرجهٔ دکتری نائل گردید و چندین سال در استانبول توقف فرموده سپس روانهٔ ایران گردید ودر طهران ساکن شد بر اثر کمالات ادبی وفنی‌خویش معروفیت زیاد پیدا کرده باوزراء و بزرگان مأنوس و مألوف گردید .

طبعش بادبیات و شعر و شاعری مایل بود و قریحهٔ شعری فوق‌العاده‌داشت

اشعارش سهل و ساده و خالی از هر گونه تکلف میباشد و در عین حال بسیار شیوا و مضامین زیبا دارد دیوانش دو بار در تبریز در مطبعهٔ سنگی و یك بار در مطبعهٔ سربی با نظارت ومباشرت نگارندهو چاپ شدهولی نسخههایش کمیاب است

تخلص خود را لعلی قرار داده و آیهٔ شریفهٔ(وانهلعلی حکیم) را سجع مهر خود اتخاذ کرده بود که بسیار مناسب حالش بود زیرا که اسمش علی و تخلصش لعلی و شغلش طبابت بود کهحکیملعلی میگفتند در اینخصوص اینقطعهرا گفتهاست

صبا بگو بحسودان که سست پیمانند	تواین پیام متین رازقول من برسان
که جمله صاحب طبع سلیم میدانند	بطبع شعر مرا خود نه افتخار بود
(وانه لعلی حکیم) میخوانند	مرا بقول خداوند در کلام مجید

بر اثر معروفیت و مجالست با وزراء و امراء در سفر سوم ناصرالدینشاه بفرنگستان از ملتزمینرکاب شد و در این خصوص مثنوی مفصلی گفته کهچندبیت از مطلع آن نوشته میشود برای بقیه بکلیات دیوانش رجوع شود .

مثنوی

شاه دارا تخت کیخسرو کلاه	ناصرالدین شاه گردون بارگاه
تا فرنگستان رود بار دگر	بار سوم داد فرمان سفر
بنده هم باشم ملازم در رکاب	امر شد در موکب نصرت نصاب
روز و شب مشغول اینخدمت شوم	ترجمان خاص آن دولت شوم

غیراز سفری که باناصرالدینشاه بفرنگ رفتهسفرهای دیگری نیز بهروسیه ومصرو بعضیشهرهای اروپا کردهومأموریتهایرسمی نیز داشته استپس ازمراجعت از سفرفرنك بهتبریز آمدهطبیب مخصوص مظفرالدینمیرزاولیعهد گردیدوچندین سال در تبریز مشغول طبابت مردم بوداغلب معالجاتش مؤثر واقع میشدبطوریکه در آنعصر یکی ازمشهورترینوحاذقترین اطبای آندوره گردید و درایام سلطنت



شمس الحکماء میرزا علی خان لعلی

مظفرالدین شاه مجدداً بتهران مسافرت کرده طبیب مخصوص مظفرالدین شاه شد و بلقب شمس‌الحکما ملقب گردیدوفرمانی در اینخصوص بامواجب معتنابهی درحق وی صادر شد در سال هزاروسیصدوبیست‌وچهار دوباره به تبریز آمد و در اوایل مشروطه که‌مردم برای نهضت مشروطه بگونسولگری انگلیس متحصن شده بودند در تبریز بود و مردم رابرای رفتن بگونسولگری انگلیس‌واخذحکومت‌مشروطه ترغیب‌وتحریص میکرد در همانسال‌مرض سینه تنگی یا برونشیت مزمن که‌ازقدیم مبتلا بودشدت کرده برای معالجه به‌تفلیس مسافرت کرد و در سال هزاروسیصد وبیست‌پنج قمری در سن هفتادسه سالگی بدرود حیات گفت رحمة‌الله‌علیه تاریخ وفات او را اخوی محترم حاج‌محمد نخجوانی در یك بیت چنین گفته است .

چو پرسند از سال تاریخ فوتش　　　(بسوی جنان گوروان گشت‌لعلی)

لعلی بسیار شوخ طبع و ظریف و مجلس آرا بود اغلب بداهتاً شعر میگفت صحبتهای شیرین وسخنان‌نمکین وی هنوز درافواه‌مردم باذوق تبریزساری‌وجاری است در مجلسی که‌حضور داشت‌ازصحبتهای خود مستمعین‌رامشعوف وشنوندگانرا محظوظ‌میکرد دراواخر عمر مطب خود را بسته مشغول استراحت بود بعضی‌از رفقا پرسیدند چرا مطب را تعطیل کردی واظهار تأسف‌میکردند در جواب آنها گفته بود عزرائیل را معاون لازم نبود در محاوره حاضر جواب و بدیهه گو بود عزیزخان نامی از وی‌خواهش کرد که‌سجع‌مهرمناسبی برای او تهیه‌نمایدفی‌الفور در جواب‌وی گفت که‌بهترین سجع‌مهر برای توسعدی درششصدسال پیش گفته‌است

مسکین‌خرا گرچه بی‌تمیزاست　　　چون بار برد همی عزیز است

امرالله بیگ‌نامی‌نیز از ایلات‌شاهسون سجع مهری‌تقاضا کرده‌بوددر جواب وی گفته بود سجع مهر بسیار مناسبی برای تو از آیهٔ‌شریفه‌پیدا کردم که بهترین سجعی است که در حق تو از آسمان نازل شده و آن اینست(وکان‌امرالله‌مفعولا)

درقصیده گوئی و غزل‌پردازی بی‌نظیر بود اشعارش دلپذیر و طبعش روان بود اغلب نامه های دوستانش را منظوم می‌نوشت اینقطعه را در جواب مکتوب حاج میرزا عبدالرحیم طالبوف مقیم تمرخان شوره نوشته است :

زنده باش ایحکیم پندآموز — زنده باش ای مربی آدم
ای بنای وطن پرستی تو — استوار و قویم و مستحکم
وطن پیر ما بغیر از تو — نیست زابنای خویشتن خرم
خامهٔ مو شکاف تو بگشود — ای بسا عقده‌ها چوجذراصم
شهر گیرند ار شهان باتیغ — تو جهانی گرفته‌ای بقلم
وقت انشاء ز قدرت قلمت — ادبا لـرزد و عطارد هـم
بخدا فیلسوف ایـرانـی — تالیت نیست در دیار عجم
گوشهٔشوره‌تا که مسکن تست — هست‌اینگوشه رشگ باغ‌ارم
حاجتی نیست شرح فضل تورا — ای بشهرت چو نیر اعظم
لعلی از حضرت تو دارد چشم — گـاه بنوازیش بنوك قلـم

بلهجهٔ کردی نیز شعر گفته است

غـزل

کردی‌بچه‌ای میرفت‌من‌ازعقبش دردو — گفتم بخدا امشب مهمان عزیزم شو
ایستادو نگاهی کرد گفت آیمتان بر گرد — گفتم که‌چه‌وقت آیی گفتا که‌همین‌امشو
این‌وعده‌چو بشنیدم وجد آمده رقصیدم — گفتم که‌دروغست‌این گفتا بسرت رورو
شب آمد و وی آمد بیفاصله می‌آمد — نقل و مزه هی آمد آراسته و نونو
گشتیم از آن باده من‌مست ووی افتاده — من‌بوالهوس‌اوساده‌او آتش‌و من‌چون‌قو
بر گردن وی دستی بردم زسر مستی — درخشم شدو گفتاکای هرزه برو گمشو
گفتم زلبت بالله گر بوسه زنم صد ره — کاهیده نخواهد شد ازخرمن تویکجو
من مقبل‌واو مدبرمن قائل واومنکر — او گشته ومن غطغط اوپشته ومن‌مومو

تا دست بخنجر زد خنجر ز نیام آورد گفتم نزنی هی‌هی گفتا کشمت هوهو
چون‌وضع‌چنین‌دیدم برجستم ورقصیدم وی دف‌زن‌و‌من کف‌زن‌او جنبله‌من‌جنبو

نمونه‌ای از رباعیاتش

جویند همه هلال و من ابرویش گیرند همه روزه و من گیسویش
در دورهٔ این دوازده ماه مرا یك ماه‌مبارکست آنهم رویش

اشعاروقطعات فکاهی زیاد دارد و با شوخی و ظرافت آنچه را که گفتنی‌بود میگفت چنانچه اینقطه را بیکی از وزراء که‌حق‌المعالجه‌اشرا نداده‌بودنوشته‌است

ایدیده مراتب صدارت را طی کرده بساط مملکت‌داری
ای زبدهٔ دهر درخردمندی وی شهرهٔ شهر در نکوکاری
دانسته مقام وقدرهر کس‌را هر یك بلیاقت و سزاواری
دریك میزان نبوده رفتارت با شخص حکیم ومرد کهساری
ای علم حقوق‌رادلت‌مخزن کز فرع‌واصول آن خبرداری
یك‌چند که‌زخم‌چشم‌این‌دوران افکندت درفراش بیماری
یك‌ماه فزون مگر نبودم‌من مشغول پزشگی و پرستاری
ابر کرمت بخارو گل‌بارید بر من نفشاند قطرهٔ باری
زین‌رهگذرم‌اگرچه‌آزردی خواهم بدعا ز حضرت باری
دیگر نکند علیل و بیمارت تا اینکه طبیب را نیازاری

و نیز در حق مریضی که حق‌المعالجه نداده‌بود گفته است .

نمیگویم ایقبله گاه معظم که انعام ما را نکردی حواله
ازین‌رهگذرشکوه‌دارم که‌روزی نه پرسیدی از حال‌مالامحاله
بغیراز طبیبی من اندر حضورت خط بندگی دارم از چند ساله
بیاد آورید آن‌قدحهای‌مسهل بترسید از آن نسخه‌های اماله

ایضاً در اینخصوص گفته است .

حیف است خـدا ز درد دورت سازد　　محتاج دوا تـا لب گـورت سازد

ای مردهٔ زنده گشته کومزد طبیب　　آب نمك امالـه کورت سـازد

درحق طبیبی که براثر سوء معالجاتش اغلب مریضهای وی میمردند گفته است

ملك الموت رفت پیش خدا　　گفت سـبحان ربی الاعلی

یك طبیبی ایست درفلان کوچه　　من یکی قبض کردم او صدتا

یا بفرما که قبض روح کنم　　یا مـرا کار دیگری فرمـا

در حق شفاء الملك نامی که در تفلیس طبابت میکرد ودرمرض بواسیر دانه ای متخصص بود گفته است .

شفاءِ ملك بـود مرغکی بشاخهٔ طب　　که طعمه اش همه از دانهٔ بواسیر است

تقویم نجم الملك را شرح نموده و قطعهٔ زیر را در آنخصوص نوشته است

در تقویم سال ۱۳۲۲ قمری ۱۳ ماه صفر جناب نجم الملك اینطور نوشته قمر در برج عقرب ازدواج کنجشك و ۲۶ ربیع الاول قمر در ثور ازدواج شتر رجـوع نموده ملاحظه فرمائید و در ماه محرم همین سال در جزء احکام ماه پیشگوئی کرده نوشته که اوضاع اینماه دلالت دارد بر فلان و خجل شـدن یکنفر از علما تمام اینها را نوشته و خود آنجناب ابداً خجالت نکشیده اینقطعه در آنخصوص گفته شد

عمل بگفتهٔ تقویم کن تو در هر کار　　نگردد از نظر نحس تا که مشك تو پشك

بسعد و نحس دلالت کننده تقویم است　　چنانکه واسطهٔ سقم وصحت است پزشك

ببین چه سحر در آن کرده هوش نجم الملك　　سزد که جدول هر صفحه اش کشند بمشك

صدای پر پرستو و جنبش حشرات　　چو بشنوی برد ازدل غم وزدیده سرشك

رسید لك لك و فریاد عندلیب آمد　　کـه ازدواج شتر شد عروسی کنجشك

در بارهٔ جبهٔ خزی که یکی از وزرا بوی عطا کرده بود و چندان قابلیت

نداشت اغلب موهایش ریخته و کهنه شده بود گفته است .

بطانهٔ خز موعود من رسید از راه | چو دید گفت دلم لا اله الا الله
خزی چوروی بتان صاف وساده و بیمو | نه پشت دارد چون صفحهٔ زجاج نه رو
خز دورویه ندیدم بدین صفت یکسان | که جامه کردنش از هرطرف بود آسان
برخ ندارد مو چون جماعت انثی | ولی ندانم خود کوسه است یا خنثی
ز سر ساده پرستی بنده آگه بود | که خواجه ام خز بیموی مرحمت فرمود
چریده بود مگر موش این خز بی پیر | بشوره زار که کرده بجلد او تأثیر
ز بسکه صاف و تمیز است جلد نیکویش | چو بیضه مو نتوان یافت درهمه رویش
چگونه گردد مویش بچشم ساده پدید | بذره بین نتوان شکل موی دروی دید
بگوشها تف غیبم سرود کاین ججن است | زخز تفاوت آن از لجین تالجن است
اگر یقین کنم این خز خز عطیهٔ تست | بدین شکستگی ارزد بصدهزار درست
وگرنه لایق خزپوشهای طهران است | که جفت خرقهٔ درویشهای ایران است
جلال خواجه فزون باد عمر ودولت او | مرا نشاید خز پوشی از مروت او

خطیب الممالك من باب شوخی بلعلی نوشته بود شنیده ام مرده ای اگر میراثی باقی است به من حوالت کن لعلی در جواب چنین نوشته است

ای خطیب الممالك از پس مرك | باد سهم تو ثلث اثلاثم
گر چه در شرع ما بتو نرسد | بجز از هشت یك ز میراثم

در حق شیخ بیسوادی که عمامهٔ بسیار بزرك و قطوری برسرداشت گفته است

این چه دستاریست ای عالیجناب | گنبد گردون از آن در پیچ و تاب
یاخود این دستار را عقرب زده | جمله اندامش پر آماس آمده
این چه دستاریست ای دستان سرای | هرچه در گیتی بزرك این ماورای
آخر این دستار یك خروار چیست | هیچ خر را طاقت این بار نیست

حمل این دستار کار فیل نیست — شرح این دستار بی تطویل نیست
این عظیم القطر برف انبار چیست — در زمین این گنبد دوار چیست
یا که شب صرف سقی یسقی شده — بطن این دستار مستسقی شده
یا که زنبوری برین دستار زد — کرد اندامش ورم بیرون ز حد
اینچنین دستار دارد زیر سر — صد حکایت از قضا و از قدر
یا که ملاحی بخیکش دم دمید — باد یا بر پردهٔ کشتی وزید

این رباعی را نیز در آن خصوص گفته است :

ای شیخ ندانم آخر کار تو را — از گندگی عمامه افکار ترا
در حیرتم از بزرگی این دستار — زنبور مگر گزیده دستار ترا

راجع به اسم شب که سابقاً معمول بود چنین نوشته است :

دردورهٔ قاجار دراغلب شهرهای ایران جهت جلوگیری ازدزدان وطراران اسم شب معمول بود هر کس بعداز نصف‌شب احتیاج به‌بیرون رفتن ازمنزل‌داشت لازم بود قبل‌از وقت ازادارهٔ بیگلربیگی یاداروغه‌گری که آنوقت محافظت‌شهر بعهدهٔ ایشان محول بود اسم شب تحصیل میکرد مامورین و محافظین از عابرین و شب گردها اسم شب می پرسیدند اگر صحیح بود مرخص و الا تاصبح توقیف میکردند اینقطعه را در آنخصوص گفته است :

مطلع غزلی است که فقط سه بیت بدست آمد

کرد یك شب گذر بگوشهٔ چشم — سر زلف کجش که پرچین است
گفت چشمش بزلف کای شبگرد — اسم شب ده که رسم شهر این‌است
سر فرو برد زلف بر گوشش — گفت آهسته اسم شب چین است

از آثار نثری آنمرحوم

وقتی درسفارت استانبول بودم دو روز بعید نوروز مانده یکنفر باغچه‌بان

ماهر در دو ظرف بسیار قشنگی خیار کاشته بود که در هر بوتهٔ آن یك دو عدد خیار سبز تازه ببار آورده و به زمینهٔ آنها توت فرنگی کاشته که آنهم سبز و خرم و شاداب بود وتوتهای متعدد درشت قرمز شده بعمل آورده در نهایت‌قشنگی و زیبائی منظرهٔ بسیار خوبی داشت بسفارت تحفه آورد چند لیرهٔ عثمانی‌انعام‌داده شد و قرار شد بهمان هیئت نگاه دارند تا در ساعت تحویل شمس در سر سینی هفت سین بگذارند و روز عید دروسط مجلس باشد اشخاصیکه برای تبریك عید میآیند تماشا نمایندداین حین یکنفر شاهزاده موسوم بهعزالدوله برادرشاه‌شهید باپسر ده ساله‌اش وارد اطاق شدند ازطهران آمده بود که پسرش را برده‌در بیروت بمکتب بسپارد بعداز مراسم خوش آمدی وصرف قهوه و قلیان همه از آن اطاق بیرون رفتیم و در اطاقهای دیگر هـر کس مشغول کار خود شدیم ده و پانزده دقیقه طول نکشید که دوباره به آن اطاق آمدیم چه دیدیم مسلمان نشنود کافر نه بیند دیدیم آن پدر وپسر هر دو روی صندلی‌نشسته‌تمام خیارهارا که‌درحقیقت هریکی درآنوقت عزیزترازیك فرزندبود باتمام توتهای فرنگی‌بریده‌وخورده‌اند واز التذاذ آن تعریف میکردند که خوب رسیده وبسیار لطیف و خوشمزه بود در طهران هم چنین چیزی درغیرفصلش ندیده بودم باری به‌بینید که برماچه گذشت ازحرکات ناگوار وناملایم این ابنای ملوك . این رباعی در آنخصوص گفته شد

ای کرده خزان فصل بهار همه را ‌ ‌ ‌ ای تیره نموده روزگار همه را
حق داشت همه درآن خیار تازه ‌ ‌ ‌ خوردی تو بیك باره خیار همه را

درحق شخصی که آبله رو و کریه‌المنظر بود گفته است

ایها المکروه مـن فـرط الجدر ‌ ‌ ‌ برتو مکروهی چو نقش اندرحجر
از مجدر بودنت کم کن گله ‌ ‌ ‌ عار ناید زشت را از آبله
نیست در روی تو هرگز آبرو ‌ ‌ ‌ گویمت محکم دلیلی روبرو
گشته رویت ز ابله غربال وار ‌ ‌ ‌ آب در غربال کی گیرد قرار

۲۸

واله داغستانی و ریاض الشعرا

علیقلی خان متخلص بواله داغستانی بن محمد علیخان بیگلربیگی بن مهر علیخان ازطایفهٔ لزگی داغستانی الاصل واصفهانی المسکن بوده ازشعراوسخنوران قرن دوازده هجری بشمار است آبا واجداد وی دراوائل دولت صفوی ازداغستان بدارالسلطنهٔ اصفهان مهاجرت کرده نسلابعد نسل درجرگهٔ امرای سلاطین صفویه مشغول ماموریتهای لشکری و کشوری بودند بعضی ازایشان ازطرف سلاطین صفوی بمناصب عالیه رسیده اند علیقلی خان درسال ۱۱۲۴ هجری قمری دراصفهان پابعرصهٔ وجود نهاده تحصیلات خود را دراصفهان ازاستادان وبزرگان علم وادب آن دوره فراگرفته دراثر ذکاوت فطری خود دراندك زمانی علوم متداولهٔ عربی وفارسی و تاریخ وادبیات را تکمیل نموده طبعش به سخن سرائی و شعر گفتن مایل بود در دو زبان ترکی وفارسی شعر گفته دیوانش قریب چهارهزار بیت است درزمان شاه سلطان حسین صفوی بسیارمعزز ومحترم بود درفتنهٔ افغان دراصفهان بسر می برد با خدیجه سلطان نام عم زاده و نامزد خود رابطهٔ معاشقه و محبتی تمام داشت خدیجه سلطان نامزد وی نیز ازعلم و ادب بهره‌ای داشته و تحصیل کرده بود و گاهی شعر میگفت مابین این عاشق ومعشوقه اشعار عاشقانهٔ زیادی رد و بدل شده که بعضی ازآنها درآخر مقاله نوشته میشود درورود افغانها به اصفهان نامزدوی از دستش رفته وبه یکی ازامرای افغان نصیب شده چندین سال درفراق نامزدازدست

رفتهٔ خود نالان و گریان شده در مفارقت معشوقه‌اش شعرها گفته و نظمها سروده که بسیار دود ناك و حزن آور است بالاخره در سال ۱۱۴۴ هجری تاب توقف در آن ولایت نیآورده از اصفهان جلای وطن نموده فرار برقرار اختیار و دیوانه وار مثل مجنون درفراق لیلی سر بکوه و بیابان نهاده و بالاخره قضا و قدر او را بطرف بندرعباس کشیده و از آنجا بهندوستان عزیمت نموده است در هندوستان نزد محمدشاه بن شاهجهان ثانی تقرب و احترام زیاد یافته و تذکرهٔ بنام (ریاض الشعرا) در آنجا تألیف نموده که شرح حال قریب دو هزار و پانصد نفر از شعرای فارسی زبان را حاکی است نسخهٔ بسیار نفیسی از تذکرهٔ ریاض الشعراء در کتابخانهٔ ملی طهران موجوداست بسیار بجاست که این تذکرة الشعرا از طرف وزارت فرهنك و یا اولیای محترم دانشگاه بحلیهٔ طبع در آمده و در معرض استفادهٔ عموم گذاشته شود تألیف ریاض الشعرا در سال ۱۱۶۹ در هند تمام شده و تاریخ اتمام آنرا مؤلف بطور معما چنین گفته‌است

این تذکره چون طرف فزای دل شد — تاریخش را دل از خردسائل شد
گفتا ز ریاض الشعرا رفت خزان — وردی چو بهار زسر زده داخل شد

شرح تاریخ فوق ازین قرار است جملهٔ (ریاض الشعرا) ۱۶۱۳ میباشد و کلمهٔ (خزان) را که ۶۵۸ است از جملهٔ فوق موضوع کنیم ۹۵۵ باقی میماند و کلمهٔ (وردی) را سرزده یعنی بدون واو که ۲۱۴ میباشد علاوه کنیم ۱۱۶۹ میباشد که تاریخ تألیف ریاض الشعر است .

بنا بنگارش قاموس الاعلام و ریحانة الادب واله در هند در سال ۱۱۷۰ هجری قمری برحمت ایزدی پیوسته و تاریخ وفاتش را (واله برحمت پیوست) گفته‌اند در مجمع الفصحا تاریخ فوت آنمرحوم سال ۱۲۶۵ ثبت شد که اشتباه‌است مرحوم واله سر گذشت (۱) خود و تفصیل مفارقت از خدیجه سلطان نامزد خویش را در

۱ ـ این شرح حال را دانشمند محترم آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانه ملی طهران از روی نسخه خطی ریاض الشعرا استنساخ فرموده و به آقای سلطان القرائی فرستاده بودند ایشان نیز به نگارنده مرحمت فرمودند که اینك از نظر قارئین محترم میگذراند

خاتمۀ ریاض الشعرا بقلم شیوای خود نگاشته که اینک از نظر نمونه سبک انشاء وی بمطالعه قارئین محترم میرساند .

شرح حال واله داغستانی بقلم خود

دربیان احوال سرا پا اختلال راقم حروف اعنی هیولای معروف بعلی قلیخان داغستانی المتخلص بواله زاداالله وله بمحمدواله معروض رأی خورشید ضیای ارباب فهم و ذکاء میدارد که در هنگام فتنۀ هولاکوخان و زوال دولت عباسیان جمعی که از سلسله باقی ماندند مانند بنات النعش از جفای ابنای زمان متفرق گشته برخی محمل اراده بسمت مغرب زمین و گروهی ناقۀ توکل بطرف حجاز و جماعتی مرکب مقصود را بسوی هندوستان رانده متوطن گردیدند اجداد فقیر را قائد تقدیر بجانب داغستان برده جماعت لزگی که متوطن آن ملکند این معنی را غنیمت دانسته غاشیه اطاعت آنها را بر دوش و حلقۀ ارادت ایشانرا در گوش کشیده بریاست خود برداشته لفظ خلافت بعبارت شمخالی تبدیل یافت چنانچه الی یومنا هذا بنی اعمام واقوام این ناکام در آن مملکت بشمخالی آنجماعت که عبارت از سلطنت باشد مخصوص اند در زمان شاه عباس ماضی مغفور و شاه صفی مبرور که مکرر سپاه قزلباش بآنسرحد رفته محاربات عظیم کرده محجوب بل منکوب مراجعت کرده اند پادشاه عاقل و شهریار کامل ایران صلاح دولت خود را در رفع خصومت دیده بارسال رسل ورسائل غبار کینه را از صحائف خواطر مرتفع فرمود بعد از آنکه قواعد دوستی استحکام پذیرفت شهنشاه والاجاه ایران از آلدارخان شمخال درخواست نمود که یکی از اولاد خود را بعنوان فرزندی در حضور لامع النور آن پادشاه جمجاه بفرستد تا زیاده از آنچه صورت یافته معنی یکرنگی در عالم اتحاد بظهور رسد .

آلدرخان مغفور الخاص میرزا را که فرزند اصغرش بود بخدمت شهریار فلك اقتدار ایران فرستاده درظل رأفت شهنشاه جنت آرامگاه تربیت یافته باعلی مدارج

دولت و کمال و باقصی مراتب عزت و اقبال ترقی نموده بخطاب صفی قلیخان و
بیگلر بیگی گری ایروان سرافراز گردیده طنطنهٔ شوکتش عالمرا فرا گرفت وهم
در آنوقت صبیهٔ قراحسن‌خان استاجلورا بفرمان‌واجب الاذعان شاهی بعقدازدواج
درآورد دو پسر که نام یکی نظر علیخان و نام دیگری مهر علیخان بود بادوصبیه
ازبطن‌سلطان نجات‌بیگم بعرصهٔ وجود خرامیدند ازمهر علیخان چهارپسر بهمرسید
که اصغر آنها محمدعلیخان والد راقم حروفست و تولد این فرسودهٔ نوائب زمان
درشهر صفر سنهٔ ۱۱۲٤ هجری دردارالسلطنهٔ اصفهان واقع شده درسنهٔ ۱۱۲٦ که
بیگلر بیگی گری ایروان‌بوالد مغفور تفویض یافت‌دررکاب آنمرحوم‌بایروان‌رفته
و درسنهٔ ۱۱۲۷ که منصب عظمای سپهسالاری و حکومت ایروان و آذربایجان و
قندهار بضمیمهٔ آن مرفوع شده متوجه تسخیر قندهاربود درنخجوان‌بجواررحمت
الهی پیوسته این‌محزون مسکین یتیم مانده بامتعلقین باصفهان‌آمد ودرسنهٔ ۱۱۳۱
بمکتب نشسته بدرس اشتغال می‌نمود ازدرس قرآن‌فارغ‌شده کتب فارسی و ادبی
میخواند در سنهٔ ۱۱۳۳ فتحعلی خان عم والد فقیر ازمنصب وزارت واعمام واقوام
دیگر همگی ازمناسب وحکومتهای خود معزول گشته تفرقهٔ عجیبی باحوال‌تمام
سلسله رو داد ودرآخر همانسال افواج افغان ازقندهار آمده اصفهانرا محصور و
آتش فتنه ازهرطرف سربعیوق کشیده درمحرم سنهٔ ۱۱۳۵ شهر مزبور مفتوح آن
جماعت شده اکثراهالی ازبقیه محصوران بتدریج طعمهٔ چنگال غضب آن‌عقابان
گردیده قیامت برپا شد تاهفت سال نیم که آن گروه در مملکت‌عراق و فارس
حکمرانی میکردند پیوسته مردم آن‌ممالك ازبیم جان وخوف ناموس‌حواس‌خمسه
را درباخته مانابهایم وجماد گردیده بودند وبعدازآنکه درسنهٔ ۱۱٤۲دارالسلطنهٔ
اصفهان وباقی آن ممالك فردوس نشان ازتصرف آنجماعت بیرون آمد ماهچهٔ
رایت‌صاحبقرانی‌بآن‌بلادمینو مثال‌پرتوافکن گردید تاسنهٔ۱۱٤٤ که کوکب‌دولت
آن سلطان صاحبقران درافق چاه غروب نمودا کثرامرا دررکاب فیروزی انتساب

آن پادشاه مانند کواکب درظل رایت ماه بهرطرف سیار می‌بودند در اول طلوع صبح دولت نادری رخت اراده بر ناقهٔ توکل بسته خودرا بظلمت آباد هندوستان که مانا سواد زلف جانان است رسانید و آنچه باعث برین اراده شد هر چند اظهار نمودنش خالی از رکاکت نیست لیکن چون سلسله جنبان تألیف این کتاب آنست از انصاف بعید بود که یکباره شاهد احوال سراپا اختلال را در پردهٔ خفا گذاشته نیل عار تکلف بر خسارهٔ مطلب کشیده دارد .

بعداز آنکه بلب نیاز زمین ادب را بوسه داده درود نامحدود و تحیات وافیات نثار تارك مبارك دلدادگان بیخانمان و جان سوختگان بغم‌توامان محنت زدگان روزگار ستمدیدگان دور از یار آشنایان از خرد بیگانه و خردمندان بدیوانگی افسانه پیمانه کشان محفل نومیدی بی‌نیازان ساغر جمشیدی بیماردلان مسیحا دم لب تشنگان خضرشیم سرمستان بادهٔ شهامت زیردستان معرکهٔ ملامت دلبستگان زلف بتان حیران شدگان عارض خوبان نموده بعز عرض میرساند که صورت اجمال احوال این شکسته بال اینست که‌درصغرسن بادختر عم خود نامزد شده و با آنکه در آنحال تمیز راه از چاه نمی‌نمود بی‌اختیار فریفته عارض آن گلعذار گردیده هر لحظه آتش‌عشقش برنگی‌دوداز نهادم وصرصر محبتش بطرزی گرد از بنیادم برمیآورد در مکتب یاد آن مونس جان و در خانه خیالش‌راحت روان بود چنانکه سابق سمت گذارش یافت آتش‌فتنهٔ افغان دراطراف ممالك‌ایران بلند و سر بعیوق کشیدو نوبت حکومت‌اصفهان که مقر سلطنت‌شهریاران بودبایشان رسید ساقی ایام بادهٔ ناکامی بجرعهٔ این دو بیکس لب از شیر ناشسته ریخته‌نیش بی‌رحمی در نوش راحتمان آمیخت‌حاصل کلام آنکه این حادثهٔ این‌جانکاه‌بطرزی که تفصیل آن‌درمثنوی(واله‌سلطان) (۱) که ریختهٔ کلك‌عنبرین سلك‌فاضل‌نحریر

۱ــ میرشمس‌الدین‌متخلص به فقیر باجازهٔ واله یك مثنوی در سرگذشت واله و مهجوری از نامزدش بنظم آورده نسخهٔ بسیار نفیسی از این مثنوی درکتابخانهٔ آقای سلطان‌القرائی موجود است .

شمس‌الدین‌فقیرعباسی دهلوی است اندراج یافته از یکدیگر مهجوزومحروم‌شدیم مجمل از آن مفصل آنکه در آشوب کـه هنگامهٔ قیامت بر پا و علامت محشر هویدا بود والدهٔ‌معظمهٔ آن در درج خوبی و آن گوهر صدف محبوبی بوالدهٔ‌این بر گشتهٔ روزگار دل افکار فرمود که گردون بوقلمونی برسرزبو نیست و گردش فلك غدار در مقام‌واژگونی بیم آنست که غنچهٔ ناشکفته‌ام بتاراج خزان‌حوادث‌رود و گل نو دمیده‌ام از سردمهری ایام پژمرده گردد بهتر آنست که‌دامن‌مروت‌از خارخارتکلفات رسمی برچیده‌باسهلترین وضعی این‌دو بیدل‌را بیکدیگربسپاریم.

خلاصه از استماع این کلام والدهٔ تیره سر انجام این ناکام دکانچهٔ نفاق گشوده دست رد برسینهٔ مسئول آن مرآت جمال شاهد رحمت گذاشته بدم‌سردی بی‌مهری خاطر خورشید مظاهرش را تیره وتار گردانید.

القصه بعداز وقوع انکار ومبالغهٔ بیشمار آنغزالهٔ مشکینه ناف وآن پیمانهٔ باده صاف‌دانست که نراد قضا برسر کج‌باختن و کعبتین قدردراندازغلط‌افتادنست که ناگاه فلك شعبده باز شعبدهٔ آغازکرده شخصی از متوسلان مقرب افغان از طریق مردی ومحبت درآمده پیغام وصلت نمود بعدازآنکه ازقبول آن مأیوس گردید بحمایت افغان برسر خصومت برآمد چون زمانه بکام آن غولان وحشی وفلك تابع مرادآن ناکسان بودگوی مطلوب ازمیدان مقصود ربوده شد. باری اگر شمه‌ای ازاحوال سراپا ملال خود را بعرض رسانم هر آینه موجب ملال خوانندگان وباعث عذاب‌شنوندگان خواهد شد پس‌همان‌بهتر که‌باختصار گرایم.

مختصر آنکه بعدازوقوع واقعهٔ جانسوز وبلای غم‌اندوز ازپردهٔ ننگ‌ونام برآمده دیوانه وار لیل ونهار طائف کعبهٔ کوی یار بودم تاآنکه رفته رفته این حکایت‌پنهان‌برهرکس‌عیان گردید ومقارن این‌حال موکب اقبال صاحبقرانی(۱)

۱ــ مقصود شاه طهماسب ثانی است که باتفاق نادر شاه افاغنه را منهزم نموده و باصفهان وارد شده‌اند.

وارد اصفهان وافاغنه انهزام بسمت کرمان وفارس نموده ازآنجا بمقر اصلی خود شتافتند وجماعتی ازمقصران ومتوسلان آنجماعت درظل رایت امان آسودند آن دیو صورت شیطان سیرت که زنهار از من برداشته بود از جملهٔ ایشان بود لیکن بعداز آن پیوسته همراه سپاه متعینه ببلاد بعیده مامور میشد و شورش مزاج این بیچاره ناعلاج کماکان در ازدیاد وطغیان میبود حقاً که اگرخواهم بیان‌احوال خود را نمایم ازعهدهٔ تحریر آن نمیتوانم برآمد وگاه باشد که مطالعه فرمایان نیز حمل بر اغراق نمایند باری مختصر آنکه شرح احوال این باخته دل نقل مجالس ومحافل گردیده هدف تیرملامت‌مردمان‌وخویشان نامهربان ووالدهٔ‌نادان گشته هرلحظه از زخم زبان ایشان المی تازه بجان ما هردو بیدل میرسید ناچار با هزاران هزار تظلم وانکسار رخصت آوارگی یافته در بدر و شهر بشهر میرفتم تاآنکه قائد تقدیر عنان موکب آواره‌گیم را بجانب سواحل فارس کشانیده رخت عزیمتم را بکشتی توکل انداخته بنا خدای قضا و قدر سپرد و در بحرپر آشوب بلا وطوفانی چار موجهٔ عنا گردیده قلزم صبرم لنگریافت وبادبان‌مرادم دربحر سرشگ افتاده سفینهٔ طاقتم درهم شکست .

القصه بزحمت بسیار ومشقت بیشمار هلال محرم سفینهٔ بختم درساحل افق هندوستان طالع گردیده وخورشید مرام ازپیش نظر غائب شد مختصر آنکه از تته بخدا آباد وازآنجا به لکهنو وملتان وازآنجا به‌لاهور وشاهجهان آباد آمدم پادشاه عالم پناه وامرای والاجاه ازورود بنده اطلاع یافته تفقدات از حد افزون و نوازشات گوناگون نموده تکلیف ملازمت و ترغیب زیارت حضرت ظل‌الله فرمودند این ناچیزدل ریش نظر بعدم لیاقت‌خویش ازقبول این سعادت‌انکار بلیغ کرده چند روزبلطائف الحیل گذرانیده آخرالامرفرمان‌واجب الاذعان‌شاهنشاهی پی درپی شرف نفاذ یافت برهان الملك بهادر مرحوم و بخش‌الملك روشن الدوله ظفرخان بهادر مغفوروحکیم‌الملك معصومعلیخان سلمه‌الله مکرراً بلاغ حکم‌اشرف

نمودند بی‌اختیار و ناچار توفیق جبری یافته بسعادت ملازمت و زیارت بندگان اقدس اعلی سرافراز گردیده بمنصب چهار هزار سواری و ثوب خلعت فاخره و جیقهٔ مرصع وچندزنجیر فیل‌وجاگیر و نقدی‌وخدمت‌میر توزکی سرافرازی‌یافت.

خلاصه بسبب‌عوارضاتی که سمت تحریر یافت زمانهٔ‌ناسازگار فرصت‌تکمیل تحصیل‌فضائل و کمالات‌بیشتری‌باین‌ناچیز که عدم‌استعداد وشغل جانگداز محبت نیز علاوه برموانع دیگرشده بود نداد لهذا ازجمیع هنرها معرا وازهمهٔ کمالات مبرا ماندم .

اما چون پیوسته عشق‌آن نگار مربی احوال این دل افکار بوده‌اکثرخاطر افسرده‌را بمطالعهٔ دواوین و سفاین مشغول نموده از تفکرات باطل و اندیشه‌های لاطائل عاطل داشته و میدارم لهذا پرتو انفاس روشندلان باین ذرهٔ ناتوان تابیده گاهی کلمات ناموزون اعم‌ازاینکه‌مربوط یا نامربوط‌باشد برزبانم جاری‌میگردید بعضی‌از آنها بعلت عدم‌ضبط‌مفقود وبعضی‌دیگررا احباء صادق‌الولاسیمافاضل‌نحریر میرشمس‌الدین فقیر دهلوی عباسی جمع ودیوانی تخمیناً مشتمل برچهارهزار بیت ترتیب داده است الحال که نیل رسوائی بررخسار کشیده تهمت شاعری بر خود بسته‌لازم شد که‌بجهة تفضیح وتکذیب احوال واقوال خویش شطری از مزخرفات مزبور دراینجا مسطور نمایم ازجناب عالمیان مآب عارفان کامل و محققان فاضل وافاضل عالی درجات زمان وعلمای بلند مرتبهٔ دوران و سخنوران بلاغت شعار و نکته‌سنجان فصاحت آثار ومنشیان زرین قلم وزنده‌دلان مسیحا دم التماس آنکه درهرجا سهو وخطائی رفته باشد بنظر اصلاح درآورده قلم عفو بر صحیفهٔ جریمه این سراپا قصور کشیده عذر نادانیم را بشکرانهٔ دانائی قبول‌فرمایند واگرخزف ریزهٔ چندی بی‌بها بنظر انور جوهریان بازار کمال درآید که آنرا لایق اکلیل شهریاران ندانند نثار قدم ژنده پوشان نمایند واگراحیاناً مصراعی یابیتی‌مقبول خاطر خورشید مظاهر ارباب دانش‌وکمال گردد امیدوار است که بفاتحهٔ این

دلسوختهٔ نژندرا سرافراز کنند باشد که بیمن انفاس مبارك ایشان مستحق رحمت حضرت رحمن گردد واگردر بعضی از آنها دغدغه رود که لغزش قدم واقع شده در اینصورت بیشتر محتاج طلب مغفرت دانند .

از اشعار واله در مفارقت نامزد خودگفته

از دخترعم خویش دارم فریاد — زان ظالم جور کیش دارم فریاد
فریاد کسان بود زبیگانه ومن — پیوسته ز قوم خویش دارم فریاد

ایضاً

افسانه درد من اگر گوش کنی — ازلیلی و داستانش خاموش کنی
ور قصهٔ عشق ابن عمم شنوی — مجنون وحکایتش فراموش کنی
من زنده بدوستم نمیرم هرگز — مغزی بی پوستم نمیرم هرگز
هر کس که نه اوست مرده اش دان ازل — من همه اوستم نمیرم هرگز

ایضاً

واله زفراق روی جانان مردم — درهند غریب وزارو گریان مردم
نگذاشت اثرزهستیم مهررخش — مردم ز غم خدیجه سلطان مردم

از اشعار خدیجه سلطان نامزد واله

من ساقیم و شراب حاضر — ای عاشق تشنه آب حاضر
آب است شراب پیش لعلم — هان لعل من و شراب حاضر
با حسن من آفتاب هیچست — اینك من و آفتاب حاضر
گفتی بسخنم خوش است یاقند — گر فهم کنی جواب حاضر

۲۹

سعیدای گیلانی و تخت طاوس

یکی ازسخن سرایان و هنرمندان ایرانی که تاریخ زندگانی وی تا کنون مجهول مانده (سعیدای گیلانی است) این هنرمند ایرانی ازلاهیجان رشت بوده‌در اوائل قرن‌یازدهم‌هجری در آتش‌سوزی‌لاهیجان تمام خانه واثاثیهٔ وی‌طعمهٔ‌حریق گردیده ازموطن اصلی خود خارج و دیار بدیار بطرف هند رهسپار گردید و در دربار نورالدین محمد جهانگیر ۱۰۱۲ ـ ۱۰۳۷ بمقامات عالیه رسیده است در هیچ یك ازتذکره‌های ایرانی جزتذکرهٔ نصرآبادی که دوسه سطری بوجه‌اختصار بنام وی اشاره نموده نامی از وی دیده نشده لیکن درچند کتاب که درهند چاپ شده بعضی‌مختصر وبرخی‌مفصل بنام او اشاره کرده‌اند‌در تذکرهٔ نصرآبادی صفحه ۳۷۷ درحق وی چنین نوشته (سعیدا) ولدحاج خواجه علی لاهیجانی داخل‌تجار معتبر بوده مکنتی داشت در فتوری که ازآتش افتادن بلاهیجان رسید خانهٔ او‌با بسیاری از اسباب سوخته مجملا حضرت سعیدا جوان وآدمی دردمندیست در فن نقاشی وطراحی طلا ونقره دست عظیمی دارد وطبعش درترتیب نظم خالی ازلطفی نیست وسه بیت ازاشعارش را نوشته کتبیکه درهند تألیف شده وراجع به‌این‌هنرمند ذکری‌نموده‌اند قرار زیراست اول مأثرالامراء تألیف‌نواب صمصام الدوله‌شاهنواز خان (۱) که شرح حال امراء وبزرگان را که دردورهٔ سلاطین مغول درهندمصدر

۱ـ نسخه‌ای ازاین کتاب درچهار جلد در کتابخانهٔ اخوی حاج محمد نخجوانی‌هست که در ۱۸۹٤ میلادی درکلکته چاپ شده .

کار بودند نوشته دوم پادشاه نامهٔ عبدالحمید لاهوری سوم شاهجهان نامهٔ صالح چهارم‌مجموعهٔ مقالات هادی‌حسن که‌بامقدمهٔ دانشمند محترم میرزا علی‌اصغرخان حکمت منتشر شده است نگارنده نیز شرح حال این هنرمند ایرانی را با بعضی ازاشعار ومادهٔ تاریخهای وی وشرح ساختن تخت طاوس را ازمدارك ومآخذ بالا اقتباس ودراینمقاله بنظر قارئین محترم میرساند .

این هنرمند ایرانی درسخن سرائی ومادهٔ تاریخ سازی وصنعت‌کاری بی‌نظیر زمان بود چنانکه ذکر شد درعهد جهانگیر شاه بهند رفته ودر زمرهٔ شعرای دربار آن‌پادشاه مقام بزرك ومنزلت عالی داشت پس ازفوت جهانگیرشاه که‌نوبت‌سلطنت بشاهجهان رسید درخدمت وی‌نیز بسیار مقرب ومحترم بود وازطرف شاهجهان به لقب بی‌بدل‌خان‌ملقب گردید مردبسیارهنرمندودانشمند بوددرصنایع‌ظریفه‌زرگری و الماس تراشی و حکاکی و خوشنویسی دستی داشت در اثر کاردانی و هنرمندی ریاست ومباشرت زرگرخانهٔ همایونی ازطرف شاهجهان بوی محول گردید باهمهٔ مزایای هنرمندی و صنعت‌کاری مـرد بسیار متهورجسور و شجاع بـود بطوریکه فرماندهی هشتصد پیاده‌ویکصدسواره‌نیز ازطرف شاهجهان بوی سپرده‌شدنوشته‌اند سعیدای گیلانی یکی از سه‌نفر شاعریست که همسنك وزن آنها طلا بایشان اهدا شده و آن دو نفر دیگر یکی ابوطالب کلیم و دیگری حاج محمدجان‌قدسی‌است ولی سعیدای گیلانی دومرتبه باین‌نعمت نائل شده یك دفعه‌در زمان جهانگیرشاه‌و دفعهٔ دیگردرزمان شاهجهان‌موقع ساختن تخت طاوس، سعیدادرسخن‌سرائی‌باقران خود سبقت داشت‌دراینخصوص جهانگیر شاه در توزك چنین نوشته معزی شاعر در مدح سلطان سنجر قصیده‌ای گفته بود بمطلع ذیل

ای آسمان مسخر حکم روان تو　　　کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیدای‌زرگرباشی‌نیز که طبع و نظمی داشت قصیدهٔ مذکور را تتبع کرده بعرض رسانید و خوب گفته بود روز شنبه چهاردهم شهریور۱۰۲۸ بصلهٔ این قصیده حکم

فرمودم که سعیدا را بزروزن کنند مطلع قصیده اینست

ای نه‌فلك نمونهٔ از آستان تو   دوران پیر گشته جوان درزمان تو

در سال۱۰۳۰ در زمان جهانگیر شاه یك سنك سماوی در هند افتاده بود که بعضی ازشعرامادهٔ تاریخ آنرا (شعلهٔ برق پادشاهی)۱۰۳۰ گفته‌اند جهانگیرشاه‌امر فرمود که‌از آن سنك سه‌حصه آهن گرفته‌با یك‌حصه آهن‌دیگر آمیخته‌دوقبضه‌شمشیر و یك قبضه‌کارد ویك قبضه خنجر ساختند سعیدا رباعی زیر را در اینخصوص گفته

از شاه جهانگیر جهان یافت نظام   افتاد بعهد او ز برق آهن خام

زان آهن شد بحکم عالمگیرش   یك خنجروکارد بادوشمشیر تمام

ایضاً این رباعی را در مدح شاهجهان گفته

آنی که سریرث آسمان پایه بود   در ملك‌جهان عدل توپیرایه بود

تاهست‌خدا تو نیز خواهی بودن   زیرا که همیشه ذات با سایه بود

از اوائل زندگانی این هنرمند و تاریخ تولد وی اطلاع صحیحی در دست نیست با اینکه مادهٔ تاریخ سازی شیوهٔ خاص این هنرمند بود از تاریخ‌تولدووفات وی‌اثری نیست‌تاسال ۱۰٤۷ برحیات بوده و ماده تاریخ‌مسجدی‌را که‌بامر شاهجهان ساخته شد گفته است و آن اینست(قبله اهل زمان شدمسجدشاه‌جهان) ازقراریکه

۱۰٤۷

نوشته‌اند از سال ۱۰۲۷ تا سال ۱۰٤۷ یعنی ده سال آخر سلطنت جهانگیرشاه‌وده سال اول سلطنت شاهجهان را درك نموده است صمصام‌الدوله شاهنوازخان درمأثر الامراءدر بارهٔساختن تخت‌طاوس باهتمام‌وی‌چنین نوشته(بی بدل‌خان‌سعیدای گیلانی) شعر راخوب میگفت درعهد جنت مکانی نورالدین محمدجهانگیر بهندوستان آمده درسلك ملازمان پادشاهی‌انتظام یافت ودرزمرهٔشعرامنسلك گردیده ودرعهدفردوس آشیانی شاهجهان بوسیلهٔ معامله فهمی و کاردانی بخطاب بی‌بدل‌خان امتیاز گرفته

مدتها بداروغگی زرگرخانه سرکاروالا اختصاص داشت وسریرمرصعی که موسوم بهتخت طاوس‌است باهتمام‌اودرمدت هفت سال‌صورت‌اتمام یافته درجلدوی(۱) آن اورا بزرسنجیدندالحق بدان‌قیمت‌وزیبائی‌در هیچ زمانی و عصری جلا افروزدیدهٔ تماشائی نشده و امروز در هیچ اقلیمی نظیر و مثالش یافته نمیشود(۲)

بیت

هرچند نظاره کرد احوال | ثانیش بچشم در نیآمد

چون‌بمرور ایام‌اقسام جواهر ثمینه در جواهرخانه پادشاهی فراهم آمده‌در آغاز جلوس برضمیر اعلیحضرت منطبع گردید که از تحصیل چنین نفائس مطمح نظر جز دولت آرائی نیست پس درجایی بکار برند که‌هم تماشائیان از حسن آن نتائج بحروکان بهره‌بر گیرند وهم کارسلطنت‌رافروغی تازه‌پدید آید سوای‌جواهر خاصه که اندرون محل میباشد و دو کرور روپیه قیمت آنست از جواهری که در کارخانه بود قریب سه کرور روپیه ازین جمله ببهای مبلغ هشتادوشش لك (۳) روپیه انتخاب نموده به‌بی بدل خان حواله فرمود تا بیك لك توله‌طلای ناب که دوصدوپنجاه‌هزار مثقال است ومبلغ چهارده‌لك روپیه قیمت آنست تختی‌بطول‌سه گزوربع وعرض‌دو ونیم گزوارتفاع پنج گز بسرکاری خود مرتب نماید نصف آن از درون بیشتر میناکاری و تختی مرصع و ازبیرون به ترصیع لعل و یاقوت‌مغرق و آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه برافراشته وبالای آن‌دوپیکر طاوس‌مکلل بجواهر زواهر و میان هر دوطاوس درختی مرصع بلعل والماس‌وزمردومروارید تعبیه شده‌و برای‌عروج‌سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب‌یافته‌وازجمله

---

(۱) ظ لغت اردو باشد بمعنی پاداش .

۲ـ درپادشاه‌نامهٔ عبدالحمید لاهوری مسطوراست که درمدت هفت سال این تخت بمبلغ ده ملیون روپیه صورت اتمام یافت .

۳ـ هر لك صد هزار است

تخته مرصع بردور آن برای تکیه نصب گشته تخته میانگی که پادشاه دست گذاشته تکیه زده می نشیندده لك روپیه قیمت دارد از آن میان لعلی است با ارزش یك لك روپیه که شاه عباس صفوی برسم ارمغان بجنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر ارسال داشته و ایشان در جلدوی فتح دکن باعلیحضرت شاهجهان فرستاده نخست اسم امیر تیمور ومیرزا شاهرخ ومیرزا الغ بیك بر آن نقش بود بعداز انقلاب ایام بدست شاه افتاد نام خود بر آن مرتسم ساخت جنت مکانی جهانگیر شاه نیز نام خود را بانام عرش آشیانی اکبرشاه نقش فرمود وپس از آن اعلیحضرت شاهجهان نیز نام خود را بر آن نگاشت ودرجشن نوروز سال هشتم جلوس سوم شوال سنۀ یك هزار وچهل و چهار بر آن سریرعدیم النظیر جلوس فرمود حاج محمد جان قدسی یك مثنوی بسیار شیوا در وصف تخت طاوس وتاریخ اتمام آن گفته اینست قصیده

زهی فرخنده تخت پادشاهی — که شد سامان به تأیید الهی
فلك روزی که میکردش مکمل — زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاك — به مینا کاریش مینای افلاك
جزاین تخت زرو گوهر چه مقصود — وجود بحر وکانرا حکمت این بود
ز یاقوتش که در قید بها نیست — لب لعل بتان را دل بجا نیست
برای پایه اش عمری کشیده — گهر افسر بسر خاتم ندیده
بخرجش عالم از زر شد چنان پاك — که شد از گنج خالی سینۀ خاك
رساند گر فلك خود را بپایش — دهد خورشید مه را رو نمایش
سرافرازی که سربر پایه اش سود — ز گردون پایۀ از تخت افزود
خراج بحر و کان پیرایۀ او — پناه عرش و کرسی سایۀ او
ز انواع جواهر گشته الوان — چراغ عالمی هر دانۀ آن
در اطرافش بود گلهای مینا — فروزان چون چراغ از طور سینا
چو میکرد ازفرازش کو تهی دست — نگین خویش جم بر پایه اش بست

شب تاو از فروز لعل و گوهر — تواند صد فلك را داد اختر
دهد شاه جهانرا بوسه بر پای — ازآن شد پایهٔ قدرش فلك سای
کند شاه جهان بخش جوان بخت — خراج عالمی را خرج یك تخت
خداوندی که‌عرش‌و کرسی‌افراخت — تواندقدرتش تختی چنین ساخت
اثر باقیست تاکون و مکانرا — بود بـر تخت جـا شاه جهانـرا
بود تختی چنین هرروز جایش — خـراج هفت کشور زیـر پایش
چو تاریخش زبان پرسید از دل — بگفت (اورنك شاهنشاه عادل)

۱۰٤٤

در مأثرالامرا مسطور است که سعیدای گیلانی یکصد وسی و چهار بیت که عبارت ازدویست وشصت‌وهشت‌مصراع‌باشد ماده‌تاریخ‌درولادت شاهجهان ومعاودت وی‌ازکشمیر به‌آکره وجلوس به‌تخت طاوس درسال ۱۰٤٤ گفته است‌لیکن‌ازاین یکصد وسی‌وچهار بیت ولو یك مصرای هم باشد ننوشته اما درمجموعه مقالات‌نقل ازشاهجهان نامه نوزده بیت از این یکصد و سی چهار بیت ثبت شده است و در اینخصوص چنین نوشته :

بمیامن دانش پروری اعلیحضرت شاهجهان استعداد هنر بجائی رسیده که داروغهٔ زرگرخانه بی‌بدل‌خان قصیده‌ای مصنوع ومشتمل بر۱۳٤ بیت درسلك‌نظم انتظام داده که ۱۲ بیت اولی ازهرمصراع تاریخ ولادت‌شاهجهان یعنی سال ۱۰۰۰ مستنبط میشود وازهرمصراع ۳۲ بیت بعداز ابیات مذکوره تاریخ جلوس فرخنده سال۱۰۳۷وازهرمصراع ۹۰ بیت‌باقی‌یك‌مصراع‌تاریخ‌نهضت آنحضرت‌ازدارالخلافه بسوی لاهور و کشمیر که عبارت است ازسال ۱۰٤۳ معلوم میگردد و آن مصراع اینست (هزار بود وچهل سه‌بسال‌ازهجرت) غریب‌تر اینکه‌همین مادهٔ تاریخ‌بحساب جمل موافق میآید لفظاً ومعناً هردو تاریخ است و ۱۷۹ مصراع از ۹۰ بیت باقی قصیده‌جلوس وی درسال ۱۰٤٤ به تخت طاوس‌است‌ومینویسد ازاین‌قصیدهٔ بی‌نظیر

بیست بیت بما رسیده است یك‌بیت آن که دزجمیع نسخ بدانها سراغ گرفتیم غیر خوانا است باید صرفنظر کردوثبت کردن این تاریخ که تازیخ جلوس شاهجهان برتخت طاوس است مقصد اصلی قصیده بود مخفی نماند که نگارنده مقاله دوازده بیت‌اولی این قصیده راکه عبارت از۲٤ مصراع وتاریخ‌تولد شاهجهان است سابقاً ازیك‌کتاب خطی بدست آورده ودریادداشت‌های خود ثبت کرده بودم ودر کتاب مجموعهٔ مقالات که از شاهجهان‌نامه نقل کرده فقط پنج بیت ثبت شده است اول دوازده بیت راکه یادداشت کرده بودم مینویسم بعداً بقیهٔ قصیده راکه در مجموعه مقالات نوشته شده مینویسم قصیده ازسعیدای گیلانی هرمصراع آن تاریخ و ۱۲ بیت اول تاریخ تولد شاهجهانست

خدا وجود بقا داده عالم و امکان	برای شاهجهان پادشاه کل جهان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
زلطف‌یزدان‌وزعدل وجودهفت‌اقلیم	بودبافسر وباگاه ازین‌سلیمان‌شان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
زجود شاهجهان پادشاه ملك آرای	پدید از در شاهوار صد عمان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
زجام‌وجودت آن‌باده باحیات آمد	مدام بادهٔ الطاف و قدرت یزدان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
نشاط شادی و کام طرب بداداله	بپادشاه جهان شاه دادرسان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
بداد وجود و باحسان شهنشه آفاق	علیم وعالی ودانا نواز وملك‌ستان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
بودچو گوهراز آن‌صاحبقران که‌بدور	نبودچون آن‌صاحبقران به‌هیچ‌قران
۱۰۰۰	۱۰۰۰

بدهر ثانی او این پناه ملک بود	که‌صدقران‌زیداین بیمهال‌ازاقران
۱۰۰۰	۱۰۰۰
هزارسال‌چوازهجرت آمده بوجود	شهنشهی که بود زندگی عالمیان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
هزار قرن بماناد آنکه هردم ازو	بودبدورجهان صد هزارجان‌شادان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
بمدح‌شاه‌جهان طبع‌این دوازده‌بیت	ز قسمت ازل آورد ازدلم بزبان
۱۰۰۰	۱۰۰۰
از آن دوازده هرمصرعی بگاه‌نگار	کند تولد شاه جهان پناه بیان
۱۰۰۰	۱۰۰۰

بقیهٔ قصیده تاریخ نزول موکب شاه جهان(۱) به‌اکبرآباد وجلوس‌به‌تخت سلطنت‌درسال ۱۰۳۷ومعاودت‌ازاکبرآبادبدهلی‌وجلوس‌به‌تخت طاوس‌درسال۱۰٤٤

باکبرآباد ازجهد کامران بسریر	جلوس کرد ز تأیید عالم منان
۱۰۳۷	۱۰۳۷
هزار بود وچهل‌سه بسال ازهجرت	که شد بدهلی باشاهی وسپاه کران
۱۰٤۳	۱۰٤٤
بنو بهار بیامد بگلشن سرهند	گل بهار ابد باهوا چو گل خندان
	۱۰٤٤
هزار گونه‌بود گل‌بکوه‌وهرقدمش	هزار چشمه ولی به زچشمه حیوان
۱۰٤٤	۱۰٤٤

۱ـ نوشته‌اند وقتی سلطان عثمانی نامه‌ای بشاه جهان هند نوشته واو را متکبرانه ملامت کرده بود که چرا خود را شاه‌جهان نام‌کرده‌ای و حال آنکه حکمران هند هستی ابوطالب کلیم ازشعرای دربار شاهجهان جواب نامه را تهیه کرده واین شعر را نوشت

هندوجهان‌زروی عدد هردوچون یکیست شه را خطاب شاه جهانی مبرهن است

ز کامرانی نوروز عزم کرده نمود | سوی مدینه لاهور بر جهان شادان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
بسوی هند عنان تاب زود شدباجاه | جهانده برق‌نما ابرش چو بادوزان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
بداد وجود بدارالخلافه آمده باز | فلك بدور رکاب و ملك بدور عنان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
هزار شکر که بفزود بازحسن جهان | ز نوبهار سریر جواهر الوان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
بهرزمی که از آن سایهٔ فتاده فلك | بداد تا باید دستگاه مایه و کان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
جمال‌ورنگ زاورنگ پادشاه زمن | بکار جلوه صدرنك برزمین و زمان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
خدایگان ز ازل قبله گاه کل ملل | جهان گشاد بامداد قوت ایمان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
جهان پناها شاهنشهی و دریا دل | محیطی از کرم‌وجاه خوب بی‌پایان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
زسهم گرز وسنانت دل عدو جاوید | شود بزیرزمین‌چون رك‌جهنده‌طپان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤
از آن‌بود سردشمن بسان سنك سیاه | که ازبرای‌حسامت دهدمدام فسان
۱۰٤٤ | ۱۰٤٤

درلغت‌نامهٔ دهخدا شمارهٔ مسلسل ۳٤ صفحهٔ ۹٦ مسطور است دربالای تالار موزهٔ کاخ گلستان دو تخت مرصع درکنار هم گذاشته‌اند بزرگترین این‌تخت‌ها تخت طاوس نام‌دارد که درزمان فتحعلی شاه ساخته شده میگویند فتحعلی‌شاه زنی

اصفهانی بنام طاوس داشت که او را بیش ازدیگر زنان خویش دوست میداشت و
هنگامیکه خواست اورا بعقدخود در آورد دستورداد این تخت را بسازند تامراسم
عقد درروی آن انجام گیرد سمت چپ این تخت بزرك تخت دوپلهٔ دیگری قرار
دارد که آنرا نیز تخت طاوس می‌نامند این تخت را نادر شاه از سفر هندوستان
آورده است و به تخت طاوس نادری‌معروف است ازحیث ارزش وداشتن جواهرات
گرانبها بر تخت طاوس که فتحعلی‌شاه ساخته برتری دارد دراین تخت ۷۶۰۲قطعه
الماس و۷٤٦٤ قطعه زمرد بکار رفته است واین تخت دومی همانست که سعیدای
گیلانی آنرا ساخته است محتمل است بعداً دروضع وشکل آن تغییراتی داده شده

۳۰

معاذی تبریزی

گاهی از گوشهٔ کتابخانه‌های بزرگ اوراق کتابهای کهنه وقدیم نام بعضی ازسخنوران وشعرای گمنام ادوار گذشته پیدا وظاهر میشود که دانستن تاریخ آنها خالی ازفایده نیست البته تحقیقات بسیار واستقصاء کامل لازم‌است تاتاریخ‌زندگانی یك شاعر گمنام و آثار وی از کتم عدم بمنصهٔ ظهور و بروز برسد واین تحقیقات‌از حیث خدمت بادبیات نیز بسیار سودمند است یکی ازشعرای گمنام تبریز که در اواخر قرن‌هشتم واوائل‌قرن نهم‌زندگی میکرد اردشیر بن‌حسن متخلص به(معاذی) تبریزی‌است این سخنور گمنام که نام ونشانی‌ازوی جز (دانشمندان آذربایجان) که چند سطری بطور خلاصه ذکر شده درهیچ یك ازتذکره‌ها اثری از وی دیده نشده ازتاریخ تولد ووفات او نیز اطلاع صحیحی دردست نیست‌در کتابخانه اخوی حاج محمدنخجوانی دیوانی قریب پنج‌وشش هزار بیت ازین شاعر گمنام بنظررسید که‌میتوان گفت نسخهٔ منحصر بفردی است وهمان‌نسخهٔ‌اولی است که‌درزمان‌شاعر نوشته شده‌برسم خط قدیم چنانکه‌وآنکه را چنانك و آنك نوشته وزیر تمام‌سین‌ها سه نقطه گذاشته ومرحوم تربیت‌نیزهمین نسخه را دیده ودردانشمندان‌نام‌اورا نقل کرده است‌این دیوان‌بقطع وزیری کوچك بوده وابعادآن طولا ۱۹ وعرضاً ۱۲٫۵ سانتیم میباشد چندصفحه ازاول وآخر این کهنه کتاب افتاده است اگر آنهارا نیز بطور تقریبی بحساب آوریم جملتان کتاب سیصد صفحه میباشد هرصفحه ۱۷ــ۱۸

سطر است يك نقص ديگرى هم دارد و آن اينست كه در پنج صفحه آن ازروى خط تصويرهاى نامناسبى كشيده اند اين ديوان تاريخ تحرير ندارد ليكن ازرسم الخط و جنس كاغذ معلوم است كه دراواخر قرن هشتم يااوائل قرن نهم نوشته شده متأسفانه خط آن بسيار بد مغلوط و ناخواناست ليكن قصائد و غزليات وقطعات بسيار عالى دارد كه بعضى از آنهادراينمقاله بنظر قارئين محترم ميرسد كاتب اين ديوان بسيار بيسواد و بد خط بوده است بطوريكه مطالب را از ماقبل و مابعد آن باقرينه بايد بدست آورد در اينجايك شعر تركى بنظرم آمد اگرچه بزبان تركى گفته شده ولى چون در حق كاتب بدخط بيسواد گفته و بسيار خوب گفته است نوشتن آن در اينجا نا مناسب نيست .

قطعه

قلم اولسون الى اول كاتب بدتحريرين كـه سـواد رقمى سورمزى شور ايلر
گاه برحرف سقوطيله ايدر نادرى نـار گاه بر نقطه سقوطيله گوزى كور ايلر

بسيار خوب گفته لله در القائل ترجمهٔ آن اينست بريده باد دست آن كاتب بدتحريرى كه سواد رقم او سورمارا شور ميكند يعنى سور را شور مينويسد گاهى باسقط يك حرف نادر را نار و گاه باسقط يك نقطه (گوز) يعنى چشم را كور ميكند اين شاعر گمنام ازاواخر قرن هشتم هجرى تا اوائل قرن نهم بر حيات بوده ودر دربارسلاطين شيروان مشهور به شروانشاهان بسيار مقرب ومحترم بوده بمداحى سلاطين آن سلسله مشغول بود از سلاطين شيروان چندنفررا مدح كرده يكى امير هوشنك پسر كاوس بن كيقباد كه از سال ٧٧٤ تا سال ٧٨٤ بر تخت سلطنت نشسته ويكى امير شيخ ابراهيم بن سلطان محمد كيقباد است كه عم زادهٔ امير هوشنك بود و درسال هفتصد و هشتادچهار بعد از امير هوشنك بسلطنت رسيده امير شيخ ابراهيم بعد از وفات امير تيمور كوركان بر حيات بوده و در سال ٨١٥ در جنگ قره يوسف تركمان اسير و با پرداختن مال خطيرى مستخلص شده ودرسال ٨٢٠ هجرى وفات نموده اين امير شيخ

ابراهیم برگزیده‌ترین ومعتبرترین سلسلهٔ شیروانشاهان بوددر کتب تواریخ‌زرانت عقل وتدبیر وی را ستوده‌اند ومعاذی او را زیادتر از سایرین مدح کرده‌است‌این امیرشیخ‌ابراهیم همانست که‌درتواریخ نوشته‌اند درسال ۷۸۸ هجری‌موقعیکه‌امیر تیمور بطرف شیروان‌یرش‌برد این امیر بارشاد عقل دوراندیش خود کمر اخلاص برمیان‌بسته ازراه‌انقیاد وخدمتگذاری به‌استقبال‌صاحبقران امیرتیموررفته وبرکاب بوسی آنحضرت شتافت وبااین تدبیرعاقلانه رعایای خود ومملکت متصرفی‌خودرا ازدست تطاول غارت‌گران محفوظ ومصون داشت وپیشکشهای بیشماری بحضور امیر تیمور عرضه داشت وازهرجنس لایق شاهانه ازقبیل اقمشه ولباسهای‌ابریشم‌زر بفت وزره‌وشمشیرواسب‌وغلام و کنیز بقاعدهٔ مغول‌ازهر کدام نه نه‌که (تقوزتقوز) می گفتند ازنظرامیرتیموورواعیان دولت گذرانید لیکن غلام هشت نفربود علت‌را پرسیدند امیرشیخ ابراهیم‌زمین خدمت را بوسیده‌درصف غلامان‌ایستادو گفت‌غلام نهمی خود من هستم

قطعه

غلامان ترکی زبان هشت برد　　　بجای نهم خویشتن را شمرد
چوگل شاه بشکفت از کار او　　　از آن‌کرده شد گرم بازاراو

این مسئله به امیر تیمور بسیار خوش‌آمد وامیر شیخ ابراهیم را باصناف الطاف شاهانه وانعام واحسان بی‌کرانه اختصاص داده وبخلعت شاهانه و کلاه و کمر و زر و زیور مخلع گردانید وتمام ایالت آن نواحی وقلمرو شیروانات را تا اقصای البرز به قبضهٔ حکومت وی سپرد

نام اصلی معاذی اردشیر پسر حسن میباشد وازیك قصیدهٔ که دروصف‌شمع‌و مدح امیر شیخ ابراهیم چهارمین پادشاه شیروان گفته چنین مستفاد میشود چند سطر ازآن قصیده نوشته میشود

شمع بزم‌آراعروسی‌بین‌میان‌انجمن　　　کرده‌هرشب‌تخت‌سیمین‌جلوه‌گاه‌خویشتن

شه‌غیاث‌دولت‌ودین آنکه اورا بر گزید — از همه شاهان عالم کردگار ذوالمنن
شاه ملت شیخ ابراهیم کز عزوشرف — مدحت اوهست در قران حنیفاً مسلماً
مظهر دین و دیانت دافع ظلم و فساد — مرکز جود و کرامت کاشف سروعلن
در کمال‌سحرسازی‌میتوان شدصدظهیر — گر کندشه تربیت بر اردشیر بن حسن

درمدح امیرهوشنگ سومین پادشاه ازسلسلهٔ دوم شروانشاهان نیزقصیده‌ای گفته که چند بیت نوشته میشود

ای برهوای سروتو برسرهزاردست — درپات سر نهاده‌ام از من مدار دست
اعظم‌جلال‌ملت‌ودین آنکه‌یافته‌است — ازروی‌قدروجاه‌براین نه‌حصاردست
هوشنگ شاه آنکه بهنگام کبریا — بردوش نه فلك نهد از اعتبار دست

در آخر میگوید

تاچون‌قصیده‌عرض کنم برضمیرشاه — پوشدبه‌بنده‌خلعت‌وگویدبرآردست
دست جهانیان بدعایت گشوده باد — زیرا پی دعای تو آید بکار دست
بادا بقای مدت عمرت هزار سال — تاخلعت بقای تو باشد هزار دست

درغزلیات تخلص خود را معاذی گفته ووجه متخلص بودنش بمعاذی‌ازیك رباعی که در دیوانش هست چنین استنباط میشود که خود را ازاولاد معاذبن‌جبل دانسته این رباعی را کمال خجندی درحق او گفته ودردیوانش چنین مسطوراست حضرت شیخ درحق او گوید

رباعی

ای آنکه بفن شاعری بی بدلی — استاد قصیده‌ای و پیر غزلی
داری سخن بلند بر اصل متین — آری چو تو از نسل معاذ جبلی

معاذی‌باحاج محمدعصارتبریزی (۱) وسلمان‌ساوجی‌و کمال خجندی‌معاصر

۱ـ حاج محمد عصار تبریزی ازشعرای قرن هشتم تبریز است استاد ماهر و از مداحان سلطان اویس ایلخانی بوده‌منظومه‌ای دارد بنام مهر مشتری که جامی درحق آن☆

بود وچند شعری دراینخصوص درديوانش هست ومابین معاصرین خوداشعاری ردبدل شده باسلمان ساوجی علاوه برمعاصر بودن رقابت هم دربین بوده است وهمه وقت برتری خودرا ازسلمان اظهارمیدارد ودرعین حال به استادی کمال اسماعیل اقرارو اذعان دارد وغالب قصاید سلمانرا نظیره گفته چند بیت ازقصیدهٔ که درمدح امیر شیخ ابراهیم ازآخرین سلسلهٔ شروانشاهان گفته نوشته میشود

ای سهی سرو قدت را مه تابان برسر — سنبلت آمده از سرو خرامان برسر
شمع درهجر رخت سوخته ازسر تاپای — سرو ازرشك قدت کوفته دستان برسر
گرچه درمدح تو ای شاه محمدسیرت — همچو سین آمدم امروز زسلمان برسر
با کمال سخن پاك کمال اسماعیل — میزنم هر نفسی دست زنقصان برسر
بحراحسان وعطاشیخ براهیم که زد — کف زرشك کرمش قلزم عمان برسر
درثنای تو سخن را برسانم بکمال — گرزلطفی فکنی سایهٔ احسان برسر
گلشن عمر تو سرسبز وخوش وخندان باد — باد پیوسته ترا سایهٔ یزدان بر سر

این قطعه را درحق سلمان ساوجی وحاج محمد عصارتبریزی گفته ونسبت سرقت اشعار شعر را بعصار داده است

اگرچه زبدهٔ دوران جمال دین سلمان — اسامی شعرای قدیم احیا کرد
عجب مدار که عصار نیز کرد احیا — که شعرجمله بدیوان خویش املا کرد

ایضاً درحق حاج محمد عصارتبریزی این رباعی را گفته وشعر اورا ستوده واشاره باستادی وی وتلمذ خود نموده است

ای طبع تو بحرلفظ و معنی و خیال — شعر تر تو روان تر از آب زلال
المنة لله کـه پس از چندین سـال — از تربیت شـما رسـیدم بکمال

☆ نوشته که این مرد روی مردم تبریز را سفید کرده محال است که درین بحر مثنوی بدین خوبی گفته شود . مطلع آن اینست

بنام پادشاه عالم عشق — که نامش هست نقش خاتم عشق
چنانم درفراقت ای گلندام — که ازمن تادم مرگست یك گام

معاذی مسافرتی نیز به گیلان نموده و در آنجا امیر سیدرضی الدین کیاو امیر سیدرضا کیارا که ازحکمداران گیلان ولاهیجان بودند مدح کرده است بنا بنگارش مجمل فصیحی (۱) این امیرسیدرضا کیا در سالهای ۸۲۹ یا ۸۳۰ وفات نموده همچنین امیرسیدناصر کیارا که در سال ۸۳۷ بوزارت نشسته قصیدهٔ در مدح وی گفته است قصیده ایکه درمدح امیرسید رضی الدین کیا گفته معلوم میشود وی معاذی را بگیلان دعوت کرده واودررفتن تأخیر نموده پس از تأخیر زیاد رفته وچکامه ای بسیارعالی و شیوا گفته وعذر خواهی از تاخیر کرده است چند بیت از آن قصیده نوشته میشود

قصیده درمدح امیرسیدرضی الدین کیا

بو المظفر خسروغازی رضی ملك ودین	آنك باشدباوجودش دین ودولت برقرار
اختران چرخ را برسمت فرمانش میسر	آسمان عـدل را بر محور رأیش مدار
ای جهانگیری که پیش حلم پا برجای تو	سر به پیش افکند چون فاقاف هنگام وقار
کلك دربارت دهد عقد ممالك را نظام	تیغ پولادت دهد سـد ممالك را حصار
دستها بگشوده وسر کرده سوی آسمان	سرو میگویـد دعایت بر لب هر جویبار
پادشاها تاجدا افتادم از خاك درت	دیدم از گردون دون پرور جفای بیشمار
زانتظار خاك پای شه که باشد نورچشم	گشت باالله چشم امید من بیچاره چـار
بخت گفتم کای معاذی سوی گیلان عزم کن	مـرغ زیرك را نباشد خوبتر از مرغزار
از دعای شاه کان فرضست برخلق جهان	تحفه ای بردارو شو برمرکب دولت سوار
روی بر خاك جناب شاه نه مانند گرد	دسـت زن در دامنش کالاعتذار الاعتذار
چون شنیدم این سخن بیدار گشتم همچو بخت	رخ نهـادم بـر جناب شـهریار کامکار
تحفهٔ آورده ام امـا بود پای ملخ	در بر شاهی که باشـد از سلیمان یادگار
تابودمدح سلاطین در کتاب ذوالمنن	از پی نعت رسول و بعـد حمد کردگار

(۱) نسخه ای از مجمل فصیحی در کتابخانه اخوی حاج محمد نخجوانی هست .

باد مدح ذات تو سردفتر دیوان مجد | باد یمنت بریمین و باد یسرت بریسار
باغ ملک از آب تیغت دایما با آب و رنگ | سرو قدت بر کنار جوی دولت برقرار

قصیده‌ای که درمدح امیرسید ناصر کیا وزیر گفته این چهار بیت از آن قصیده است

صدرا بمدح ذات توطبع من انوریست | بختم ظهیر و حافظ واقبال ناصر است
محکوم امر نهی تو بادا مدار چرخ | ازبهر آنک حکم توبرچرخ آمراست
صد سال برسریر وزارت بفرو جاه | باقی بمان که خصم تراوقت آخراست
یعنی نظام ملت و دین آصف زمان | ناصر کیا که ذات ورا بخت ناصراست

راجع بتاریخ تولد وسن وسال معاذی آنچه ازدیوان خود استنباط میشود اینست که امیرهوشنک سومین پادشاه ازسلسلهٔ دوم شیروان شاهان پسر کاوس بن کیقباد را که درسال ۷۷٤ به تخت سلطنت نشسته اورا مدح گفته سن اورا اگر بیست سال فرض کنیم تاریخ تولد وی مابین سالهای ۷۵۰ و ۷٦۰ هجری میباشد و در سال ۸۳۷ امیر سید ناصر کیا وزیر را مدح گفته دراینصورت سن وی به هشتاد بالغ میشود وبعدازآن تاریخ زندگانی وی روشن نیست و معلوم نیست کی از جهان هستی رخت بربسته .

درحدود هشتصدهجری که امیرمیرانشاه در تبریز بودمعاذی نیزدرتبریزبوده ورفتن میرانشاه بخانقاه شیخ کمال خجندی علیه‌الرحمه و پرداختن هزار دینار قرض او مشهور است محتمل است معاذی نیز قطعهٔ زیر را در آن باره گفته که جمال‌الدین صوفی و کمال خجندی نیز حضور داشتند

شیخ مرشد کمال ملت و دین | دوش میگفت رمزی از سر حال
که شهنشاه میر میرانشاه | پادشاهی است بس فرشته خصال
در جوابش جمال دین صوفی | گفت اوخسروی است فرخ فال
بعدازآن درمیان معاذی گفت | پادشاهی است باجمال و کمال

معاذی اغلب عمر خود را در دربار امیر شیخ ابراهیم از آخرین سلسلهٔ

شروانشاهان گذرانیده وقریب چهل سال دردربار آن پادشاه مشغول مداحی بوده قصاید بسیارعالی درحق وی گفته است چند شعر ازقصیده‌ای که چهل سال اقامت اورا دردربار آن پادشاه میرساند نوشته میشود

شاها تو تاز مملکت خویش رفته‌ای — همچون‌تنی‌است‌ملکت‌شیروان که‌بی‌سراست
چشم امید خلق شماخی ز انتظار — چون گوش روزه دار برالله اکبراست
وقتست سایه برسر در بند افکنی — خورشیدرا به‌بیت‌شرف جای‌خوشتراست
شاها مرا بخدمت خسروحکایتی است — کان قصه در دماغ دعا گو مخمر است
چل سال‌رفت تا که‌درین‌در ملازم‌است، — گاهی ندیم و گاه دراعداد چاکراست
ازفیض دست شاه‌جهان جمله تازه شد — کشت امید بنده چرا خشك‌و بی براست
بهر همه برات نوشته است بخششت — اندیشه کرده‌ای که معاذی توانگراست
بس کن معاذیا و دعـا کن بصدق دل — شه را چو صدق باطن‌ودرویش‌یاوراست

قصیده‌ای نظیره بقصیدهٔ انوری‌درمدح امیر سیدرضی‌الدین کیا گفته که‌چند بیت‌از آن‌نوشته میشودمتأسفانه‌از اول قصیده که در اول کتابست‌چندبیتی‌افتاده‌است

ازشوق رخ تازه گل‌بلبل‌سرمست — تا چرخ رسانید ز گلبانگ فغانرا
بگشود دگر بار زبان سوسن آزاد — تا مدح کند بندگی شاه جهانرا
یعنی که‌رضی‌الحق‌والدین که‌بدولت — از حلق عدو آب دهدتیغ وسنانرا
ازحضرت حق‌دست‌توشدضامن‌ارزاق — ای برسرراه کرم انداخته خوانرا
خوان کرمت عام بود شاه‌و گدا را — خاك قدمت تاج سر قیصروخانرا
هرچند که‌استادسخن انوری‌امروز — درمدح گرفتست کران تابکرانرا
گر روبه‌خودخوانیم ازغایت‌تعظیم — من گوش بمالم بسخن شیر ژیانرا
در مصر بقاذات ترا امن وامان‌باد — چندانك دگر نسر نه بیندسرطانرا
روزتو همه عید وشبت‌جمله‌شب‌قدر — صدسال به‌بینی توهمین راوهمانرا

راجع به تبریزی بودن معاذی در دیوانش قصیده‌ای هست که پس ازمدح امیر شیخ ابراهیم تقاضای تعمیرخانهٔ خود را که ازبارش‌زیان دیده بود کرده‌است چندبیت نوشته‌میشود .

شاه غازی غیاث دولت و دین — ای بحکم تو سد باب‌الباب
پیش تیرت سپر شوند اعدا — پیش تیغت سران نهند رقاب
در حوالی وثاقکی دارم — گشته ویرانه‌همچو نقش بر آب
گاه از کهنگیش ریزد خاك — گاه از نازکیش میچکد آب
آبم از خانه‌های دیده چکید — رفت از دیدهٔ پر آبم خواب
متحیر نشسته‌ام که دری — بگشاید مفتح الابواب
خانه پر آب مردتبریزی — همچوخرمانده در میان گلاب
دوستانت چو مهر فوق فلك — دشمنانت چو آب تحت تراب

کمال خجندی در دیوان خود در دو قطعهٔ زیر نام معاذی را گفته‌است

قطعه

دعای من اینست درهر نمازی — بخلوت که یاملجائی یامعاذی
نگه‌دار اصحاب ذوق طرب‌را — ز چنك ملاطی و شعرمعاذی

قطعه

ای‌طالب‌معانی‌دزشاعری‌زهردر — درحجرهٔ‌معاذی‌چون‌آیی‌و نشینی
ازبس‌تواضع‌اورا کوچك‌دلی‌شناسی — لیکن‌برادر او مرد بزرك بینی

۳۱

کمال‌الدین جعفر خطاط تبریزی

مولانا کمال‌الدین جعفر تبریزی ازخطاطین و شعرای زمان شاهرخ ابن امیر تیمور کرکان در کتابخانهٔ میرزا بایسنقر بن شاهرخ مشغول استنساخ کتب ورئیس کتابخانهٔ وی بود مولانا باچند تن دیگر ازشعرا و سخن سرایان که در دربار میرزا بایسنقر مشغول کتابت بودند در وفات آن شاهزاده بعضی اشعار و مراثی گفته‌اند که در کتب تواریخ وتذکره‌ها غیراز یك دو نفر نامی از ایشان ذکر نشده دربعضی ازاین اشعار ومراثی وضع کتابخانهٔ بایسنقر و کیفیت دربار وی و کتاب دوستی و مهمان نوازی آن شاهزاده و میل مفرط او بفن خطاطی و نقاشی وتذهیب کتب اشاره‌ای شده که اینك شرح آن مطالب ازنظرقارئین محترم میگذرد . نسخهٔ بسیار نفیس ومذهب باجدولهای طلا وخط زیبا باکاغذ زر افشان که بمنزله سفینه است ودر آن زمان بخط مولانااظهر تبریزی ازشاگردان کمال‌الدین جعفر نوشته شده در کتابخانهٔ اخوی حاج محمد نخجوانی بنظر رسید این سفینه حاوی مراثی و اشعاری است که پس از فوت بایسنقر میرزا در سال ۸۳۷ بحضور شاهرخ ابن امیر تیمور بمنزلهٔ تسلیت نامه ازطرف شعرا تقدیم شده است و بسیار محتمل است که همان نسخهٔ اولی باشد دوصفحه از آن گراور شده وبنظر قارئین محترم میرسد این‌سفینه بخط مولانا اظهرخطاط تبریزی است که دردربار بایسنقر میرزا مشغول کتابت بود درمطلع السعدین جلد دوم صفحهٔ ٦٥٥ درحق وی‌چنین

نوشته : مولانا ظهیرالدین اظهر و مولانا شهاب‌الدین عبدالله و مولانا جلال‌الدین شیخ محمود ازشاگردان مولانا جعفر تبریزی لانظیر عهدند ایضاً درحاشیهٔ همان صفحه نوشته نسخهٔ ازخمسهٔ نظامی و برهامش آن خمسهٔ امیرخسرو دهلوی ازخط مولانا اظهر در کتابخانهٔ پنجاب موجود است و در آخر آن نوشته تمت الکتاب بعون‌الملك الوهاب بیدالاحقراظهر تبریزی شهررجب سنهٔ سبع وسبعین وثمانمائه ودرجای دیگر ازاین کتاب نوشته که استادان فن خط اظهر را بهتر از استاد وی (جعفر تبریزی) میدانستند .

(شرح حال میرزا بایسنقر بن شاهرخ)

میرزا بایسنقر ۸۰۰ــ ۸۳۷ پسر وولیعهد شاهرخ ابن امیر تیمور کرکان ازشاهزادگان صاحب ذوق تیموری بوده بسیارهنرمند و کتاب دوست وخطاط درجه اول زمان خود بود درعلم وهنر وخوشنویسی گوی سبقت از اقران ربوده خط نسخ وثلث را درنهایت زیبائی می‌نوشت خوشنویسان ایران وتوران‌را بدربارخود جمع کرده درهنرمندی وهنرنوازی شهرهٔ آفاق بود خط وشعر وتصویر وتذهیب‌و صحافی درروزگار وی بسرحد کمال رسیده بود کتابخانهٔ بسیارزیبا وعالی داشت نوشته‌اند چهل نفر کاتب خوشنویس شب و روز در کتابخانهٔ وی بکتابت کلام‌الله مجید وسایر کتب فارسی وعربی مشغول بودند نسخه‌های نادرالوجود و کتب‌مهم کمیاب را ازاطراف واکناف عالم‌بدست آورده باخط‌خوشنویسان ازآنها استنساخ میکرد درمطلع‌السعدین مسطور است که انواع هنرمندان و پیشه‌وران را بنوعی تربیت فرموده‌بود که هریك وحید زمان‌ویگانهٔ دوران بودند ومولانا شمس‌الدین الهروی شاگرد مولانا خطاط بغدادی‌را بحسن تربیت به‌آنجا رسانید که‌بسیاری از خطوط خویش را شبیه خط قبلة الکتاب یاقوت المستعصمی کرده و مبصران بخط یاقوت قبول کردند وببهای گران خریدند وهمچنین مولانا جعفر تبریزی

کتابدار میرزا بایسنقر درانواع خط بتخصیص نسخ وتعلیق خواجه میرعلی ثانی بود الخ . کتابه‌های مسجد گوهرشاد را درمشهد مقدس میرزا بایسنقر در بیست سالگی بخط خود نوشته که روی کاشیهای بسیارزیبا اکنون نیزظاهر وهویدااست و رقم آن اینست (کتبه بایسنقر بن شاهرخ ابن‌امیرتیمور کرکان فی‌سنه ۸۲۱) چندین جلد کلام‌الله ودعاجات و نسخه‌های ممتاز باتذهیب بسیارعالی وتجلید زیبا بخط‌میرزا بایسنقر در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی وموزهٔ ایران‌باستان و کتابخانهٔ سلطنتی ازوی بیادگارمانده است دیباچه ومقدمهٔ مفصلی به‌شاهنامهٔ فردوسی نوشته که بمقدمهٔ بایسنقری معروف است و بکمك بعضی از فضلا و دانشمندان آنعصر انجام یافته و شرح آنرا فقید مرحوم میرزا محمد خان قزوینی در جزء دوم بیست مقاله ذکر نموده است .

دربعضی تواریخ مسطور است که میرزا بایسنقرپادشاهی بود جامع محاسن شمایل وحاوی انواع مکارم وفضائل با وجود وفور جاه وجلال و کثرت حشمت‌و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال راقب وطالب بودی درتعظیم و تکریم اصحاب علم وهنر آنی غفلت نکردی خردمندان فاضل وهنرمندان کامل را از اطراف و اکناف ایران وتوران بهرات جمع کرده در دربار خود از آنها پذیرائی میکرد بلغا وفصحای صاحب کیاست ازاقطار عراق وفارس و آذربایجان‌بدرگاه‌عالم‌پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند این شاهزاده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آنطایفه بی‌نهایت کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان میکرد هر کس ازخوشنویسان و نقاشان و جلدسازان درکار خویش در اثر تربیت وی به‌ترقیات بزرگی نائل شدند درتعریف وتوصیف خوشنویسان و نقاشان عهدوی بعضی ازشعرا این اشعار را گفته‌اند

قطعه

سنان قلم درسه نون بنان | چو گیرندحیران‌بماندجهان

چوانگشت راداس‌وش‌خم کنند | بسی خرمن ازفضل برهم‌زنند
عطارد شود خوشه‌چین از شعف | نه‌بینی که‌درخوشه یابدشرف
بصورت گری‌چون بر آرنددست | شودعقل‌مدهوش‌وفرزانه‌مست
نمایند صد سحر جادو شکار | زیك‌نوك‌موهمچو مژگان‌یار
وراهنگ‌تذهیب وجدول کنند | سزد زر خورشید راحل کنند
وگر شمسه لوح و پرکارشان | بگردون بردبخت بیدارشان
ملك‌سان دهد تحفه ازروی‌مهر | زر انجم و لاجورد سپهر

در تاریخ ادبیات ادواردبراون‌ازسعدی تاجامی مسطور است که‌بایسنقرپسر شاهرخ مؤسس و بانی‌زیباترین کتاب‌نویسی در ایران است وجادارد که او رایکی از بزرگترین کتابدوستهای دنیا بشمارند در تحت حمایت او چهل تن کاتب و خطاط براهنمائی مولانا جعفر تبریزی که خود او نیز شاگرد عبدالله‌ابن‌میرعلی است باستنساخ کتب و نقاشی مشغول‌بودند وی بوسیله‌پرداخت دستمزدهای گزاف واعطاء انعام شاهانه هنرمند ترین استادان خط و نقاشی را در نزد خود نگاه میداشت و آنان‌برای وی ظریفترین آثارصنعتی را از خط وتذهیب وجلدسازی‌و صحافی بظهور میآوردند کتابهایی که‌کاغذ آنها درمنتهای نفاست و نقوش و اشکال آن در کمال ظرافت و جلد آن در غایت زیبائی بود تا امروز نظیر و مانندی ندارد کتابهای کتابخانه وسیع‌این‌شاهزاده هم‌اکنون درتمام اطراف جهان‌متفرق است‌وهرجا که‌هست‌در کمال‌حرمت‌ودقت‌نگاهداری‌می‌شوددرتذکره‌خط‌وخطاطان میرزا حبیب اصفهانی مسطور است که درهیچ عهدوزمانی هنر وخط بدین‌پایه‌رواج نیافته و اینقدر کتب و نسخ نفیسه کتابت نشده بود در هر یك از کتابخانه‌های استانبول لااقل یك نسخه‌با خط زیبا وتذهیب‌عالی از آن عهد و زمان موجوداست متاسفانه این شاهزادهٔ عالیقدر درشرب‌خمروباده نوشی‌افراط میکرد و در اثر آن درعین‌جوانی درهفتم جمادی‌الاولی‌سنه‌سبع وثلاثین وثمانمائه‌دارفانی راوداع کرد

مدت عمرش سی و هشت سال وچهار ماه بود سه پسر ازوی باقی ماند ۱- رکن الدین - میرزا علاءالدوله ۲- قطب الدین میرزا سلطان محمد ۳- معزالدین میرزا ابوالقاسم بابر بعضی از شعرا وادبای وقت ماده تاریخهائی دو وفات وی گفته‌اند از جملهٔ آنها (محمدجرده) در همین سفینهٔ سابق الذکر چنین گفته •

قطعه

نقطهٔ دایرهٔ پادشهی	بایسنقر شه فرخنده لقا
عزم فردوس برین داشت از آن	کرد رحلت بسوی داربقا
منشی چرخ بتاریخ نوشت	(رحمة‌الله علیه ابدا)
	(۸۳۷)

دیگری از شعرا چنین گفته

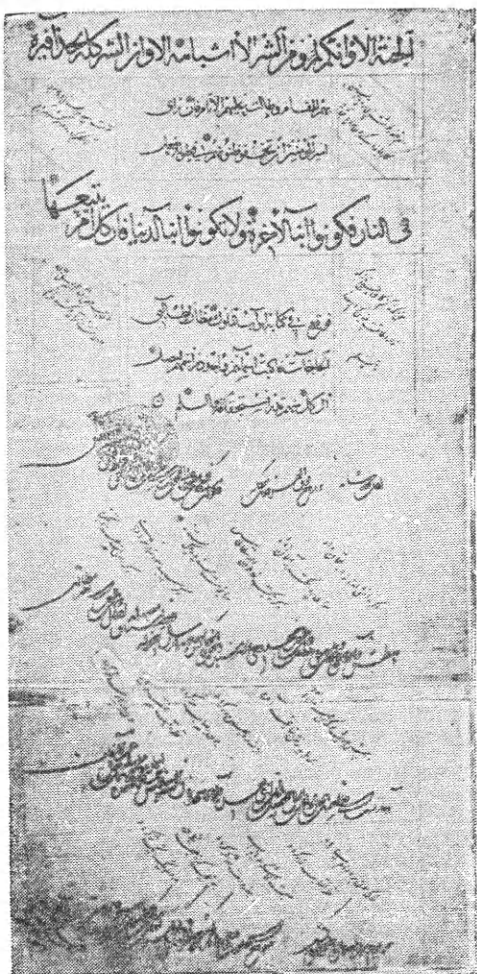
سلطان سعید بایسنقر سحرم	گفتا که ببر به‌اهل عالم خبرم
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست	(بادا بجهان در ازعمر پدرم)
	(۸۳۷)

شرح حال مولانا کمال‌الدین جعفر خطاط تبریزی

مولانا کمال الدین جعفر تبریزی ازخطاطین درجه‌اول آنزمان ورئیس الکتاب دربار میرزا بایسنقر بود از تاریخ تولد ووفات‌وی اطلاعی بدست نیآمد همین قدر در اوائل قرن نهم برحیات بوده و تا سال ۸۳۷ دردربارمیرزا بایسنقر بکتابداری واستنساخ کتب مشغول بود در حبیب‌السیر مسطور است مولاناجعفر تبریزی در تحریر انواع خط درجهٔ کمال حاصل کرده‌بود بتخصیص در نسخ و تعلیق و مولانا شهاب‌الدین‌عبدالله آشپز و مولانا شیخ محمود که ابن مقله و صیرفی وقت و یاقوت زمان بودند ازشاگردان مولانا تصاعد نمودنـد مرحوم تربیت‌نیز دردانشمندان آذربایجان شرح مختصری بمولاناجعفر تبریزی نوشته که‌عین عبارت‌حبیب‌السیر







اقلام سته بخط کمال‌الدین جعفر تبریزی


صفحه اول سفینه بخط اظهر تبریزی


صفحه دوم سفینه بخط اظهر تبریزی

است مولانا جعفر غیراز هنر خطاطی طبع شعر نیز داشت و در شعر جعفر تخلص میکرد این قطعه ازاوست

بافلك دوش بخلوت گله‌ای میکردم | که مرا از کرم توسبب خرمان چیست
این همه جور تو بافاضل‌ودانا زچه روست | وین همه لطف تو با بی‌هنرو نادان چیست
فلکم گفت که ای خسرو اقلیم هنر | بامنت بیهده این مشغله و افغان چیست
شکر کن شکر که درمعرض فضلی که تراست | گنج قارون چه بود مملکت خاقان چیست

درسفینهٔ خطی که شرح آن دراول مقاله نوشته شد بعضی اشعار ومرثیه از یازده تن شعرای آنزمان درج شده واسامی آنها بدینقراراست ۱ـ کمال‌الدین جعفرتبریزی مشهور بخطاط ۲ـ مولانا زاهدی ۳ـ مولاناجلال کرمانی ٤ـ امیر جلال‌الدین یوسف‌المشتهر به‌امیری ٥ـ مولانالطفی ٦ـ مولاناولی ۷ـ مولانا آصفی ۸ـ مولاناواحدی ۹ـ منشی ۱۰ـ مولانازین‌الدین ۱۱ـ محمد جرده دراین‌اشعار ومراثی بمحضر شاهرخ اظهار تسلیت نموده‌وباتأسف وتحسر ازفوت میرزا بایسنقر واز کجرفتاریهای روزگار سخن گفته‌اند ضمناً ببعضی ازتشکیلات واوضاع دربار بایسنقر واجتماع شعرا وخطاطین واستنساخ کتب ونقاشیها ومهمان نوازیهای آن شاهزاده اشاره نموده واظهار تأسف مینمایند بعضی ازاشعار آنها نوشته میشود

از مولانا کمال‌الدین جعفر تبریزی

عرصهٔ آفاق را ای چرخ ویران کردهٔ
کعبهٔ اقبال را باخاك یکسان کردهٔ
ماه اوج سلطنت را در حضیض افکندهٔ
مهر را از آتش اینغم فروزان کردهٔ
ساختی مصر خراسان را سیه چون ملك هند
خلق را نیلی بسر بر تن سیه زان کردهٔ

نقد جان شاه عالم در شب ای دزد اجل

بردهٔ از ترس جان در خاك پنهان کردهٔ

گرد زلف مشکبارش گرد غم افشاندهٔ

من چه گویم آنچه با جمعی پریشان کردهٔ

گر سیه‌چشمان بگریند از غمش نبود عجب

زانکه با دام سیه در خاك ریزان کردهٔ

آن محمد خلق را تا بردی از صدر جلال

چون اویسم در قرن مهجور و حیران کردهٔ

بایسنقر خسرو ایران و توران در گذشت

سیل اشك ما ز سر بگذشت بشنو سر گذشت

شهریارا تا برفتی از سر اهل هنر

شد کتاب صبر ما ابتر ورق زیر و زبر

یافتی از لطف شه هر کهنه خطی عمر نو

بشکند پشتش کنون چون رفت پشتیوان زسر

از مرقع ناله‌ها آید بگوش جان مرا

صورت بیجان مگر گشتند ازاین غم باخبر

خواندن اشعار بی‌معنی‌شد و صورت حرام

پادشاه صورت و معنی ز عالم شد مگر

قطعهٔ یاقوت دادی قطعهٔ یاقوت را

صیرفی کو تا شناسد لعل و یاقوت ازحجر

گشت خط منسوخ و صورتگر بجان درمانده است

چون عطا نبود گر جدول کش از خون جگر

داشتی صد برگ جلد نسخها از ور کنون

ای مذهب مشکلت از زر نگردد حل دگر

مینویسم جنگ ودر دم میشود ترز آب چشم

کرده‌ام بعداز تو شاها خط خود را خوبتر

برخط جعفر همی پاشند زر زان وجه شد

نام زر جعفری در جمله عالم مشتهر

هر کرا از در بدر نگذاشتی از عز و ناز

ز استانت مانده دور اکنون فتاده دربدر

شد هرات ازسیل اشك مردمان رشك فرات

ماه چون دربرج آبی کرد ازین منزل سفر

نسخه‌ها رفتند در جلد سیاه ازسوك و درد

بسته برسر جدول زر هم کبود ازلاجورد

نیست اکنون‌درخورماخوان مهر وقرص‌ماه

زانکه ماخوانی نمیخواهیم بعد از پادشاه

شهریارا هر کرا از خاك ره بر داشتی

این زمان افکندهٔ بر خاك و برسرخاك راه

من که اللهم خلد در قلم آوردمی

بازگو تاچون نویسم این زمان طاب ثراه

تا محقق گشت بر کتاب عالم این خبر

از زبان کلکها نامد برون جز آه و آه

تا بتوقیع اجل شد نامهٔ عمرش سجل

حال‌من‌چون‌خط‌پریشان گشته‌خط اینك گواه

نسخ و تعلیق از غبار غم نسازد چهره پاك

چون نخوانندش دگر هرگز بنزد پادشاه

می‌نوشتم صفحهٔ ازجنگ برگشت آنورق

میکنم صد صفحه را اکنون ز دود دل سیاه

باغ شد بی‌آب گوئی رفت آب از جو مگر

سروها را خواهم آبی دادن ازخون جگر

گرسیه پوشند خلق ازماتم سلطان رواست

جمله در آب سیه غرقند خاص اهل قلم

چون نویسم فصل از باب غم او در کتاب

سرخ گرد باب وفصلش زاشك‌چشمم دمبدم

گشته خم قد من از درد شهنشه هرگهی

در قلم آرم الف دالی شود خم چون قدم

گر گلی کم شد ز گلزار جهان آخر چه‌شد

ور زدرج سلطنت کم شد دری زین هم چه‌غم

آفتاب دولت سلطان اعظم شاهرخ

باد برخلق جهان تابنده از لطف و کرم

شه علاء الدوله را درسایهٔ این پادشاه

شادمانی بخش چون هستند با اخوان بهم

از برای حرمت روح شهنشاه جهان

بیش دادی حرمتم شاها گر از اقران کمم

تا که القاب شهنشه را نویسد در کتاب

باد چون جعفر هزارش بنده تا یوم الحساب

از مولانا آصفی

چه که گنبدارزق شد ازشفق چون خون — چه‌شد که گشت‌جهان بیدرنگ‌دیگر گون

ز دست رفت همه‌کار وبار مهر وسپهر — که تیر بی‌قلم افتاد و زهره بی قانون

چه‌واقع‌است که‌درروی‌روزگارامروز — زچشم‌اشك‌فشان عالمی‌است‌غرقه بخون

جهان شد از شب دیجور ظلمت آبادی — مگر که خسروخاورزپرده رفت درون

پناه دولت و دین بایسنقر آنشاهی — که‌بوداطلس چرخش کمینه خرگاهی

از مولانا ولی

ایدل زموج فتنهٔ این بحر جان ستان — سالم که برد زورق مقصود بر کران

هرلمحه سینه شود از آتشی کباب — هر لحظه‌دیده‌شود از گریه خون فشان

ای دهر بی‌حقیقت و دوران بی ثبات — وی چرخ بیمروت و گردون جان‌ستان

کو ماه با جلالت جمشید آستین — کو شاه با صلابت خورشید آستان

تاج سر ملوك جهان بایسنقر آنك — بستی فلك نطاق غلامیش برمیان

شاهی که بود تاج ونگین را ازوشرف — رفت ازجهان وکار جهان ماند برطرف

از مولا واحدی

چندانکه چرخ گشت‌بدوران روزگار — نقش وفا نیافت بر ایوان روزگار

از روزگار جامهٔ جان پاك شد دریغ — دستم نمیرسد بگریبان روزگار

در دفتر زمانه برات نجات نیست — این مردمی مجوی ز دیوان روزگار
دل درجهان مبند و گر نیست باورت — بنگر یکی بحالت سلطان روزگار
جمشید وقت بود وفریدون این زمان — داود عهد بود و سلیمان روزگار
شهزاده بایسنقر عالیجناب کو
جمشیدرا چه آمد وافراسیاب کو

از مولانا منشی

چرخ سپهر بین که چه اندازه کین زده — تیر فراق بر جگر همنشین زده
مردم چو دید سرو سهی را به بوستان — بر یاد قامتش همه آه حزین زده
صبح این خبر شنید وبر آورد آه سرد — مهر این قضیه دیده دم آتشین زده
دی در کتابخانه شدم دیدم اندرو — جمعی بگریه جمله گره بر جبین زده
اهل کتابخانه همه جامه ها سیاه — انداخته دوات و قلم بر زمین زده
کاتب سیاه کرده قد و قامت الف — بس نقطهٔ سیه برخ حرف شین دزه
نی میکند فغان و بر آتش نشسته عود
رفته است شمع را بسر ازسوزسینه‌دود

از مولانا زین‌الدین

ای صبحدم مدم که جهانراست ماتمی — از جام زر چه سود چو برباد شدجمی
ای شمع روز پاك مکن اشك اختران — از روی آسمان که زمین راست‌ماتمی
در جام دهر ساقی افلاك زهر کرد — دستان روزگار بر انداخت رستمی
ای آسمان ز دست بر انداز جام مهر — درخون‌شوای شفق که نماندست‌همدمی
افلاك را ز فرق زبودند افسری — ایا مرا ز دست گرفتند خاتمی
هر گزفلك نه کرده چنین‌اختری بخاك — چشم جهان ندیده ازین صعب ترغمی

شهزاده بایسنقر جمشید فر که بود دست چو بحرش از پی ارزاق مقسمی
خاك درش جبین سرانرا چو کعبهٔ هر بنده‌اش بضبط جهان رکن اعظمی
صبح امید خلق مبدل بشام گشت درهم شد از جفای فلك کار عالمی

ای صبح نور مهر بچرخ فلك متاب
وی شب پلاس‌پوش که‌پنهان شد آفتاب

۳۲

جوهری تبریزی

میرزا مقیم متخلص بجوهری از نکته سنجان و سخنوران تبریز بوده در اصفهان ساکن بود شرح زندگانی وتاریخ حیات وی تاکنون چنانچه شایدو باید ثبت وضبط نشده و هرچه نوشته‌اند فهرست مانند ست دراینمقاله تاریخ‌زندگی و بعضی از اشعار و نتایج افکار آن شاعر را بنظر قارئین محترم میرسانیم

میرزامقیم جوهری خلف استادعلی‌زرگر تبریزی الاصل‌واصفهانی‌المسکن بود در زمان شاه عباس‌ثانی در محلهٔعباس‌آباداصفهان که‌محلهٔ تبارزه‌معروف است ساکن بود در زمان صفویه جمع کثیری از صنعتگران و پیشه‌وران ازهرصنف از تمام‌نقاط‌ایران‌خاصه آذربایجان باصفهان جلب شده درامورصنایع‌از قبیل‌زرگری نقاشی آهنگری‌و پارچه بافی و امثال آنها مشغول بودند پدر میرزا مقیم نیز از آنجمله بود لیکن چه زمان پدرش باصفهان حرکت کرده و میرزا مقیم‌دراصفهان متولد شده یا درتبریز درست روشن نیست قدر مسلم اینست که در زمان شاه‌عباس ثانی میرزا مقیم در اصفهان متوطن بود او در اثر ذوق فطری وشوق سرشاری که بشعر و ادبیات‌داشت اغلب اوقات خود را باشعرا و ادباء آنعصر میگذرانید پس از فوت پدر از صنعت زرگری که پیشهٔ پدرش بود دلسرد شده چندی بدادوستد و کسب‌وتجارت مشغول شدبعداً از آن شغل نیز کناره گیری کرده‌بخیال‌مسافرت و سیرو سیاحت افتاد و سفری بهندستان کرد چنانچه اغلب شعرای ایران این

راه را پیموده‌اند چند سالی درشهرهای هند مشغول سیر وسیاحت گشت دراینمدت باشاهزادگان وامراء هندالفت وآشنائی پیدا کرده درمجالس خصوصی و محافل خوشگذرانی آنان بمداحی ولطیفه گوئی سرگرم بود وازاین راه ثروت زیادی بدست آورد سپس باصفهان مراجعت کرده بعداز چند سال‌دوباره بهندوستان‌رهسپار شده مورد توجه واستقبال امرا وشاهزادگان ودوستان سابق خود گردید باز در مجالس ومحافل اعیان اشراف آن دیار مشغول مداحی وبذله گوئی شده روزگار خود را باامرا وشاهزادگان هند میگذرانید در اثر زیرکی و کاردانی این سفر بیشتر از بیش ثروت هنگفتی بدست آورده باصفهان مراجعت کرد وتاآخر عمر در اصفهان بود . جوهری بسیار شوخ طبع و لطیفه گو و شیرین سخن بود اشعار دلچسب عالی دارد درشعر وی لطف مخصوصی هست بدین جهة بود که درهنددر مجالس شاهزادگان واعیان اشراف قدرومنزلت بسیاری داشت باآن طایفه‌چنان گرم گرفته بود که ازوی دست بردارنبودند ومنت او را بجان قبول کرده همیشه بامجالست وی محظوظ ومشعوف بودند .

دیوانش تاکنون بنظر نرسیده بعضی از اشعار و نتایج افکار او را جسته و گریخته ازتذکره‌ها وجنگ ها بدست آورده در اینمقاله درج مینمائیم . درماده تاریخ سازی نیز مهارت داشت ازتاریخ تولد ووفات وی اطلاع صحیحی در دست نیست لیکن درسال ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ هجری درحیات بوده قصیده وماده تاریخهائی برای عمارت شاه عباس ثانی و ورود ندر محمدخان پادشاه ترکستان بدربار شاه عباس ثانی گفته است بنابنگارش لطفعلی بیك آذردراصفهان وفات نموده ومزارش درآنجاست . این اشعار ازاوست درتعریف اسب ضعیف وناتوان خود گفته :

نصیب وقسمت من بود جوهری اسبی | که نیست‌روزی‌اوجزسکندری خوردن
نخورده کاه وندیده جو و نکنده گیاه | بغیر یال و بالیش نیست در گردن
اگر گره نزنم بردمش زغایت ضعف | بسان رشته تواند گذشت از سوزن

اگر ستایش رگداریش کنم شاید		ز بهر آنکه نباشد بجز رگش درتن
رود چو آب فرو برزمین ز بار گران		اگر کند گذر از زیر نخل سایه‌فکن
ز بار ضعف سر از جای بر نمیدارد		عنان بدارد اگردست لطفش‌از گردن
سواریش من وامانده را ز پا انداخت		روم پیاده بحج واشود گر از سر من

این قصیده را درتاریخ عمارت شاه عباس ثانی گفته که مصرعهای اول آن تاریخ آغاز ومصرعهای دوم تاریخ انجام آنست چند بیت از آن قصیده نوشته‌میشود

ببین‌قصرسلطان‌صاحبقران		اساس رواق فلك نوامان
۱۰۵۶		۱۰۵۷
بود جای‌شاه سکندر منش		پناه سلاطین بشوکت مکان
۱۰۵۶		۱۰۵۷
ایا با شرف منزل باشکوه		بودآسمان درسرش‌سایه‌بان
۱۰۵۶		۱۰۵۷
بناکرداین‌قصر عالی طراز		شه ملك‌دین‌وسلیمان‌نشان
۱۰۵۶		۱۰۵۷
مقام فرح حصن عباس شاه		بعدل جهانگیر شاه شهان
۱۰۵۶		۱۰۵۷
ز کریاس عباس ثانی ببین		بنای بشکل فلك آستان
۱۰۵۶		۱۰۵۷
بود قبلهٔ تاجداران رزم		زهی‌جای کی‌ملجاخسروان
۱۰۵۶		۱۰۵۷
سلاطین عاقل مقیم رهش		بنامیزداین کاخ‌سلطان‌مکان
۱۰۵۶		۱۰۵۷

منور زمین قصر دایم بهم | شده گلبن از عکس او گل فشان
۱۰۵۶ | ۱۰۵۷
الهی بدولت شه با کرم | نشیند درو با دل شادمان
۱۰۵۶ | ۱۰۵۷



رقم زد چنین قطعه کلك مقیم | ز بهر رواق شه کامران
بود مصرع اولش از بنا | دوم هست تاریخ اتمام آن

اینقطعه را در مدح حسن خان حاکم هرات گفته :

حسن خان برازندهٔ لطف شاه | که شد سایه پرورد ظل اله
نیارد شد اسکندرش روبرو | عیانست زائینهٔ تیغ او
قضاراست افتاده با تیر او | قدر کج نیارد بشمشیر او
ندیدم چنین تیغ تقوی پناه | که دارد چنین حد شرعی نگاه
چو سازد کسی کشته از تاب خود | روانش دهد غسل در آب خود
بنوعی رباید ز اعداش سر | که یابد اجل بعد عمری خبر
چو در خانهٔ قوس سازد وطن | رباید سرجدی را از بدن
فتد اختر دشمنش در وبال | چو سازد عطارد بقوس اتصال
قلم باشدش جوی آبحیات | بود چشمهٔ زندگانی دوات
بخطش کجا میرسد خط یار | که این درمیانست و آن در کنار

درسال ۱۰۵٦ ندر محمدخان پادشاه ترکستان پس از آشفتگی کار خود در ماوراءالنهر و نشستن عبدالعزیزخان پسرش به تخت پادشاهی به شاه‌عباس ثانی ملتجی شده شاه عباس باتعظیم‌وتکریم تمام اورا به ایران دعوت نموده ومبلغ‌هزار تومان نقد جهة مخارج راه ارسال داشت بحکام آنولایات‌فرمان صادر نمود که‌در همه منازل استقبال شایانی‌ازوی بکنندمحمد علی‌بیك نامی ازامرای دربارامامور

مهمانداری از پادشاه ترکستان نمود تااینکه ندر محمدخان بادبدبه و جلال به نزدیکی اصفهان رسید تفنگچی‌های مخصوص شاهی و رؤسای قشون صف آرائی نموده پای اندازها گسترده جشن‌ها و شادمانی‌ها نمودند و امر شد تمام اهالی اصفهان به استقبال آن پادشاه حاضر شدند وشهر را جهة ورود آن پادشاه آئین بستند شاه عباس تا دوفرسنگی باستقبال آن پادشاه رفته مصافحه و معانقه نمودند چندین روز جشن‌ها وچراغانی بسیار باشکوه ومجلل دراصفهان بعمل آمد این قصیده وماده تاریخ را میرزا مقیم درتاریخ ورود ندرمحمدخان باصفهان وملاقات دو پادشاه گفته است :

از گذارشهای دوران شد پدید	در دیار خان اوزبك انقلاب
وارث چنگیزخان ملك گیر	تیغ بند دولت افراسیاب
خان ترکستان باخلاص درست	کرد رو بر درگه عالم مأب
منهزم گردد چو مریخ‌از زحل	می‌برد این شکوه پیش آفتاب
آفتاب لطف حق عباس شاه	ملجاء شاهان و نقد بو تراب
شاه غازی شهسوار نو جوان	خسرو صاحبقران کامیـاب
آب‌عدلش گل برویاند زسنگ	زاتش تیغش شود دریا سراب
از سنانش میگدازد مار پوست	از خدنگش پر بریزد ازعقاب
نشکند از صدمهٔ طوفان نوح	گر نماید عدل او حفظ حباب
آب اگر از قلزم جودش برد	جای باران در بریزد ازسحاب
باد یارب این شه صاحبقران	کامران و کامبخش و کامیاب
خان اوزبك آمد از روی نیاز	بر در کیخسرو مالك رقاب
از برای مقدم خاقان ترك	از فلك تاریخ جستم بی‌حجاب
برسئوالم‌داددل برجیس‌و گفت	(میرود بهرام نزد آفتاب)

دل‌برجیس ـ ج ـ ۳ ـ باید علاوه شود ۱۰۵٦

ایضاً این قطعه وماده تاریخ را در ملاقات آن دو پادشاه گفته‌است .

شه صاحبقران عباس ثانی — که از وی تخت شاهی یافت تزئین

دعایش بر زبان هر که آید — ندا از غیب می‌آید که آمین

بدرگاهش بیامد شاه توران — ز روی اعتقاد و عز و تمکین

زبهر مقدم خاقان اعظم — بهشت اصفهان را بست آئین

جهان‌شدهمچنان‌خندان‌وخرم — که‌نتوان یافت درزلف بتان‌چین

زبهراین قران ماه وخورشید — نثار افشاند گردون عقد پروین

پی تاریخ استقبال دل گفت — (باستقبال ماه آمد شه دین)

۱۰۵٦

در تذکرهٔ نصرآبادی و دانشمندان آذربایجان که او نیز از نصرآبادی اقتباس کرده ودر بعضی تذکره های دیگر میرزامقیم یا مقیمی‌دیگری ولدبایندر که تبریزی بود نوشته اند که او نیزدرهمان عصرو زمان در اصفهان‌درمحله‌عباس آباد ساکن بود بعضی از تذکره‌نویسان نام اورا مقیمی ولد ملابایندر وبعضی‌ها مقیمی ولد ملا بهادر وبرخی میرزامقیم ولد بایندر خان نوشته اند وچند بیت از اشعار اورا ثبت کرده اند و بعضی تذکره نویسان این دو نفر را بهمدیگر خلط کرده اند مثلا در تذکره لطایف‌الخیال خطی‌تألیف میرزا محمد صالح رضوی که محمد نصیر متخلص به نصرت آنرا مرتب ومدون نموده این دو نفر راکه هردو میرزا مقیم بود بهم مخلوط کرده وچنین نوشته میرزا مقیم تبریزی جوهری ولد بایندر خان تبریزی است در صورتیکه میرزامقیم جوهری که شرح زندگانی‌وی ذکرشد ولد استاد علی زرگرتبریزی است .

جهة روشن شدن نام میرزا مقیم یا مقیمی ولد بایندر و اختلاف تذکره ها عین عبارت و نوشتهٔ تذکره ها را درج می کنیم درتذکرهٔ نصرآبادی صفحهٔ ٤٠١

چاپ تهران‌در باره‌میرزا مقیم ولد بایندر چنین نوشته میرزا مقیم ولد ملا بایندر تبریزی ساکن عباس آباد اصفهان گویا ملا بایندر معلم نواب زبیده بیگم صبیهٔ شاه عباس ماضی بود میرزا مقیم چندگاه بخدمت عیسی‌خان قورچی باشی‌بود بعد از آن بخدمت منوچهرخان حاکم‌لر کوچك‌رفته باتفاق بلرستان رفتند محالی‌از تیول اورا مقرر داشتند در آنجا فوت شد طبعش قدرتی داشت چنانچه رباعیهای سته ملا محتشم را در وزارت ساروتقی جواب گفته واین اشعار ازوست :

چون‌نشینم‌درجهان‌آسوده کز تیر شهاب   ازبرای کشتنم هرشب فلك خط‌میکشد

مهرتوبرجاولی‌هیچ ازدل‌غم پیشه‌نیست   باده‌این‌شیشه برجاهست اماشیشه‌نیست

ایضاً منه

از سینهٔ پر خونم با آه برون شد دل   بابوی گل این گلبن ازریشه‌برون‌آمد

ایضاً منه

چنان ز غیر تو بیگانه وار میگذرم   که‌گر بخویش رسم از کنار میگذرم

در آتشکده آذر درحق وی چنین نوشته :

مقیمی ولد ملا بهادر است با تبارزه باصفهان آمده در عباس آباد ساکن بود واین شعر را از او نوشته ،

چو دریای رحمت تلاطم کند   گنه صاحب خویش را گم کند

در ریاض الجنه تألیف میرزا حسن زنوزی متخلص به فانی چنین نوشته .

مقیمی تبریزی ولد ملا بایندر که باتبارزه باصفهان رفته واین شعر ازاوست :

چو دریای رحمت تلاطم کند   گنه صاحب خویشرا گم کند

درریاض‌الشعرا تالیف واله‌داغستانی‌چنین نوشته میرزا مقیم ازتبارزه‌ساکن اصفهان بوده درزمان ساروتقی وزیراعظم رباعی سته ملا محتشم را جواب گفته و این شعر ازوست .

تاکار نیفتد بمددکاری گردون　　بیدردی این سفله نامرد ندانی

درریحانةالادب نیز تنهامیرزامقیم‌جوهری زرگرتبریزی‌را نوشته‌وباجوهری زرگر بخارائی شاعر قرن ششم هجری شخص واحد دانسته وشاگرد ادیب‌صابر متوفی سال ٥٤٦ احتمال داده در صورتیکه مابین این دو شاعر در حدود پانصد سال فاصله هست .

بنا بنگارش تذکره‌ها غیر از میرزا مقیم جوهری تبریزی شاعر دیگری موسوم به میرزا مقیم یامقیمی تبریزی که هردو عبارت را نوشته‌اند واحتمال‌زیاد هست که مقیمی صحیح باشد درهمان عصر یعنی زمان شاه عباس ثانی در اصفهان درمحلهٔ عباس‌آباد ساکن بود وطبع شعر خوبی داشت .

۳۳

اشرف مراغی

ازسخنوران گمنام آذربایجان یکی نیزاشرف مراغه‌ایست که درقرن نهم هجری می‌زیسته وازین سخنور گمنام در تذکره‌های معروف از قبیل نصرآبادی دانشکدهٔ آذرمجمع‌الفصحا وغیره نام ونشانی بنظرنرسیده فقطصاحب دانشمندان آذربایجان بنام درویش اشرف‌مراغی اشاره نموده وشرحی ازاحوال اورا نوشته‌است ازتاریخ تولد وی اطلاعی بدست نیامده یك نسخه دیوان خطی ازوی نزدنگارنده موجود است متاسفانه ازتصاریف زمان صفحهٔ آخر آن افتاده وتاریخ تحریر آن معلوم‌نیست‌لیکن‌ازشیوهٔ خط وجنس کاغذ معلوم میشود که در همان قرن نهم در حال حیات مؤلف کتابت‌شده است دوصفحه ازآن در اینمقاله گراور میشودکاتب زیر سین‌ها سه‌نقطه گذاشته وآنکه را آنك نوشته که رسم‌الخط آنزمان است. این دیوان قریب شش هزار بیت است که عبارت ازغزل وقصیده و ترجیع بند و رباعیات ومقطعات میباشد. کسی‌را ازسلاطین‌و بزرگان عصر خود مدح نگفته و کسی‌را نیزهجو نکرده است قصیده ومادهٔ تاریخی‌درمرثیه ووفات شاه‌نعمةالله(۱) ولی معاصر خود گفته و خود آنمرحوم درویش مسلك بوده و منسوب به فرقهٔ نعمةاللهی است. چند قطعه ازترجیعات ومقطعات ورباعیات او برای دانستن‌سبك

۱- عارف ربانی شاه نعمةالله ولی ازعظمای مشایخ قادریه است تاریخ وفاتش را (عارف باسرار وجود) ۸۳٤ و (جنةالفردوس) ۸۳٤ گفته‌اند درماهان کرمان مدفونست قبه وبارگاه بسیار عالی دارد.

تو مگر جان عالم آرائی — که نه پنهانی و نه پیدائی
یک نفس بی تو نیست عاشق تو — با نفس میروی و می آئی
تو بینا و با تو گویا هم — خود تو بینائی و تو گویائی
من در آیینه کی نگاه کنم — گر در آیینه ام تو ننمائی
وه چه نازیست آنکه بند قبا — گر ببندی و گاه بگشائی
بی نگاری بگیر ای ناصح — که تو کار مرا نمی شائی
آه اشرف به هر مقام از و — ناله های باشد از نائی

ای تازه ز رخسار تو گل باغ جوانی — گل را لجمال تو چو بلبل نگرانی
این طرفه که تو در دل و دلداده خود را — سرگشته بکردی همه عالم بدوانی
پیدا و نهان دیده و دل بی تو نیاسود — در دیده تو پیدائی و در دل تو نهانی
صاحب نظر از رخ تو باغ و بهار است — یارب که مبادت خطر از باد خزانی
با ما نکنی گفت و شنود و سخن ما — پیش دگری گویی و ما را شنوانی
از جور رقیبش دست که تا خوی نگیری — حیفی بود از تو که بدین خوی بمانی
با نیست یقین یار که تا زایله کن — از ضعف یقینست که از خود بکنانی
اشرف چه سعادت به از این که بر او در — هر صبحدمی با سگ کویش بفغانی

یك صفحه از ديوان خطي اشرف مراغي

شعر وی در اینمقاله بنظر قارئین محترم میرسانیم . بنا بنگارش مرحوم تربیت در دانشمندان یك نسخهٔ خطی از کلیات دیوان درویش اشرف مراغی در تصرف و بوده که درسال ۸۵۹ در حال حیات مؤلف نوشته شده حسب و نسب اورا درهم دیوان خطی چنین نوشته است :

اشرف ابن الشیخ الامام السعید قدوة ارباب الحدیث ابی الحسین ابن الحسن المراغی التبریزی . اوحدی در عرفات نوشته اشرف خیابانی مردی درویش مسلك نمدپوشی بوده و بامردم کم آمیختی و تتبع خسمه را کرده است علیقلی خان واله داغستانی در ریاض الشعرا نام او را درویش اشرف نوشته در صحف ابراهیم مسطور است ک مولانا سید اشرف اغلب اوقات خود را درخدمت شاهزاده پیر بوداق خان پسر جهانشاه بن قره یوسف بسر میبرد بعد از کشته شدن پیر بوداق در بغداد بامر و اشارهٔ جهانشاه اشرف به تبریز آمده و عزلت اختیار کرده و در را بروی مردم بست و تازنده بود بمجلس کسی نرفت تا اینکه درسنهٔ هشتصد و پنجاه‌وچهار ازین دارفانی رحلت نموده دردیوانی که در دست است بنام پیر بوداق پسر جهانشاه مدحی و اشاره‌ای نیست مرحوم تربیت نوشته که چون میرزا پیر بوداق پسر جهانشاه در سنهٔ ۸۶۱ کشته شده یادرویش اشرف در بغداد حاضر نبوده و یا در تاریخ فوت او سهوی واقع شده محتمل است فوت درویش اشرف در سنه ۸٦٤ واقع شده باشد ایضاً نوشته است مولانا اشرف باندازهٔ دو برابر خمسهٔ نظامی شعر گفته و آنها را بچهاردیوان قسمت کرده وبهر یکی از آنها دیباچهٔ نوشته و بعناوین ذیل موسوم کرده است عنوان الشباب خیرالامور باقیات الصالحات مجددات التجلیات بعلاوهٔ دواوین اربعه صدکلمه حضرت علی علیه‌السلام را در سنهٔ ۸۳۸ با قطعات فارسی ترجمه کرده است وقسمت دیگر از اشعار درویش اشرف مثنویات پنجگانه است که در مقابل پنج گنج نظامی منظوم ساخته و هر یك از آنها را عنوانی داده است مثنوی اول موسوم است به منهج الابرار که درسال ۸۳۲ از نظم آن فراغت یافته وابتدای آن اینست :

بسم‌الله الرحمن الرحیم هست سر آغاز کتاب کریم

مثنوی دوم خسرو وشیرین است که‌در تاریخ ۸۳۶ تمام کرده و بریاض‌العاشقین موسوم است اول آن اینست :

خداوندا ره بهبود بنمای نقاب ازچهرهٔ مقصود بگشای

مثنوی سوم حکایت لیلی ومجنون است که درسنهٔ ۸٤۲ منظوم نموده واین مطلع‌اوست :

ای دل زتو دیده روشنائی وزتو بتو کرده آشنائی

مثنوی چهارم بنام هفت اورنگ و عشقنامه موصوف است و با بیت ذیل افتتاح میشود :

ای زمین گستر و زمان آرای وی جهان پرور جهان پیرای

مثنوی پنجم که در سنهٔ ۸٤۸ خاتمه داده و ظفرنامه نام کرده است بیت اولش اینست :

خدایا توئی پادشاه همه خداوندی تو پناه همه

مولانا اشرف درضمن مثنویها دو نفر ازاولاد خودرا اسم برده است که‌یکی علاءالدین علی ودیگری نظام‌الدین خضر نام‌داشته بعضی ازاشعار وترجیع‌بندهای وی نوشته میشود :

ترجیع بند اول

ما که از بادهٔ ازل مستیم تا ابد با پیاله همدستیم

کی‌دگر التفات ذره کنیم ما که با آفتاب پیوستیم

تا که‌میل وجود شد بظهور از نهانخانهٔ عدم جستیم

بخرابی و مستی ابدی عهد با ساقی ازل بستیم

بادهٔ عاشقانــه نوشیدیم توبهٔ زاهدانه بشکستیم

از دو عالم بغمزهٔ ساقی تا مقید شدیم وارستیم

هر کجاهست ساقی ما اوست | مست اوئیم هر کجا هستیم
رغم انف حریف خلق پرست | ما بغیر از خدای نپرستیم
مادرین بحر بی میان و کنار | ماهیانیم لیك در شستیم
رشتهٔ روزگار پیچا پیچ | همه زنار بود بگسستیم
بطلبکاری که می باشد | خدمت پیر را کمر بستیم
این شنیدیم در سلوك و سکون | خواه رفتیم وخواه بنشستیم

لیس مافی الوجود الاهو
الذی لا اله الا هو

ترجیع بند دوم

سالها در سلوك پیچیدیم | چون فلك گرد خویش گردیدیم
گاهگاهی گریستیم چو ابر | گاهگاهی چو ابر خندیدیم
گاه بر خوان حسن بنشستیم | گاه از باغ عشق گل چیدیم
گاه مستانه بادهها خوردیم | گاه رندانه عشق ورزیدیم
شرح شاهد بعارفان شهود | گاه گفتیم گاه بشنیدیم
در خرابات عشق بارندان | درد خوردیم وصاف نوشیدیم
تا نشانی از او بدست آید | پای هر ره روی ببوسیدیم
هر محبی نشان دیگر گفت | چون زمحبوب راه پرسیدیم
در سلوك بدیهی و نظری | چونکه دیدیم باز وادیدیم
همه عالم ز نور او پر بود | در همه عالمش پرستیدیم
ذره و سایه و ضیاء و شعاع | همه زان آفتاب رو دیدیم

دور نبود ز ما اگر گوئیم		چون‌درین ره‌زاهل‌توحیدیم

لیس ما فی‌الوجود الاهو

الـذی لا الـه الا هـو

درمرثیه وتاریخ وفات شاه نعمت‌الله ولی قصیده‌ای گفته که دارای سی بیت است‌چندبیت‌نوشته‌میشود:

سوار ما ازین میدان کجا شد		که‌میدان‌خالی ازنوروصفاشد

بمردی کس‌نبودش‌مردمیدان		نمیدانم ازین میدان چرا شد

ندای ارجعی آمد بگوشش		ازین دار فنا سوی بقا شد

توجه کرد سوی عالم قدس		باول خطوه عرشش زیر پا شد

کلامش‌هادی‌ارباب‌دین گشت		مزارش کعبهٔ اهل صفا شد

چو والی ولایت را ولی بود		جنابش کعبهٔ اهل ولا شد

صبا از مشهد او دلکش آمد		نسیم از مرقد او دلگشا شد

چو نقد مصطفی ومرتضی بود		قرین مصطفی و مرتضی شد

دل اشرف ز فیض نعمة‌الله		سراسر مظهر نور و صفاشد

چو ذات‌کاملش نور خدا بود		همان نور خدا پیش خدا شد

شدش‌زان(جنة‌الفردوس) تاریخ		که ذات او بفردوس علا شد

۸۳٤

قصیدهٔ مفصلی درمدح حضرت علی علیه‌السلام گفته که مطلعش اینست :

علی در پایهٔ ایمان امیر المؤمنین باشد		امیرالمؤمنین باشد امام المتقین باشد

بعلم‌وحکمت‌وعفت‌شجاعت‌هم‌قرین باشد		ولایت‌راصفت‌این‌شدولی‌حق‌چنین باشد

اگرچه‌آدمی‌ازماءوطین‌آمدولی‌هرگز		نیایدجوهری‌چون‌اودگرتاماءوطین‌باشد

در ذم بد خوئی گفته

مسلمانی کسی را شد مسلم — که‌ازهر ناپسندی بر کرانست
زبانش دائماً برخیر جاریست — زدستش هر مسلمان درامانست
به نیکو راهی و نیکو سرشتی — نکو خواه همه خلق جهانست
بدی‌ازوی‌چوش ازخیردوراست — نکو اندیشه و نیکو رسانست
ز بدخو دوزخ موعود پیداست — به‌نیکو خوی ازجنت‌نشانست
اگر نیکی‌مسلمانی همین است — و گر بدنامسلمانی همانست

ایضاً

بسیار درین زمانه دیدیم — از زمرهٔ مردم هنرمند
در شیوهٔ شعر یا ندیمی — باخواجه و میر کرده پیوند
عمری بملازمت تلف کرد — وز بعد ملازمت گهی چند
افلاس و گرسنگی ز حد رفت — دستار فروخت یا کمربند

ایضاً

چه‌خوش گفت‌این سخن آن‌مرددانا — بگویم تا ترا معلوم باشد
ز حال خویش با نادان مزن دم — بنادان حال گفتن شرم باشد
گرت سریست‌خود سردار خودباش — که سر اهل دل مکتوم باشد

ایضاً

یك شب زقضا مرده تن زنده‌دلی را — در وقت بدیدیم برو نطق گشودیم
گفتیم که باما خبری گوی‌ازآنجا — گفتاچه‌خبرهرچه که کشتیم‌درودیم

رباعی

آنماه نهان چوبرقع ازروی گشود — آیینه گرفت و خود بآیینه نمود
در آیینه حسن خویش بی‌پایان‌دید — از غایت دلبری دل ازخویش‌ربود

غزل

اگر دردش به نرخ جان خریدی — کفایت کردی و ارزان خریدی

باو از جان فروشی نیست منت — که جانی دادی و جانان خریدی

بهای عشق او اقطاع هستیست — گر این دادی بهایش آن خریدی

بـه یك دیـوانگـی آشكارا — هزاران غمزهٔ پنهان خریدی

اگر در راه او مردی چو مردان — بمردن عمر جاویدان خریدی

دل ما را خریدی باز مفروش — اگر سود و اگر نقصان خریدی

تو دانی قدر درد یار اشرف — كه دردش را بصد درمان خریدی

۳۴

جوهر تبریزی

بعضی از سخنوران وهنرمندان هستند که مجهول‌القدر مانده وتاکنون نام ونشانی ازآنها درتذکره‌ها و کتب تواریخ ذکری نشده مگر بسیار کم و ناقص در اثر مطالعه وتصفح کتب خطی و سفینه‌های قدیمی گاهی از این قبیل سخنوران و هنرمندان بچشم میخورد ازآنجمله‌ازسخنوران گمنام تبریز (میرزابابا) متخلص بجوهر فرزند حاج کاظم تبریزی را میشود نام برد این شاعر گمنام تاکنون مجهول‌القدر مانده و در هیچیك از تذکره ها و کتب‌تواریخ‌ازوی نامی‌برده‌نشده بسیار عالم و فاضل وهنرمند بود غیراز شعروشاعری ازعلوم متفرقه نیزبهره داشتی این دانشمند درسلك علما منسلك بوده وازفضلای قرن دوازدهم هجری بشماراست بامرحوم میرزاحسن زنوزی متخلص بفانی صاحب ریاض‌الجنه معاصر بود وی در شرح حال او در روضهٔ علما از ریاض‌الجنه صفحهٔ ۷۱۸ چنین نگاشته (میرزا بابا بن‌الحاج کاظم‌التبریزی‌کان عالماً فاضلا کاملا فقیهاً متکلماً مهندساً ریاضیاً شاعراً بالفارسیه متقلداً باقامة الجماعة وامرالتدریس والمرافعة والوعظ وغیرها فی‌بلدة تبریز سافرفی‌اوائل عمره من‌البلدة الی‌مشایخ‌العراق فاقام بها سنین عدیده وتلمذ عندالاستاد المولی‌محمد باقرالبهبهانی‌السابق ذکره والشیخ یوسف‌البحرانی‌صاحب کتاب الحدائق الناضرة الآتی ذکره ثم رجع الی البلدة فاقام بها الی آخرالعمر اشتغالا بترویج الدین‌ونشراحادیث الطاهرین وله کتاب روضة الواعظین فی‌الوعظ

جید جداً مشتملة علی حکایاتها المشهورة توفی بالزلزلة التبریز فی غره محرم سنه اربعین وتسعین ومائه و الف عام زلزلة التبریز طاب ثراه .

از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست همین قدر درزمان کریمخان‌زند از علما وشعرای معروف آن عصر بشمار میرفت کریمخان زند وابوالفتح خان را مدح گفته و درسال ۱۱۹٤ در زلزلهٔ سخت تبریز برحمت ایزدی پیوسته در این زلزله جماعت کثیری از مرد وزن ورجال‌معروف وعلمای تبریز بهلاکت‌رسیده‌اند از آن‌جمله از علما ابوعلی‌مراغه‌ای وملا اسماعیل‌ومیرزا فضل‌اله طبیب و فضلعلی بیگ دنبلی برادر عبدالرزاق بیگ متخلص‌به مفتون بودند که زیر آوار مانده هلاك شدند و نجفقلی خان‌دنبلی‌پدرعبدالرزاق بیگ‌نیز دراین‌بلیه از پای‌مجروح شده وچند سال بعد وفات کرد بعضی از شعرا تاریخ این زلزلهٔ مدهش را (از زلزله شد خراب) گفته‌اند چنانچه در بالا ذکر شد در کتب تواریخ و تذکره‌ها نامی ازاین‌شاعر ذکر نشده فقط درریاض‌الجنة‌مرحوم زنوزی کدذکر آن گذشت شرح حال وی‌مسطور است‌مرحوم تربیت نیزدردانشمندان آذربایجان که ازریاض‌الجنة اقتباس کرده چند سطری ازوی ذکرنموده ولی متأسفانه‌تخلص او را عوض جوهر جوهری نوشته وسال وفات او را در ۱۲۹٤ ضبط نموده که در ۱۱۹٤ صحیح است . آقای دکتر خیامپور استاد دانشکدهٔ ادبیات تبریز نیز درضمن گویندگان « یوسف زلیخا » در شمارهٔ بهار سال ۱۳۳۸ نشریهٔ دانشکده از جوهر نام برده‌اند . غیراز اینها درسایر کتب تواریخ‌یاتذکره‌ها نام‌وی‌ذکر نشده ولی اشعار آبدار و ماده تاریخهای بسیاری از وی در دست است . داستان یوسف و زلیخا را بطرز جالبی بنام کریمخان زند بنظم آورده لیکن متأسفانه باتمام نرسانده است . نسخه‌ای ازآن در تصرف نگارنده موجود است که قریب ۱۳۰۰ بیت میباشد نویسندهٔ آن بیسواد بوده که بسیار مغلوط نوشته با قرائن و امارات مطالب ازآن استخراج میشود نسخهٔ دیگری نیز موجود نیست که‌مقابله

وتصحیح شود در یك سفینهٔ دیگری نیزمادهٔ تاریخهای زیادی ازجوهر بنظررسیده که بعضی از آنها در اینمقاله بمطالعهٔ قارئین محترم میرسدو نویسندهٔ آن باحتمال قریب به یقین خود جوهر میباشد .

مقداری از منظومهٔ یوسف وزلیخا و سایر اشعار این سخنور گمنام نوشته میشود .

داستان یوسف و زلیخا را چنین بیان میکند :

خدایا همچو صبحم سینه بگشای — ز فیضت بر دلم آیینه بنمای

که تابد نیر فکرم بر اقطار — فشاند طوطیم شکر ز منقار

بطبع من که دریاییست خاموش — چنان از صرصر تأیید در جوش

که از طوفان وی بر صفحهٔ خاك — رساند موج معنی سر بسر افلاك

بود آیا که بی‌مانع زنم گام — بر غم آسمان اندر ره کام

کرم کن خامهٔ معنی نگاری — چو مژگان ترم گوهر نثاری

بگردان تار نظمم را ز گوهر — بسان رشتهٔ گوهر توانگر

دلم را با قناعت ساز هم عهد — مذاقم را بکن شیرین ازین شهد

کشم تاپای سعی از کوی هردون — نشانم دست استغنا بگردون

بده بر گوهر فکرم چنان آب — کزواین نه‌صدف گردد پرازآب

بشاخم از نسیم فیض کامل — گل رنگین نشان از غنچهٔ دل

از آن گل بهجتی بخشا بگلزار — که از غم خلد را بردل خلدخار

در وصف تبریز گفته نزهت و صفای تبریز را بر سایر شهرها ترجیح‌داده :

همین مصر است نزهتگاه تبریز — چون آن یوسف کزوصبح‌شفق‌خیز

زلیخا سان زهی از دیده بیتاب — کند سرخاب ریزی بر سفیداب

بحسن دلگشای وی نظر باز — هزار الله اکبر گو چو شیراز

صفاهان سرمه سان دارد تمنا — که‌خاکش‌رادهد در چشم‌خودجا

بهار خلد در چشم تماشا | چنین زیبنده حاشا ثم حاشا
زصحرایش که نزهتگاه دنیاست | چگویم رتبهٔ فردوس پیداست
بکوه لاله خیزش بین که محکم | کمر بسته پی خونریزی غم
ز رفعت قلعه‌اش گردیده باعث | بسد راه امواج حوادث
بکنکورهاش بهرام زبر دست | نیارد با کمند کهکشان جست
عماراتش بدان‌سان نغزوخوشطرح | که هریك متن خلدیرا بودشرح

دروصف مسجد جهانشاه گفته

بتخصیص آنکه‌سودش طاق‌دلخواه | بچرخ از همت جفت جهانشاه
ملك از حیرتش گویای تهلیل | درین‌محراب‌چون‌خورشیدقندیل
برایش نقشبند منوی دست | پی چینی نگاری تا قلم بست
زر خور راکه‌بود اندر صفافرد | ته این لاجوردی کاسه حل کرد
سزایش‌وصف در وسع قلم نیست | چه‌بنویسدجهانشاه‌است‌ارم‌نیست

در تعریف سخن گوید :

بیا جوهر بیا ای من غلامت | بکن کاری که ماند زنده نامت
به‌ترویج‌سخن خرسند کن دل | زهر کاری جز او پیوند بگسل
چراغی‌هر که‌زین‌روغن‌برافروخت | تواند تا سحر گاه ابد سوخت
سخن باشد ز آبی جانفزاتر | که‌اسکندر نکرد از وی گلوتر
گرش فیض سخن میبود روزی | ندیدی زاب حیوان تیره روزی
سخن شاهست دلها بار گاهش | زبانها تیغ بند آن سپاهش
شود مرغ‌سخن چون سایه‌انداز | هماخواهد کزو گردد سرافراز
چواین ظل سعادت یابی از وی | روا نبود که سربرتابی از وی
سخن آن غیرت آیینهٔ مهر | همان‌زین‌رنك گشته‌تیره گون‌چهر
تنزل کرده سوی رتبه‌اش راه | بسان یوسف افتاده است درچاه

نظامی را درخواب دیده و مأمور شده یوسف وزلیخا را بنظم سلطان عصر بنظم آورد :

شبی کش مه چو مهر چاشتگاهی
جهان‌افروزتر چندانکه خواهی

درو هر اختر از روشن جبینی
بمه بسته ره گستاخ بینی

ز یاقوت و زمرد بوسی خاك
گهر ریز از جبین شرم افلاك

ز گلهای چمن باد سبك خیز
نموده مغز جانرا عنبر آمیز

شکسته رونق ارباب طامات
ز بشکن بشکن اهل خرابات

برقص آنگونه هر بت گرم‌دل بود
کزو ناهیددر گردون خجل بود

بجز من کان سما جان نشاطم
نگون کرده به بزم انبساطم

بـزنجیرم بـزنـدان غریبی
کشیده با هزاران بی نصیبی

بنا گاهـم درین محنت گذاری
سعادت رو نمود و بخت یاری

باوجم نجم دولت جلوه گر شد
امید از نا امیدی بیشتر شد

بخوابم چشم دلرا شد نمودار
یکی نزهت گهی فردوس آثار

درایوان کش ز وضع خسروانه
ارم را برده از یـاد زمانه

نشسته بر سر تخت بلندی
صفا پیرایه پیر صبح خندی

باجلالش فروزان گشته افسر
بسان شعله خورشید بر سر

چو دیدم این‌شکوه ازجهان بیش
شدم محو ازهجوم دهشت‌خویش

درین دم عندلیبی شد نواسنج
بنحوی کز خیالم برد هر رنج

که ای غم پرور رنجور مانده
بدهر از هر مرادی دور مانده

رها کن غم که آمد وقت شادی
مرادت شد بدل بر نامرادی

طلب کردت به بزم دوستکامی
شه ملك سخن یعنی نظامی

چو سوی تختگاهش یافتم بار
نهادم سر بخاکش آسمان وار

بصد دلداریم بگرفت در بر
کشان از پیشگاهم برد برتر

به تختم جای داد ازیاری بخت دوصاحب‌تاج آنجا گشت‌هم‌تخت
نخست از راه دلجوئی خطابم بدینسان کرد وزد برآتش آبم
که ای ملك سعادت تختگاهت هما گم گشته نام از چتر جاهت
به تسخیر جهان راز دانی جهانده ابرش صاحبقرانی
دل راز آگهت چون ساغر جم لبا لب از شراب راز عالم
زهی در گوهر نظم تو آن آب که تاج فخردورانرا دهد تاب
فغان برداشتم کای دور بین شاه چو ظاهر خاطرت ازباطن آگاه
بغیر ازفاش گوئی چاره‌ام نیست سبب جز گردش سیاره‌ام نیست
نه از طوفان بادم آن فراغی که بی فانوس افروزم چراغی
به‌پایان‌چون‌رسانیدم‌من این‌راز نمود آنشه خطاب دیگر آغاز
ره آن بوستانرا گیر در پیش که‌درصحنش نرسته‌خار تشویش
حصارش از بلندی کشته باعث بسد راه گلچین حوادث
پی تعیین این نزهتگه نغز لب پرسش گشودم بادل مغز
که ای رأی تو از نور الهی صفا سرمایه ات مه تا بماهی
چو صبح آورده‌رأی راست‌بینت جهانرا زیر خورشید نگینت
کرم کن وارهان از تلخیم کام بشهد نام این گلزار آرام
جوابم داد شاه نغز گفتار که ای باارجمندی اخترت بار
برو با تیشهٔ خارا کن فکر بدست آور ز کانها معنی بکر
بود این روضهٔ اقبال آن خان که باشد غرب‌تاشرقش‌ثناخوان
وکیل آن وارث تخت فریدون هلال‌ازرشك‌چترش بدر گردون
که خانان جهان ازقاف تاقاف زنند از سجدهٔ خاك درش لاف
دزین حالت شتابان دیده‌ازروی با شك شادیم گردید غم شوی
دلم هنگامهٔ شور طرب دید بساط ماتم غمدیده بر چید

درمدح وکیل الدوله کریمخان زند گفته :

بیا جوهر بملك سحر سازی بنام خویش کن نوبت نوازی

بیاور زیر زین فارغ ز تشویش سیه زانو کمیت خامهٔ خویش

بهر بوم و بر این ملك درتاز پی نظم و نسق شو رأیت افراز

بشمشیر زبان همچون نظامی برونش آر از بی انتظامی

درین کشور بپا کن چتراجلال چو درایران وکیل‌صاحب‌اقبال

جوهر درسخن سرائی وعلوم ریاضی وعلم جفر و نجوم و حساب نیز استاد بود دراین قسمت مثل بعضی از شعرا بخود بالیده وخود را تعریف کرده‌درسخن سرائی خود چنین گفته :

زهی در گوهر نظم تو آن آب که تاج فخر دورانرا دهد تاب

بزر تـا سکهٔ معنی قضا زد بنامت اندرین صورت سزا زد

درعلم فقه گوید :

بدهر از فقه تا برداشتی بهر لقب دادت قضا علامهٔ دهر

در علم جفر گوید :

توئی دربزم جفر آنصاحب قدر که جفری‌را مؤخر سازی ازصدر

در علم نجوم چنین گوید :

مسلم بر تو از دقت فزائی رصد بندی و اقلیدس گشائی

غرض زیج فنون جدول بجدول بحل وعقد فکرت گشته منحل

توئی امروز اندر صفحهٔ خاك صفایح خوان اسطرلاب ادراك

ازسفینه‌ای که احتمالا بخط خودجوهر است درتاریخ بنای عمارتی که‌بامر نجفقلی‌خان دنبلی ساخته شده این قصیده وماده تاریخی را گفته وکریمخان‌زند را مدح کرده است :

للهالحمد که درعهد خدیوی که بود آسمان تخت و ثوابت‌سپه و مهر افسر

آن کریمی که نشد نقش بدیوان کرم نامی از نام همایون رقمش بالاتر
درد نوشی ز ته جام جلالش جمشید خاك بوسی بدر قصر شکوهش قیصر
خارخاری بدل چرخ از آنست که خاك زده ازسایهٔ چترش گل حورشید بسر
نکهتی گر رسداز گلشن لطفش به بحار جز گلاب ابر نبارد بجهان تا محشر
کرده معماری اقبال نجف خان که چو مهر پرتو شهرت او تافته بر هر کشور
نو بنائی که بهر پایهٔ سد آیینش هست هر خشت به از آینهٔ اسکندر
شمس با شمسهٔ طاقش بود از یکعالم عرش با کرسی زیبنده‌اش ازیك جوهر
چشم بد دور ز نزهتگه صحنش که خلد خارازرشک گلش خلدوارم را بجگر
حوض او را که بود زاب ارم دریایی کرده دریاچه لقب مردم کوتاه نظر
بسکه بر اوج فشاند گهر از فواره دامن نه صدف چرخ شود پر گوهر
از هوایش که ستاند غم و بخشد شادی گرم سود است بهرجا سرهرسودا گر
جوهر از بهر دعا وردزبا نم فردیست کاولین مصرع او داده ز تاریــخ خبر
(باد پاینده زوی‌رونق و آرایش‌دهر) تابود شش جهة و نه فلك و هفت اختر

۱۱۸۵

در تاریخ بنای گرمابه‌ای که فضعلیخان پسر نجفقلیخان دنبلی ساخته بود این قصیده و ماده تاریخ را گفته :

درهمایون‌عهددوران‌داوری کومیکند بدر گردون‌را هلال ازرشك‌چتر نورتاب
آن کریمی کاورد عمان کف‌دیوانگی هرزمان برلب‌زبس‌هست‌از کفش‌در انقلاب
گر کند بهرطرب گاهی طلب‌در بارخاص خسروانرا سوی بزم خویش این مالك‌رقاب
جم‌شودهمچون‌صراحی ازپی‌تعظیم‌خم تا که بستاند ز دست ساقیش جام شراب
نامجو نقد نجف خان آنکه ازفضلعلی هست فرخ نام و فرخ طالع وفرخ رکاب
کرده بادولت‌بنا گرمابه‌ای کش‌درجهان خلدا گرخوانی‌مسلم ورارم گوئی‌صواب
کرسی‌محکم‌پیش‌باعرش‌بین گویا که‌هست نقش‌این برلوح‌سنك‌و نقش آن برلوح آب
ازصفای‌حیرت افزای‌زلالش آب هست خشك چون آیینه اندرچشمه‌سار آفتاب

ازجوانی بخشی و پیری ستانیهاهواش کرده بیرون ازسرهرپیرسودای‌خضاب
نیست انجم بلکه ازفواره دریاچهاش از ذهاب آورده افشان‌قطره‌هازودرایاب
نقش کاشیکاریش نازم که در عهد قدیم مانی‌چینی ندیده‌طرح نغزش را بخواب
بدراندر غره گرددجلوه گرجای هلال ماها گراز شمسهٔطاقش کندنورا کتساب
ازپی تاریخ این نزهتگه بهجت قرین طبع‌جوهر کرد(مأوای‌ارم‌فیض)انتخاب

۱۱۸۹

درتاریخ وفات حاج آقا بابا نامی این قطعه‌وماده‌تاریخیرا گفته :

اندر آن ماهی که برتخت‌شرف خسرو گردون بشوکت پای‌هشت
حاج آقا بابامه برجیس بخت آن بطینت پاك و علیین سرشت
آنکه جز ذکرجمیلش در جهان نیست جاری بر زبان خوب وزشت
همچونام بابقا همجوهرش کاسمان بر صفحهٔ نیکی نوشت
یابد اخلافش بقا چندانکه هست کعبه نورانی و ظلمانی کنشت
سوی مهد خاك از بستر کشید رخت خویش از اقتضای سرنوشت

از پی سال وفاتش زد رقم
کلك‌جوهر(مسکنش بادازبهشت)

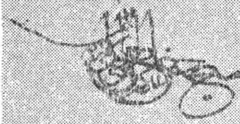
۱۱۹۲

قسمت چهارم

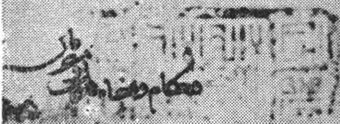
متفرقه

بسم الله الرحمن الرحيم

العزة لله تعالى



الحمد لله على نعمه





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و

۳۵

فرمانی از فرامین دورهٔ مغول

در ضمن ملاحظهٔ خطوط و مراسلات قدیم پیش یکی از دوستان فرمانی به مهر سلطان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶ـ۷۳۶) فرزند اولجایتو سلطان محمد خدابنده (۷۰۳ـ۷۱۶) بنظر نگارنده رسید که ازحیث قدمت زمان و انشاء خالی ازاهمیت نبود وبیشتر از ششصد سال ازتاریخ آن میگذرد صاحب اینفرمان آقای صمد امامی برادرآقای دکترسید احمد امامی است که یکی ازجوانان دانشمند وبا ذوق تبریز میباشد وذوق سرشاری به آثارباستانی مخصوصاً نوشتجات وخطوط قدیمه دارند و مقدار کثیری ازین قبیل نوشتجات جمع آوری نموده و در اختیار دارند از روی لطفی که باینجانب دارند فرمان مزبور را جهة مطالعه وتحقیق در اطراف آن چندی دراختیار من گذاشتند .

این فرمان بشکل طومار است دو متر طول و شانزده سانتیم عرض دارد روی کاغذ (خانبالیغ) (۱) بخط نسخ شبیه به ثلث نوشته شده است . در سه جای این فرمان یعنی درقسمت اول ودوم که وسط فرمان است وقسمت سوم آخرفرمان (آلتمغا) یعنی مهرقرمز سلطان ابوسعید بهادرخان ثبت شده است در اطراف تمغا کلمات شهادتین و در چهار گوشهٔ آن نام خلفاء اربعه با خط کوفی بطور وضوح خوانده میشود موضوع فرمان حکمی است که بنا بتقاضای جمعی ازاهالی اردبیل

۱ـ خانبالیغ نام شهریست درچین نزدیك مغولستان که کاغذ آنجا مشهور است

و مریدان شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی ۶۵۰-۷۳۵ جد سلاطین صفویه راجع بحفظ و حراست املاك موقوفهٔ مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی که از طرف بعضی از امراء وحکام مغول در آنزمان مورد تجاوز ودست‌اندازی میشد دراین فرمان حکم اکید صادر شده است که هیچکس از جماعت مغولان و سلحشوران تاجیك حق مداخله و تجاوز در آن املاك ندارند و حتی‌المقدور درحفظ و حراست آن املاك بکوشند وازمضمون آنفرمان چنین مستفاد میشود که‌مالیات و بدهی‌دیوانی آن املاك نیز موقوف‌المطالبه بوده است . اینك عکس و گراور فرمان در سه قسمت درصفحات مجله بنظر قارئین محترم میرسد

ازعبارات وجملات آنفرمان قسمت‌هائی که خوانا است عیناً درزیر نقل و جاهائی که خوانا نیست نقطه گذاری میشود .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

العزة‌لله‌تعالی　　　　الحکم‌لله‌تعالی

سلطان محمد(۱) یرلیغیندین

شیخ حسن (۲) حاجی طغای بن سونتای (۳)

زکریاسوسینی(۴)

الحمدالله علی نعمه امراء تومان وهزاره وصده

وباسقاق(۵)

وقفت علی ذلك

وحکام وقضاة ونواب ومتصرفان وبتکچی (۶)

و عموم اهالی

۱- این‌سلطان محمدهشت‌ماه بعداز وفات‌سلطان‌ابوسعید بهادرخان درتبریز بجانشینی سلطان‌ابوسعیدمنصوب گردید . ۲- اینجمله بشکل‌طغری نوشته‌شده‌است‌وشیخ‌حسن‌بن‌آقبوقا معروف بشیخ‌حسن بزرك پدرسلطان‌اویس ایلکانی‌است که مؤسس سلسلهٔ ایلکانی یا آل‌جلایر است و پس‌ازعزل‌شاه‌جهان تیمورخودرا مستقل کرده‌وازسنهٔ ۷۴۰ تا۷۵۷ درعراق عرب‌سلطنت کرده‌است . ۳- نام حاجی‌طغای‌بن‌سونتای‌نیز بطور وضوح خوانده میشود که این دوامیر در جلوس سلطان محمدبه جانشینی ابوسعید جدیت ومساعدت زیادی کرده‌اند . ۴- نام زکریا همان خواجه محمد زکریا است که وزیر سلطان محمد بوده است . ۵- باسقاق درزبان مغولی بمعنی داروغه است . ۶- بتکچی کلمه مغولی است نویسنده قبوض را گویند .

ومتوطنان اردبیل وتوابع آن بدانند کی مریدان شیخ‌الاسلام
سعید صفی الدین قدس‌الله سره العزیز بعداز تقدیم وظایف
دعاء دولت روز افزون نمودند کی در آن ولایت املاکی
بموجب احکام مدون معدوده ۰۰۰۰۰۰ و در آن باب مجدد
التماس حکمی کردند بدان سبب این مکتوب در قلم آمد
تا بر موجب احکام سابق مقرر دارند و هیچگونه تغییر و
تبدیل بدان راه ندهند جماعت مغول و تاجیك بنا واجب
در املاك ایشان مدخل نشده و تصرف ننمایند و تعرضی
نرسانند علیحده ۰۰۰ می‌رود بالا جواب بگویند.
ازاینجا تاآخرفرمان طوری‌پیچیده‌ومبهم نوشته‌شده که‌خوانده
نمی‌شود و مطلب درست مفهوم نیست ناچار بجای جملات
ناخوانا نقطه گذاشتیم ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ و حواله
وصولی ۰۰۰۰۰۰۰۰۰ بدان مواضع تعلق نسازند و چیزی
نخواهند ۰۰۰۰۰۰۰۰ و نیز در محافظت مواضع و رعیت
کوشیده ازحیف و میل محترز باشند ۰۰۰۰۰۰۰۰۰ از ادای
آن عاجز باشند مطالبتی ننمایند سنة سبعمائه ۰۰۰۰۰۰
التاسع من شعبان المعظم

کلمه سبعمائه در آخر فرمان واضح و روشن خوانده میشود لیکن بعد از آن (ست وثلثین ویا ثمانیه وثلثین) نوشته شده و درست روشن نیست و بهر دو احتمال گمان میرود بالای فرمان بعد ازجمله بسم‌الله (سلطان محمدیرلیغیندین) نوشته‌شده ومحتمل‌است این‌جمله اصطلاح ترکی باشد یعنی ازطرف سلطان‌محمد یا از فرمان سلطان محمد. از عبارات اینجمله چنین معلوم میشود که این فرمان کمی بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان از طرف جانشین وی سلطان محمد صادر شده است واین (سلطان محمد) از نبیره زادگان منکو تیمور پسر هلاکوخان بود وبعدازوفات سلطان ابوسعید وانقراض کار آرپاخان وموسی‌خان

که هر کدام چندماهی سلطنت کردند بمساعدت وهمراهی امیر شیخ حسن بزرك پدر سلطان اویس ایلکانی وحاجی طغای بن سونتای که نام هردو درصدر فرمان ثبت شده واز امرا و رجال نافذالحکم آنزمان بودند بهجانشینی سلطان ابوسید معین شد ودر ذیالحجة ۷۳٦ درتبریز بهتختسلطنت ایلکانی جلوس کردوسلطنت وی تا سال ۷۳۸ دوام داشته است .

دلیل براینکه این فرمان درزمان سلطان محمدخان صادرشدهاست اینست که اولا نامسلطان محمد دراول فرمان نوشته شده وثانیاً نام شیخ حسن و حاجی طغای بنسونتای که از مسببین سلطنت سلطان محمد بودند نیز بشکل طغری واضح و روشن در اول فرمان ثبت شده که فرمان را تصدیق و تائید کردهاند . دلیل دیگری نیز هست وآن نام (زکریا) است کهدراول فرمان ثبتشده وبطور وضوح خوانده میشود و این (زکریا) همان خواجه محمد زکریا دخترزادهٔ خواجه رشیدالدین فضلالله است که سمت وزارت سلطان محمد را داشت .

بقراین واحتمالات قوی تقریباً یقین حاصل میشود که اینفرمان درزمان جانشینی سلطان محمد صادرشده است ولی تعجب در اینجاست که چرا با مهر سلطان ابوسعید ممهور شده است دراینصورت این احتمال را باید داد که سلطان محمد چون جانشین ابو سعید بوده احتراماً در فرامین مهر اورا ثبت میکرده است ویا اینکه فرمان قبلا در زمان سلطان ابوسعید نوشته و ممهور شده بود و بعداً در زمان سلطان محمد نیز تصدیق وتائید شده است .

۳۶

فرمانی از فرامین صفویه

این فرمان که‌ازنظر خوانندگان میگذردطولا ۷۰وعرضاً ۳۳سانتیمتراست فرمانی‌است که‌ازطرف‌شاه‌سلیمان‌صفوی درسال۱۰۷۹ یعنی دوسال بعدازجلوس آن پادشاه‌صادرشده است‌شاه‌عباس‌ثانی دو‌پسرداشت پسرارشد اوهمین شاه سلیمان است که نام اصلی وی (صفی‌میرزا) بودوبعداً به (شاه سلیمان) ملقب گردید و دیگری حمزه میرزا نام داشت که از صفی میرزا کوچکتر بود شاه عباس از صفی میرزا بعلل بعضی حرکات وی نگران بود که مبادا بر علیه او اقداماتی بکند و همیشه اورادرحرمخانه درحبس نظری نگاه میداشت و آغا ناظر را که‌یکی ازخواجگان دربار بود برای حبس وی مأمور کرده بود .

پس ازفوت شاه عباس ثانی جمعی از بزرگان وامرا طرفدار جانشینی‌صفی میرزا بودند وجمعی طرفدار حمزه میرزا و چون حمزه میرزا صغیر و صفی‌میرزا ارشد اولاد بود صلاح چنین دیدند که صفی میرزا جانشین پدر گردد و همه امرا و وزراء متفقاً بسلطنت صفی‌میرزارأی دادند .

صفی میرزا که چندین سال در حرمخانه محبوس بود یکمرتبه از حبس آزاد و در سال ۱۰۷۷ بسلطنت رسید و تاجگذاری‌مفصلی بعمل آمد و به(شاه‌صفی ثانی) ملقب شد جوانی بی تجربه و از شئون‌مملکت‌داری بی‌خبربود غالب‌اوقات خود را در حال مستی در حرمخانه میگذرانید و نوشته‌اند بسیار صاحبجمال و

صبیح‌المنظر بود صائب تبریزی معاصر این پادشاه بود وقتیکه بر گرد عارض وی آثار خط نمایان بود این شعر را در حق او گفته است .

احاطه کرد خط آن آفتاب تابانرا   گرفت خیل‌پری در میان سلیمانرا

سیاستهای ناپسندانه ووحشیگریهای بی‌رحمانه میکردمثل جد خود شاه‌صفی اول سفاك و خون آشام بود بطوریکه قلم از نوشتن آن حرکات وحشیانه منفعل است وقتیکه در حال مستی یا غضب بود هیچکس از مجاورین وی بر جان‌ومال خود ایمن نبود دستها وپایها و گوشها بریدی وچشمها بر کندی زندگانی مردم فدای کوچکترین هوا وهوس او بود. نوشته‌اند شخصی که درابتدای مجلس‌طرب وی بیش ازهمه طرف توجه اوبود درآخر مجلس بقربانگاه میرفت اشخاصی که بحضور وی میرفتند چنان خود را درخطر میدیدند که در مراجعت از حضور او صدقهٔ سلامتی میدادند یکی از بزرگان درگاه میگفت وقتی که از حضور وی مرخص شده بمنزل میروم چند دفعه بسرم توجه میکنم ببینم آیا سر من روی شانه‌هایم قرار دارد یانه . این بود وضع سیاست و حرکات ناپسندانهٔ آن پادشاه بنا براین‌مملکت‌درحال‌هرج ومرج‌وانقلاب‌بودوازترقی و تعالی مشعشعانهٔ ادوار پادشاهان عظیم‌الشأن چون شاه‌عباس کبیر وشاه‌عباس‌ثانی‌اثری‌باقی‌نبود ومملکت قوس نزولی را می‌پیمود واین خرابی وانحطاط بود که رسید بدورهٔ شاه سلطان حسین صفوی پسر او وبالاخره سلطنت دویست سی سالهٔ مشعشع صفویه منقرض گردید .

فلذا وزرا و امرا بصلاح‌دید منجمین فکری که دراینخصوص کردند این بود که گفتند نام صفی نام شومی است چنانچه در زمان شاه صفی اول جد این پادشاه نیز مملکت هرج ومرج وانقلاب بود ودول‌همسایه ازهرطرف بهمملکت تجاوز میکردند بایستی شاه تغییر نام کند تا مملکت ازین مذلت وخواری رهائی یافته باوج ترقی وتعالی خود برسد متفقاً براین مسئله رای دادند که شاه‌مجددا

باید تاجگذاری نماید و ضمن این تاجگذاری نام شاه نیز تغییر یابد مقدمات جشن فراهم و تاجگذاری بعمل آمد و نام (شاه صفی ثانی) مبدل به (شاه سلیمان) گردید ودر همانروز تاجگذاری سکه وخطبه بنام شاه سلیمان خوانده شد وتمام سکه‌های سابق ومهرهای سلطنتی که بنام شاه صفی ثانی بود تبدیل بنام شاه سلیمان گردید این بود کیفیت تغییر نام شاه صفی ثانی به شاه سلیمان . واما این فرمان که موضوع بحث ماست به مهر شاه صفی ثانی ممهور است خط فرمان مایل بخط شکستهٔ بسیار زیبا میباشد که باانشاء مرغوب وعبارات مطلوب نوشته شده است از حیث خط وربط نسخهٔ بسیار ممتازی است وفعلا این فرمان در تصرف نگارنده است . گراور آن که درصفحهٔ مقابل چاپ شده است بنظرخوانندگان محترم میرسد.

موضوع فرمان عبارت است ازمعافیت مالیات وهر نوع بدهی دیوانی وسرانه وغیره از اولاد (جابربن عبدالله انصاری) (۱) که ازصحابهٔ پیغمبر اکرم بودو نام شش تن از اولاد وی دراین فرمان ذکر شده است .

در اول فرمان نام شاه عباس ثانی با طلا بدین عبارت نوشته شده است (شاه عباس اعلی‌الله فی‌الخلد مقامه) البته شاه عباس ثانی پدر شاه سلیمان استو در زیر آن بخط قرمز نوشته شده (شاه بابا ام انارالله برهانه) و بعضی خطوط دیگری نیز در بالای فرمان باطلا وقرمز نوشته شده که‌اغلب آنها محوشده وخوانا نیست مهر شاه سلیمان دراول فرمان بطرز زیبائی بنام شاه صفی ثانی ثبت شده و اطراف آن مذهب کاری شده است وسجع آن اینست (حسبی‌الله بندهٔ شاه ولایت صفی ثانی ۱۰۷۷) دراطراف مهر این دو بیت نقش شده است .

جانب هر که با علی نه نکوست هر که گو باش من ندارم دوست
هر که چون خاك نیست بردر او گرفرشته است خاك بر سر او

۱ــ جابربن عبدالله بن عمروالانصاری ازصحابهٔ حضرت رسول اکرم بوده و در غزوات آنحضرت شرکت نموده باشجاعت ورشادت باکفار جنك کرده و در آخر عمر از نور بصر عاجز شده و در سال ۷٤ و بروایت دیگر ۷۷ در نود وپنج سالگی در مدینه منوره درگذشته است .

پهلوی مهر این آیهٔ شریفه بشکل بوتهٔ زیبائی نوشته شده و اطراف آن مذهب کاری است (السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعدلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذالك الفوز العظیم) ودرظهر فرمان مهر شش تن ازوزرا وامرا هست اولی محمدطاهر(۱) است شاید همان محمد طاهر متخلص بوحید قزوینی است که در اواخر سلطنت شاه سلیمان بوزارت منسوب گردید دومی سجع مهرش اینست (غلام شاه ولایت محمد) سومی [بنده آل محمد هاشم) چهارمی (ادر کنی یا امام الهادی) و دو دیگری خوانا نیست .

مضمون فرمان بقرار زیراست

چون از قرار فرامین سلاطین جنت مکین انارالله براهینهم وامضاء فرمان مبارك خاقان رضوان مکانی مغفور بتاریخ شهر رجب المرجب ۱۰۵۷ صادر ومقرر گشته عالیجاه رفیعجایگاه اسلامیان پناه فخامت ومناعت آگاه سیادت و صدارت پناه مقرب الخاقان میرزا ابوصالح الرضوی صدر دیوان تجویز نموده بموجب فرامین واحکام و نوشتجات علماء اعلام طاب ثراهم دربارهٔ اولاد عظام جناب جابر بن عبدالله انصاری علیه الرحمه قلمی فرموده‌اند که همیشه در مابین اهل اسلام معزز و مکرم و اهل دعا وصاحب نفس هستند هر گاه چنانچه بدون وجه شرعی مداخله ومطالبه ومزاحم ومتعرض احوال ایشان بوده باشد بلعنت الهی و بنفرین حضرت رسول خدا ﷺ گرفتار شود ومقرر است عالیجاهان قدسی نصابان که از اولاد پیر سلطان شاه انصاری مغفور طاب ثراه میباشند بقرار مفصلة الذیل که از ذریهٔ

۱ــ میرزا محمد طاهر متخلص بوحید قزوینی درعهد شاه عباس ثانی به‌منشی گری وواقعه نویسی مشغول بود ودراواخرعهد شاه سلیمان صفوی بوزارت منسوب گردیددیوان مفصلی دارد قریب به نود هزار بیت وتاریخ شاه عباس ثانی را ازسنه ۱۰۵۲ تاسال ۱۰۷۳ برشتهٔ تحریر کشیده که اخیرا بنام عباسنامه دراراك بسعی وتصحیح ابراهیم دهگان بچاپ رسیده

والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم



حاجی شیخ عبدالعظیم　　　حاجی شیخ عبدالرحیم

ولدان میرزا ابوالقاسمخان مرحوم انصاری

مشهدی شیخ اللهیار　　　مشهدی شیخ علیار

ولدان عالیجناب حاجی شیخ محمد طاهر انصاری

حاجی شیخ علیقلی　　　کربلای شیخ محمد باقر

ولدان حاج شیخ عبدالکریم مرحوم انصاری

جناب جابر بن عبدالله انصاری علیه‌الرحمه هستند نسلا بعد نسل از قدیم الایام تابحال ودرهرجا که بوده‌اند درتبریز ودرغیر ذلك همه‌وقت ازمالیات‌واخراجات وتکلیفات وعوارضات دیوانی‌من‌جمیع‌الجهات معاف ومرفوع‌القلم‌بوده ومیباشند.

علیهذا ما نیز محض ملاحظهٔ فراغت و آسایش ایشان امر ومقررمیفرمائیم که آن مقرب الخاقان از هذه‌السنةومابعدها همواره بحکام وپیشکاران ومباشرین امور دیوانی وسایرین‌را قدغن اکید نماید بدستور سنوات سابقه با آنها سلوك و رفتار کرده ودرهرجا که مشارالیهم توقف وسکنی دارندهریکی ازایشان بهرنوع مشغول‌رعیتی وتجارتی وکاسبی پردازند ودرهرکار وبارالتجاره احدی ازمباشرین امور دیوان و غیره بهیچوجه من‌الوجوه مزاحم و متعرض احوال ایشان نشود پیوسته از مالیات وعوارض واخراجات‌وصادریات دیوانی وعموم تحمیلات ولایتی از قبیل دوعشر و ده‌یك وخدمتانه وسرشمار وخانه‌شمار وغیره من جمیع‌الجهات معاف و مسلم ومرفوع‌القلم دانسته وبهیچ اسمی ورسمی ازهزارتومان تاالی‌حبه و دیناری مطالبه ننمایند و گذارند تا مرفه الحال و فارغ‌البال به‌آسودگی مشغول کسب و کار خودشان بوده بدعا گوئی دوام دولت جاوید مدت قاهرهٔ سلطانی اشتغال ورزند بنا برشفقت برعایت ومکرمت ومرحمت بینهایت پادشاهانه دربارهٔ معافی عالیجنابان‌قدسی‌نصابان مشایخ انصاری فرمان‌مبارك لازم‌الطاعهٔ اعلیحضرت قدرقدرت سکندر حشمت دارا شوکت جمجاه شهریار ظل‌اللهی همیون (نام شاه محوشده) خلدالله ملکه وسلطانه‌صادرومقرر گشته که ازآنقراررفتار کرده‌وتخلف وتجاوز ننموده‌معمول‌ومجری‌داشته‌ودرعهده‌شناسندتحریرا شهرربیع‌الثانی‌سنة۱۰۷۹

۳۷

منازعهٔ صائب تبریزی با کلیم همدانی

اخوی محترم آقای حاجی محمد نخجوانی ازمسافرت هند درسال ۱۳۳۳ شمسی بعضی یادداشتهائی آورده‌اند که قابل ملاحظه‌است . از آنجمله یکی اینست : ضمن مطالعهٔ کتب قدیمهٔ خطی در کتابخانه‌های هند درحاشیهٔ یك کتاب خطی مطلب زیر را که منازعهٔ دوسخنور ایرانی‌است وتاکنون درجائی ذکر نشده است دیده وبقرارزیر یادداشت نموده‌اند :

« روزی درمجلس ادبی نواب ظفرخان از امرای سلاطین هند چند نفر از ادبا وشعرا جمع بودند صائب‌تبریزی و کلیم‌همدانی نیز حضور داشتند . ظفرخان خطاب بشعرا نموده ودرخواست کرد که درتوصیف کسی که زخم دندان داشته‌باشد شعری طرح نمایند اول کلیم این بیت را بداهتاً خواند

زخم‌دندان‌خوب‌تر کرد آن‌لب‌پرخنده‌را　　قیمت‌آری بیشتر گردد عقیق کنده‌را

اهل مجلس تحسین وآفرین گفتند بعد نوبت بصائب تبریزی رسید او نیز گوهر این شعر را سفت

باشد بلبش نشان دندان　　نقشی (یا زخمی) که بمدعا نشیند

مجلسیان در حق صائب بیشتر از کلیم تحسین وتمجید وآفرین گفتند کلیم تاب نیاورده درحالی که عصبانی بود این شعر را خواند

پیش این گوهریانی که درین بازارند قیمت رشته فزونتر بود از گوهر ما

این شعر نیز بمیرزا صائب برخورد وحالت عصبی پیدا کرده بخود پیچید واین شعر را درجواب کلیم گفت

تیره‌روزی بین که میخواهد کلیم بی‌زبان پیش شمع طور اظهار زباندانی کند

کلیم سخت غضبناك شد ودست بخنجر برده خواست بصائب حمله کند میرزا صائب نیز مستعد جنگ ودفاع ازوی شد مجلسیان از هرطرف مانع شدند نواب ظفرخان گفت یاران اینجا عرصهٔ اشعار است نه میدان کارزار بالاخره با ملایمت ومهربانی میان هردو سخنگوی بی‌نظیر صلح وصفا و آشتی دادند ».

۳۸

تاریخ پیدایش قرآن بزرك بخط زیبای بایسنقر

در شمارهٔ تابستان سال ۱۳۳۷ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز در مقالهٔ کمال‌الدین جعفر خطاط تبریزی رئیس کتابخانه بایسنقر بن‌شاهرخ بچندین کلام‌الله بخط بایسنقر اشاره‌شده بود اکنون نیز تاریخچه و پیدایش یکی از آن قرآنها را که بخط زیبای بایسنقر بیادگار مانده و از نفایس عالم و نوادر روزگار بشمار است بنظر قارئین محترم میرساند متأسفانه اغلب اوراق این قرآن در کتابخانه‌ها و موزه‌های دنیا پراکنده‌شده‌ودر هر کجا که‌هست چون جواهر گرانبهادر کمال عظمت و جلال و عزت احترام نگاهداری میشود این کلام‌الله بزرك که طول‌هر صفحه آنرا دو ذرع‌نیم و عرض آنرا يك ذرع ده گره نوشته‌اند بخط ثلث بسیار زیبا بقلم بایسنقر بن‌شاهرخ خطاط زبردست‌عصر تیموری نوشته شده و در آن‌عصر بطرز زیبائی تذهیب‌کاری و جدول‌سازی‌شده چندین ورق آن در کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی موجود است .

محمد تقی‌خان متخلص بحکیم (۱) در گنج دانش که جغرافی بلادایرانرا نوشته در تحقیق شهر قوچان از توابع مشهد در بارهٔ پیدایش این قرآن مطالبی نوشته که بسیار شنیدنی است چنین گوید یکی دیگر از مشاهد معظمه‌در قوچان

۱ ـ محمد تقیخان متخلص بحکیم از شعرا و مؤلفین دورهٔ ناصرالدین‌شاه قاجار است کتابی در جغرافی بلاد ایران نوشته بنام گنج دانش که فقط یکبار در سال ۱۳۰۵ قمری در طهران چاپ شده است .

مزار سلطان ابراهیم پسر حضرت رضا علیه‌السلام است که بقعه و بارگاه و ایوان و صحن و مسجد عالی‌دارد که همه باعظمت کامل وشکوه تمام است اصل بنیاد اولی این بنا را سلطان محمد خوارزمشاه نهاده وچون قبه و بارگاه را بانجام رسانید قبل ازعمارت ایوان وصحن و سایر ملحقات آن خبر هجوم تاتار اشتهار یافت و خوارزمشاه با چنگیزخان دچار جنگ و جدال شد و ساختمان بقعه ناتمام ماند درقرون بعد بمرور ایام امرا وحکام عمارات این بقعه را تدریجاً با سایر ملحقات آن تعمیر وتکمیل نمودند بعضی ازاوراق قرآن کریم بخط شریف میرزابایسنقر بن‌شاهرخ کورکانی دراین‌امامزاده دیده میشود که ازمعظم عجایب‌وتحف و نفایس عالم است

خطی‌چنانکه اگرابن‌مقله زنده‌شود تراشهٔ قلمش را بمقله بردارد

صفاواستحکام‌خطاین‌قرآن‌زیاده ازحد وصف وخارج از بیان است طول هر صفحه دو ذرعنیم وعرض آن یك ذرع و ده گره طول هرسطر یك چارك و اندازه نوك قلم یك سانتیمتراست گویند چون نادرشاه شهرسمرقندرا فتح نموده ومسخر ساخت مردم وحشی که از لشکریان و همراهان رکابی بودند این قرآن خط میرزا بایسنقر را که برسر قبر صاحبقران امیرتیمور گورکان بود برداشته‌اوراق آنرا متلاشی و پنهان ساختند وچون نادرشاه افشار این قضیه را شنید امر کرد اجزای آن قرآنرا از دست مردم بگیرند و جمع‌آوری نموده جلد کنند رؤسای ایلات واکراد قوچان که در اردوی نادر بودند این‌مطلب‌را شنیده مقدار کثیری از اوراق پراکنده وجزوه‌های آن گوهر نایاب را بدست آورده چون لته وکاغذ عطاری بهم‌پیچیده‌شکسته وبسته خوردخورد درمیان جهاز اشتران وپالان استران مستور ساخته به قوچان آوردند و در آنجا آنگوهر رخشنده را از ملافه ژنده بیرون آوردند اینست که اوراق‌آن کلام‌الله غالباً خورد و شکسته و پاره است انتهی .

بعداً در قوچان چندین ورق از آن قرآن که اغلب آنها پاره شده و قطعه قطعه بود پیدا شده و درهمین امامزاده گذاشته‌اند در کتاب رهنمای مشهد مسطور است که مرحوم شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر که درسال ۱۳۳۱ هجری قمری سمت ریاست معارف خراسانرا داشته درنتیجهٔ مطالعهٔ کتب کتابخانهٔ آستانهٔ قدس رضوی باین گنج گرانبها اطلاع یافته سفری به‌قوچان نموده درآنجا بقصدتعمیر بقعهٔ مشغول معاینه وخرابی عمارت بقعهٔ امامزاده شده ضمن بررسیها و کاوش از زیر خرابه‌ها وسنگ وخاك صندوق شکسته بسته‌ای بیرون میآید که در توی آن مقداری از اوراق همین قرآن بایسنقری بوده متاسفانه اغلب آنها شکسته بسته وپاره پاره شده وبعضی قسمت‌های آن در اثر مرور ایام ضایع و پوسیده شده بود مراتب را بمرکز اطلاع‌داده وتقاضا میکند که دستوردهند اوراق نامبرده‌تحویل گنجینهٔ آستان قدس رضوی گردد .

این پیشنهاد وی عملی وتمام آن اوراق تحویل گنجینهٔ آستان قدس رضوی گردید ازبین آن اوراق آستان قدس رضوی توانسته‌است تاکنون هفت‌ورق‌سالم بدست‌آورده اوراق‌آنهارا مرتب‌وتذهیب‌کاری‌آنرا تعمیرومرمت‌نموده بچارچوبهٔ بسیار زیبا نهاده درمعرض تماشا گذاشته‌اند وقبل ازبدست‌آمدن این‌صندوق خود آستانه پنج ورق دیگر از قرآن مزبور بدست‌آورده بود که فعلا آنها زینت‌بخش موزه و کتابخانهٔ آستان قدس رضوی میباشد و از اوراق این قرآن در بعضی کتابخانه‌های ترکمنستان وافغانستان واروپا و کتابخانهٔ سلطنتی ایران نیزهست عکس‌یك‌ورق‌آن که در کتابخانهٔ‌سلطنتی‌است بنظر قارئین محترم میرسد معروف است نادرشاه افشار این‌قرآن را درتخت‌روانی گذاشته روی‌آن روپوشی ازترمه کشیده باکمال عظمت وجلال در یرشها وفتوحات بلاد پیشاپیش اردو می‌بردند.

۳۹

نادر میرزا قاجار

نادر میرزا قاجار مؤلف تاریخ تبریز ازدانشمندان ومؤلفین دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار بود درسال ۱۲٤۲ قمری دراسترآباد متولد ودر ۱۳۰۳ قمری درتبریز درگذشته پدرش بدیع‌الزمان میرزا ملقب بصاحب اختیار وجدش محمدقلی‌میرزا ملك آرا پسر فتحعلی شاه قاجار است نادر میرزا دوران کودکی خود را در استرآباد گذرانیده پس از وفات فتحعلی شاه باپدرش بدیع‌الزمان میرزا بطهران آمده مشغول تحصیلات مقدماتی خود شد بعداز برقراری سلطنت محمد شاه و صدارت حاج میرزا آقاسی بدیع‌الزمان میرزا مأموریت آذربایجان یافته به‌تبریز آمد ونادر میرزا درطهران مشغول تحصیل بود بعضی از شاهزادگان قاجار که در ایالات وولایات حکومت داشتند باپادشاهی محمد شاه مخالفت آغاز کرده و علم طغیان برافراشتند از آنجمله شاهزاده علی میرزا ظل سلطان بود که پس از وفات فتحعلی شاه خود را علیشاه نامیده ودرطهران به تخت نشست و چهل روز تمام ادعای سلطنت کرده خودرا جانشین‌پدر اعلام نمود نامش را درخطبه‌عادلشاه گفتند وبرسیم وزرنام اورا نقش کردند قسمت مهمی‌ازخزائن‌وجواهرات سلطنتی واشیاء نفیسه قیمتی دردست او بود موقع حرکت محمد شاه از تبریز بطهران او نیز باعدهٔ کثیری سربازوسواره نظام وچندین عراده توپ ازطهران بطرف قزوین حرکت کرد ودرنزدیکی قزوین تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بالشکر محمد شاه جنگ آغازشد لیکن قشون ظل سلطان شکست خورده وپراکنده شدند بدین‌جهت اغلب‌شاهزادگان وپسران‌فتحعلی شاه دستگیر ومحبوس‌وبعضی ازآنها ازچشم نیز

نابینا گردیدند بدیع‌الزمان میرزا نیز جزو آنها محبوس شد و آنهاده نفر بودند ۱ـ حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ۲ علیقلی میرزا رکن‌الدوله ۳ـ محمد تقی‌میرزا حسام‌السلطنه ٤ـ اماموردی‌میرزا کشیکچی‌باشی ٥ـ شیخعلی میرزا شیخ‌الملوك ٦ـ محمدحسین میرزا حشمةالدوله ۷ـ بدیع‌الزمان میرزا صاحب اختیار ۸ـ محمود میرزا ۹ـ اسماعیل میرزا

این نه‌نفر درقلعهٔ اردبیل محبوس بودند بعداً علی‌میرزا ظل‌سلطان نیز که درطهران به‌تخت سلطنت نشسته‌بود بعداز شکست خوردن قشون خود درامامزاده قاسم می‌نشست با وساطت بعضی از نزدیکان محمد شاه اجازهٔ مسافرت بمکه گرفت پس‌ازحرکت ازطهران دربین راه مأمورین اورا دستگیروبمراغه بردند وازآنجا بقلعهٔ اردبیل فرستاده نزد نه نفر شاهزادگان در قلعهٔ اردبیل محبوس و توقیف گردید تاسال۱۲٥٤ یعنی قریب بچهارسال این‌شاهزادگان درقلعهٔ اردبیل‌محبوس بودند چند نفر از آنها از قلعه فرار کرده بروسیه پناهنده شدند. (۱) بالجمله

---

(۱) داستان فرار آنها بسیار شنیدنی است رکن‌الدوله علیقلی میرزا در میان شاهزادگان محبوس قلعه اردبیل بسیار زیرك و جسور بود بخیال گذاشت که وسیله‌ومفری پیدا کند بلکه بتواند از قلعه اردبیل فرار کند مکنون خاطر خود را بکسی اظهار نکرد و شاهزادگان را بدور خود جمع کرده گفت درخواست کنیم برای ما محبوسین حمامی درتوی قلعه درست کنند تا از زحمت بیرون رفتن خلاص شویم ما شاهزادگان اگرچه بازداشت شده‌ایم اما شاهزاده هستیم و همیشه در کمال استراحت زندگانی میکردیم و هر یك‌ازمادر شهری حکمران بودیم و در بستر استراحت میغنودیم برای ما بسیار صعب و دشوار است که‌درحمامهای عمومی درمیان مردمان نااهل که بعضی حرفهای نامناسب در حق ما میگویند استحمام کنیم و برای دولت‌نیز اینمطلب‌وهن‌آوراست‌شاهزادگان بالاتفاق‌حرف اورا پسندیده وقبول کردندبه میرزامحمدخان‌امیر نظام‌زنگنه نامه‌ای نوشتند که‌اگرازمال‌خویشتن‌سیصدتومان بما بذل کنی در توی قلعه حمامی بنا میکنیم و از زحمت بیرون رفتن خلاص میشویم وهر یك از شاهزادگان کنار مکتوب را امضاء و مهر نمودند امیر نظام تقاضای آنها را قبول و سیصد تومان‌فرستاد شاهزاده رکن‌الدوله متصدی ساختن حمام شد در آنروزها مهدیقلی میرزا پسر نایب‌السلطنه حکومت اردبیل داشت وحاج علی‌اصغرخواجه سرای وزیر و همه☆



نادرمیرزا قاجار



حاج اعتضاد الممالك

مادر نادرمیرزا از محمد شاه اجازه گرفته با پسرش برای دیدن همسر خود به آذربایجان آمد و نادرمیرزا درتبریز مانده دراثرعشق وعلاقه خود به تحصیل علم

☆کاره‌اوبود هرروز بدان‌قلعه آمده شاهزادگان‌را بازرسی میکردولی ازمقصودرکن‌الدوله در ساختن حمام غافل بود رکن‌الدوله محمد ابراهیم‌خان برادرزن خود را محرمانه بقزوین فرستاد و برای حفر جای حمام و چاه آن دو نفر مقنی آورد مشغول کندن جای حمام‌شدند محرمانه بآن‌دو نفراجرت گزافی وعده دادو گفت‌ازجای حمام یك نقب بـه بیرون قلعه بزنند بطوریکه از میان خندق‌کنار قلعه سربرآورد و خندقی که در کنار قلعه بود همیشه پر از آب بود لیکن تصادفا در آنسال که خشکسالی شده بود خندق خشك بود بالجمله مقنیان مشغول‌کار شده نقب را در چندین روزتمام کردندو خاکهای آنرا در توی قلعه باخاك‌جای حمام بیك جا انباشتند ویك سرنقب را از بیرون قلعه توی خندق برآورده بروی آن‌سنگی نهاده با خس و خاشاك پنهان کردند رکن‌الدوله بعد از اتمام نقب محمد ابراهیم خانرا بیرون فرستاد تا ده رأس اسب تندروخریده و در قریه کلخوران نزدیك اردبیل نگاهدارد و چنین وانمود کند که اسبها را برای فربه شدن در چمنزار کلخوران پرورش میدهد که در قزوین‌بفروشد و سودی ببرد حاج‌علی اصغر خواجه وزیر مهدیقلی میرزا از اندیشهٔ‌فرار محبوسین ظنین شده به قلعه آمده آنها را با اندرز‌پندووعده‌ووعیدآگاه ساخت آنها تماماً در پاسخ سوگند یاد نموده واطمینان خاطردادند وگفتند چگونه میتوان ازین قلعه‌محکم و سد سدید بیرون شد خواجه مطمئن شده پی‌کار خود رفت رکن‌الدوله خواست عقیده سایر شاهزادگان را بفهمد که آنها نیز حاضر بفرار هستند یا نه شاهزادگان را جمع کرده گفت تاچند در این محبس تنك و تاریك بسرخواهیم برد گفتند چاره چیست گفت آنچه من میگویم اگر بپذیرید خلاص میشویم گفتند آن چیست گفت ما شاهزادگان رزمها کرده وجنگها دیده‌ایم هریك شمشیری بدست آورده به نگهبانان و قراولان حمله کرده همه را از دم تیغ بگذرانیم و از قلعه بدر شویم . مقصودش این بودکه از عقیدهٔ آنها در بارهٔ فرار مطلع شود آنها تماماً این پیشنهاد را ردکرده و گفتند محال است چگونه میتوانیم‌بدین جماعت غلبه کنیم ما ده تن هستیم آنها چندین صد نفر هستند در این راه ما تلف میشویم رکن‌الدوله گفت کسی که از جان نگذرد فتح و ظفر نمی‌یابد دیگر باآنها سخن نگفت وشاهزادگان متفرق شدند شب هنگام شش‌ساعت ازشب‌یکشنبه ۲۶ ربیع الثانی گذشته سال ۱۲۵٤ رکن الدوله با ظل سلطان و امام ویردی میرزا کشیکچی‌باشی هرسه تن محرمانه بر سر نقب آمده وازقلعه بیرون شدند قبلا به محمد ابراهیمخان پیغام داده بودکه درساعت معین اسبهارا با یك‌نفر راهنما دردم خندق حاضر کند موقع خارج شدن ازنقب زن رکن‌الدوله‌آمده وزاری کردکه شما فرارمیکنید ☆

و ذوق سرشاری که به ادبیات فارسی و عربی داشت در اندك زمانی از استادان و دانشمندان آنعصر ملا محمدعلی فدوی و آقا میرزا احمد مجتهد و فرزندان وی میرزا لطفعلی امام‌جمعه ومیرزا جعفر و ملا محمود طسوجی علوم ادبی فارسی و عربی را تحصیل وتکمیل نمود و دراین ضمن مشغول جمع‌آوری کتب گردید و خود در تاریخ تبریز چنین مینویسد (هنر این بود که بدان روزگار کتب

☆ فردا آمده نصراله میرزا پسرم را میکشند رکن‌الدوله گفت آنرا هم می‌بریم با زن خود وداع کرده پسر خود را برداشت واز سوراخ نقب بیرون شدند ظل‌سلطان از هول وهیبت وحشت زده شده مدهوش بود و نمی‌توانست از سوراخ نقب بیرون شود بامر رکن‌الدوله ریسمانی بکمر او بسته بیرون کشیدند هر چهار تن باچند نفر نوکران به اسب سوار شده مثل برق بطرف مرز روسیه حرکت‌کردند ظل‌سلطان نمی‌توانست روی اسب بنشیند یك‌نفر نوکر عقب وی سوار شده اورا ازکمر گرفت و همین‌طور در تاریکی شب بهمراهی راهنما تا سحرگاهان تاختند وبمرز روسیه نزدیك شدند ودوساعت از روزگذشته به‌قراولخانه سرحد روسیه رسیدند قراولان روسی آنهارا بازداشت نموده به‌کاپیتان خود اسامی آنهارااطلاع داد ازقضاکاپیتان ملسوف نام داشت‌که نایب‌گریبایدوف که درشورش طهران درسال ۱۲۴۳ مقتول شده بود ملسوف درآن قضیه در تهران درقونسولخانه بود بسعی وحمایت علی‌میرزا ظل‌سلطان از خطرمرك نجات یافته بود در مقابل این خوبی و جوانمردی‌که ظل سلطان در حق او کرده بود پناهندگان را قبول نموده وراه دادکه بخاك روسیه بروند وهمواره‌ازآنها طرفداری‌کرده واسباب‌استراحت آنهارا فراهم می‌نمود . ازآنطرف چون روزشد نگهبانان به‌قلعه‌آمده ازفراریان‌مطلع شدند درحال به‌حاج علی‌اصغر خواجه خبردادند او باعجله به قلعه‌آمده از قضایا مطلع شد بیچاره زن رکن‌الدوله‌را عتاب وخطاب‌کرده با چوب بسر وصورت او میزد او نیز سوراخ نقب را نشان داد وگفت‌که ازآنجا فرارکردند ما چه‌تقصیر داریم حاج علی‌اصغر خواجه با چند سواره چاپاری خودرا بسرحد روسیه رسانیده ودرقراولخانه باشاهزادگان فراری ملاقات نمود وخواست باحیله وتزویر واصرار والحاح ووعده ووعید بهر نحو است آنهارا برگرداند ایشان بریش او خندیده ومسخره‌کردند و از پیش خود راندند خواجهٔ نامبرده خائباً و خاسرا به‌اردبیل مراجعت‌کرده بقیه شاهزادگان محبوس‌را به کنده وزنجیرکشیده وبرتعداد نگهبانان افزودند تا مواظبت ومراقبت‌کامل نمایندکه این قضیه تکرار نشود .

ادبی بسی نایاب و گرانبها بود چه صنعت بی‌نظیر چاپ هنوز بایران کامل نبود
یك دو کارخانه این کار را بود که بهمان انتشار قرآن کریم و زادالمعاد و کتب
اخبار اقتصار همی کردند من نام قاموس وصحاح‌را شنیده بودم یك جلد کنزاللغهٔ
فرسوده بدست آوردم اگر یك روز نزد من بود یکماه صاحب آن نسخه‌بردی با
اینهمه شوق من بفرا گرفتن ادب چندان بود که اگر میرزا احمد مجتهد با
فرزندان ازبرزن‌سواره گذار کردندی ملازمت رکاب آنان نموده یك‌شعر یا یك
مسئله را استفاده همیکردم امام جمعه رحمه الله علیه ذهن و ذوق من پسندیده
بود روزی با پدرم فرمود این برنا راملکهٔ نیکست حیف باشدوروا نیست که تعلم
بیفایده نماید مؤدب استاد باید که تربیت کند وعلم وادب را باقوانین آن بیاموزد
پدرم عرض کرد هر که را ازطلاب می‌پسندید مزد او را مقرر دارید بیاید . آن
بزرگوار ازمردم‌طسوج مردی‌را که محمود نام داشت مزد اورا هرماه پنج‌تومان
معین کردند این مزدرا در آن روزگار هیچکس بمعلمی ندادی).

نادر میرزا پس‌ازتکمیل تحصیلات خود دربیست‌پنج سالگی عهده‌دار امور
دیوانی‌شده ودرخدمت مظفرالدین‌میرزا ولیعهد ازمقربین گردیده ومأمورتحصیل
مالیات دیوانی شد وچندین سال در این مأموریت بود تا اینکه محمد رحیمخان
نسقچی‌باشی درسال ۱۲۹۸ بحکومت وامارت نظام آذربایجان برقرارشد و نادر
میرزا که متصدی انبار غله ومحصل مالیات دیوانی بود توقیف گردید ودر نتیجه
اثاثیه ودارائی وی تاراج وضبط شد این واقعه وشرح حبس وتوقیف خودرا نادر
میرزا درپشت‌جلد کتاب (تهذیب‌اصلاح‌المنطق) خطی(۱) که در کتابخانهٔ‌اخوی

۱ـ (تهذیب اصلاح المنطق) از جمله کتب خطی قدیمی است که فعلا در کتابخانهٔ
اخوی حاج محمد نخجوانی است ولی سابقاً درتصرف نادرمیرزا بوده چند صفحه از اول
ویك صفحه ازآخراین کتاب نونویس است وتاریخ تحریر ندارد لیکن ازقرائن وجنس کاغذ
وشیوهٔ خط معلوم میشود درقرن‌پنجم یا ششم‌هجری تحریرشده مؤلف(اصلاح‌المنطق) ☆

(حاج محمد آقا نخجوانی) ضمن کتب خطی محفوظ و موجود است بخط خود نوشته وما عین آنرا در اینمقاله بنظر قارئین محترم میرسانیم تا بقلم‌شیوای خود نادر میرزا ازشرح‌حال وتاراج اموال آن شاهزادهٔ دانشمندآگاه باشند .

عین دستخط نادرمیرزا در پشت جلد کتاب (تهذیب اصلاح المنطق)

برخوانندگان‌مسطورومخفی نماناد که‌منم نادر بن بدیع‌الزمان‌میرزاملقب‌بصاحب اختیارقاجار که بیك‌واسطه بفتحعلی‌شاه قاجارمیرسم‌و بسه‌واسطه به نادرشاه افشار و به پنج واسطه به‌سلطان حسین صفوی پدرم سی سال تمام حکمران استرآباد و دشت قبچاق و بیگلربیگی تمام حشم ترکمان بود خداوند عالم چنین‌خواست که پس ازفتحعلی‌شاه درتبریز متوطن‌شوم پس‌ازآنکه ازعمرمن بیست‌پنجسال گذشت متصدی خدمات دیوانی شدم تاکنون که پنجم شهر ذیحجةالحرام ۱۲۹۹ هجری و سال ۱۸۸۲ میلادیست و سال عمرم به پنجاه وهفت رسیده است همه ساله یا بالمشارکه یا بالتبع حاکم ومباشربودم وبیشتر خدمات صعبهٔ دیوانی بـاین‌بنده

☆ ابویوسف یعقوب‌بن اسحاق معروف بابن‌السکیت است و تهذیب کنندهٔ آن شیخ ابوعلی زکریا یحیی‌بن‌علی‌الخطیب‌التبریزی است متوفی درسنه(۵۰۲) ابن‌السکیت‌از اعاظم ادبا وائمهٔ علم لغت ومنطق بوده وندیم متوکل‌عباسی و معلم ومربی معتز و مؤید فرزندان وی بود شیعی‌مذهب واز محبان حضرت علی و اهل بیت نبوت بوده روزی متوکل بوی گفت‌که این دوفرزند مرا دوست‌داری یا حسن حسین پسران حضرت‌علی‌را. ابن‌السکیت درجواب گفت قنبر غلام علی‌را حتی به‌این دوپسرتو ترجیح میدهم متوکل از این سخن برآشفته سخت عصبانی‌شد امرکرد زبانش‌را قطع کردند وتن او را لگدمال نمودند تا جان سپرد این واقعه در سال۲۴۳ بود. آثار زیادی از ابن‌السکیت در صفحهٔ روزگار مانده ومشهورترین‌آنها کتب ذیل‌است ۱ـ اصلاح‌المنطق ۲ـ کتاب الالفاظ ۳ـ کتاب معانی‌الشعرالکبیر ٤ـ کتاب معانی‌الشعرالصغیر ۵ـ کتاب سرقات‌الشعرا ٦ـ کتاب فعل‌وافعل ۷ـ کتاب الحشرات ۸ـ کتاب الاصوات ۹ـ کتاب‌الزیرج ۱۰ـ کتاب الامثال ۱۱ـ کتاب المقصوروالممدود۱۲ـ کتاب‌المذکروالمؤنث۱۳ـ کتاب‌الاجناس ١٤ـ کتاب‌الفرق ۱۵ـ کتاب السرج واللجام ١٦ـ کتاب الوحوش ۱۷ـ کتاب الاجل ۱۸ـ کتاب النوادر ۱۹ـ کتاب الاضداد ۲۰ـ کتاب‌الشجر والنبات ۲۱ـ کتاب القلب و الابدال .

رجوع میشد تا دراوائل سال ئیلان ایل ۱۲۹۸ ازدربار خلافت بعلتی که شرح آن طولانی است محمد رحیمخان نسقچی باشی که چند سالی بود بمدارج اعتبار در حضرت شهریار ترقی کرده بود و بی‌استحقاق بلقب علاءالدوله و وزارت دربار و منصب سر کشیکچی ورتبهٔ قوللر آغاسی باشی وغیره رسیده وبحکومت آذربایجان و امارت نظام برقرار و وارد شد این ضعیف حاکم تبریز و رئیس انبار بار کرده بودم اگرچه لدی‌الورود براین بیچاره معلوم بود که این فظ غلیظ کسی نیست که بتوان با او راه رفت و اورا میشناختم که معتقد بمذهب اسلام نبود وهرگز نماز نمیکرد و روزه نمیگرفت قساوت قلب او مشهور آفاق بود چون آلوده بودم و بعمل مداخله کرده چاره نداشتم که بتوانم ازعمل استعفا نمایم وچون ازسال نه‌ماه گذشته خبث باطن او اول در حق این بیچاره بروز کرد آنچه بر من گذشت بلاتشبیه خاکم بدهن نزدیك واقعهٔ طف بود هرچه دراین مدت بیست هفت سال از نقد وجنس واثاث‌البیت و کتاب واسلحه اندوخته‌بودم بتاراج‌داد وهیچ بمردن من نمانده بود اگر نتیجهٔ پیغمبر آخرالزمان علیه‌السلام حاج میرزاکاظم وکیل(۱)

۱ـ حاج میرزا کاظم وکیل ملقب به (اعتضاد الممالك) فرزند میرزا عبدالوهاب وکیل طباطبائی الشهیر بمیرزا پاشا وکیل‌الرعایا ازجمله دانشمندان و نیکوکاران تبریز بود همیشه در خدمات دولتی درتبریز مصدر کارهای عمده بوده با صداقت و درستکاری وظائف خود را عهده‌دار بودی چندین دفعه منصب بیگلربیگی شهر تبریز بعهدهٔ وی محول بود نادرمیرزا درتاریخ‌تبریز درچندین‌جا از آنمرحوم نامی‌برده ودرتعریف‌وتوصیف این رادمرد چنین‌گوید (اومردیست‌بزرك و بزرك منش از دودمان ستودهٔ آل طباطبا این بزرك مرد حقا که درجهان بی‌نظیراست یزدان کیهان نیکیها ومحاسن درنهاد اونهاده درفضائل وانسانیت آیتی‌است ودرفنون ادب درزبان عرب برهمگنان مزیتی ظاهر دارد و ازبیشتر علوم اسلامی بهره‌مند است در فتوت وجوانمردی اول مردی است نیکدل گوئی خداوند هیچ عیبی در او نیافریده باآنکه جاهی منیع دارد در ملك وجیه است در جای دیگر نوشته شاخ برومند این اصل کریم است من اگر فضایل ذات و کرائم صفات او را برشمارم گویند حق نعمت ودوستی اوگذارده خدای عز وجل داند که سخن برگزافه گفتن نه‌کارمن است مرا بدین‌نامه از کسی چشم داشتی نیست پس‌بنگریم که دراین رادمرد از☆

آذربایجان دست مرا نمیگرفت اگر مخلوق بتواند کسی را زنده کند آن سید طباطبائی مرا زنده کرده‌است (بلی باذن‌الله تعالی زنده کرد امروز شش‌روز است که ملعون نسقچی‌باشی خدانشناس ثانی عمرسعد و خولی و سنان‌درشهر اورومیه

✲ آز ونیاز ونیك وبد چه بودیعت نهاده خلقی وخلقی مطبوع وسخن گفتنی نغز وآوائی نرم دارد خدای‌شناس وپاکدل واز لوث معاصی پاك بافضلی ظاهر ازبیشتر علوم بابهره ودرمترسلات سخت اوستاد چون پدرش بمشهد حسین علیه‌السلام به نیکان پیوست کاراین خاندان شوریده بود پنج برادرمانده بودند همه خرد بناز پرورش یافته مدعی درکمین که شغل پدری بربابد با رنجهای بسیار و خون خوردن بی‌شمار برادران خرد بزیر پر گرفت وچون دایه به‌پرورد ونگذاشت باد سرد برآنها وزد تا بیاری ایزد وهمت‌بلندش همکنان بلندی گرفت اکنون بدین شهر بزرك و درگاه خلافت عظمی شهامت و نبالت مشارالیه باتعظیم است او را سرائی است بنفس بازار همیشه درگشاده است ومرد از صبحگاه تا پاسی ازشب‌گذشته بدانجا نشسته هرجنسی ازمردم بدانجا تردد کنند و بیشتر بزرگان بدانجا روند خوش بنشینند وخوش بگویند و خوش بخورند وبیاشامند باهمه با جبین‌گشاده وچربی ونرمی مصاحبت کند آنجا خانقاهی‌است مردم تبریز را که چنودیگر نباشدو اورا سه مضیف است بدین سرای یکی تابستانی‌که بجنوب و شمال‌گشاده‌است و دو دیگری زمستانی است ازارهٔ هرسه از رخام صاف است بـاگستردنی پاك و هرچه راحت تن و روان را شاید آنجا موجود باشد خادم و سرایدار همواره برای خدمت و پذیرائی مردم بپای ایستاده اورا تالیفی است درانساب آل رسول با شرح بسطی بزرك که تاکنون درعلم انساب کتابی بآن‌کمال تصنیف نشده است افسوس‌که هنوز از سواد به بیاض نبرده خاندان این رادمرد بدین‌شهر بشهامت معروفند) انتهی آنمرحوم‌درسال ۱۲۴۶ قمری درتبریز متولد ودرسنهٔ ۱۳۴۱ درنودوپنجسالگی درتبریز وفات یافته کتابخانه بسیار عالی داشت درسال ۱۳۰۰ قمری کلیله و دمنه را تصحیح نموده بخط میرزاباقر خوشنویس بطبع رسانیده‌که بهترین و خوش‌خط‌ترین کتاب چاپی‌آنعصراست واز جملهٔ آثار آنمرحوم طومار شجرهٔ سلسلهٔ سادات وهابیه آذربایجان‌است‌که در تاریخ ۱۳۱۵ هجری قمری تألیف‌کرده وآن درخانوادهٔ‌آنمرحوم موجود است پسر بزرك وی مرحوم اجلال‌الملك‌است‌که از سردستهٔ آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان تبریز بود ودر چندین دوره از تبریز سمت نمایندگی دارالشورای داشت در سال وفات نموده اکنون پسران او وبرادرزادگان مرحوم اجلال‌الملك درکمال صداقت ودرستکاری در ادارات دولتی مشغول انجام وظیفه هستند .

بدون مرض ظاهری فریادی زده بدرك واصل شد بااینکه هیچ چیز برای من وعیال بیچارهٔ من نگذاشته است صدهزار شکر خداوند را که تیرهائی که در شبهای تاریك برای قتل آن ناکس من و عیال من میانداختیم به‌نشانه خورد این جهنمی دشمن دین ودشمن پادشاه عدالت و آئین است پوشیده نباشد که همیشه طایفه ضاله دوالو دشمن خاندان قویونلو بوده‌اند شاهنشاه جهان بهترین دانایان روی زمین است گذشته از اینکه اجداد این طایفه حضرت ظل‌الله را با حیله وتزویر بقتل رسانیده‌اند در اول جلوس شاهنشاه وچندی در آخر سلطنت پادشاه مغفور محمدشاه حسن‌خان‌سالار پسر اللهیار خان آصف‌الدوله که بنی‌عم‌این دوزخی بود درخراسان رو گردان شد قریب یکهزار مسلمان را در این واقعه‌جان شیرین بباد رفت‌سر بازان مسلم را به‌اشرار ترکمان‌فروخت از خزانهٔ ابوالحسن‌رضا عليه‌السلام هر چه‌طلاو نقره و جواهر بود برد حتی در های طلا و مرصع حضرت را کنده صرف جنك‌باپادشاه کرد تا خداوند بنیاد او را کند این طایفه دشمن هر گزدوست نمیشوند نمیدانم خداوند تا چه پایه بشاهنشاه قوت قلب و مروت مرحمت فرموده است از جملهٔ اموال این بیچاره که تاراج کردند دویست مجلد کتاب ممتاز بود که نسخهٔ آن آن وجود نداشت‌چون این نسخه‌بدخطوفهم آن مشکل بود(تهذیب‌اصلاح‌المنطق) (۱) باقی ماندالحمدالله امروز که عصر سه‌شنبه هشتم صفرالخیریکهزاروسیصدودو هجری است باینورق اتفاق مطالعه افتاد از فضل خداوند متعال و یاری ائمه‌هدی سلام‌الله علیهم شاهنشاه‌زاده جوان‌بخت وارث تاج‌وتخت مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت ایران را نظر مرحمت باینغلام پیرافتاد اول بمنصب ولقب ندیم باشی گری سرافراز شدم پس بمخاطبت در سلام عام مفتخر گردیدم پس بتاریخ بیست وهفتم

۱ـ نام این کتاب درپشت صفحهٔ اول بدین عبارت مسطور است (هذا کتاب تهذیب اصلاح المنطق المنسوب لابی یوسف یعقوب ابن اسحاق السکیت تهذیب شیخ ابی ذکریا. یحیی بن علی الخطیب التبریزی نفع الله به آمین) .

رمضان‌المبارك سنهٔ ۱۳۰۱ هجری ناظم شهر و داروغهٔ بازار شدم و دویست تومان علاوه بر مقرری گردید خدای بزرك بر عمر و حشمت و جلال این سایهٔسایهٔخود بیفزاید حرره نادر)در حاشیه این صفحه چند سطری نیز که محتمل است خط حاج میرزاکاظم وکیل الرعایا (اعتضادالسلطنه) باشد مسطور است و تاریخ‌فوت مرحوم نادر میرزا را نوشته بدین گونه است.

(شاهزاده نادرمیرزا نویسندهٔ این صفحه که ازجملهٔ منتخبات روزگار بود روز چهارشنبه دهم صفر المظفر سنهٔ یکهزار و سیصد وسه هجری بعد از ظهر در دارالسلطنهٔ تبریز برحمت ایزدی پیوست

تو رفتی و خیالت ماند دردل چنان کز کاروان آتش بمنزل

واین‌جملات نیزبخط نادرمیرزا درپشت صفحهٔ اول مسطوراست «من اعزمتملکاتی واغلی نشبی و بضاعتی وانا لفقیر تراب اقدام الادبا نادر قاجار» ایضاً این چند سطر بخط آنمرحوم مسطور است «هرچه دربین السطور وحواشی این کتاب (۱) بخط خفی ترجمه مانند نوشته شده بلغت طبری است نادر» ایضاً «آن طبری که ترجمه های کوتاه نوشته مردی ادیب نکته‌دان بوده‌چه بزبان‌طبرستان نکته‌های باریك است که‌ترجمه بزبان تازی راسزاوار است وبزبانهای دیگر نیست آنمرد این نسخه را من‌البدوالی الختم مطالعه کرده است شهر رمضان۱۲۹۶ نادر»)

(تألیفات نادرمیرزا)

بهترین تألیف واثر آنمرحوم تاریخ تبریز است که در سال ۱۳۲۳ قمری بقصد چاپ سنگی نوشته شده یك ثلث آن چاپ شده دو ثلث بعلتی که معلوم‌نیست مدت قریب چهل سال متروك و مسکوت مانده بود در سال ۱۳۲٤ شمسی مطابق

۱ـ مقصود کتاب تهذیب اصلاح المنطق است.

۱۳۶۵ قمری یا کمی قبل از آن بسرمایهٔ کتابخانهٔ اقبال درمطبعهٔ سنگی طهران چاپ شده متأسفانه بسیار بد خط و غلط چاپ شده اغلب مطالب ناقص و ناخوانا است ودرچندین‌جا قسمت تاریخ وقایع سفید است مثلا در سال یکهزار و دویست نوشته بعد از آن که چند سال است سفید مانده یك نسخه بسیار صحیح و مکمل اخیرا بدست آمده که بهمت بعضی‌از دانشمندان محتمل‌است عنقریب بشکل‌زیبائی بچاپ برسد نادر میرزا این تاریخ را در اواخر عمرخود نوشته تمام مشاهدات و مسموعات خودرا درجغرافیا و تاریخ تبریز بقلم آورده آنرا بفارسی خالص و بسبك مورخین قدیم مخصوصاً بسبك بیهقی نوشته است تاریخ امرا وحکام طایفهٔ دنبلی راکه در تبریز و سایرشهرهای آذربایجان حکومت کرده‌اند مفصلا بقلم آورده همچنین تاریخ سلاطین و امراء قره قویونلوو آق‌قویونلو را بطور تفصیل ثبت نموده‌است تاریخ قاجاریه‌را با شرح وبسط زیاد نوشته علما ورجال وشعرای تبریز را تماماً ثبت نموده مخصوصاً آثار قدیمه و بناهای‌معتبر ومساجد وجوامع تبریز را با تاریخ تأسیس و نام بانی‌آنها ذکر نموده قنوات تبریز را اسماً باسم بقلم آورده مخصوصاً صورت چندین فقره‌فرامین ومناشیر ازسلاطین گذشته دراین کتاب ثبت نموده که جنبهٔ تاریخی دارد درآخر کتاب غائلهٔ خروج وطغیان شیخ عبیدالله کرد‌را بطور تفصیل ذکرنموده وماده تاریخ این قضیه‌را (طاغیان‌اکراد) ۱۲۹۷ گفته است ایضاً درآخر کتاب داستان حفر کانال (سوئز) راکه درتاریخ ۱۲۸۶ قمری مطابق ۱۸۸۹ میلادی افتتاح شد و دریای احمر بدریای مدیترانه متصل گردید وازتمام ممالك اروپا وآسیا و افریقا نمایندگان و سلاطین دعوت شده‌در آن افتتاح‌حاضرو ناظربودندبشرح وتفصیل نگاشته است و ماده تاریخ این افتتاح را چنین گفته‌است لمؤلفه (دو دریا باهم اتصال‌یافت) ۱۲۸۶ نگارندهٔ مقاله نیز این مادهٔ تاریخ را درافتتاح کانال‌سوئز ازآیهٔ شریفه استخراج کرده‌ام که مناسب حال است (قوله مرج البحرین یلتقیان) ۱۲۸۶ اگرچه داستان

افتتاح و تاریخ حفر کانال سوئز بسیار شنیدنی ودانستنی است لیکن بچه مناسبت در تاریخ تبریز ثبت نموده معلوم نشد نادرمیرزا غیرازتاریخ تبریز کتابها وتألیفات دیگری نیز دارد که از آنجمله کتاب طباخی و کتابی در علم نجوم و کتابی در امثال عرب است که نسخهٔ آنها در دست نیست ولی بعضی ازمورخین نام آنها را ذکر کرده‌اند در کتاب (الماثر والاثار) صفحهٔ (۱۹۷) در فصل علما و نویسندگان در حق وی چنین نوشته (که فاضلی کامل بوده شاهد واحد این دعوی کتابی‌است که درانواع اطعمه والوان اغذیهٔایرانی و کیفیت طبخ وترکیب وترتیب هریك ازآشها وخورشها وهرگونه پختنیهای مردم این مملکت ازاهالی حضاره و ایلات رحاله فراهم نموده وبفارسی خالص برنگاشته و زمینهٔ مطلب را از روی فرزانگی رمانی قرار داده وعبارات را بآیات و امثال و نوادر و اخبار واشعار برآراسته خدایش ازطعامهای بهشت بخوراند که بکاری بکر برخورده و رنجی معتد به‌برده) میرزا محمد علی خان تربیت نیز دردانشمندان آذربایجان چندین کتاب ازآنمرحوم روایت کرده پس از شرح حال او مینویسد که مرحوم نادر میرزا غیر از کتاب طباخی مجموعهٔ نفیسی بعنوان (نوادر نادری) در امثال عرب و کتابی در لغات تشریح اعضای انسانی بعربی و کتابی دیگر بفارسی خالص درتاریخ تبریز نوشته کلیهٔ تألیفات آن شاهزاده در نزد اولاد وی می‌باشد و نسخهٔ لغات تشریح انسانی نزد نگارنده یعنی (مرحوم تربیت) موجود است .

نادر میرزا در شعرگوئی و چکامه سرائی نیز استاد بوده وطبع وقادی داشت . قصیده‌ای بسبك رودکی در مدح ناصرالدین شاه و مظفرالدین میرزا ولیعهد و مذیل بمدح حاجی میرزا کاظم وکیل اعتضاد السلطنه سروده که پنجاه و دو بیت بوده و در تاریخ تبریز مسطور است سه بیت از مطلع آن

نوشته میشود :

مرا بروز جوانی لبان خندان بود زبان من بدهان همچو تیغ بران بود
بگاه آنکه سخن گفتمی به انجمنی مگر مرا بدهان درهزار دستان بود
بشعر تازی چونان سوار بودم من توراست گفتی کعب و جریر و حسان بود

بقیهٔ قصیده بتاریخ تبریز رجوع شود .

۴۰

فرمانی از شاه اسمعیل صفوی

این فرمان که بنظر قارئین محترم میرسد قریب چهارصد و هشتاد سال از تاریخ تحریر آن میگذرد و از طرف شاه اسمعیل ابن سلطان حیدر ابن شیخ جنید سر سلسلهٔ سلاطین صفوی نوشته شده و از حیث خط و ربط آن زمان قابل ملاحظه بوده و بدیدنش میارزد در این شماره گراور آنرا از نظر قارئین محترم میگذرانیم . مضمون فرمان علیحده در آخر مقاله نوشته میشود دوسه کلمهٔ آن ناخوانا و درست مفهوم نشد و آنرا به ذوق سلیم خوانندگان محترم وامیگذاریم که حل نمایند این فرمان برای معافیت از مالیات و بدهی دیوانی چند نفر از سادات قریهٔ (کوره‌خیر) از محال دیزمار (۱) واقع در آذربایجان صادر شده است و عبارات آن بسیار منشیانه و استادانه نوشته شده.

حسب نسب شاه اسمعیل و اوصاف وی

اغلب مورخین نوشته‌اند حسب نسب سلاطین صفویه به امام موسی کاظم سلام‌الله علیه میرسد ولی بنابنوشته مرحوم دهخدا در لغت‌نامه و مرحوم کسروی دلایل قانع کننده برای اثبات این ادعا در دست نیست شاه اسمعیل سر سلسلهٔ سلاطین صفوی درسال ۸۹۲ قمری از دختر اوزون حسن آق‌قویونلو تولد یافته و (طلوع نیر شاه اسمعیل) ۸۹۲

۱ـ دیزمار خاوری نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش ورزقان شهرستان اهر است و این دهکده کوره‌خیر که از کثرت استعمال اهالی کلیین میگویند درهمین شهرستان است نزدیك اهر .

تاریخ تولد آن پادشاه است درسیزده سالگی ارادهٔ جهانگشائی کرده وا کثر بلاد
آذربایجان وخراسان‌وعراق‌وفارس‌را تحت تصرف خود درآورده بسیار مردشجاع
جسور ودلیربود هوش سرشار و نظر بلندی داشت که در آن‌سن کمتر اتفاق‌میافتد
درجنگها ومصافها اغلب فتح‌وظفر نصیب وی میشد تاریخ جنگها وفتوحات وی در
کتب تواریخ‌مفصلا مسطوراست‌دراینمقاله شمه‌ای ازشجاعت‌ودلیری اورامینگاریم
شجاعت ورشادت وقوت‌بازوی‌اووارادهٔ‌خلل ناپذیر وی‌مثل وماننـدی‌نداشت‌چنانچه
دراثر رشادت وجلادت خود تمام بیگانگان ومتجاوزین را ازمملکت بیرون کرد
وتوسعهٔ مملکت ایرانرا ازکنار رودجیحون تاعراق عرب امتداد داده وسرحدات
ایرانرا به‌ثغور دولت ساسانیان‌رسانید متأسفانه‌عمرش وفانکرد والاممملکت‌ایرانرا
بیشتر توسعه میداد ایرانیان هرقدر بوجود شاه اسمعیل وشاه عباس‌صفوی مباهات
کنند سزاوار است درحقیقت این خاندان جلیل حق بزرگی در گردن ایرانیان
دارند زیرا علاوه بردفع دشمنان خارجی واسترداد اراضی مغصوبه ازبیگانگان‌در
عمران وآبادی مملکت‌وترویج صنایع‌وتشویق تجارت نیزسعی بلیغ وجدیت‌وافر
داشتند وسلطنت را بامذهب تشیع‌پیشرفت داده استقلال مملکت را بدست آوردند
آثار بسیار گرانبها وصنایع بیشمار زیبا ازدوران صفویه موجود است شهراصفهان
پر از یادگارها و صنایع مستظرفه آن سلسله است عمارت چهلستون ومسجدشاه و
مسجد شیخ‌لطف‌الله وپل خواجو نمونهٔ بارزی ازصنایع‌ظریفه ومعماریهای آن‌دوره
است قبل ازدوران صفویان ایران مطمح نظروتاخت وتاز بعضی ازملل همسایه‌بود
وحال ایران‌وایرانیان درنهایت پریشانی وهرج ومرج بود بعدازتاخت‌تازمغولان
وتیموریان‌هنوزنفس‌راحت‌نکشیده‌بود که‌قره‌قویونلوها وآق‌قویونلوها و اوزبك‌ها
درهر گوشهٔ ازمملکت بنای تاخت وتاز گذاشته ومشغول تقسیم وتجزیهٔ مملکت
ایران بودند و هر کس در گوشه‌ای دعوی سلطنت و حکمرانی میکرد اوزبك ها
چندین دفعه بشهرهای خراسان حمله کرده بنای‌قتل وغارت گذاشتند در اثرحسن

تدبیر وفتوحات شجاعانه ومظفرانه شاه اسمعیل تمام این‌طاغیانرا مقهور ومغلوب نموده ومملکت ایران را ازتاخت وتاز آنها خلاص کرد واستقلال ایرانرا بدست آورد پس‌از جنگها وفتوحات پی‌درپی بصوب تبریز توجه نموده بمجرد ورود به تبریز به تخت سلطنت نشست وتبریزرا پایتخت خود قرار داده سکه وخطبه‌بنام آن پادشاه خوانده شد .

برآمد شه کامران بر سریر — چو بر آسمان آفتاب منیر
زر ازسکه‌اش‌زیب وزینت گرفت — زنامش درم ارج وقیمت گرفت
ببالای منبر خطیب زمـان — زنامش سرافراخت برآسمان

میرزا اسمعیل‌خان دبیرتخلص تاریخ‌جلوس آن پادشاه را چنین گفته

شه آفاق چوگشت اسماعیل — آن مؤید شه دیندار سعید
زد رقم از پی تـاریخ دبیر — (مذهب حقهٔ آباء گزید)

۹۰۶

بعضی از نکته سنجان ماوراءالنهر نیز که مخالف سلطنت شاه‌اسمعیل بودند اینجمله را از راه طعن نوشته بشاه اسمعیل فرستادند که مادهٔ تاریخ جلوس تو (مذهب ناحق) بود و دلیل بربطلان سلطنت تست شاه اسمعیل که خود شاعر و نکته‌سنج بود درجواب آنها نوشت که شما ازغایت بی‌سوادی جملهٔعربی‌را فارسی میخوانید (مذهبنا حق) باید خواند که دلیل برحقانیت ماست مولانا شهیدمجتهد از علمای شیعهٔ ماوراءالنهر اینجمله را بنظم آورده

ملك خراسان گرفت پادشه دین‌پناه — تاهمه ملك جهان در ته رونق بود
عقل مورخ صفات گفت ببانگ بلند — جامع تاریخ او (مذهبناحق) بود

۹۰۶

شاه اسمعیل میل مفرط بشکارداشت واغلب حیوانات وحشی‌را شکار میکرد وبه‌تنهائی شیر نررا ازپای‌درمیآورد اعلان کرده بود هر کس شیری‌را سراغ‌دهد

يك اسب با زين ويراق جايزه خواهد گرفت واگر پلنگی‌را سراغ دهد يك‌اسب بی‌زين باو داده خواهد شد در سفر بغداد باو گفتند که چندين شير نر درنده در بيشه کنام گرفته‌اند واسباب وحشت ساکنين ومجاورين آنمحل شده‌است شاه‌عزم کرد ومنفرداً بشکار آنها رفت وبا تيرو کمان که در انداختن آن مهارت کامل داشت شيرانرا ازپای در آورد .

با اينهمه رشادت متأسفانه عمرش کوتاه ودرعين جوانی بسر آمد ودرسال ۹۳۰ قمری درسن ۳۸ سالگی پس‌از ۲٤ سال سلطنت وفتوحات پی‌درپی درسراب دارفانی را وداع کرد جنازهٔ اورا به‌اردبيل‌برده درجوار قبر پدرش بخاك‌سپردند صندوق مزار وی از خاتم بسيار زيبا و گرانبها ساخته شده و از صنايع مستظرفه آنزمان است وهميشه با روپوشی ذيقيمت آن صندوق مستوراست بعضی‌ازشعرای وقت درتاريخ وفات وی اين اشعار وماده تاريخها را گفته‌اند

شاه گردون پناه اسمعيل — آنکه چون مهر درنقاب شده
ازجهان‌رفت و(ظل)شدش‌تاريخ — سايه تاريخ آفتاب شده

۹۳۰

ايضاً

شاهی که چوخورشيدجهان گشت‌مبين — بزدود غبار ظلم از روی زمين
تاريخ وفات آنشه شير کمين — از خسرودين‌طلب که شد (خسرودين)

۹۳۰

ايضاً

شاه عجم وارث اورنگ جم — يافت‌چوازملك‌جهان انقطاع
گفت قضا از پی تاريخ او — (شاه‌جهان کردجهانراوداع)

۹۳۰

ایضاً (طاب مضجعه)

۹۳۰

شاه اسمعیل علاوه برمزایای شجاعت وجهانگیری ازشعر وشاهری نیز بهره‌مند بوده و صاحب سیف وقلم بود وازسخنوران قرن دهم هجری بشمار است تخلص او خطایی است و گاهی بنام تخلص میکرد اشعار مفصلی بزبان ترکی دارد و گاهی شعر فارسی نیزمیگفت دیوان مرتب دارد که نسخه‌ای از آن باخط نستعلیق بسیار زیبا درتصرف نگارنده موجود است چندین مثنوی بعناوین ده نامه ونصیحت نامه ومناقب الاسرار وبهجة الاحرار از آن پادشاه درتواریخ مسطور است اشعار فارسی وی بسیار کم است این چند شعر ازاشعار فارسی وی نوشته میشود .

چنان خوبست ماه عارض و چاه زنخدانش — که یوسف مبتلا گشته است و اسمعیل قربانش

دل گشتهٔ آن موی که برروی توافتد — جان گشتهٔ آن چین که برابروی توافتد

بیخوابم از آن خواب که درچشم تو بینم — بیتابم از آن تاب که بر موی توافتد

بیستون نالهٔ زارم چو شنید از جا شد — کرد فریاد که فرهاد دیگر پیداشد

قاسمی (۱) شاعرفتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم به شهنامه بنظم آورده کتاب مزبور خطی است وشاید چاپ هم‌شده ولی من ندیده‌ام نسخهٔ آن چه‌چاپی و

۱ـ درفهرست کتب فارسی (ریو) صفحهٔ ٦٦١ـ٦٦٠ مسطور است که میرزاقاسم متخلص به قاسمی درشهر گناباد از شهرهای خراسان ازخانوادهٔ اصیلی پابعرصهٔ وجود نهاده وکلانتری اینشهر موروثی این خانواده بود وقاسمی مدتی به سرکلانتری این شهر منصوب بود بعداً این منصب را به برادر خود میرزا ابوالفتح واگذار نموده وگوشه نشینی اختیار کرد واوقات فراغت خود را بشعر وشاعری صرف نمود چهار منظومه ازوی ذکر نموده ۱ـ شاهنامه یاتاریخ منظومه شاه اسمعیل ۲ـ لیلی مجنون ۳ـ کارنامه دروصف چوگان بازی شاه اسمعیل ٤ـ خسروشیرین که بنام سام میرزا پسر شاه اسمعیل گفته ازوفات قاسمی اطلاع صحیحی دردست نیست ازکتاب هفت اقلیم روایت کرده که شاید اواخر عمرخودرا درمرقد علی بن موسی الرضا درمشهد گذرانیده .

چه‌خطی بسیار کمیاب است یك نسخهٔ خطی از آن کتاب در کتابخانهٔ اخوی حاج محمدآقا نخجوانی موجوداست بعد ازتوحید باریتعالی و نعت‌حضرت‌رسول‌اکرم صلعم ومدح امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تاریخ جنگها و فتوحات شاه اسمعیل را بطرز بسیار شیوائی بنظم آورده واول کتاب اینست شهنامهٔ قاسمی

خداوند بیچون خدائی تراست — براقلیم جان پادشاهی تراست
تعالی الله ای از تو بود همه — وجود تو اصل وجـود همه
مبرا از این و از آن دانمت — ندانم چه‌ای تا چنان دانمت
بصر پی بسر جمالت نه‌برد — خرد ره بکنه کمالت نه‌برد

در نعت حضرت رسول اکرم صلعم

گهرریز ای کلك سحر آزمای — ز نعت محمد رسول خدای
سپهر وفا بحر احسان و علم — جهان کرم کوه انصاف و حلم
محمد که رشح بقا جام اوست — جهان روشن از پرتو نام اوست

در مدح حضرت علی علیه السلام

بیا قاسمی ساحری ساز کن — در گنج اندیشه را باز کن
قلم را چنان در سخن کن علم — که احسنت خیزد زلوح وقلم
جهان پر کن از گوهر شاهوار — بمدح علی شاه دلدل سوار

درمدح شاه اسمعیل صفوی گوید

تعالی الله ای کلك دریا نشان — که دریا نشانی و گوهرفشان
گهر ریز کن دامن روزگار — بـمدح شهنشاه عـالم مـدار
شهی کاسمان پایهٔ تخت اوست — مدار فلك تابع بخت اوست
چو اویی بمردانگی و یلی — نبود و نباشد بغیر از علی
بود آفتـاب سپهر کمـال — الهی کمـالش نه بیند زوال

در وصف جنگهای شاه اسمعیل

غبار آنچنان در هوا شد حجاب | که ره بست بردعوی مستجاب
یلان غرق آهن زسر تا بپای | چوصورت که گیرد درآیینه جای
نهان در زره مهوشان زمـان | چو در حلقهٔ دیده هـا مردمان
یلان از تبرزین فتاده نگون | چو از تیشهٔ کوهکن بیستون
فرو مانده اسبان زجولان همه | چو اسبان شطرنج بی‌جان همه

در آخر کتاب چنین گوید و تاریخ تحریر آن ۹۸۰ میباشد

بیا قـاسمی گفتگو تا بچند | دهانت چو کلك از حکایت به‌بند
سخن گرچه‌سنجیده‌چون گوهراست | ولیکن خموشی از آن‌بهتر است
کند چون زبان کوتهی شمع را | دهـد روشنی بیشتر جـمع را
مکن درسخن بیش ازاین اهتمام | سخن برهمین ختم کن والسلام

مضمون فرمان ازین قرار است :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحکم‌لله ابوالمظفر شاه‌اسمعیل بهادرالصفوی‌سوز مین امرا وحکام وداروغگان وعمال‌ومباشران‌امور اشغال‌دیوانی ومتصدیان‌مهمات سلطانی ولایت دیزمار بدانند که چون بمقتضی کلام دررانتظام قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی تقویت وتمشیت سادات‌عظام برذمهٔ‌همت سلاطین معدلت شعار وخواقین گردون‌اقتدار ازقبیل‌واجبات ومتحتمات‌است دراین‌اوقات‌فرخنده ساعات عنایت بی‌غایهٔ پادشاهانه‌وشفقت ومرحمت‌خسروانه شامل‌احوال‌وکافل‌آمال سادات عظام کرام‌ذوی‌الاحترام(کوره‌خیر) وهم اخلاف‌السادات والنقباءِالعظام فی الانام‌زبدتی‌احفادالنبی علیه‌السلام سیدضیاءِالدین‌رضا وسیدمحمد وسیدجعفر وسید عامر وبرادران فرموده مالوجهات وحقوق‌دیوانی‌ایشانرا دانسته ودربسته‌معاف و مسلم وجزو ترخان(۱)ومرفوع‌القلم فرمودیم وارزانی داشته‌باید که حسب‌الحکم

۱ـ ترخان بروزن مرجان شخصی که پادشاهان قلم تکلیف ازآن بردارند وهر تقصیری و گناهی که کند مؤاخذه نکنند .

مقرر دانسته مطلقاً بعلت مالوجهات واخراجات وخارجیات وعوارضات حکمی و وغیرحکمی ازعلفه‌وعلوفه وقتلغا والاغ(۱) والام(۲) وبیکاروشکاروطرح ودستانداز وعیدی ونوروزی واساره‌پیشکش وسامدی(۳) وچریك و ده‌نیم وملکانه ومحصلانه وصدچهارورسم‌الصداره ورسم‌الوزاره‌وحق‌السعی‌عمال‌ورسوم‌داروغگی‌ورسم‌التحریر والمسافه ورسم‌الاستیفا واخراجات قلاع و طوایل وصدیك و صد دو وسایرتکالیف دیوانی ومطالبات سلطانی وآنچه اطلاق مالوخارج برآن‌توان کرد بهراسم ورسم که باشد مزاحم نشوند وتعرض نرسانند وبقلیل و کثیر طمع وتوقع ننمایند واز شایبهٔ تغییر وتبدیل مصون ومحروس شمرند و بدستور سابق وقانون‌استمرارمعاف ومسلم دانسته حوالتی‌نگنند ومطالبتی ننمایند واعزازواحترام مشارالیهم ازلوازم شمرند وشکر وشکایت ایشانرا مؤثر دانند وازمقتضی‌فرمان‌همایون تخلف‌نورزند وبدین‌عملی روند وهرساله دراین‌ابواب نشان وپروانچهٔ‌مجدد طلب‌ندارند وچون وچون بتوقیع رفیع‌منیع مطاع‌عالممطیع شرف‌اعلی مزین‌وموشح وموضح ومحلی گردد اعتماد نمایند کتب بالامرالعالی اعلاه‌الله تعالی وخلد نفاذه ولازال مطاعاً متبعاً فی‌خامس‌عشرین جمادی‌الثانیه سنه سبع و تسعمائه

مضمون سکه‌های شاه اسمعیل صفوی :

السلطان‌العادل الکامل‌الهادی‌الوالی‌ابوالمظفرشاه‌اسمعیل بهادرخان‌الصفوی خلدالله تعالی ملکه وسلطانه   در طرف دیگر

لااله‌الاالله محمدرسول‌الله علی‌ولی‌الله ۹۱۶ ودر اطراف آن اسامی چهارده معصوم ضرب شده .

۱ـ الاغ بضم اول قاصد و پیك راگویند برهان‌قاطع

۲ـ الام بر وزن‌غلام پیغام ونوشته راگویند برهان قاطع

۳ـ سامدی یا سامری شاید سامه باشد بروزن نامه عهد پیمان وسوگند باشد و قرض و وامرا نیز گویند برهان قاطع

بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه اول از فرمان شاه اسماعیل صفوی

صفحه دوم از فرمان شاه اسماعیل صفوی

صفحه سوم از فرمان شاه اسماعیل صفوی

صفحه آخر از فرمان شاه اسماعیل صفوی



از روی تصویری که استاد نقاش در حال حیات
شاه اسماعیل اول صفوی کشیده عکسبرداری شده

از خوانندگان محترم خواهشمنداست قبل از مطالعه اغلاط چاپی زیر را در متن کتاب اصلاح فرمایند .

صفحه	سطر	نادرست	درست
۵	۱۰	العظم	المعظم
٦	۲۰	این تربیت	این مطلب تربیت
۱٦	۱۹	خورئق	خورنق
۴۰	۱۸	کرد	گردد
۴۹	۱۸	تغریر	تعزیز
۵۰	۹	تغریر	تعزیز
۵۷	۵	هدیة	هدیه
۵۷	۱۴	منظور بیع	منظور نه بیع
۵۷	۱٦	پرگاه	پرکاه
٦۰	۱٦و۱۷و۲۰	سنکلاح	سنکلا
٦۱	۹	سنکلاح	سنکلاخ
۷۴	٦	دارالسطنة	دارالسلطنه
۷۸	۱۹	مؤید	مؤیدا
۹۰	۱۴	ایچنین	اینچنین
۹۱	۱۴	مؤیدالهوله	مؤیدالدوله
۹۹	۸	کریم	کرم
۱۰۲	۱۴	زبدتاریخ	زتاریخ
۱۲۳	۲۱	قپچان	قبچاق
۱۴۹	۵	نقارة	نقاوه
۱۷۰	۱٦	بود	بوی
۱۷۱	۱٦	عریب	غریب
۱۷٦	۱٦	ضیعف	ضعیف
۱۸۱	۱۸	تولد	تولدم
۱۸۵	۴	مسهتی	مهستی
۱۸۷	۱۰	شد	شه
۱۸۸	۱۰	شاطر	شاعر
۲۰۰	۵	قندرها	قندهار
۲۰٦	۱۳	تعمیر	تعمیرش
۲۰۸	۱۰	جان	جانی
۲۱۰	۱۵	نعماهه	نعمائه
۲۱۵	۴	تابعرصة	پابعرصة
۲۱٦	۱	دایوانش	دیوانش
۲۱٦	۳	فربیت	تربیت
۲۱٦	۱۴	موحوم	مرحوم
۲۱۹	۱۵	کاسمان	که آسمان
۲۱۹	۱۸	پایمال	پابمال
۱۹	۲۲	جان	جن
۲۲۰	۴	گشت	گفت
۲۲۱	۱۲	پاید	یابد
۲۲٦	۳	تمکن	تمکین

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۲٦	۲۳	متوفیان	مستوفیان
۲۲٦	آخر	(قصرخراب)	(قصرخراب) ۱۱۹۴
۲۳۲	۵	نصنیف	تصنیف
۲۳۸	۲۰	حسد	جسد
۲۳۹	۱	وارث	وارست
۲۳۹	۱۷	آرواق	آروق
۲۴۱	۱۲	دورنت	درونت
۲۴۱	۱۵	دواب	دوات
۲۴۱	۱٦	دولت	دلت
۲۵۲	۲۳	هرزیك قصر	هریك ز قصر
۲۵۵	۸	لافنون	فنون
۲۵٦	۳	نگارنده و	نگارنده
۲۵۷	۴و۵	بگونسولگری	بقونسولگری
۲۵۸	آخر	گشته	کشته
۲٦۱	۱۰	بگوشهاتف	بگوش هاتف
۲٦۲	۱۳	فبل	قبل
۲٦۵	۱۲	طرف	طرب
۲٦۹	۵	حوات	حوادث
۲۷۲	۱۱	من همه	من چون همه
۲۷۵	۱۰	سریرث	سریرت
۲۷٦	٦	احوال	احول
۲۸۰	۱	بیمهال	بیهمال
۲۸۵	۹	تفوز	تقوز
۲۸۸	۱۰	میسر	مسیر
۲۹۸	آخر	نبودگر	نبوددگر
۳۰۰	۱۲	گرد	گردد
۳۰۰	۱۷	آتاب	آفتاب
۳۰۱	٦	چه که	چه شد که
۳۰۱	٦	ارزق	ازرق
۳۰۱	۱۸	مولا	مولانا
۳۰۲	۲۰	زبودند	ربودند
۳۰۴	شمارهٔ صفحه	۴۰۴	۳۰۴
۳۰۵	۸	بیش	پیش
۳۲۰	۱۴	افتباس	اقتباس
۳۳۲	۳	ابوسید	ابوسعید
۳۳۵	۲۳	عمرو	عمر
۳۴۵	آخر	آمده و	آمده آه و
۳۵۲	۱۱	وانالنقیر	واناالفقیر